

GOVERNMENT OF INDIA
DEPARTMENT OF ARCHAEOLOGY
CENTRAL ARCHÆOLOGICAL
LIBRARY

Call No. 954.022/Bad/Lee
Acc. No. 37200

D.G.A. 79.
GIPN—S4—2D/G. Arch. N. D/57.—25.9.38—1,00,000.





~~A 384~~

THE
MUNTAKHAB AL-TAWÁRIKH

OF

ABD AL-QÁDIR BIN-Í MAẒÚK SHAH
AL-BADÁONI.

37200



EDITED BY

CAPTAN W. N. LEES LL. D.

AND

MUNSHI AHMAD ALÍ.

954.022

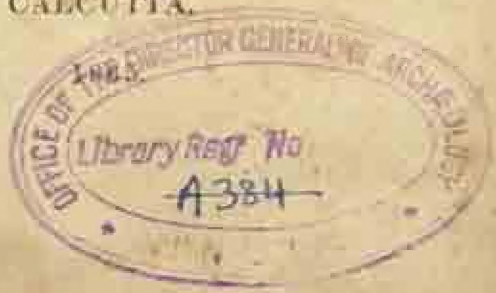
Bnd/Lee

Printed at the College Press.

CALCUTTA.

A384

vol. 14



CENTRAL LIBRARY

Acc. No. 37200

Date 29.6.63

Call No. 954.022

Bad / Lec.

منتخب التواریخ

تصنیف

عبد القادر بن ملوک شاہ بدایونی

بتصریح

کہنہان ولیم نامولیس صاحب

و

منشی احمد علی صاحب

بانتظام

کہنہان صاحب موصوف

در کالج پریس طبع شد

—•••••

کلکتہ سنہ ۱۸۶۵ء



Handwritten signature or initials in blue ink.

فهرست

مقدمه

- ذکر جلوس جلال الدین محمد اکبر پادشاه بر مرید سلطنت ۸
 ذکر فرستادن میرزا سلیمان قاضی نظام بدخشی را نزد مقدم خان برای
 مصالحه نمودن ۱۲
 ذکر محاربه هیمون بقال و کشته شدن او بدست پادشاه .. ۱۳
 قصه عشق بازی خان زمان به شاه بیگ ۲۰
 محاربه خان زمان با حسن خان بیگوتی ۲۴
 احوال پیر محمد خان ۲۶
 فتح گوالیار ۳۱
 ذکر شیخ محمد غوث گوالیاری ۳۴
 سعادت منافقان بحضور پادشاه در باره خاندان .. ۴۳
 ذکر رام داس کلانوت که نایب تالاسین بود و یافتن او لک روپیه از
 خاندان بطریق انعام ۴۲
 مولد امیر خسرو رح ۴۳

CENTRAL ARCHAEOLOGICAL
LIBRARY, NEW DELHI.

Acc. No.

Date.....

Call No.

۱۱۹	وفات شیخ گدائی کلپوی دهلوی
۱۲۰	تولد شاهزاده حلیم بعنه نور الدین جهانگیر پادشاه
۱۲۴	کشته شدن میرزا مقیم اصفهانی
۱۳۶	ذکر رحلت شیخ سلیم چشتی
۱۳۹	فتح گجرات
ایضا	تولد شاهزاده دانیال
۱۴۱	ذکر هلاکت سلطان مظفر گجراتی
۱۴۶	ذکر تعمیر قلعه حورت که بر غم کفار نرنگ بنا یافته
۱۴۹	کشته شدن ابراهیم حسین میرزا
۱۶۱	تسخیر قلعه نگر کوٹ
ایضا	ذکر برهمناس المشهور به بدینر
۱۶۳	وفات شیخ نظام الدین انبیتھی وال
۱۶۴	ایلغار رفتن پادشاه بجانب گجرات
ایضا	کشته شدن محمد حسین میرزا
۱۷۳	ذکر ملازمت ابو الفضل
۱۷۶	ذکر تعمیر پداگ و موسوم ساختن بالاپاس
۱۷۹	تسخیر قلعه حاجی پور و حصار بنده
۱۸۳	سنگها من بتیسی
۱۸۵	اجمیر پیاده رفتن پادشاه بزیارت
۱۸۶	کشته شدن جلال خان
ایضا	وفات خواجه امینا
۱۸۷	ذکر مصام الدین (مغرائی)

- غرق شدن پیر محمد خان ۵۰
 آمدن ایلچی شاه علمامپ صفوی ۵۲
 وفات ملوکشاه پیر مولف کتاب ۵۳
 ذکر مولانا علامه الدین لاری ۵۵
 ذکر مرزا محمد حکیم ولد همایون پادشاه ۵۶
 ذکر کشته شدن بیگم ۵۸
 مفارقت پادشاه با زوجة عبد الواع ۶۱
 کشته شدن شاه ابوالمعالی ۶۲
 وفات شیخ محمد غوث ۶۳
 به حیانت رسیدن قاضی قل ۶۶
 بداه قلعه اگره ۷۶
 ذکر مهابتر باد فروش ۷۹
 قلعه رهناس ۷۷
 هزیمت یافتن مغز الملک و راجه تودرمل سرداران عساکر پادشاهی
 از خانزمان و بهادر خان ۷۹
 ذکر محاربه خانزمان و بهادر خان و کشته شدن آنها بدست اکبرشاه ۹۲
 وفات ممبر مرتضی شریفی رافضی ۹۹
 تسخیر قلعه چیتور ۱۰۲
 وفات شیخ عبد العزیز دهلوی ۱۰۵
 فتح قلعه رتنپور ۱۰۷
 عمارت فتحپور ۱۰۹
 قلعه تعشق عبد موسی و لشکر زرگر معماه موهنی ابضا

۲۹۱	تقریر اهتمام آتشکده بشیخ ابو الفضل
۲۹۲	مکاتبات ابو الفضل با مولف کتاب
۲۹۵	میان تلمیذین
۲۷۰	آمدن ابوسعید محمد الله خان لوزیک
ایضا	مختصر نوشتن علما
۲۸۰	تغلب قاضیان و کشته شدن مظفر خان در بنگاله
۲۸۲	وفات حکیم نور الدین قراری
۲۸۹	آمدن شیخ منتهی اعیان
۲۸۷	ذکر خواجه مولانا شیرازی ملحد جعفریان
۲۸۸	ذکر آدمی بیگوش و ترتیب کنگ محل
۲۹۰	شرح احوال ساز ارغنون
۲۹۳	قتل شاه منصور
۲۹۹	ذکر مباحثه اهل اسلام بانصاری
		تقریر دکان خماران بر در پادشاه و حکم بابتیاع خسرو اجازت یافتن
۳۰۱	نوازش در عمل شذاعت
۳۰۳	در بیان کلمات و اشعار
۳۰۵	احکام دین الهی اکبر شاهی
۳۰۶	حکم بتورک تدریس کتب تفسیر و احادیث
۳۱۱	وفات مخدوم العاکه شیخ محمد الغنی
۳۱۲	وفات شیخ جمال الدین تهماسبی و غیث الدین علی آصفخان
۳۱۵	آمدن میر فتح الله شیرازی از دکن
۳۱۷	ملا احمد تهنه

- ۱۹۳ مبارکه خانخانان با داود افغان
 ۱۹۸ ملازمت نمودن ابو الفضل پادشاه را قریب دوم
 ۲۰۰ ذکر مقالات شیخ ابو الفضل
 ۲۰۳ ذکر استماع حج
 ۲۰۴ ذکر ترجمه کتاب حلیۃ السیوان
 ۲۰۷ تحقیق مسئلہ منعم
 ۲۱۱ آمدن ملا محمد بزیدی بدیار هند
 ۲۱۲ ذکر ترجمه اتهرین
 ۲۱۶ وفات معلم خان خانخانان و فساد هوای گوز
 ۲۲۷ وفات خواجه امین الدین محمود
 ۲۲۹ وفات خواجه عبد الله نذیرا خواجه احرار
 ۲۳۰ وفات میرزا محمد شریف
 مبارکه وانا سانگا ایضا
 ۲۳۸ ذکر مبارکه خانجیان و گونقاری و قتل داود خان
 ۲۳۹ ذکر وفات شاه طهماسب دارای ایران
 فوت شاه اسماعیل ثانی و جلوس سلطان محمد بن شاه طهماسب
 ۲۴۱ بزرگویر سلطنت
 ۲۴۴ مبارکه آصفخان با راجه ایدر
 ۲۵۵ ذکر الحراف مزاج اکبر پادشاه از دین مبین
 ۲۵۹ تقرر یافتن حیدر بنام زمین یوس
 ۲۶۰ ترجمه نمودن ابو الفضل السید را
 خاطر نشان ساختن بزرگویر تعظیم آفتاب را ایضا

وفات مرمق شیرازی	۳۷۵
من الاحکام	ایضا
وفات قاضی علی بغدادی نایب قاضی حسین میبندی	۳۸۱
محماریه زین خان با امانتک روشنائی	۳۸۷
وفات شیخ مبارک ناگوری	۳۸۸
احکام ملکی	۳۹۰
ذکر تفسیر سواطع الانعام	۳۹۳
تصفیه ذل دمن	۳۹۶
وفات نظام الدین احمد	ایضا
وفات شیخ یعقوب کشمیری	۴۰۳
وفات حکیم عین الملک و حکیم حسین گیلانی	ایضا
نقرا نمودن شهادت	۴۰۴
وفات شیخ فیضی بن مبارک	۴۰۵
وفات حکیم همام	۴۰۶

۳۱۸	حکم تالیف تاریخ الفی
۳۱۹	حکم بترجمه مهلبارت
۳۲۵	یک گزور زر دکان رام چند بمیان تانعمین
۳۲۶	بیان برخی از حالات رام وزن او حینا نام
۳۲۷	وفات ملا عالم کبلی
۳۳۱	ذکر مذاکحه دختر راجه بهکونت با شاهزاده حلیم
۳۳۶	پسر روشنی ملحد
۳۳۷	وفات میرزا محمد حکیم بن همایون پادشاه
۳۳۹	ذکر پسر روشنائی
۳۴۰	کشته شدن پسر بر
۳۴۸	محماریه بافقانان روشنائی
۳۵۶	احکام
۳۶۲	وفات میر ابوالفتح بخاری
۳۶۳	حکم ترک علوم مرید
۳۶۴	کشته شدن ملا احمد تقوی
۳۶۶	ترجمه کتاب را مابین
۳۶۹	وفات شاه فتح الله شیرازی
۳۷۱	وفات حکیم ابوالفتح
۳۷۲	مرگ تودرمل و بهکونداس
۳۷۳	وفات شیخ وجیه الدین
۳۷۴	تاریخ وفات شهاب الدین خان
۳۷۵	وفات شیخ ابراهیم چشتی
۳۷۶	ایضا

بسم الله الرحمن الرحيم

ای یانته نامها ز نام تو رواج • شاهان بدرت چو مایه دیشان محتاج
حالی که رسید صدمت عبرت تو • فی پایی بگفتش مانند دنی فرقی بتاج
جهان پادشاهان با این دل بی حاصل که منزل دیو و ده شده میاس
نوحه سان اندیشم - و با این زبان فرموده بدیده گو که طبعه
گریه و شک گشته سزایش تو چگونه مرام •

چه زهره خاک معکین را که توحید خدا گوید

بدین آلودگی ذات مقدس را نفا گوید

علاوه آنکه همیشه اندیشه رسوخه پیشه را درین راه نا آگاه پایی
جست و جوی لنگ امت - و پیوسته زبان صحت بیان را درین بیابان
بی پایان فضگای گفتو تنگ •

آنچه دل دانند حدوث است آنچه لب گوید حررف

من بدل چون دانمت یا با زبان چون خوانمت

همان بهتر که قدم قلم از طی این راهی کوتاه داشته و هر تعبیر

اصحاب قصص و منیر از زمان آدم تا این جزو زمان که ما در انیم
 درین فن توالیف معتبره ساخته و سجدات مبسوط پرداخته
 و فضیلت آنرا بدلائل و براهین اثبات نموده و بدین نباید تکریمت
 که قرأت و مطالعه این علم نسبت بجمعی از حدت دینان و از باب
 شک و شبهه که گویا بدان اند باعث انحراف از جاده قویم شریعت
 غرایی محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و درود در مذاهل
 مختلفه و مشارب مکرره اهل هوا و بدعت از خذلان الهی گشته
 و میگردند چه جمعی را که در مبدأ فطرت از دین بی منافعت
 رافع شده اند خوانندگان کلام الزلی که مفتاح معادات مبین و شفاء
 وَ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِینَ است بمبہ شقاوت و خسرات جاوید گشته و آن
 لَمْ یَهْتَدُوا بِهِ فَيَقُولُوا هَٰذَا إِنكُ قَدِیمٌ تَا بَقَارِیخ چه رسد *

چو حسن جمع از ماقولیا ضایع شود کس را

نیاید بهره از مزمار داودی و الحاش

و ما سخن بآن جماعت داریم که بصفت سلامت طبع وجودت
 دامن و شیوه انصاف متصف باشند نه گروهی که نا عقید شریع و
 منکر اصل و فرع اند که ایشان قابل این خطاب نیستند و داخل
 زمره اهل اعتبار و ادبی الابصار و از باب الباب نه و چگونه منکر
 علمی تواند شد علی الإطلاق که يك سبع از سبع العنابی است که
 مبنای ایتقان ایمان و ایتقان برانست وَ كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ
 الرُّسُلِ مَا تَدَّبَّرْتُ بِهِ لَوْلَٰكَ أَزِلَ خَبَرٌ مِّمَّنْ دَعَا وَ جمعی غفیر از
 علمای حدیث و تفسیر و قال امام بخاری و تفسیر ابیضاری الی
 یومنا هذا اشتغال بتحریر این علم دلیذیر نموده اند و قول و عمل

بگرمیدان تفکر انفسی و آنانی فرو کشیده دیده عبرت بمعرفت صلح
پر کمال و ملک بی لزال تو بکشایم - و از تدبیر در احوال کائنات بی
پوخت ذات رفیع الدرجات تو پرده سری بعالم توحید و تقریر
بر آرم - تا بعین الیقین به بینم بلکه بشناسم که

درئی را نیست ره در حضرت تو • همه عالم تویی و قدرت تو
و زبان را بزال درود بران سرور محمد نام عاقبت محمود صاحب
حوض مومود و درود معبود صلی الله علیه و آله و علم تر دارم
که خلعت تشریف بادشاهی ازلی و ابدی بر قامت همت چست
و خطبه و مکه مملکت و یزالی ذوالجلالی بلام عالی او درست است
شاه عربی که شد جهان مظهر او
مؤکد حرش خورد جهان داور او
همسایه حق بود ازان سایه نداشت
تا پا نه نهد کسی بجای سر *

و هزاران آفرین و تحمید بر آل گزین و اصحاب حق بین او بان
خصوصا خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین که برای اعلائی
اعلام دین و اعلان کلمه حق مهین جانها باخته و حرها نذا ماخته
ساجت ملک شرع را از خار کفر و خاشاک بدست پاک
گردانیده اند *

بعد از حمد الهی و نعمت حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله
و صحبه صلوة مصونة عن الذلهی نموده می آید که علم تاریخ
در حد ذات علمی است شریف و نخبه لطیف چه سرمایه عبرت
از باب خبرت و مستوجب تجربه اهل دانش و بینش است و

بخواند غفلت افتاده است بازوی داده شیطانش
و چون داعی اسلام بخت انام عبد القادر بن ملوک شاه بدوئی
صحی الله امه عن جراید الاثام در شهر حنفه تسع و تسعين و
تسعمایه (۹۹۹) بر حسب فرمان قضا جرایان قدر نشان حضرت
خلیفه الزمان ظل اللهی اکبر شاهي از انتخاب تاریخ کشید که
بحکم دلیلی آن شهنشا جهان گیر گردین سرور یکی از فضلی
بی نظیر هندی از زبان هندی بفارسی ترجمه کرده بود فراغ یافت
بموجب الفتی که از صفر سن تا کبر باین علم داشت و کم زمان
بود که بخواندن و نوشتن آن بطوح و رغبت یا بحسب امر مشغول
نبود بارها در خاطر خطور و عبور می کرد که محملی از احوال
پادشاهان دار الملک دهلی نیز که

جمله عالم روحانی و ان سودا اعظم است
از زمان ابتدای اسلام تا زمان تحریر بطریق اختصار نویسد تا
سفینه باشد مشتمل بر نبشی از احوال هر پادشاهی بطریق اجمال
و تذکره بود برای احباب و تبصره بجهت ازیاب الیاب و هر چند
که کتابی نباشد معول علیه و تصنیفی مشار الیه اما بموجب آنکه
گفته اند

این کهن اوراق گردون کش ز انجم زیور است
کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکر است
شاید که بر دل مقبلی از مطالعه آن واریدی از عالم ملکوت و هر
غیب پرتوی اندازد که باعترک و تجرید شده دل از صحبت این
سرای فانی ببردارد و جمیع این اوراق را نیز در حرکوی کنند و

ایشان شرقاً و غرباً سند طوائف اهم است طی اختلاف طبقاتهم و
تفاوت درجاتهم بختلاف شرفه و قلیله میباشد که بشومی
تعصب نفس اماره و هوای متبع و کوتاه بینی ظاهر و باطن قدم
در راهی جرات نهاده تخلیط و تضبط در اخبار صحیحه ماثوره
نموده اند و محاسن و توجیهات و تاویلات و جبهه را ترک داده
محاربات و مشاجرات صحابه کرام و تابعین نظام را قیاس بر حال
خود کرده بر تفاض و تباعض و تفاص و تکثر در اسوال و اولاد
محمود داشتند و داعی ساده لوحان هیولانی اعتقاد گشته بافضل
و تضلیل راهبردار البوار جهنم شدند

اذا کن الغراب دلیل قوم • میدهدیم حبیل الهالکینا
اگر دیده کسی بکحل توفیق مکحل و بنور یقین منور باشد از
هر آنچه که در عالم کون و فساد میگذرد پی بوحادث مانع قدیم
ذو الجلال صبرا از دهمست حدوث و منزه از داغ تغیر و انتقال
می برد و چون نیکو نظر میکنم عالم خود نسخه ایست کهن که نه
حر دارد و نه بن در هر رقی از اوزاق این دفتر اکثر فهرست احوال
جمعی از افراد انسانی که زمام حل و عقد امور بدست ایشان باز
بسته بود محظور و مقرر است

ز احوال جهان گیتی بود شهادت کهنه
تو دایم از سر عبودت دران می بین و میخوانش
نمون این نعمانه خواب خوش می آرد آنرا
که درسام است و از سودا دماغ آمد پریشانش
ولی بیدار هم می سازد آن کس را که از نخوت

التوازیخ فهاده امد امید که این جمع و تالیف تا اتمام که غرض
ازان ابقای نام فرخنده خراج پادشاهان اهل اسلام امت و گذاشتن
یادکاری درین حرای مستعار تا سرانجام سبب منفعت مولف
بشود نه باعث مزید عانت

توای بلبل چو بخرامی درین باغ
بهر لحنی نگیری نکته بر زاغ
چون بجه هست بر راست نویسی است اگر بی قصد هوی و لغوی
بر زبان قلم و قلم زبان گذرد امید که حق حیثه تعالی آنرا بکرم
عمیم قدیم خود در گذارد و ببخش
به بد گفتن زبان من مگردان * زبان من زبان من مگردان

از اینجا تا آخر احوال همایون شاه که مصنف از کتب پدیدینان
نقل کرده بود ترک نموده شد *

آرزوی عیب نمی باشد و چون هر روز غمی روی می نمود تازه
و همی دست می داد بی اندازه و بواسطه کم و موانع بسیار و از
حدوث صحن مصروف زمن قرار بیکیای دشوار بود

هر روز پهنزلی و هر شب جانی

و با این همه برات رزق مایین زمین و آسمان معلق و خاطر از
جهت فراق اقربا و احبا پریشان مطلق بود آن مدتی در حین تعویق
و تعویق می افتاد تا آنکه یکی از دولتمندان موقوف موانق
و مساعدتمندان رسید مسئرش که او را با فقیر صحبتی تمام و ما را
نیز با او الفتی مالاکلام دست داده بود خاطر از تحریر تاریخ نظامی
که میجانیست بزرگ و تمام آن تاریخ تحریر می شود پرداخته
رخت حباب بجانب فردوس کشید

لورفت و رویم ما ز دنبال • آخر همه را همین بود حال

درین زمان که روزگار برخلاف عادت خود مسامحه فرصت گونه
نموده باره از ساعات معوج عمر از دست او دزدیده آمد و آن باعث
مجدد و آن داعیه موکد گشت و بتقریب آنکه هیچ حایقی نیست
که برای لافقی چیزی نگذاشته باشد

اگر دهقان ته خرمن کند پاک • گذارد حصه گنجشک در خاک

شبه از احوال بعضی ملاطین صاحب استقلال هند از تاریخ مبارک
شاهی و نظام التوازیخ نظامی که در حکم مشابهیست از تیار و جدایی
از دریای زخار انتخاب نموده بدر نویسی کرده چیزی از خود هم
افزافه داشت و غایت اختصار را مرعی داشت و از تکلفات در
عبازت و استعارات احتراز قزم شمرده و نام این انموذج منتخب

و پیش از امر جلوس بپیرامخان پیر محمد خان شروانی را که با
جماعت از عقب حکندر در کوه حوالکا تا حدود موضع دهمیری
رعبده بودند بطایف الحیل طلبیده بود تا خبر فوت پادشاه متفق
انتشار نیابد و شاه ابوالمعالی که سید زاده عالی نسب از ولایت
کاشغر در نهایت تناسب اعضا و بضاعت شجاعت از اقرب ممتاز
و پادشاه غفران پناه را نسبت با توجهی خاص و نیاز مندین افزون
از قیاس بود چنانکه بخطاب فرزندش سر بلند گفته بود خام طمع
شد و نسبت او از اینجا باید دانست که بپیرامخان قصیده موصی
گفته بقائیده عظیم و قدیم و زری حرف میم بیست و چهار بیتی که
از اوایل مصاربع اولی حضرت محمد همایون پادشاه غازی و از
اوایل مصاربع آخر شاه زاده جلال الدین محمد اکبر و از اواخر
مصاربع اول میرزا شاه ابوالمعالی با الفاظی که از خاطر رفته و از
آخران ابیات چون بیست و چهار میم را جمع کنند تاریخ نظم قصیده
میشود که نهصد و شصت باشد و از ثقات مسموع است که چون
پادشاه مغفرت پناه فوت اخیر بقندهار تشریف بردند شاه
ابوالمعالی شبی شراب خورده یکی از غلات شیعه را بتقریب
تعصب بقتل رحمانید چون وارثان مقتول بداد خواهی آمدند شاه
ابوالمعالی را طلب فرمودند از جامه مقتول محمل میاد که استر

(۲۰) پادشاه مغفور و غفران پناه و مغفرت پناه عبارت از
نصیر الدین محمد همایون پادشاه پدر جلال الدین محمد اکبر پادشاه
است که بعد از وفات بلقب جنت آشیانی ملقب شده .

جلال الدین محمد اکبر پادشاه

شهنشاه دوران خلیفه زمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه
که همیشه بر تخت خلافت و مسند رامت مستکن باد با استصواب
بیرامخان خانخانان در باغ کلانور که تا حال مرمت آن میکنند
بتاریخ روز جمعه دوم ماه ربیع الاول حده ثلث و عتین و تسعمایه (۹۴۳)
یطالع سعد سرور سلطنت را رفعت و زینت داده فرامین امتیالت
و توازش بر امراء صریح فرمودند تا خطبه در دهلی نیز خوانده
شد و این مصرع که * از همه شاهزادهها اشرف * تاریخ یافتند
و دیگر مرد

جلال الدین محمد اکبر آن شاهزاده دوران

بتاریخ پدر میگفت شاهنشاه دورانم

و دیگر * کلم بخش * یافتند - و عالم چون گلستان شد و زمانه جانی آن
شخصتگیا را کافی نموده میگفت

چو مرگ انگشت افسری از مرگ * نه در زمان بر سر دیگری

چو دیرینه در پی سر آورد عهد * جوان دولتی سر بر آورد ز عهد

از هر جانب پادشاه گرد آمدند و جماعتی از چنگ که قبيله است مشهور و داور ملک درخته خمس و حقیق و تسعماله (۹۹۵) اوزا بقصد تحسیر کشمیر بردند و جنگی صعب با غازیخان جنگ حاکم آنجا کرد و هزیمت یافت بعد ازان گما'خان عذر خواهي نموده ازو جدا شد و شاه ابوالمعالی تغیر هیأت نموده در برگه دیبال پور رفته پناه بنوکری از بهادر خان تولک نام که حکومت آنجا داشت و چندگاه نوکر شاه هم بود برد و تولک او را پنهان داشت اتفاقا این تولک شبی با زن خود جنگ کرد و آن عورت ازو رنجیده صباح نزد بهادر خان رفته گفت که تولک شاه ابوالمعالی را پنهان در منزل خود داشته با اتفاق قصد غدیر یا شما دارند بهادر خان حوار شده و شاه را در بند کشیده نزد بیرامخان فرستاد و تولک را حیاست فرمود و بیرامخان شاه را به دلی بیگ ترکمان سپرده بجانب بکر روانه گردانید و دلی بیگ او را در راه ایذاء بسیار رسانیده بطرف کجرات فرستاد که ازان راه بمکه معظمه رود او آنجا خونی کرده و فرار نموده به علیقلی خان حکومت بیرامخان بعد ازین خبر فرمائی به علیقلی خان فرستاد که او را به آگره فرستد بموجب حکم چون به آگره رسید همان زمان فقرات بیرامخان واقع شد و بیرامخان بیجهت منع بدگمائی پادشاه او را چندگاه در قلعه پیاوه فرستاد و چون داعیه حج پیدا کرد او را نیز همراه گرفت و بعد از چند روز شاه ابوالمعالی ازو هم جدا شده بمقامت پادشاه آمد و از نهایت غرور حواره دریافت و ایلمعلی باعث حبس دیگر باره شد تا بمکه فرستادند چنانکه مثال حال او مذکور شود القصه از چون در هنگام جلوس از لاهور

مرخ ارزق داشت پوشیده و همان یک اویز مصقول براق را که کور مصقول
 باو ساخته بود زیر دامن گرفته شمار آورد باعد کرد و فرامجلس
 پادشاهی در آمد و انکار کرد بپراسخان این بیعت بقدریب خواند
 نشان شبروی دارد سر زلف پریشانش
 دلیل روشن است اینک چراغ زیر دامانش

پادشاه را بسیار خوش آمد و خون آن بشپاره خاک پوش گشت
 و به ثبوت نرعیذ الغرض چون امرای پادشاهی شاه ابوالمعالی را
 در مجلس جلوس طلبیدند جواب داد که عذری دارم و نمیتوانم آمد
 مرتبه دوم گفته فرمودند که کنکاشی در میان است و موقوف بر
 حضور شما است باز عذری آورد و پیغام بعضی تکلیفات مالا یتق
 فرستاد بپراسخان بظایر مصلحت قبول کرد و بعد از آمدن او توکلخان
 قوزچی را که بسیار قوی هیکل بود و حالا چون نار عنکبوت بنظر می
 در آمد فرمود تا شاه ابوالمعالی را بحسب قرار داد از عقب آمده
 فانیل به دست و بخواست که لوح وجود را از نام او پاک سازد ولیکن
 شاهنشاه کرم پیشه باین اندیشه رضا نداده فرمودند که در اول
 جلوس حیف باشد خون بیگانه‌ای ریختن و او را بظهور فرمودند تا
 از آن حبس گرفته بجانب کمالخان کهکروفت و در آن زمان مملکت
 آن ولایت در تصرف آدم که مکر عمومی کمالخان بوده و شاه ابوالمعالی
 را اعتبار نموده و لشکری بهمرسانیده با استعداد تمام متوجه تسخیر
 کشمیر شدند چون بسپرد کشمیر رفته در راجوزی مفلوکی چند

و بر سر آب زهیب با فوج کار آمدنی خان زمان که در سه هزار حوال
بودند جنگ عظیم کرده هزیمت داد خان زمان در استعداد رفع و دفع
او بود که هندوین اتفاقاً خطوط از دهلی و آگره و آواره رسید که هیمن
بقال با لشکر قتال و قیل و مال بسیار از جانب عدلی با استعداد
قتال امرا را از حدود هندوستان برداشته نزدیک دهلی رسید
و اکنون در خان اوزیک از آگره و قیا خان کنگ از آواره و عبد الله
خان اوزیک از کابل و حیدر محمد خان از بیانه و دیگران از سرحدات
آمده در دهلی با ترمی بیگ خان جمع شدند و خان زمان همان طرف
آبیا چون ماند و تقوایت بایشان ملحق گشت و پیر محمد خان
شروانی که از اردوی بزرگ بوکالت نزد ترمی بیگخان آمده بود
با عساکر منصور همراه شد و نزدیک به تغلق آباد در سواد دهلی
محاربه صعب دست داد و عبد الله خان اوزیک و لعل خان
بدشخصی که در برانغار بودند صف اعدا را بر داشته راست تا قصبه
هوندل و پلول تعاقب نمودند و غنیمت بسیار گرفتند و هیمن که
از قلب گاه با قیلان کوه پیکر جدا مانده بود آواره در انداخت که
حاجی خان از جانب الیز آمد و بر سر ترمی بیگخان که جمعیتی
اندک داشت و اند او را بیگانه حمله برداشته فیروزی یافت و از
ترس خدبعت بازگشت مغول تعاقب نکرد و نماز شام چون امرای
لشکر از تعاقب باز گشته بمعسكر رسیدند آنجا خود هیمن فرود
آمده بود آهسته آهسته از شهر دهلی گذشته راه فرار پیش

گریخت پهلوان گل گز که محافظ او بود از ترس شاهنشاهی خود را
هلاک ساخت و بعد از استقرار امر جلوس انواع قاهره بر سر کردند
در کوهستان نامزد شدند و سکندر تا مدت سه ماه جنگ و جدل
داشته آخر مغلوب گشت و راجه رام چند از نگرگوت بملازمت
آمده دید و راهبالت مالیات لیجه موسم برشکال بجالندهر رسیده پنجمه
در آنجا گذرانید و مقارن واقعه پادشاه مغفور و جلوس شاهنشاهی
توریدی بیگ خان حاکم دهلی میرزا ابو القاسم داک کمران میرزا را
با کار خانهای شهنشاهی و نیاان چیده بمصنوبخواجه سلطان علی
وزیر خان و ممبر منشی اشرف خان بملازمت فرستاده بود و درین
مال میرزا سلیمان با ابراهیم میرزا بقصد تسخیر کابل آمدند و منعم خان
متحصن شده عریض بدرگاه فرستاد و محمد قلی خان برادر
و آنکه خان و خضر خان هزاره را با جمعی برای آوردن بیگم پادشاه
و سایر بیگمان که در کابل بودند نامزد ساختند و پیش از رسیدن
این گروه سرزا سلیمان قاضی نظام بدخشی را که از علمای نامدار
بود و آخر خطاب قاضی خان یامت نزد منعم خان بوکالت
فرستاده مقدمات صلح در میان آوردن مشروط باین که یکبار نام او
را نیز در خطبه داخل سازد منعم خان بظاہر مصلحت عموم بلوی
قبول نمود و میرزا سلیمان بهمان قدر خرسند شده متوجه بدخشان
گردد و در اوایل جلوس علی قلی خان خطاب خان زمانی یافته در مرکز
کابل بر سر شاهی خان افغان که یکی از امرای عدلی بود اشکر کشید

بود بر جمعی از امرای کبار مثل خاترمهان و اسکندر خان و دیگران
برسم منقلی آمده پیش دستی نموده توطئه او را بالذکر جنگی
در پانی پت بدست آوردند و هیمنون امرای افغان را که مقدم ایشان
شادی خان مسوانی بود بزدلانی مناسب و جایگیر امیدوار ساخته
در خزانه را گشاده و انعامات و اتر داده تعالی پناه نمود و افغانان
بسبب از تحکیمات او بیجان آمده بودند زوال او را از خدا میخواستند
و بزبان حال و مقال نعم انقلاب و لوم علیا می خواندند و شب
شب یلغار کرده و از پانی پت گذشته بر فیلی هوایی نام سوار
بموضع کهرمنده که حالا در آنجا سرای است مشهور آمد و صباح
روز جمعه دهم صلا صبحر المکرم از سده اربع و ستون و تسعمایه
(۹۹۴) که روز عاشوره باشد

بر دوست مبارک است و بر دشمن شوم
اغاز قتال و جدال مابین امرای منقلی و افواج هیمنون واقع شد
شاهنشاه و خانخانان دران روز در سه گروهی متفرقه جنگ بودند
و مدد میفرستادند تا خیر فتح آمد و هیمنون که لشکر او همه بیدل
بود و اعتماد کلی بر فیلی داشت با حلقه خاصه حمله بر افواج
قاهره آورد تذبذب و تزلزل تمام در برانغار و جرانغار
انداخت و باز بسعی جوانان تیر انداز و ضربت شمشیر کار آزمایان
کین گذار آن رخنه انقیام یافت و کار از دست رفته انقظام گرفت
و هیمنون بر قلب که خاترمهان بود رانده تمام فیلیان را چون گوه
بر داشته بد آنجا برد و غازیان او را زیر تیر باران گرفتند و هیمنون
دران حالت مر برهنه چون دیوانه سبک گزیده غریب یده و بختان

گرفتند و هیمن مردم خود را از تعاقب ایشان منع کرد و خائرمیل
از راه شیراز در سرحد بایین جماعه رسید شاهنشاه چون این
خبر موحش شنیدند خضر خان خواجه را که گلبدن بیگم عمه
شاهنشاهی در حبالة او بود بمقابله سکندر نامزد فرموده متوجه
احتیصال هیمن گشته در سرحد نزول اجلال واقع شد و اسرای
مذہبم در آنجا ملازمت کردند خائرخانان که از تردی بیگخان
انصراف مزاج داشت و با وجود آن او را طوقان یعنی برادر بزرگ
میدگفت باعث شکست آن لشکر بود نفاق تردی بیگخانرا دانسته و
خائرنشان شاهنشاهی ساخته و خائرخان و جمعی دیگر را گواه
بر نبوت مدعی خویش کشیده رخصت گونه از برای قتل او
جاصل کرد و نماز دیگری عبر کذان بمنزل تردی بیگ خان رفته
و او را همراه گرفته بمنزل خود در خرگامی آورده آخر نماز شام خود
به پناه طهارت بر خاست و جمعی را که مقرر ساخته بود اشاره
بقتل تردی بیگخان کرد تا کار او را تمام ساختند و صیاح بدیوان
نیداده خواجه سلطان علی و میر منشی را نیز متهم به نفاق
داشته همراه خنجر بیگ خویش تردی بیگ خان گرفته مقید
ساختند و بعد از چند گاه مخلص یافتند و هیمن در دهلی خود
را راجه بکرماجیت که راجه بزرگ در هندوستان بود و ابتدای
تاریخ اهل هند از زمان او است که هزار و شش صد سال و کمتری
از آن گذشته خطاب داد و احکام دین اسلام را تغییر نموده با هزار
پانصد فیل جنگی و خزینه بیحد و قیاس و لشکر گران در پانی
پست با استقبال جنگ بر آمد چون توپخانه را پیشتر از خود فرستاده

خودش به بی قاسم خان و جماعه باتفاق سعید خان مغول از دهلی
تعبات گرفتار کرده و از الور گذشته و خود را بزن هیمون که بنام
پریار زر می برد نزدیک رسانیدند و او در کوهستان و جنگل موضع
کواده از بجواره در آمد اما زر را گذاشت و انفر را کواران ولایت بجوار
تاراج کردند و پاره که بدست غزاة افتاد چندان بود که به سپرها
بخش نمودند و نثار زرها و تاریخ یافته شد و دران راهی که رانی گذشت
ان قدر اشرفی و خشکها از طاعنه بود که تا چند حال رهگزریان و
معانیران می یافتند و خزینه که شیر شاه و اسلم شاه و عدلی سالها
جمع کرده بودند باینگونه تلف شد

بخور بدوش و بیاش دیده که حاصل عمر

خرد نداشت کسی کو بدگیری گذاشت

مده ذخیره که بسیار کس ز غایت حرص

نهاد گنج بعد رنج و دیگری بر داشت

چون روز دوم از فتح به پانی پت رسیدند مداری از گلهای بنا
فرمودند و از پانی پت بی توقف بتغلی رسیدند و هر مقبر را
از عنون خطبه زیادت دادند و یک ماه توقف واقع شد و امرای
نامدار بجانب آگره و ملبل و دیگر شهرها نامزد شدند و خچر در
دهلی رسید که در نواحی چمپاری که موضعی است به بدست
گروهی لاهور خضر خان از پیش حاکم شکست یافته باهور آمد
شاهنشاهی اجمالدهر نهضت فرموده بودند که حاکم باز بکوه سواک

میکردند اصولی که تعلیم یافته بود می خواند ناگاه تیراجل که هنج
 میری دافع آن نتواند بود بر چشم احول او ریخت چنانچه از کلمه سر
 آهنگی مغز او گذشت و بی شعور شد و جمعی که نزدیک او تهر
 میکردند این حال دیده متفرق گشتند و لشکریان اهل اسقام
 تعاقب ایشان نموده قتل عام کردند و شادی خان مسوانی که
 مقدمه الجیش بود کشته شد و شاه تولىخان محرم بغیل هیمون
 رسید و بغیل بان گفت مرا نکشید هیمون بر بغیل من سوار است و
 او را بدان حال در معسکر آوردند و شیخ گدائی کمبوه و جماعه
 بشاهشاهی گفتند که چون غزای اول است شمشیر را برین گذر
 باید آزمود که ثواب بسیار دارد فرمودند این را حالا که حکم میده
 دارند چه بترس اگر درو حص و حرکتی می بود تیغ آزمائی میکردم
 پیش از همه خانخانان به نیت جهاد شد شیری انداخت بعد
 از آن گدائی شیخ و دیگران بتلاش کشتند و آن مثل راحت آمد که
 سوغتنی را کشتن چه سود و این تاریخ یافتند *

ز روی مکر و تزییر و دغا گر حضرت دهل
 بنست افتاد ناگاه از قضا هیمون هفتاد را
 جلال الدین محمد اکبر آن شاه فلک رفعت
 بعون لطف حق بگرفت هفتوی سپهرو را
 دبیر صنع بر لوح بقا با خامه قدرت
 رقم زد بهر حال فتح آن بگرفت هیمورا
 قریب به هزار دینار و خزینه و اسباب خارج از حساب
 محاسب و هم غنیمت یافتند و پیر محمد خان و حسین خان

قائم مقام وی شود و سکندر برای دامن کوه ایچونپور رسید و چون
خان زمان جونپور را متصرف گشت از بر حسب فرمان ولایت گور را
خواست که در تحت تصرف بیارد آنجا وقایع گوناگون پیش او
آمد و بعد از چندگاه از بازی چرخ منصوبه چنان نشست که او هم
یا حریفان همدست حایق الحق گردید و روزگار دغا باز به طاعت نشاط
او را هم در نوشت

دایم نه به طاعت عشرت افراشتنی هست
پیوسته نه تخم خرمی کشتنی هست
این داشقنی ها همه بگذاشتنی هست
جز ذرا دردی که بگذاشتنی هست

و هم در ایام محاصره محمد قلیخان برلاس و آنکه خان و امرای دیگر
بلقیس زمان بیگم پادشاه را با دیگر مخدرات ستر عفاف از کابل
بمبکر رسانیدند و بتاریخ دوم شهرشوال حله نهصد و شصت و
چار ربات اجال بجانب لاهور متوجه گردید و درین پورش خانخانان را
تصیت به آنکه خان بتقریب درین نعل خاصه شاهنشاهی بر
سراپرده مرایی او بد مظنکی واقع شد و آنکه خان در لاهور آمده همه
بحران را همراه آورده بمنزل خانخانان سوگند کلام مجید خورد تا
شبه مرتفع گشت و درین حال سلطان آدم که کمر در لاهور بوسیده
معه عبد الله سلطان پوری بمنزمت درگاه شرافت و درمیان خانخانان
و او عقد اخوت صورت بست و بحضور پادگان شاهنشاهی نرایی که
میدان کمالخان و برادرزاده او بود باصلاح انجامید و سلطان آدم باعزاز
و احترام تمام و انعام و اکرام مونور بجانب رطی مالوف مراجعت

رفت و رایات عالیّه تعاقب نموده تا دیسوهه و ده میری حرکت نمود
 مستغنی نماید که بجبهه هروض عوایق میبخواهد که بعد ازین
 جزئیات و قایع را باصل گذاشته و بکلیات حوالّت برداشته جواد خامه
 را بدان گسسته یک امده در سواک این میدان دواند رسوائی این چهل
 سال را از جلوس خلافت پذهمی مسجده تمام حازد و مده التوفیق *
 درین سال سکندر در قلعه مائکوت متحصّن شد و امرای که از
 هر روز جنگ انداخته از پیر تنگ ساختند خصوصا محمد حسین
 خان خویش مهدی قاسم خان دران جنگها تردیدی نکرده که اگر
 رستم زنده می بود انصاف میداد و برادرش حسن بیدگ گشته شد
 بر سر کویو حسن کشته شد * ای سرگوبست بقدر از گریه
 و آن ترده ها که ازین طرف شاهنشاهی و ازان طرف سکندر میدیدید
 باعث اعتبار حسین خان گشته او را روز بروز بدرجات عالی رسانید
 و اولکهای معتبر در جایگیر او مقرر گشت تا عاقبت بحکومت
 لهور رسید و بعد از جا شمشیر نمایان زد چون مدت محاصره بطول
 انجامید و غله در اهل قلعه بسیار قیقتی شد و امرای نامی سکندر
 یکن یکن مقل حید محمود بارهه و غیران جدا شده بدرگاه آمدند
 سکندر مقدمات صلح در میان آورده پسر خود حید الرحمن نامی
 را همراه غازخان سوز بوسیلک انکه خان و پیر محمد خان بتاریخ
 بیست و هفتم ماه رمضان مده اربع و شصت و تسعمایه (۹۹۴) بمقارن
 شاهنشاهی فرستاد و چند قبلی نامی بدشکست کرد و قلعه را سپرد
 و فرمان نوشتند که چون پیر در وجه جایگیر سکندر بالفعل مقرر باشد و
 چون ولایت پیش را از دست افغانان مستخلص حازد خان زمان

لکنو گمان در دهلوی خفیه بطلب از فرستادن تا فرار نموده باو
 ملحق گردید و خان زمان بزرگ خجایت ما دراز النهار که جوانان را
 بپادشاهی بر داشته هنگامه بهار را بجهت شوق و انبساط کرم
 میدادند بشاهم بیگ نیازمندی تمام پیدا کرده از راه پادشاهم
 میگفت و خود را در رضای او باخته و تسلیم کرده و اکثر اوقات بتذوق
 گرفته مانند دیگر خدمتگاران بحضور در خدمتش قیام می نمود
 و امثال آن و نقیر از مرحومی و مقفوری امیر ابو الغيث بخاری
 دهلوی رحمه الله علیه که شاهم بیگ نسبت ارادت گونه بمیر
 داشت شنیده ام که دران ایام که شاهم بیگ از اردوی معلی به
 جونیور رفت بمقتضی عهد صبی که قریب العهد من ربی است
 به نماز با جماعت و درود و تلاوت و ادعیه و دوام طهارت بسیار مقید
 بود و نظر بر نامشروعات نمی انداخت و خان زمان نیز بدایر تبعیت
 او بصفت شرع و صلاح آراسته گشته بود و برای خاطر شاهم بیگ
 محتسبان در اردوی خود گماشت تا با امر معروف و نهی منکر
 قیام نموده کمر مله و مفاهی کنند و میر سید محمد مکی را که
 بهفت قرأت قاری کلام مجید و جامع این اوراق نیز در منزل قرآن
 پیش او در زمان اسلم شاه درست کرده بود برای تعلیم شاهم بیگ
 نگاهداشته رعایت فوق الحد و الغایه فرمود چون زهد نمودن کم
 بقا می باشد آن صلاح در اندک مدت بضد سیدل شد
 عمری بشکری می ستودم خود را

نمود و بعد از گذشتن موسم بشکال اعلم شاهنشاهی بجانب دهلې
 نهضت فرمود و در منزل جالندهر صحبت عقد خانخانان بمهد
 علیای سلیمه سلطان بیگم دختر میرزا نورالدین محمد خواهرزاده
 پادشاه غفران پناه منعقد شد و جشن عالی ترتیب یافته نثارها و ایثارها
 وقوع یافت

و بنارنج بیست و پنجم جمادی الثانی منه خمس و سکن
 و تسعانة (۹۶۵) مویک عالی دهلې نزول فرمود و خانخانان دران
 ایام در هفته در روز بدیوانخانه آمده باتفاق اعیان مملکت مهمات
 بغیصل میرسانید و از جمله سوانحی که دران ایام روی داد قصه
 عشقبنای خانزمان است بشاهم بیگ محبة آنکه در مقامت پادشاه
 غفران پناه در صاحب جمال خوش خلق پسندیده اطوار در سلك
 تورچیان انتظام داشتند یعنی خوشحال بیگ درم شاهم بیگ که پسر
 ساریان پاشی شاه طهماسب بود هر دو در حسن خلق و خلق
 یکناله زمانه و در شیوا دلیری نشانه بودند و خانزمان وقتی که هنوز
 بجانب چلبل تعیین نشده بود با شاهم بیگ پنهان نظری داشت و
 زبان خالاش همه با این مقال گویا بود

نشان بر تختی همگی نبود از عالم و آدم

که چنان در معقب شوق از تمنای تو همیزد دم

کفدارن این چنین عیشی که در عشق تو من دارم

شرابم خون گهایم دل ندیمم درد نقلم غم

و چون بعد از حادثه غفران پناهی بمقامت شاهنشاهی رسید بشاهم
 بیگ که داخل تورچیان درگاه بود پیمان پیمان موکد شد و از حدود

که نیابت مطلق از جانب خاندانان داشت و منزل او بر سر برجی
بود رفقه پیغام گذارد و شاید سخنی درشت همدردین ضمن گفته
باشد پیر محمد خان او را از ایالتی برج پایان انداخت تا بخورن
گشت و از قمارت قلب بقمقه گفت که این مردک حالا مظهر اسم
مقدود گردید خاندان میان این خبر شایسته و دل بمغارة شاهم بیگ نهاده
بزیان حال می گفت

وصل چو مرزد ز ولایت برون • یاد فراق ز نهایت برون
در هوس وصل بود مینه سوز • و عده بد کالچہ سوئینہ دیو
و بحسب ضرورت او را رخصت برگزیده سره پور که هوده گروهی
جونپور است و بجایگیر عبد الرحمن بیگ مقرر بود دان تا ایامی
چند در انجا بسیر و شکار مشغول باشد و بعد ازان که اطفاذ نائرا
غضب شاهنشاهی شود مراجعت نماید شاهم بیگ عبد الرحمن
بیگ را گرفته در انقبضه که حوض آبی صاف و باغی روح افزای و
عمارتی دلکش میان حوض دارد جای نزه و مریه است آمده بسر
میبرد تا آنکه روزی مجلس شراب داشتند و سرگرم شدند شاهم بیگ
بمقتضای آنکه

سرور و عاشقی و می پرستی • چه شد هوس چیز از بهر مستی
شراب و عاشقی چون شدیم یار • معاذ الله بر خوانی کشد کار
از عبد الرحمن بیگ آرام جان را طلبید او عذر نکاح آورد شاهم
بیگ از آزردن خاطر گذشته آن صحبت در سامانی بمدارت
انجامید

دیده ام بیدار گز چو بهر بیدار

در شیدا صبر می نمودم آ خود را
چون عشق آمد کدام صبر و چه شکیب
المنه لله آ از مردم خود را
شاهم بیگ بران لولی آرام جان نامی که بسیار دلبرها و شیرین
حرکت بود بموجب آنکه

به مقبولی کسی را دست رس نیست
قبول خاطر اندر دست کس نیست
بما لولی دش شیرین کوشه
که ریزد خون ز دل ها چشمه چشمه
بما زیبا رخ و شیرین شمایل
که مویش طبع مردم نیست مایل

مایل شد و او نیز بصد دل و جان راغب و طالب این گشت و با
آنکه خاترمای آن لولی را بصیغه نکاح در تصرف خود داشت پشاهم
بیگ ایثار کرد و شاهم بیگ روزی چند با او یکام دل بوده و او را
به عهد الرحمن بن موبد بیگ که صحبت جانی باو داشت بخشید
و گذاشت چون اخبار خاترمای بمعرض درگاه رسید غیبت شاهنشاهی
تاب نیاورد و فرمان طلب شاهم بیگ یقام خاترمای از آگره و دهلی
ببخون پوز صادر شد و نرمالی دیگر بلام جایگیر داران آن حدود صدور
یافت که اگر خاترمای درین باب اهل مال دوزد بر سر او اغناغ یعنی
جمعیت کرده بمزارساند خان زمان پرچ علی نام معتمد بپرا از
نوکران خود بجهت تلافی این تقصیرات و تدبیرکار از خدمت رفته
بدر خانه فرستاد او نخست از همه به منزل پدر محمد خان

روزگار از الحمله جنگ لکنو است که حصن خان لچکوتی با بیعت
 هزار کس آمد و خان زمان مجموع از سه چهار هزار کس زیاده نداشت
 و تا زمانی که غنیم از آب کروی گذشته با فوج بهادر خان جنگ
 انداخته است او خود را مشغول بخوردن طعام داشته باز چون خبر
 آوردند که غنیم در آمده رسید گفت بساط شطرنج بیاورید او بفراف
 پال بازی میکرد باز گفتند که فوج بیکه مردم ما را برداشت آن
 زمان سلاح طلبیده پوشید و زمانیکه مرا بردها را بتاراج می بردند
 تمام لشکر او پریشان شده بود بهادر خان را گفته حال تو برو بعد
 از آن خود باندک مردمی که داشت طفل فوایفته به جنگ در آمد
 و خصم را برداشت و تا هشت و هفت کروه تعاقب نموده از کشته
 پشته و از مرده توده ساخت و مظفر باز گشت و همچنین در چون پور
 یا کروی که خود را سلطان بهادر خطاب کرده و سکه و خطبه خود را
 در بنگاله خوانده با سی چهل هزار سوار تخمینا بجونپور رسید و حشم
 و خدمت خان زمان تمام در جنگ بغارت رست و زمانی که خان
 زمان از سر سفره برخاست غلیم مغیره را هدایا طور گسترده بامت
 و شروع در تاراج کرد عقوبت خان زمان با جمعی معذود بر آمده
 دمار از روزگار افغانان بر آورد و کشت و امیر ساخت و چندان
 غنیمت بامت که لشکرش را آرزوی هیچ چیز نماند و الحق
 باقیال شاهنشاهی متوحاتی که او و برادرش با جماعه خویش در
 شرق رویه هندوستان نمودند از کم کسی بوجود آمد و اگر داغ
 معصیت بر جبین اخلاص نمی نهادند این هر دو برادر مست
 پادشاه نشانی داشتند اما آخر الامر همه تروید و سعی را بخاک

دوستان دشمن شدند و دوستیها دشمنی

و از روی غرور و مستی شراب و جوانی فرمود تا عبد الرحمن را
بستند و آرام جان را بگمان آنکه اول از و بود از منزل عبد الرحمن
طلبیده باری صحبت داشت و سوید بیک برادر خود عبد الرحمن
بیک از روی غیرت جمعیت بهم رسانیده قصد بالاخانه که شاه
بیک با آرام جان بران بود نمود و شاهم بیک بمداخله برخاست و
جنگ شد دران حالت محنتی تیری بمقتل او زدند و آن درگذشت
و این مصراع تاریخ یافته که

برداشت آه و گفت که شاهم شهید شد

مخفی نماید که چون عدد آه ساقط گردد نه صد رخصت و سه تاریخ
می شود باوجود این درین جا تردد است که آیا قصه شاهم بیک
درین حال واقع شده یا در سال گذشته و قیاس ثانی است والله
اعلم و عبد الرحمن بیک خلاص یافته بدرگاه آمد و توبه یافت و
و خانزمان لباس ماتم پوشیده تا آب گذر تعاف عبد الرحمن
بیک نمود و بر مقصود دست نیافته با چشم گریان و دل پریان
مایوس بازگشت

در ماتم شمع از شفق خون به چکید

مه روی به کند و زهره گیسویه برید

شب جامه سیاه کرد ازین ماتم و صبح

برزد نفسی سرد و گریبان به درید

و خان زمان چند سال باندک مردم با شوخ پیدار از افغانان

جنگهایی مردانه کرده فتح نمود و جنگهای از کفرنامه بود برجورده

و چون با گره رسیدند روزی چند تعمیری به مزاج پیر محمد خان
راه یافت و خان خانان بعبادت رفت یکی از غلامان پیر محمد خان
که عادت بیعت اهالی و اشراف کرده بودند مانع آمد و گفت که
تا رسیدن دعا توقف فرمایند و بعد از طلب در آیند خان خانان
را از این معنی حیرت بر حیرت افزوده می گفت

بلی خود کرده را در میان نباشد

و بعد از رسیدن این خبر پیر محمد خان بآن ضعف دویده آمد و
پس از غریبی بصره بعد از خواهی می گفت که معذور فرمایند که
دریان شما را نشناخت خان خانان جواب داد که شما هم با وجود
این و تکیه خان خانان درون رفت از نوکران خانی هیچکس را
نگذاشتند غیر از ظاهر محمد سلطان میر فراغت که بتقلش بسیار
خود را بدانجا رسانید محال الله هرگاه احوال آن مردم این بوده
باشد خود را چه گویم

مرد بردر که سلطان کز و کار تو نکشاید

دلیلی پس بودگر اهل عقلی منع در پادش

و خان خانان ساعتی نهمه از آنجا بدر آمد و در فکر پیر محمد
خان شد بعد از در سه روز بدست خواجه امیرا که آخر خواجه جهان
شد و میر عبد الله بخشی و جمعی از ملازمان پیغام به پیر محمد
خان فرستاد که یاد داشته باشی که تو بوضع طالب علمی و ناسرانی
بقصد عاز آمدی و چون در تو قابلیت دیدیم و به صفت اخلاص
متصف یافتیم و بعضی از خدمات شایسته نیز از تو بوجود آمد
ترا از رتبه اسفل سانیین فقیری و طالب علمی بیایه اعلی علیین

مذلت یکسان ساختند

بما نام نیکویی بفتحیه مال * که بکدام رشتن کلد پایمال
و باقی احوال ایشان در سنوات استقبالی مذکور میشود انشاء الله
تعالی و در این مال خان خانان مصاحب بیگ و سرخواجه کلد بیگ را
که خالی از صفت شرافت و خبت درونی نبود بصیاحت و عاقلیت
و در هفدهم محرم مکرّم سنه خمس و ثلثین و تسع مایه (۹۹۵)
موافق مال سوم از جلوس موکب عزراقبال در شهر آگره
اجال فرمود و درین سال نصب و منزل و ممود و هبوط پیر محمدخان
واقع شد و عیب آن بود که پیر محمدخان از متائی باهرائی رسیده
چنانکه گذشت راتق و راتق جمیع مهمات ملکی و مالی بتقریب
لیابت خانخانان شده بود و تمامی ازین دولت به منزل او رفته اند
و کم کسی باز یافتندی و امانش به قایم رسیده بود که روزی در
انفای توجه از دهلی با آگره خانخانان با پیر محمد خان شکار
انگدان پرنده می آمد مقارن این حال خانخانان از رکب داران
خاصه پرسید که هیچ توشه در رکب خانه است که گرفته ایم پیر
محمد خان در حال گفت که ما حضری خواهد بود اگر فرود آیند
کشیده شود خان خانان با حشم خویش زیر درختی فرود آمد و
می شد کسبه شرف و هفت صد چینی طعام بوتفرن (۴) از رکبخانه
پیر محمد خان کشیدند و خان خانان متعجب ماند اگرچه هیچ
ظاهر نماخت اما در باطن او غیرتی عظیم را یافت
مگر تویی خبری کاندوین مقام ترا
چه دشمنان محمودند و دوستان غیور

و منصب و کلت خان خانان بجای پیر محمد خان بجای محمد
خان سیستانی که او هم از نوکران خانی بود انتقال یافت و این
مصرع حسب حال بود که

سگ نشینند بجای گدیائی

و شیخ گدائی کلبه بهر جمال کنبوی شاعر دهلوی را بقرب
اشفائی خان خانان که بعد از شکست نائی هند در ایام غربت در
گجرات باورهم رسیده بود بر جمیع اکابر هندوستان و خراسان تقدیم
داده منصب رفیع القدر صدارت برز مسلم داشتند و خان خانان بلکه
شاهشاهی نیز اکثر اوقات در منزل او بمجلس سماع که از آن سماع
تکلف می یارند و دکن تزویر ساخته بود حاضر میشدند و چون
از آن زمانی که بنای اسلام در هندوستان واقع شده حق سبحانه و
عز شانه ایمان و اشراف دنیادار بخلاف مشایخ کبار این دیار
را همیشه رعیت مرشد و محکوم طبیعت و همت فطرت انورده
و جاه جلال دولت ایشان هرگز به ضرب شمشیر نه بوده جز
به تزویر دیگر و اتفاق ذاتی و بدنامی و جامه سردی و سرداری
بر قامت همت ایشان کوتاه آمده است اکبرایده ازین معراج شیخ
گدائی که در علو نسب او هم سخن داشتند و خانه بخانه در مائمی
عظیم افتادند و سر کبرنی صوت الکبراء اشکرا شد
دورنگیهای حیرتم از نخوت رقیب * یا رب میدانکه گدا معتبر شود
و او قلم نصیح بر اراضی مدد معاش و اوقات قانزادهای قدیم
کشیده هر کس را که ز زالت دیار او بیکشید بیورغال میداد و الا
فل و با وجود این نظر باین زمان که سخن در هیچ جریب زمینی

ملطانی و خانی و درجه امیر الاسرائی رسانیدیم اما چون پرداخت
دولت و جاه در حوصله تو نیست احتمال انگیز فتنه و مساع در تو
باقی است بنابراین از تو هم چند روز اسباب غرور ترا انتزاع می نمایم
تا مزاج فاسد و دماغ مغرور تو بحال آید الان مناسب چنان است
که علم و نقاره و اسباب حشمت را بپدری پیر محمد خان بسجب
فرموده عمل نموده ان صواب پندار را که خیلی مردم آتی را مضبوط
ساخته و می سازد و از جاده مرور و فتوت انداخته و می اندازد و
باخول بیابان رفیق گردانیده و میگرداند در لحظه بکسان خانی سپرد
و همان مآه پیر محمد که بود شد بلکه بد تر از آن گشت
عارفت است هر چه دهد گردش سپهر
عارض بود بیاض که بر گرد آید است

و محقران آن حال مولانا را بقاءه بیان فرستادند در آنجا محبوس بود
و از آنجا هر چند رساله در باب برهان قانع که عبارت است از حاصل
کریه تو کن نفعنا آله الا الله لقصدنا در میان متکلمین بحثی
مشهور است و غیر آن بنام خا خا خان نوشته و در حبله استشفاع و
استخلاص خود ساخته فرستاد عود دهند بیامد

دل شیشه ایست چون شکلی می شود درست

ظرف کلال نیست که حازی و بشکلی

بعد از چند روز او را از بیانه بحکم خان خاان بمکه معظمه فرستادند
و هنوز در گجرات بود که فقرات خاان شد و او باز گشته بملازم
شاهنشاهی رسید و خطاب ناصر الملکی یافته به تعاقب خان خاان
نامزد گشت چنانچه بجای خود مذکور شود انشاء الله تعالی

عهدی و هم درمی و عقد اخوت دینی است حالا در مقررات
شاهنشاهی بخواندن علم تاریخ و سایر کتب نظم و انضام و شبانه
اشتغال دارد

و در حله سده و حنین و تسعمایه (۹۶۶) فتح قلعه گوالیار
شد و غلامی بهیل خان نام از مدلی که متحصن دران بود آمان
طلبیده و گلیت سپرد و فتح باب قلعه گوالیار تاریخ یافتند و درین حال
سنگرام خان نام نیز غلام مدلی قلعه رتله پور بدست رای سرچن
دادا نریخت و محملی آن واقعه این است که پیش از آنکه
شاهنشاهی بلده آگره را محط و حال اقبال سازند و جمعی را از
امرا مثل هند و بنگال و بنگال و غیران به تسخیر قلعه رتله پور نامزد
فرموده بودند آن جناب سنگرام خان را در قبل داشته اطراف
و نواحی قلعه را تاختند اما کاری نداشتند و چون بیانه در وجه
جایگیر حبیب علیخان که یکی از نوکران خاندان بود بساو و توده
ترک مدلی که بلوده بدون مشهور است بچفتائی خان مقرر شد و
حبیب علیخان را سرداران لشکر اعتبار کرده امرای نواحی را تابعین
او ساخته نامزد فرمودند و تا مدت یکسال در محاصره داشت کار
بیراهل قلعه تنگ آوردند و سنگرام خان مقدمات صلح در میان آورده
حقیرری التماس نموده بجهت خاطر نشان ساختن بعضی مقدمات
نزد خود طلبید خواندین والد فقیر را با حاجی الحرمین الشریفین
حاجی بهمن بساوری بجهت اصلاح این مهم انتخاب نموده فرستادند
بعد از رد و بدل بسیار سنگرام خان سپردن قلعه را مشروط بچند
شرط ساخت از انجمله دادن باره خرجی از نقد و جنس و سهم

انعام مدد معاش میروند بلکه کمتر اورا عالم بخش توان گفت
و اعیان و اشراف و ایت هم که می آمدند از صمر نربع و تحکم
و تصدیر بیموقع او نیز بودند و بعضی خود را پایین تعلی میدادند که
ان الجہول اذا تصدر بالغنی • فی مجلس فوق العلیم الفاضل
فہو الموفق بالمعالی کلہا • کثقدم المفعول فوق الفاعل
گر فر تر نشست خائلی • فی ادرا عیب دنی ترا ادبامت
می نہ بیٹی کہ مورا اخلاص • زیر تبت بدا ابی لہب است
و میر حید نعمت رسولی کہ مذکور شد قطعہ گفتہ در جوامع و
صوامع شہرت داد و خبثہا انرا در مسجد و دیوان خانہ شیخ گدائی
نوشند تا خواند و مجروح است اما غایبہ نداشت و این بیت از ان
جملہ است

فلم گدائی میر نان گدائی مخور • زانکہ گدائی بدست روی گدائی چہا
راز بعضی اثار بی اخلاصی و بی رانی و بد راہی نسبت بہ
بندگان شاہنشاهی ظاہر شد کہ بجای خود مذکور شود و درین ایام
پیش قدوہ الاکابر میر عبد اللطیف کہ از اعظم مادات سیفی
قرنین است و از ولایت عراق در حال فہد و شصت و سہ بہند
آمده بود شاہنشاهی دیوان لسان الغیب بنیاد کردہ سبق
میشو اندند و ہمر رعیدش ملکی ملکات حدیدہ اطواری امیر کہ
عظہر الولد البحر یقتدی باہاثہ الغرمصمی بہیر غیات الدین
السلط بہ نقیب خان است و در علم ہیرو و تاریخ و اسماء رجال و
ہایر محاضرات آینی است از آیات روزگار و ہر کنی از برکات زمانہ
و نانی لوح محفوظ است و جامع این منتخب را باد نسبت ہم

و جوانپور و بنارس میر کنان عجائب عالم دیده و بصیرت بعضی
از مشایخ و علمای کبار این دیار رسیده در ذی قعدة سه هفته و مستقر
و تعمیلة (۹۶۶) از آب گنگ گذشته به چنار درآمدند و جمال خان
کسان باستقبال او فرستاده مهر علی را اندرون برد و مجال غیر شاهی
و سلیم شاهی و یراق قلعه داری نموده بمرام سهنداری کما
یفی یپرداخت چون فرمان اتمالت مشتمل بر اتمام پنج برگه
از نواحی جوانپور در عوض قلعه چنار خوانده شد او ثبوتات دیگر
نموده و تکلیفات مالا یطاق کرده مهر علی را تا زمانیکه جواب
عرضداشت او از درگاه ییاد خواست که معطل دارد درین ضمن
از روی پرکاری حرف و حکایت با خانزمان جدا داشت و با فتح
خان افغان ثبلی که با جمعیت تمام در قلعه رهتاس بود جدا و جدا
قلعه میداد و مهر علی چون بر مکر و فریب او آگاه شد و بخطرش
توجهی از فتح خان نیز راه یافت که میداد باید دیگر هم عهد شده
ضروری باورسانند خود تنها به بهانه سیر از قلعه پایان آورده و پایان
را همانجا گذاشته از آب گنگ بعد اضطراب گذشت و با جمال خان
صحبت بلطایف احوال داشته و دار و مدار می کرده بتقریب باز
آوردن مهر علی و صلح و صلاح وقت شام برگشتی نشسته قصد
عبور نموده آمد اتفاقا کشتی در وسطه هابل بدامن کوه افتاد که
متصل بدیوار قلعه است و تند بادی غریب برخاسته آن را متزلزل
ساخت و اگر لطف خالق البرار و البحار بادبان نمی کرد کشتی

سازی او از در خانه و امرا چون درین باب تفاعد و تکامل ورزیدند
 و زر هم نداشتند که بدهند و گمان فتح بپهر و غلبه هم نداشتند آن شد
 و قلعه را برای مرجن داد و هر چه خواست از گرفت رسمی چندین
 حاله این جماعه پریشان نامشکور است و حکمران خان بهمرامی
 حاجی خان الوزی بگجرات رفت و برای مرجن قلعه را باذوقه
 و یراق استحکام داد و او بتقریب زر داری و جمعیت بعضی برگذاشته
 حوالی قلعه را نیز متصرف شد و حبیب علیخان و امرا بعد از مدتی
 که تاخت و باغت کردند متفرق شده بجایگهرها رفتند و درین
 حال جمال خان غلام بدلی که چفار را متصرف بود و بدلی
 پدران قریباده التماس نمود که اگر کسی شایسته کردان را افسند
 قلعه را باو بدارد و خانخانان مهر علی بیگ سالدوز را که آخر بمرتبه
 خوالی رسیده حاکم قلعه چنیز گشت همراه وکیل جنابخان با فرمان
 احتمالت فرستاد و همدران ایام چون مقیر از خانه برآمده و از
بهار بقصد طالب علمی باگروه رسید بمهر علی بیگ استفا شده
 در منزل اوستی بود و مهر علی بیگ مدالغه بیدار باوستانی
 مرحومی شیخ مبارک ناگوری و خیمه الله علیه والد مرحومی
 مغفوری شیخ ملوکشاه طالب نراه نمود کار بیجائی رسانید که اگر
 فلانی درین سفر رفیق من نباشد مهم رفتن را بر طرف میسازم
 و هر دو عزیز نام برده بتقریب ضرورتی آشنائی مصلحت در
 رفتن متعقدیده خواهی انخواهی الحاح مراتبت نمودند تا درمیان
 بشکل بیجه استرضای خواطر اسانده بوجود نو سفری از تحصیل
 علم باز مانده مرتکب اخطار اسفار گردید و از راه قنوج و کهنلو

ملی الله علیه و آله و سلم تقدیم کردند و امثال این خرافات که
عقل و نقل مذکور و معلوم باشد در میان آورده شیخ را پیش کشیده
هدف تیر ملامت ملخند تا بخاطر آورده بگوایار رفت و بلوازم
مشیت و ارشاد به پرداخته بجایگزین یک کرور که داده بودند
تقاضا نمود .

درین سال بهادر خان برادر خان زمان بقصد تسخیر ولایت
مالوه که باز بهادر پسر عزلول خان در تصرف داشت تا قصبه
حیرری رسیده بود که فقرات خان خانان شد و باز گشته آمد و
برخصت خان خانان بدرگاه بدوست .

و همدرین سال حسین خان از اندری باگرو آمد و باچندی
از سرداران نامی جانب رنهنجور رفته در موهر توددهای مردانه
کرد و نمایان تاخت از اینجا حمله بر قلعه رنهنجور بود چنانچه رای
سرجن را در جنگ برداشته گریزانده بدرون قلعه برد و ازو حساب
گرفت و بتقریب بر همدگی معرکه خان خانان ان معرکه را
نا تمام گذاشته بگوایار آمد و از اینجا قصد مالوه داشت که خان خانان
او را باگرو طلبید و بتاریخ بیستم جمادی الثانی سنه سبع و ستین
و تسعمایه (۹۶۷) شهنشاهی بعزم شکار از آب چون عبور نمودند
جمعی از غرض گویان که حمد بر امتثال و کالت خان خانان داشتند
خصوصا ادهم خان که بسبب نصبت قرزندنی ماهم اتکه درجه
تقرب او از همه زیاده بود و صادق محمد خان و غیره فرصت یافته
سخنان خان خانان بعرض رسانیدند و الحق شهنشاهی هم که تصرف
نافت در ملک نداشتند و از منبر بعضی خرجهای ضروری لادگاهی

آمدن دران گرداب بلا بکوه اجل رسیده ذره ذره شده بود

رسیدم من بدریائی که موجش آدمی خوار است

نه کشتی اندران دریا نه ملاحی عجب کار است

و در جفک دامن کوه چنار بمسکن و هواپی شیخ محمد غوث که از

کبار مشایخ اهل هند و صاحب دعوت بود رسیده شد و یکی از خوبان

شیخ در چارگشته غاری نمود که آن بزرگوار دوازده سال دران

منزوی بوده اوقات یغذایی برگ و میوه درختان بیابانی میگذرانید

و کار او به بروت دعوت بجائی رسید که پادشاهان عالی مقدار کامگار

مرا خلاص و ادب به تعظیم او فرود می آوردند و بعد از آنکه مهر علی

بآگوه آمد قلعه چنار را بقو غلام عدلی در تصرف آورد و در

ساله سنه و سقین و تسعماية (۹۶۶) شیخ مشار الیه با مریدان و

معتقدان و گروه تمام از گجرات بآگوه رسید و شاهنشاهی با اعتقاد

درست او را دیدند و شیخ گدائی را بموجب تنگ چشمی و نفاق

و حسدی که ایام هندوستان را با هم دیگر لازمۀ ذاتی است آمدن

او دکانی بالای دکانش ساختن خوش نیامد

به نزد خرد این سخن روشن است

که هم پیشه هم پیشه را دشمن است

و خان خانان نیز بقرب تصرفی که شیخ گدائی در مزاجش نموده

بود با شیخ محمد آشنائی چنانکه بایعتی نکرد بلکه مجالس

متعدد منعقد ساخته و رحالۀ شیخ محمد غوث را که در آنجا کیفیت

معراج خود بیان کرده گفته که در بیداری مرا مجالسه و مکالمه با

حضرت رب العزة عز شأنه واقع شد و هر حضرت رسالت پناهی

امینا و حاجی محمد خان سیستانی و ترمس محمد خان را که مرجع و مدار مهمات بودند بملازمت فرستاد تا مقدمات عذر آمیز مشتمل بر اظهار اخلاص و دولت خواهی گفتند و این سخنان بدوجه قبول نیفتاده نام بردگان هم رخصت انصراف نیامند و شهاب الدین احمد خان و ماهم آنکه کار و بار از پیش خود گرفته آواز تغییر مزاج شاهنشاهی از خان خانان در انداختند تا شهرت تمام یافت و امرا یکی بعد از دیگری از آگره بجانب دهلی راهی شدن گرفتند و این معامله بعینها معامله سلطان ابو سعید منول بود با امیر چوگان که وزیر پادشاه نشان بود و در کذب تواریخ مذکور است و مشهور در دنیا کدأب الحمار اذا اقبلت اقبلت و اذا ادبرت ادبرت ظاهر شد

چو دولت خواهد آمد بنده را * همه بیگانگانش خویش گردند
چو بر گردد زمان نیک بختی * در دیوار بروی نیش گردند
و پیش تر از همه قیام خان گنگ این راه را هر کرد او هر کس را که می رفت شهاب الدین احمد خان و ماهم آنکه بزیادتی متعصب و جایی گیر اسیدوار ساخته پایه تقرب او می افزودند و از جهت رعایت حرم در پی استحکام قلعه شدند و خان خانان در آگره با جمعی از مخصوصان خویش گفتگو طلبید رانی شیخ گدائی با چندی دیگر این بودند پیش از آن که پله گران شود خود یا بفار رفته شاهنشاهی را بدست باید آورد تا مجال دخل حصاد عباد نباشد خان خانان این رای را نه پسندید و گفت چون مزاج شاهنشاهی از من متغیر شده است ظاهرا دیگر محبت راست

معطل می ماندند و خزینه املا نبود و نوکران پاشادهی همه جایگیوهای زیور و پیریشانی احوال بر وجه کمال داشتند و معالزمان خان خانان همه بسامان و مرقه الحال می خواستند که معرکه بطرحی دیگر شود و لیکن قدرت تام نبود تا بمقتضای اذرا اراده الله شیا هیا امدا به دوا می جمع شد

چون معانی جمع گردد شاعری آسان بود

و نزدیک بسکندره راو که نصف راه دهلی است ملهم آنکه بعرض رسانید که بیگم پادشاه را که در دهلی بودند درین ایام ضعیفی طاری شده است شاهنشاهی را بسیار یاد میکند الجرم عثمان توجه یان صوب معطوف داشتند و شهاب الدین احمد خان حاکم دهلی باستقبال آمده و باتفاق هم دیگر صفهان چون که را کوهی در نظر نموده خاطر شاهنشاهی را بر خان خانان گران ساختند

خال و خط و زلف و بریت همه یکجا شدند

از برای کشتن مسموم میفر میفر

و کتر باین جا رسانیدند که خان خالان قدوم سوکب همایون را در دهلی از سعی ما دانسته در عزم انتقام خواهد بود و مارا مجال مقاومت باو نیست و مقام همان است که رخصت مکه معظمه بایزم شاهنشاهی بمقاربت ملهم آنکه نتوانستند دل فکاد و تعلی ایشان داده بخان خانان پیغام فرستادند که چون بی استیضاب و رضای شما این قدر راه آمده ایم مقربان ما همه متوهم شده اند انصاف آنست که ایشان را استعالت دهید تا بمطاطر جمع توانند در خدمت ما پیام داشت خان خانان خواهد

عاقبت در حدود بیکانیر مفارقت گزید و سرآمضمون

و کل اخ یفارقة اخوه * لعمر ابیک الا الفرقدان

ظاهر گردید و شاهنشاهی از دهلی بعزیمت پنجاب بقصبه جیجر
رعیده بودند که این امارات را آوردند و مسرور شدند و دران منزل
شاه ابوالمعالی بملازمت رعیده از خطب دماغ خواست که سواره
دریابد اورا مقید ساخته بشهاب الدین احمد خان میردند و همدران
منزل پیر محمد خان شیروانی که در گجرات انتظار موسم می برد
خبر برهمزدگی معامله یافته و اسباب تفرقه خانخانان شنیده
بایلغار رسیده ملازمت نموده خطاب ناصر ملکی یافتند اسباب و
علامات خانی داده اورا بتعاقب خانخانان نام زد فرمودند تا
بسرعت بجانب مکه معظمه روان سازد و فرصت ندهد پیر محمد
خان بتعجیل رفت و بدانی در ناگور توقف نمود از یکدیگر منزل در
رغم نوشته بخانخانان فرستاد که

آمدم در دل اماس عشق محکم همچنان

با نعمت جان بلا فرسوده همدم همچنان

خانخانان در جواب نوشته که آمدن مردانه امانتدیک رعیده توقف
کردن نامردانه و بعد از آنکه شاهنشاهی دهلی مراجعت فرمودند
منعم خان را از کابل برای وکالت طلبیدند و خانخانان از جهة ملحظه
مالدیوراجه جوده پور که با جمعیت تمام حرا راه گجرات گرفته بود
از ناگور به بیکانیر آمد و از خبر تعاقب پیر محمد خان آزار بخیار
یافته مایوس شد و بانعوائی بعضی دیو مردم عالم پنجاب گشت
و اهل و عیال و اموال را بهراهی خلف صدق خود میرزا عبدالرحیم

نیاید و صورت دیگر خود چه احتمال دارد چه بعد از آنکه عمری در دولتخواهی صرف کرده باشم در زمان پیری داغ بد نامی بر پیشانی حال خود نهان موجب خسران الهی است چون همیشه میزبانان شریفه مرکوز خاطروی بود جهاز سفر حجاز نموده متوجه بیانه شد تا براه ناگور رود و بر ما فی الضمیر خویش اطلاع داد همه را رخصت درگاه داد و بهادر خان را که از مالیه طلبیده بود همراه این مردم روانه گردانیدند محمد امین دیوانه را از حبس قلعه بیانه خلاص بخشید و گذاشت

بقای نیست هیچ اقبال را چند آرزوستنی

حون اینک لا یقا مقلوب اقبال است بر خوانش

راهل دخل بعرض رسانیدند که خانخانان داعیه رفتن به پنجاب دارند و شاهنشاهی از دهلی بدست میر عبد الطیف قزوينی پیغام فرستادند که مقصود ما ازین آمدن پرداختن مهمات ملکی بود بطریق استقلال بذات خود و چون از مدتی باز میل تجرد داشته اید و داعیه سفر حجاز کرده مبارک خواهد بود حالا از برگزینان هندوستان آن قدر که خواهید متصرف شوید گماشتهای شما محصول آنها هر جا که باشید میبرماتیدند باشند خانخانان بسع و سفاقت از میوات عازم ناگور گشت و از اعیان با او غیر از دلی بیگ ذو القدر و حسن قلیخان که خانجهان شد و اسماعیل قلیخان برادرش و شاه قلی خان محرم و حسین خان خویش مهدی قاسم خان کسی دیگر نماند و از ناگور اسباب حشمت را از نقاره و علم آنچه داشت بدست حسن قلیخان روانه درگاه گردانید و علیچ کدائی نیز

خانان لوان حال بنذر مشهد مقدس اقدس امامی که سخیو می
مولوی جامی قدس سره این ابیات در نعوت و صفات ایشان
گفته اند که

سلام علی آل طه و یمن • سلام علی آل خیر الدینین
سلام علی روضه حلال فیها • امام یباهی به الملك والدين
امام بحق شاه مطلق که آمد • حریم درش قبله گاه سلطانین
شکوه عزراں گل باغ احسان • در درج اسکن سه برج تمکین
علی ابن موسی رضا که ز خدایش • رضایت لقب چون رضا بودش آنچنین
علی ساکنها الرحمة و الرضوان ساخته میخواست که ارمال دارد
و میگویند که قریب بیک کرور زر بآن خرچ شده بود و قاسم از سلطان
علم امام هشتم تاریخ آن یافته آنکه خان انرا مع غنیمت های دیگر
بدرگاه فرستاد و داخل خزینده عامره شد و از غرایب اتفاقات آنکه
درین حال خانانان غزلی را که از هاشمی قدس هاشمی است اولیچه ساخته
بنام خود مشهور گردانید و شصت هزار تنکه نقد بار در عوض آن
حکم فرموده پرمید که این قدر مبلغ چون است و او در بدایه
لطیفه گفت که شصت کم است خان چهل هزار تنکه افزوده یک
لک درخت انعام داد و کویا اختر در گذر بود که معاً فقرات واقع شد
و آن غزل این است که این مطلع از هاشمی است
من گفتم بدان دل از دست داد • وز دست دل به راه غم از پا افتاد
دیوانه وار در کمر کوه گشته • بی اختیار صریح بیابان نهاد
گاهی چو شمع ز آتش دل در گرفته • که چون فدیله با دل آتش نهاد
بیرم ز فکر اندک و بسیار فارغ • هرگز نگفته ایم کمی یا زیاد

که حال بمنصب خانخانانی و همه سالگی در قلعه تبریزند که جاگیر شیر محمد دیوانه پسر خوانده خانخانان بود نگاهداشت و خیر در دیپال پور رسید که دیوانه مذکور آن همه اسباب و اشیاء را متصرف شده انواع اهانت بمتعلقان خانی رسانید و خواجه مظفر علی دیوانه را که آخر مظفر خان گشت و درویش محمد اوزبک را یا سخنان نصایح آمیز و دلاها نزد دیوانه فرستاده باشد که تا از حرکت عنیع خود پشیمان شده باصلاح باز آید اما دیوانه را شک گزیده بود

ای عاقلان گفته که دیوانه مست شد

و خواجه مظفر علی را بسته بدرگاه نرسدند و خانخانان را این شکست بیشتر از همه باعث دلشکستگی شد و از انبیا یا دلی پیرشان جانب جالندهر توجه نمود و شمس الدین اتکه خان و پسرش یوسف محمد خان و حسین خان خویش شهاب خان و سایر امرای پنجاب بر حسب فرمان جمعیت نموده در حوالی پرگنه دکه‌دار بموضع قلور پهلور سر راه بر خانخانان گرفتند و جنگ عظیم در پیوست و حسین خان خویش مهدی قاسم خان درین جنگ ترده ها کرد و زخم شمشیری بپیشم او رسید که گویا چشم زخمی بود بحال او از خانه زمین بزمین آمد و او را مقید ساختند همراه ولی بیگ و پسرش اسماعیل قلیخان و چنددی دیگر از سرداران بدرگاه فرستادند چنانچه عنقریب مذکور شون انشاء الله تعالی و خانخانان بعد ازین شکست گریخت و غایم نامحضور بدست اتکه خان و لشکرش انتاده ازین جمله علم مرصع بدرور و جواهر بود که

و در وی عمده این سال بعد از تعیین اتکه خان بجانب پنجاب
 خواجه محمد الحمید هروی را بخطاب آصفخانی مخاطب گردانیده
 بحکومت دهلی منصوب ساختند و حسین قلی خان را بتقریب
 اینکه پدرش ولی بیگ و برادرش اسماعیل قلیخان همراه خانخانان
 بودند بظایر مصلحتی بآصفخان سپرده متوجه پنجاب شدند و مقیم
 خان حسب الحکم از کابل با مقیم خان خواهرزاده تردی بیگخان
 که آخر شیاعت خان شد در منزل لوده‌ایان آمده ملازمت کرد و
 خطاب خانخانان یافته بمنصب وکالت سرور از نشست و سر دخل
 الولی و خرج الولی بظهور بدوست و همدردن منزل خبر فتح
 اتکه خان و هزیمت خانخانان بجانب کوه سواک رسید و اسیران را
 سقید در نظر آورده بزدان میزدند و ولی بیگ که زخمهای کثیری
 داشت از زندان بزدان چارندان رفت و حرش را بدیاری فرستادند
 و حسین خان را بخصر پوره او ملک محمد خان ولد مهدی قاسم خان
 سپرده آخر تربیت فرمودند و پیتالی را که قصبه است در کنار آب
 گنگ و مولد و منشاء سیر خسرو علیه الرحمة است بجایگزین نمودند
 گردانیدند و خانخانان بعد از هزیمت در تلواره که جانی است
 متبع پس محکم در کوه گوشمالی بر کنار آب بده و حکومت انجا
 بتراجه گویند چند تعلق داشت رفته متحصن شد و انواع شاهنشاهی
 نزد یک رسیده جنگ انداختند و سلطان حسین جلیبر که جوانی
 بسیار خوش قامت متعصب الانصا و شجاع بود در آن معرکه افتاد
 چون بر او جدا کرده تهییت گویان نزد خانخانان بودند روئانی
 بر چشم نهاده دیاد حسن خدمات او را کرده بهای های بلند

و این مطلع نیز از هاشمی است

لبت خلدان بود از چشم گویانی که من دارم
دلت جمعست از حال پریشانی که من دارم
و خالطانی معین طور با وجود آنکه در خزینه هیچ نداشت یک
لک تنگه به رام داین لکهنوی که از کافران اسلم شاهی دروادی
سرود او را دانی میان تان من توان گفت و در خلوات و جلوات
با خان همدام و محرم بود و از حسن صوت او پیوسته آب در دیده
میگردانید در یک مجلس از نقد و مجلس بخشیده و همچنین
حجاز خان بدوئی را که که اول در سلك امرای افغان داخل بوده
علم و فقاوه و طوط داشت بعد از آن در آخر عمر ترک سپاهی گری
نموده و بمدی معاش چیزی قناعت کرده در روش زهد و عبادت
احتیاقات یافت در صله قصیده که عذیل بنام خان ساخته بود
یک لک تنگه نقد انعام داده او را امین تمامی سرکار سرهند ساخته
بآنصوبه نامزد گردانید و مطلع آن قصیده این است که مطلع
چون صبره دگین سما شد فرو به آب
هرگز خاتمش به زمین داد اهل ذاب

آن سخن خواجه کفن بیک درست شد که شعر شناسی عالم
بالا هم معلوم شد دیگر بدین قیاس حاصل که یک در نظر همت باشد
شانی حکم یکا داشت بظرف این خسل که بروی آب آمده اند
بوی دفا گر شوی از کسی * پای پیوستش از خسرو یسی

میگذشت که گروهی دستارهای بخاری بند شده از سرانند و چون این
را بشکون بد می شمارند خانخانان را فی الجمله تغیری در پشرو
روی نمود حاجی محمد خان در بدیهه خواند که
در بیابان چون ز شوق کعبه خواهی زد قدم
سر زنها گر کند خار مغیلاں غم مخور
و آن قبض خان به بسط مبدل گشت

به سخن بند ها کشوده شود • بسخن رنگ دل زدوده شود
بس گره کاید از زمانه بکر • که نماید کشادنش دیوار
ناگه از شیوا سخن رانی • نهی آن بکر رو بآمانی
در زمانی که به پتن گجرات رسید موصی خان فولادی حاکم پتن
و حاجی خان الوری مراحم تعظیم بتقدیم رسانیده بلوازم مهمانی
پرداخته او روزی در حوضی هفتص لنگ نام حیر میکرد که مبارک
خان افغان نامی نامبارک که در ابتدای فتح هندوستان خانخانان
حکم بقتل پدر او فرموده بود انتقام خیال کرده در وقت نماز شام
که خانخانان از گشتی فرود می آمد با جمعی از ارباشن بیهانته
ملاقات آمده بیک ضربت خنجر ابدار ضربت شهادت چشانید و این
تاریخ یافته که

بیرم بطواف کعبه چون دست احرام • در راه شهید گشت نایافته کلم
تاریخ شهادتش ز دل پر رسیدم • گفتا که شهید شد محمد یفرام
و فقیر بحسب تعمید یافتم

گرفتند گفت صد نفرین برین زندگی من که بتقریب عاصت
نفس من این چنین جوانان ضایع میشوند هر چند هندوان آنجا
خانخانان را تقویت میدادند غم معلمانیها دامن گیر او شد و
ملاحظه عاقبت کرده در راه دین خود پاک ساختن فی الحال بجهت
استغفار تقصیرات خود بدست جمال خان نام غلامی بیغامی
فرستاده التماس ملازمت نموده و ملا عبد الله سلطان پوری مخاطب
به مخدوم الملک برای استمالت و طلب او رفت و هنوز معرکه
جنگ همانجا برپای بود و آمد و رفت و کین بر جای تا آنکه
منعم خان با معدودی چند بی تماشای در آنجا رفته و خانخانان را
گرفته باز آورد و تمامی اسرا حسب الحکم باستقبال رفتند و او را
بتعظیم و احترام تمام بدستور سابق کورنش داده خطایابی از صفو
گشت و خلعت خاص و اسب بخشیدند و منعم خان در منزل خود
بوده تمامی همراهان را بلوازم و مصالح گذرانید و بعد از درو
خرج راه مناسبات حال یافته بجانب مکه معظمه رخصت شد و
مقارن گذار اسرا و مقربان فراخور مناسبات امداد نموده از نقد و
جنس ذخیره که ترکان آنها چندین میگویند دادند و حاجی
محمد خان سیستانی را به بدرنگی او نامزد کرده از آنجا بسمت
دهلی کوچ فرموده خود بمعزم حیر و عکابر بجانب حصار فیروزه
متوجه شدند و در چهارم ربیع الاول سنه ثمان و هشتین و هجری (۹۶۸)
بدهای نزدل اجل واقع شد و یکشتی نهمین در درازایم ربیع الثانی
بدار الخائنات آگره رسیدند و میگویند که خانخانان با توابع از راه
فالور روانه گجرات گردیده در جنگلی انبوه از درخت مغیان

جماعت از و هرگز فوت نمی شد و لیکن بتفصیل مایل بود و به
حافظ محمد امین خطیب میگفت که در القاب حضرت امیر کلمه
چند بیشتر از دیگر اصحاب بیفزای و میدان حاتم سفلی نیز در
همان تاریخ از عالم در گذشت و رخا در دین امثال که سوت العلامه
فلمة فی الدین و دینه ملک مقدر و تاریخ یافتند

و در روز دهم و شب المرجب این سال باز بهادر پسر عزول خان
حاکم مالوه باندیان و حشم بسیار در هفت گروهی سارنگ پور باستقلال
ادهم خان و پیر محمد خان و دیگر امرایی فاضل از آمده بخاربه نمود
و شکست یافت و حشم و خدم و حرم او تمام به غنیمت افتاد
روزی که این فتح واقع شد این هر دو سردار در منزل بودند و احبیران
را گرفتند می آوردند خیل خیل بقتل رسانیده از خون های ایشان سیل
خیل روان شد و پیر محمد خان خلدان بطعن می گفت که این مقتول چه
به گزند تویی داشت و از وی چه قدر خون شکر زد و بندگان الرب
که عبارت از انسان باشد بچشم خود دران روز دیده شد که در نظرش
حکم ترب و خیار و گداز داشت و چون فقیر بی غرضانه دران لشکر
رفته بودم آن هول قیامت نشان را دیده به صبر علی خاں دیگ
سلور اشدایی خود گفتم که چون باندیان عزایی خود یافتند زن و بچه
ایشان را خود بحسب شرح شریف قتل و امر نیامده است او از غم
دین و دیانتی که داشت رفته بهمین عنوان به پیر محمد خان گفت
در جواب میگوید که بکاشب خود این بندگان باشند چه می شود
و همان شب غارت گران قزاق اسیران اهل اسلام را از زنان معانیع
و سادات و علما و انبیا در صندوقها و خرجیهها پنهان کرده بجانب

گفت گل گلشن خمی نماند

• قطعه •

از سایر زمانه که نوشید شربتی
 کان نوش جاه گزایی تراز سپید آمد است
 گیتی تراز حادثه ایمن کجا کند
 گورا ز حادثات امان هم نیامد است
 دزد بخت نقب زن فلک اندر سرای عمر
 آری بهرزه قامت او خم نیامد است
 آسودگی مجوی که کس را بزر چرخ
 اعیان این سرادق همراه نیامد است
 در جامه نبود ملک بدن و پس بدان
 کین چرخ جز مراچه ماتم نیامد است
 با خستگی یماز که مارا ز روزگار
 زخم آمده است حاصل و صرم نیامد است
 خاقانیا نریب جهان را مدار گوش
 کوراز دور قاعده محکم نیامد است

خان خاندان همیشه وقت قلب داشت ربه سخنان اکابر مشایخ
 رضی الله عنهم معتقد و پیوسته در مجلس شریفش سخن از
 قال الله وقال الرسول بود روزی در میگری بدین درویشی گوشه
 بشین رفت و از معنی این آیت تعز من تشاء وتقبل من تشاء پرسید
 چون درویش تغمیر خوانده بود جواب داد خان خاندان شود گفت
 تعز من تشاء بالقناعة وتقبل من تشاء بالسؤال و نماز جمعه و

بدرجه قبول افتاده بکرة تشریف بردند و خانزمان و یهادر خان از
چون پوز ایلغار نموده و برسم هواخواهان آمده و ملازمت کرده و
نیلان و تحف نفیس پیشکش ساخته و باسپ و خلعت سر فرالی
یافته بجانب جاگیرها مرخص شدند و * الصلح خیر * تاریخ آن
قضیه بزیادتی یک عدد شد

منتهی اقبال درین کلمه دیر * غلغله انداخت که الصلح خیر
و در هفدهم ذی حجه این مال در آگره نزل اقبال واقع شد و هم در سده
ثمان و ستین و تسعمایه (۹۹۸) خدمت مولوی مولانا سعید مدرس
متبحر روزگار از سادراء الزهر آمد و بتقریب ناتوان بدنی اینای زمان
در هندوستان نتوانست بود

هدای گو ممکن عایة شرف هرگز

در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد

و خدام قاضی ابو المعالی داماد خدمت عزیزان بخارا نیز که در
نقاات بانی و ثانی فخر الایمه و در درویشی صاحب تلقین و
ارشاد بود و بعد از ادای صلواة خمسہ بذکر جهر آره التزام داشت
تشریف آورد و جامع ابن ملتخب چند حیق از اول شرح و تابه
تبسمًا و تیرگا در ملازمت آن بزرگوار خواند و نقیب خان نیز بجهت
تبعین حیق پیش ایشان ساخت الحق بحسب عزیزی متبرک بود
رحمة الله علیه

بقاریع هشتم جمادی الاول سنه تسع و ستین تسعمایه (۹۹۹)

بعزم زیادت مرقد متبرکه تطب المشایخ و اولیا غولجه
معین الدین چشنی قلنس الله سره العزیز متوجه شدند و انعامات

آیین و دیگر اطراف بردند و سادات و مشایخ آنجا مصحف بردست
گرفته پیشواز برآمدند و بر محمد خان همه را بکشت و آتش زد
جاذب مصحف کننده و چرم نقاره ساخته

می شود معلوم ازین کودتای پندیده است

سخن در ظلم و شقاوت و قساوت پیر محمد خان بود که معاینه کرده
شد و راست آمد آنکه سلف گفته اند که من طلب العلم بالکلام
تزدفق - و علماء الکلام زنادة علی آئی مذهب گانوا - نعوذ بالله من
علم لا یفیع و دعاء لا یسمع و قلب لا یشع و بطن لا یشبع - و اندک
خان تمام حقیقت نتج را مع بعضی فیلان مصحوب صادق محمد
خان بدوگاه فرستاد و اکثر فیلان و حرمها و یاتوران و لولیان باز بهادر
و حایر اشبای نفیس را خود نگاه داشت باین تقریب شاهنشاهی
بتاریخ بیست و یکم شعبان سنه ثمان و ستین و تسعمایه (۹۶۸) از آگره
ایستاد نموده بهارنگ پور رسیدند و غذایم گرفته مهبات آن ملک
را تظلم داده در بیست و نهم ماه رمضان المبارک پیاپی
تخت آمدند

و درین حال خان زمان با شیر خان ولد عدلی که بعد از پدر
در چهار تلم مقام شده و با جمیعت گران و لشکر بسیار بجونپور
آمده بود باتفاق ابراهیم خان لوزیک و سجنون خان قانشال و شاهم خان
جابر جنگ کرده شکست داد و نتج عظیم نمود و این فتح دوم بود
در جون پور و در هفدهم ذیحجه این سال در آگره نزول اجلال واقع
شد و در آخر این سال بقریب مظله مرکشی خان زمان شاهنشاهی
از راه کاپی گذشتند و مهمانی عید الله خان لوزیک حاکم آنجا

اولاً بردند هر يك از سرای و خان مان
 هر چه بود از نقد و مجلس اندوختن و آشکار
 تاج بر بودند از منبر چو دستار از خطیب
 طاق بر کردند از مسجد چو قندیل از منار

و زمانی که مردم مش همه بولجیه رفتند دور ترک شده بودند باز
 بهادر که با بعضی از حکام آن دیار گریخته میگشت به اتفاق دیگر
 زمینداران هجوم بر مرید محمد خان آورد او تاب نیاورده خود
 را بجانب مندر کشید و در اندامی مراجعت با سایر اسرا حسب
 در آب نروده انداخت از قضا قطار شتری که میگشت بر او پیش
 خورد و از راه آب بآتش رفت و آه بنیمن و ضعیفان و احبیران
 کار خود کرد

بفرس از تبر باریان ضعیفان در کمین شب
 که هرگز ضعف نالان تر قوی تر زخم پیکانش
 چو بیزن درجه انگندی محسب افراسیاب آما
 که رستم در کمین است و نهنگی ز بر غفنانش

و امرای مالوه بودن خود را دیگر دران ملک از حیز اسکان بیرون
 دیده آیه فرار بر خواندند و بدرگاه رسیدند و چند گاه محبوس گشته
 آخر خلاص یافتند و باز بهادر مالوه را باز دیگر متصرف شد و بعد
 الله خان اوزبک با اتفاق معین الدین احمد خان غرنجودی و دیگران
 آن ولایت را در قبضه اقتدار آورد و باز بهادر چند گاه در چیتورو و دیپور
 پناه برانادی سنگه برد میگشت و چند گاه در گجرات ماند تا
 بدرگاه آمده داخل دولت خواهان شد و چند گاه محبوس مانده

و خیرات بعاقلان آنجا دادند و در قصه خانبهر که نمکزار است
مشهور راجه چهارم مل حاکم تعبیر با ولدش زای بهگول داس به
مقامت رسید و صدیق رضیه خود را در سلك ازدواج محترمه منظم
داشت و میرزا شرف الدین حسین را که در نواحی اجمیر جایگیر
داشت بر سر قلعه میرته به بیعت گروهی اجمیر که در تصرف
جیمیل راجپوت بود نامزد گردانیده با ایلغار بیای تخت رسیدند
میرزا شرف الدین حسین اهل قلعه را امان داده شرط کرد که از
اموال و اشیای خود هیچ با خود نبرند و جیمیل از آنجا بدر آمد و
دیو داس نامی از سپاهیان جیمیل وقت بر آمدن با جمعی عظیم
آتش در اموال و امباب قلعه بر خفای عهد زده و جنگی عظیم
کرده و بسیاری را از سپاهیان بدرجه شهادت رسانیده خود نیز
بآتش ابدی رفت و در بیست کس از راجپوتان نامی او بجهنم
رفتند و قلعه باتفاق شاه بداعخان و پسرش عبد المطلب خان و
دیگر امرا مفتوح گشت

هندوین ایام پیر محمد خان که بعد از آمدن ادهم خان
بدرگاه تصرف مطلق در ساله داشت لشکری عظیم جمع کرده
بر سر برهان پور بود و بیجا گزوه را که قلعه مستحکم است قهرا
و علوه بشاد و قتل عام نموده روی بولایت خاندیس نهاد و
توزا چنگز برا کار فرموده بتقصیری از خود راضی نشد و سکن شهر
برهان پور و امیر را مقتول و امیر گردانید و از آب نریده گذشته
و میرده به فلک رسانیده اکثر قصبات و قریات آن ولایت را صفا
صفا و دکا دکا ساخت و پاک و صاف روست

بسیار رسیده و او را دعوت و پادشاه از بالای پام دولتیخانه انداختند
چون رمقی داشت باز رمقی می فرمودند که بیفتد از داند اتفاقا ایدم خان
پیش از اعظم خان بیگ روز زیر خاک پنهان شد و آن فتنه فرو
مرد * و در خون شد * یک تاریخ و دیگری بطریق تعبیه
رفت از ظلم سر اعظم خان

یافتند و نانی راست بر است است و اول یکی زبانه و دیگری گفته
خان اعظم مهلا اعظم خان * که چو او کس درین زمانه ندید
بشهادت رسیده ماه صیام * شربت موت روزه دار چشید
کفش حال دیگر شهید شدی * که شدی حال فوت خان شهید
و آتش روز چهلم ایدم خان را داده ماهم آنکه نیز از غصه ملحق به سر شد
و درین حال دالمرحومی مغفوری شیخ ملوکشاه رحمه الله بتاریخ بدست
و هفتم رجب المرجب در آگره بزرگت امهال کبدی رخت همتی
از عالم غائی بملک جاوداتی بخت و نعمش او در بسار و بوده مدفون
ساختم و تاریخ یافتم

سر دفتر افاضل دوران ملوک شاه

آن بحر علم و معدن احسان و کمال فضل

چون بود در زمانه جهانی ز فضل ازان

تاریخ حال فوت وی آمد جهان فضل

و از اتفاقات آنکه پیر دستگیر ایشان نیز که خدمت شیخ بنجو ساهلی
باشند و رابطه عظیم داشتند و نبذی از کمالات ایشان در ذیل تذکره
مذکور میشود انشاء الله تعالی درین حال به محبوب حقیقی وصال
یافتند و این تاریخ یافتند

خلاص شد اما از جنگ اجل خلاص نیافت

درین باغ رنگین درختی نرخت • که مانند از جغای تبریز درخت
و عبد الله خان اوزبک در هاندیه مانده امرای کومکي بجایگیر
ها رفتند و معین الدین خان بدرگاه آمد

و درین سال خواجگی محمد صالح هروی نبیره خواجه عبد الله
سرور ارد و وزیر مشهور بعد از وزارت منصوب گردید اما استقلال
چندانی در انعام و دامن اوقاف و زمین مدد معاش نداشت و حکم
حکم دیوانیان بود

و درین سال سید بیگ ابن معصوم بیگ از جانب شاه طهماسب
موصوب مکتوبی بوقالت آمده مراسم تعزیت پادشاه نغران پناه
بجای آورد و آن خط به جنس نقل نموده میشود انشاء الله تعالی
و اعزاز و احترام یافت و مبلغ هفت لک تنگه انعام و اسب و خلعت
و رای آنچه امرا مهمانی و انعامیت کردند باریخشیدند و بانشاء
و هدایای بیشمار از هندوستان مراجعت نمود

و بتاریخ در شنبه نوازدهم ماه رمضان سنه تسع و ستین
و تسعمایه (۹۶۹) اتکه خن الملقب باعظم خان را که از پنجاب
آمده وکیل مطلق العنان در مملکت شده بود ادهم خان پفرور
تقرب تقریب حسد و کالت که از ماهم اتکه کشیده باور داده بودند
باغواهی منعم خان و شهاب الدین احمد خان و چندی دیگر از
حاکمان پسر دیوان پاره پاره کرد و شمشیر بر دست نازان و خرامان
رفته بر در حرم حرم ایستاد و چون شاهنشاهی نیز شمشیر گرفته
بر آمده پرمیده اند که چرا این چنین کردی گفت که تا دولتخواهی

جنگ سلطان آدم عموی کمالخان را که حقیق ذکر یافت امیر مایه
و پسرش لشکری نامی یکصدگر گرفته باجل و باز گرفتار گشته
هم پسر و هم پدر باجل طبعی در گذشتند و تمام انولایت را یکمال
خان عبده در آگوه بهمازمت شناسند و روزیکه شاهنشاهی بزمی
عالی مرمودند خان گلن قصیده که در زعم خود غوا گفته بود
بمضمر امرا و اعیان اناهل و اکابر شعرا خواست که بگذارند چون این
مصرع مطلع را خواند که

بحمد الله که دیگر آمدم فتح کهکوه کرده

ناگاه عبد الملک خان خویش او در زمانیکه شاهنشاهی توجه تمام
باجتماع آن قصیده داشتند بلکه باعث انعقاد مجلس همان بود و
خان گلن از شاهنشاهی چشم جایزه عظیم داشته پیش آمد فریاد
زده گفت که خانم دیگر آمدم بخوانید چرا که نامرادان دیگر هم
در خدمت شما بودند اهل مجلس همه از خنده قهقهه بقفا افتادند
و خان گلن دستار بر زمین زده گفت بادشاهم داد از دست این مردک
نا قابل که همه مشقت مرا ضایع ساخت و یکی از مضحکه این
است که عبد الملک خان صبح نگین خود را چنین یافته که

عبد را چون با ملک انزون گئی

بس الف لامی درو اندرون گئی

و سه شیرینی شاعر هندی مشهور قصیده مدح و قبح دارد بنام او
و این بیت از آن جمله است

اگر گوار بیداید مقابل تو گریزه که صاحبی و مقابل نمی شوی بگوار
و درین حال مولانا علاء الدین لاری صاحب حواشی بر شرح مقابله

کمال الحق و الدین شیخ بنجو • که آمده جلست فردوس جایش
 ز روی تمیید تاریخ نوشتش • شود حاصل ز نام دل کشایش
 و دیگر یافته که • درویش دانشمند • رحمة الله علیه و درین سال معلم
 خان خانانان و محمد قائم خان میربحر بقرب اینکه در اغواهی
 و افساد ادهم خان شریک بودند و بعضی تقریبات دیگر نیز در گذر
 پویه بمیرگشتی رفته و نماز شامی در آنجا باتفاق بعضی زمینداران
 مغلوک با در سه حواله بقصد رود پر و بجواره در دامن کوه و از آنجا
 باندازه کابل که غلی خان پسر معلم خان حاکم آنجا بود برآمده
 راه نوار پیش گرفتند و در هر گنده هر دو از میدان دواب که جایگیر
 میرمحمد منشی بود رسیدند قائم علی خان امیر جلاب
 سیستانی خرمیزی شقاق ازان برگشته در جنگلی از طریق وضع
 ایشان علامات گریختن فهمیده و با جمعی از ادبانش داعوان رفته
 هر دو را بر رسته بکمان حید محمود باره که دران حواله بودند
 خبر کرد و حید محمد جمعی از فرزندان و خویشان خود همراه
 ایشان تعین نموده با اعزاز و اکرام تمام جانب آگرو فرستاد و شاهنشاه
 جمعی از اهل لعل را حکم فرمودند که تا پیشواز رفته آوردند و
 باز منصب و کثرت حسب المدعا بهتر از اول بر خانانان قرار
 یافت و باتفاق شهاب خان و خواجه جهان سیمات را صورت میداد
 و درین حال میرمحمد خان آنکه مخاطب بخان گلان بنومک
 کمال خان کهکریا جمعیت بسیار در ولایت کهکریان رفته و بعد از

جانب بیگم و ابو الفتح بیگ از جانب پدر نائب ملک بودند بستم
 شریکی (۶) جایگزینهای خوب از برای خود گرفتند و بد از برای
 سرکار میرزا گذاشتند شاه ولی آنکه تاب نیاورده باتفاق علی محمد
 اسپ که حالا در ملک مازمان درگاه است عیبی بشارت بیگم باز
 ابو الفتح بیگ را در حالت مستی تمام کرد و پدرش بامباب و
 اشیانیکه داشت بجانب هزاره میرفت که ناگاه نوکران میرزا او را
 نیز تعاقب نموده به پسر رسانیدند و شاه ولی بیگ باتفاق بیگم
 مهمات از پیش گرفته خود را عادل شاه خطاب داد بنابراین
 شاهنشاهی منعم خان را باتلپقی میرزا محمد حکیم و حکومت
 کلل باصرای چند فرستادند و ماه کوچک بیگم میرزا را همراه گرفته
 و تمام لشکر کلل همراه آورده در جلال آباد بزم جنگ پیش آمد
 و منعم خان با حایر اصرای کومک که محمد قلیخان بروس و حسن
 خان برادر شهاب خان اژان جمله بودند در اول حمله شکست توی
 یافته وحشم بجمگی پیداداده باحالی که کس میدیدان روی بدرگاه
 نهاده و بعد ازین فتح بیگم شاه ولی را به تهمت غدر گرفته بعالم
 عدم فرستاد

کیدک موروی خوز، باز آمد فصاص از کیدک خواست
 پس مقابلی رفت و با باز آن عمل بنیاد کرد
 تیر میادی پرو انداخت جاننش قبض کرد
 دور گردون هم برادر روزی از میاد گرد

و چون شاه ابو المعالی از سکه معظمه مراجعت نموده قصد درگاه کرد
 ناگاه در نواحی جاور باغرای میرزا شرف الدین حسین که دران

نصفی از پیش خان زمان پاکر آمده اشتغال بدرس معلوم نمود
و مدرسه از خص ساخت و مدرسه خسر و تاریخ آن یافتند و بحسب
زمت و ازان سفر بمغیر آخرت رخت بست رحمة الله علیه
و درین حال احوال کابل اختلافی پیدا کرد و چند حاکم در فرصت
اندک نشانه تیرنصب و عزل گشته در کشاکش وضع و رفع افتادند
و خان خانان منعم خان بجای حیدر محمد خان آخته بیگی که در
وقت آمدن بهند از جانب خویش در کابل حکومت منصوب
گردانیده بود بجهت بد سلوکی ذاتی او پسر خود غنی خان را از اینجا
نوشته فرستاده قائم مقام او ساخت و او نیز از ناخلفی قدم بر قدم
حیدر محمد خان نهاده کاری چند ناشایسته کرد مثل آنکه تولک
خان قوچن را که از اعیان امرامت بی تقریب بسته باز بدست
او سفید شد و تازیانه *

هر آن شربت که نوشانی بلوخی

خورده و چون بصد خیله ازیند او خلاص یافت نقض عهد و سوگند
نموده باز بر سر او بجمعبیت بسیار رخت و تولکخان جنگ نا کرده
از جایگزین خود راه هندوستان پیش گرفت و ماه جوجک بیگم والده
میرزا محمد حکیم واد همایون پادشاه که دران ایام در سن ده سالگی
بود باتفاق شاه ولی بیگ اتکه و فضایل بیگ کور برادر منعم خان
که میرزا کسیران لورا کور ساخته بود و پسرش ابو الفتح بیگ قلعه
کابل را بروی غنی خان بست و او بصورت بهندوستان آمد و
بتقریب غقوق پدر راه دروی نیامده شو تفری (؟) و آواره در جونیور
میگشت تا از تنگ و جود خلاص یافت و فضایل بیگ مذکور از

و سائید برادرش محمد قاسم کوهر را مقید گردانید و چون جماعت
عظیم بانتقام بیگم گمر بکین او بر پستند درین قلعه کابل جنگی
قوی رو داده ایشان را مدافعه نموده و محمد قاسم خلاص یافته و
در بدخشان رفته میرزا حلیمان را باعث بردن شاه ابو المعالی شد
و میرزا محمد حکیم نیز کس خود فرستاده تحریر بر آمدن او نمود
چنانچه بعد ازین بدید و درین سال میرزا شرف الدین حسین
که بیچاره واسطه بحضرت

انکه احزیت حق آگه است * خواجه احرار عبید الله است
میرسد بعد از مراجعت والد ماجدش خواجه معین الدین بن
خواجه خاور بن خواجه یحیی بن حضرت خواجه احرار روح الله
الواهم از مکّه معظمه و اعتبار تمام یافتن او از ناگور بدار الخانات
آگه آمد و به بد راهی حساد که صفحه جهان از نام و نشان ایشان
پاک باد بی جنتی ظاهری توهمی بخاطر او داده راه ناگور
پیش گرفت و صادق محمد خان و جمعی را همراه حسین قلیخان
به تبعیت نامزد کرده بجهت استمالت او اولاً و استیصال او ثانیاً
فرستادند و اوقته خالی احمدی را به تیر خان دیوانه سپردند و ناگور
ستقامت و دیوانه قلعه را خالی گذاشته بی او گرفت و رفت و میرزا
شرف الدین حسین در جالور بشاه ابو المعالی که از مکّه معظمه
بعزم درگاه می آمد چنانکه گذشت ملاقات نموده قرار چکان دادند
که شاه ابو المعالی بر سر مردم حسین قلیخان که در حاجی پور بود رفته

ایام از اگره گریخته و حصین قلیخان و صادق محمد خان و دیگران
 بتعاقب وی نامزد شده بودند چنانچه صفقریب مذکور شود انشاء الله
 تعالی حری بقتله کشیده و هر جا دستی انداخته شکست و اسامعیل
 قلیخان و احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان حسین قلیخان تعاقب
 او نمودند تا شاه ابو المعالی بقلعه نازنول آمد و دست اندازی
 نینداختند آنجا کرده و بر جمعیت خویش تقسیم نموده و بعد از اسیر
 شدن برادرش خانزاده ناسی که او را شاه لوندان نیز میگفتند در
 نواحی نازنول بدست محمد صادق خان و اسماعیل قلیخان که
 بتعاقب او میرفتند بی پا شده مرغون از هندوستان گرفته مقومه
 کابل گردید و در حدود پنجاب از گوشه جنگلی برآمده اسکندر بیگ
 و احمد بیگ را که جدا از اسرا شده بودند با اتفاق نوکران ایشان
 بقتل رسانیده عرض داشتی مشتمل بر اظهار نصبت پادشاه غفران
 پناه و خلوص اعتقاد خود نوشته بماء جوجک بیگم والده میرزا
 محمد حکیم فرستاد و در عنوان این بیت نوشته بود که
 ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
 از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم
 بیگم در جواب وی نوشته که

کرم نما و فرود آ که خانه خانگ نیست

و جگر گوشه خود را در سلک ازواج آورد تا مهمات از پیش خود
 گرفته باخواهی بعضی ننگ انگیزان مثل شوگون پسر قواچه خان
 و غیره بیگم بپایه را بقتل آورد و حیدر قاسم کوه پیر را که بعد از
 شاه ولی بیگ چندگاه وکیل مطلق العنان بود نیز بدرجگ شهادت

دهلی پیدا آمده قوایل و خواجه حرایان از مهر افغاب بذات
 الیگر و تحقیق احوال ایشان در محلات نامزد گشتند و هولی عظیم
 در شهر افتاد و باعث بر تحریک این سلسله افغابی شیخ بده و لیره
 مخادیم آگره بود مجمله آنکه یک کپلن بنوه شیخ بده فاطمه نام اسمی
 بی حسنه از هوا و هوس و قسولی میش که شوخ چشمی باز
 می آرد بجهت قرب جوار و زمیله مشاطان به باقی خان برادر بزرگ
 ادهم خان متعه کرد و آن سفاک آخر منجر بکاج شد و کیلن دیگر
 شوهر دار را نیز که نام شوهرش عبد الواسع بود در محالین هور
 و سرور همراه خود بردن گرفت و همان حکایت گریه عابد که در اول
 انوار مهدلی است راحت آمد و این زن شوهر دار چون بغایت
 جمیله و در تمامی قبیله شکفته بی عبدالله بود روزی نظر شاهنشاهی
 برو افتاد بدینام نسبت بشیخ فرستادند و شوهر آن جمیله را امیدوارها
 دادند بنا بر آنکه تورق پادشاهان مغول ایقت که برزنی که
 بخواهش نظر اندازند بر شوهر لازم است که آن را طلق دهد
 چنانچه واقعه سلطان ابو سعید و میر چوپان و پسرش دمشق
 خواجه مشهور است عبد الواسع ارض الله واسعه خوانده

خدای جهان را جهان تنگ نیست

به طلاق در گوشه دامن خلیله خود بست و در شهر بیدار از ملک
 دکن رفته غایب گشت و آن عقیقه داخل حرم محترم شد و
 فاطمه باغواهی خسر خویش باعث بود که مصاهرت شاهنشاهی باکلیبر

و بیان راه گذشته از کابل میرزا محمد حکیم را بیارند و میرزا تا آن
 زمان اینجا دست و پای میزده باشد و شاه ابوالمعالی از اجتماع
 خبر تعاقب صادق محمد خان و دیگر امرا ازان جانب بدول نموده
 خود را بفارزول که میرگیمو عقدا رانجا بود زد و از راه باده زری گرفت
 و کاری نماسخت راه بلجاب و کابل پیش دبد همت خود ساخت
 و احمد بیگ و اسکندر بیگ از لشکر صادق محمد خان و اسمعیل
 قلخان جدا شده بایلغار از عقب از در آمده رسیدند و جمعی
 از نوکران میرزا شرف الدین حسین که این هر دو سردار ساکن
 خود ساخته اعتماد تمام بر آنها کرده بودند

توان شناخت بیگ روز از شمایل سر
 که تا کجاش رسیده است پایگاه علوم
 ولی ز باطنش ایمن مباحث و غره مشو
 که خبث نفس نکردن بسالها معلوم

مفسدی زمانه قلی نام را نزد شاه ابوالمعالی بتعمیل تمام فرستاده
 پیغام دادند که در مان جا توقف نمایند که بمجرد رسیدن این دو
 سردار ساکن هر دو را تمام میسازیم چون نزدیک رسیدند ازان طرف
 شاه ابوالمعالی از کمین گاه بر آمد و ازین طرف دشمنان خانگی
 در آمده و این هر دو امرا را زیر تیغ بیدریغ کشیدند و نوکران قدیمی
 ایشان از دیدن این حال چون دام زد و وحشی رسیده بهر جانبی
 گریزان شدند و این خبر بجمع شاهنشاهی آن زمان که در حوالی
 سنه راه بسپرد شکار مشغول بودند رسید و بعزم استیصال این نفقه
 بجانب دهلی بهضت واقع شد و آنجا داعیه نسبت مصاهره باعدیان

رسید و قافله او میرزا محمد حکیم غوث باتفاق نوکران از آب
گذشته نزد میرزا حلیمان رفته بود و شاه ابوالمعالی را دیگر تاب
مقاومت نمانده و راه فرار پیش گرفته و نزدیک آبدیه چارنگران
گرفتار شده بدست مردم سلیمان میرزا که بقعاقب او رفته بودند
افتاد تا در کابل نزد حلیمان میرزا آوردند سلیمان میرزا او را همچنان
امیر و مقید و مغلول نزد محمد حکیم میرزا فرستاد و محمد حکیم
او را از خلق کشیدن فرمود و این واقعه در هفدهم شب ماه مبارک
رمضان سنه حبیعی و تسعماية (۹۷۰) بود و میرزا سلیمان بعد ازین
فتح مبدی غوث را از بدخشان طلبیده به میرزا محمد حکیم داد و
امید علی نام نوکری معتقد را بوکالت مهمات میرزا تعیین کرده
به بدخشان رفت و درین حال قلعه چنهار را جمال خان غلام عدلی
بفتو نام غلام دیگر که بمسلد عالی اشتهار یافته داده بود بعد از
رسیدن عرض داشت او بدرگاه شیخ محمد غوث که فتو ارادت تمام
به شیخ داشت و آصفخان که خواجه عبد المجید هروی باشد رفته
بصلح گرفتند و آن را بحسن خان ترکمان سپرده فتو را بملازمت
آوردند تا اعتبار تمام یافت

و مقارن این حال واقعه شیخ محمد غوث که شاهنشاهی را
در زمان ابتدایی جلوس از گجرات بانگبخش وسایل و سرحدات
در دام ارادت آورده بود و بعد از اطلاع بر حقیقت احوال زود
رسیدن زوی نمود و مه اسمعیل عطائی معنائی که یکی از معتقدان
و مریدان شیخ بود علیه ما علیه • بنده خدا شد • تاریخ وفات
یافت و زمانی که جماع این منتخب در آگره بتحصیل علم رسمی

دیگر آگره و دهلی نیز واقع شود تا نسبت مسافت در میان ایشان
پدید آمده ترجیح به مرجع لازم نیاید درین اتفاقنامی که
شاهشاهی میرکزان نزدیک بمدرسه بیگم رسیدند کودک نوالدنامی
که میرزا شرف الدین حسین در وقت فراز خویشی و رفتن بکوه
معظمه او را گمناشته بود از بالای ایوانهای مدرسه تبری در کمان نهاده
انداخت و پوست مال گذشته بخیر انجامید و این معنی را از
تنبیها غیبی و کرامات پیران حضرت دهلی دانسته از آن دانیده
باز آمدند و آن مدبر را هر چند بعضی اسرا خواستند که تا زمان
تحقیق حال مهلت فرمایند که درین اقوا چه کسان شریک باشند
راهی نشده فرمودند تا بجزای خودش زود فرستند و حواره در
قلعه دین پناه در آمدند و اطبا بمعالجه مشغول شدند و آن جراحت
در اندک فرصت التیام پذیرفت و در سنگها من حواره شده راه آگره
طی فرمودند

و بتاريخ پانزدهم جمادی الثانی سنه سبعین و تسع مائه
(۹۷۰) در مقر سلطنت نزول واقع شد و درین سال واقعه شاه
آبو المعالی در کابل روی نمود و آن چنان بود که چون بعد از قضیه بیگم
والده میرزا محمد حکیم محمد قاسم کوه بر نزد میرزا سلیمان در
بدشاهان رفت میرزا با حرم خود که بولی نعمت مشهور است بصحبت
گران بر سر شاه ابو المعالی آورد و نیز میرزا محمد حکیم را همراهِ
گرفته در کناره آب غروب آتش قتال را اشتعال داد و برانقار
کابلیان از جرانقار بدخشیان نیجایی شد و شاه ابو المعالی میرزا محمد
حکیم را در مقابل سلیمان میرزا گذاشت خود بعد از جماعت شکست یافته

خواهی زیست و پشت پایو دنیا و مافیها خواهی زد راست آمد
 ماتم گنده شد جیان نهان چیست . ماتم زده چو من عیان کیدست
 ماتم دو شد و غم دو افتاد . فوریان که ماتم دو افتاد
 حیف است دو داغ چون منی را . یک شعله بس است خرمنی را
 یک سر دو خمار بر نه گیرد . یک سیده دو بار بر نه گیرد
 و درین سال اعظم خان خواجه سرای اسلم شاهن اعتبار تمام
 در حرم یافته در امور ملکی نیز اعتماد الی الله شد و بدعتی و
 کفایتی چند پیدا کرد که پیش ازین نبود و هر روزی کار و بار در
 خانه مستحکم تر میگشت تا ثبوت ابراهیم تونرمل رسید و در زمان
 استیلائی مامم اتکه و بیگم و انهم خان و اعظم خان خواجه
 سرای که صاحب رای و تدبیر بود میر عبد الحی این حدیث از
 کتاب نهج البلاغه که بحضورت امیر رضی الله عنه منسوب است و
 بعضی آن را از علامه شریف علم الهدی مرتضی بغدادی میداند
 حسب حال کشید که قال علیه السلام - یاتی زمان علی الذان لا یقرب
 فیه الا المایحون و لا یطرق فیه الا الغلجیر و لا یضعف فیه الا
 المنصف یعدون الصدقة فیه غرما و صلة الرحم منا و العیادة استطالة
 علی الناس فعند ذلک یكون السلطان به شورة الفسوان و إمارة الصبیان
 و تدبیر الخصیان و ازین واقعه تا زمان تحریر یک قرن پیش گذشته
 به این تفاوت رد از گجا است تا به گجا

و در سنه احدی و سبعین و تسعمایه (۹۷۱) خواجه مطهر علی تبریزی
 خطاب خانجی یافته وکیل کل شد و ظالم . تازیان یافتند و در میان
 راجه و او هر روز منازعه در هر کلی و چیزی بود و ظریفی آن بیست تدبیر را که

اشتغال داشت و شغف با گروتر تمام و جاهی ما لا کلام در لباس
 فقر آمد و غلبه او زمین و زمان را گرفت خواست که رفته بزم
 نماید اما چون شنید که به تعظیم هفتاد و یکم میلاد دل از آن هوس
 برخاست و محروم ماند اما روزی در بازار آگره دید که حواره
 می آید و خلقی انبوه پیش و پس او را گرفته و از برای رد مقام
 خلائق و تواضع ایشان هر طرف زمان زمان خم میشد و فرصت
 راست نشستن در خانه زمین نداشت و با وجود هشتاد سالگی
 طراوتی عجیب و حیمای غریب در پشیره او ظاهر بود رحمه الله

در بیستم ماه مبارک رمضان این سال چند مدتی فقیر سرخوشی
 مخدوم اشرف در بازار از عالم درگذشت و این خبر در بلاد مفسون
 از توابع سنبل شنیده و * فاضل جهان * تاریخ وفات او یافته شد و
 چون تعلیم جزئیات و بعضی از علوم عربیه از و گرفته بود و حقوق
 بسیار بر ذمه اهل علم داشت کلفت و محبت بسیار ازین واقعه
 روی داد و داغ مصیبت والد عاجز تازه گشت و این بیست امیر
 خسرو علیه الرحمة بیدار آمد که

حیف از سرم گذشت و دل من در نیم ماند

دریای خون روان شد و در یقیم ماند

در مرض یک سال از عروض این احوال اختلال تمام در دل آسوده
 راه یافت و غم دنیا که از آن گریزان میگشت بیکبار بطنازی پیش آمد
 و حراره گرفت و شروع فیها الی آشکارا شد و سخن والد مرحوم که
 بارها میگفت که این و لواء و شورش تو ماند امی است که من در
 قبل حیاتم و بعد از آنکه من فغانم خواهند دید که تو چه طور می بیند

بر مقتدر رانی فرسید و رمقی مانده بود که اشارت بفیلان خویش
کرد تا نظر او را بخشیر تمام ساخت و با وجود این حال نیز زندگی
بد بختی از او دیش او را سلامت نگذاشت آری

هر گنده پزی گنده خوری میدارد

اگرچه چاه نصرانی نه پاکست * جهودی مرده میشود چه پاکست
و آصفخان از اینجا بر سرچورا گرد رفت و پسر رانی مذکوره نیز بعد از
مبارزه بمادر ملحق گشت و چندان خزاین و دغاین بدست آصف
خان و لشکریانش افتاد که عدد آنها جز آمدن کار یگانه نداند و آصف
خان بقوت آن مال دعوی قارونیت و شدادیت پیدا کرد تا عاقبت
به تحت الذری رفت

گرچه از مال و گندمی نه بوجه * هم خزینه پرست و هم انبار
پس تداخر مکن که اندر حشر * گندست گردمست و مالت مار
و در دوازدهم ذی قعدة این سال بعزم شکار فیل جانب فرور نهضت
نمودند و در عین بشکل فیل بسیار با اختراعات عجیب اصطیاد
نموده از راه سارنگ پور بولایت مندو رسیدند در حلیج ذی بیجه این
مال آن خطه را معسکر ساختند و عبد الله خان از یک بتقریب
بعضی اداهای ناسزا اهل عیال خود را از مندو بر آورده راه گجرات
بدش گرفت و هر چند مقیم خان که درین بوزش شجاعت خان
خطاب یافت رفته او را دلاهای نصیحت آمیز داد قبول نمود

محل قابل و آنکه نصیحتی قابل

چو گوش هوش نباشد سیه سود از گذار

و عبد الله خان بهر اول اندک جنگی کرد چون خبر قرب موکب

مگ کاشی به از عظامالی • گرچه صد بار مگ ز کاشی به
چنین تضدین کرد که

مگ راجه به از مظفر خان • گرچه صد بار مگ ز راجه به
چون امرا شکایت از راجه نزد شهنشاهی برده التماس تغییر او نموده
اند جواب داده اند که هر کدام شما در سرکار خود هندوئی دارید ما
هم هندوئی داشته باشیم چرا از او بد باید بود و خیرا هیچ مهر
راجه را چنین یافته که

آنکه شد کار هند از سخل • راجه راجه است تودر سل
و درین حال قاضی لال را که از جمله آشنایان نزدیک و خوش طبعان
ظریف بود از قصه برن طلبیده بتقریبی بسیاست رسانیدند و
• قاضی لال • تاریخ او یافته شد و درین حال غازخان تودر از امرای
کبار عدالی که چندگاه بدرگاه آمده باز قرار نموده به هلیه رفته بود
در نواحی کوه یا جمعیتی انبوه در مقابل آصف خان آمده مصاف
داد و در میدان معرکه اندک و آصف خان قوت تمام ازین فتح
گرفته بر حروایت کرده گفت که هفتاد هزار دیه آبادان دران زمان
داشت و قلعه چوراکره دارالملک انجاست و قبل ازان پای تخت
ملک آن قلعه هوشنگ آباد بود که تعمیر کرد سلطان هوشنگ
غوری پادشاه مالویست رفت و رانی درگارتی نام زنی صاحب
حصن و جمال در کمال رفعتی که حکومت آنجا داشت با بیعت
هزار سوار و پیاده و هفتاد پیل قوی هیکل آمده جنگی مسب
نمود و هزاران بدشمار از جانبین بعد از کشش و کوشش فوق الحد
و الغایت قالب را به پیغام تیر و تیغ بیدریغ تهی کردند و تقریبی

خان خواجه مرا مصحوب ایشان رفته دختر میلان را به تحفه و هدایای الباق بدوگاه آورد و مقرب خان از امرای دکن آمده معاضت نمود و در محرم در سنه اثنتی و سبعین و تسعمایه (۹۷۲) از مندر بقصد نالجه رسیده و قرا بهادر خان را بحکومت آن بلاد منصوب فرموده شکر گدان از راه اجپین و سارنگ پور دیروند و گوالیار بتاریخ سوم ربیع الاول سنه مذکور بنای تخت آمدند و در نرزند توام حسن و حسین نام درین سال از حرمی تولد یافتند و در عرض یکماه بملاک دیگر خرامیدند و درین سال تعمیر شهر نگرچین واقع شد و سطرپی چند که یکی از اعیان دولت در وقت تالیف اکبر نامه بتقریر فرموده بود که درین باب بنویسد آن را بجنس ایراد مینماید چون مهندس کارخانه ابداع اندیشه بلندشهریار کلنگ را که معمار معمره گیتی خصوصا بنای مقصوره هند است از آثار فطرت اختراع آئین ایجاد فرموده تا بمختصی

جهاندار داند جهان داشتن * یکی را بریدن دگر کلشن هر سر منزل و هر گل زمین را که هوای آن معتدل و فضایی آن نسیم و آبش گوارا و سواش مسطح باشد تعمیر بخشیده محل نزول اجلال موکب اقبال سازد چه اختیار اماکن تیره و صماکن طیده و منازل مریحه و میاه غلبه بهر ابقای نعمت و صحت بدنی و احتمال اعتدال مزاج انسانی که همیشه معرفت و طاعت بزدنی همان تواند بود از جمله سنه ضروریه است خصوصا وقتی که بعضی از مصالح

شاهشاهی بیامت اکثری را از اهل و عیال و اطفال و بده و بار
 بتاراج حادثات داد و جمعی فروردی را پیش انداخته بصد حیل خود
 را در گجرات رسانیده پناه چنگیزخان غلام سلطان محمود گجراتی
 که بعد از سلطان محمود فرمان فرمای آن بلاد و صاحب شوکت و
 استعداد شده بود برد و انواع شاهشاهی تا سرحد گجرات تعاقب
 او نموده حرمها و نیکان فاسی او را با سیری و لایحه گرفته آوردند
 و بقیه نصیبه امداد شد که گواران و بیپایان باشند و آبادانی گجرات
 را در عهد چنگیزخان چنان نشان میدادند که در عصر پادشاهان
 سابق معمور بود و رواج اهل علم و فضل چنان شده که فوق آن
 متصور نباشد و هر سپاهی و مسافری که رفیق او را دیده
 یا ملازمت اختیار کرد دیگر او را به هیچ چیز و هیچ کس احتیاج
 نماد و میگویند که هر روز پنج شش سرو پای خاصه خود بمردم
 می بخشید و هیچ سرو یا کم از هفتاد و هشتاد تا پانجاه اشرفی
 نمی بود میداد و یکی از حاکمی هلی او این بود که روزی با
 ملازمانش میبرد و عبد الله خان اوزبک در ملازمتش بود
 درین اثنا دو سه کشتی پر از امیاب و اتمش و جواهر نفیس به
 نظر او گذرانیدند به سبب دیدن همه را به عبد الله خان اوزبک
 برگذار کرد و از آن جمله آنکه شاه عارف صفوی حسینی که حالا در
 قزوین است و بعنوان کرامت تسخیر جن مشهور و گنجها داشته بمردم
 می بخشید میگویند که این همه خزاین و ثغایین از چنگیزخان یافته
 و صهرهای او همه بسکه چنگیزخان است و الله اعلم و میران مبارک
 شاه برهان پوری ایچچان فرستاده اطاعت قبول نمودند و انعام

شوکتی در زمان خود هر کدام آنها را بنا کرده بود امروز یکی از آن
ها آبادان نیست *أَقْلَمَ يَمِينُ فِي الْأَرْضِ نَيْظَرًا كَيْفَ كَانَ مَائِدَةً*
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و درین حال با سال گذشته که به تحقیق نزدیک
است شیخ عبد اللہی محدث نبیرہ شیخ عبدالقدوس گنگوہی را که از
کبار مشایخ هند است از قصه اندری کرنال طلبیده صدر الصدور
ساختند تا باتفاق مظفر خان مدد معاش بدعد بعد از آن محفل
چنان شد که عالم عالم اوقات و انعامات و احوالات بمستحقان بخشید
چنانچه اگر بخشش جمیع پادشاهان سابق هند را در یک پله نهند و
انعام این عهد را در یک دیگر هنوز این راجی آید تا باز بتدریج رفته
رفته به پله اصلی قرار گرفت و قضیه منعکس شد چنانچه مذکور می
شود انشاء الله تعالی و درین سال خواجه معظم خالوی شاهنشاهی
که داغ الاقارب کالمقارب بر جبین روزگار خود داشت خواجه
اقارب کالمقارب فی اذاهما • نه تغور بعم او بخل
نان العم زاد النعم منه • و اما الحال عن خبرات خالی
روزی که بتقریب نصیحت و منع او از بعضی امور ناشایسته که از
حریر زده بود بمنزل او میرفتند خبردار شده از روی بد گمانی
و خیط اصلی قدیم زن خود را بکشت و مستحق عقوبت گشته
اول در ته لک و چوب مالش داده او را غوطه چند فرمودند و در
گوالیار فرستادند تا در همان حبس از حبس طبیعت بپوست
و به مکافات رسید
بدی کنند خود را بر روزگار چار • که روزگار ترا چاکری است کینه گذار
و درین سال میرزا سلیمان مرتبه سوم بکابل آمد و با محبت بر آمدنی

ملکی نیز مثل حیدر و شکر و خجسته بآن مقصود گردید بنابراین در ای
 درین حال خجسته نال بعد از معاودت از حفر مالوه که اولیای
 دولت منصور و اعدای ملک مقهور شده بودند پیش دید همت و
 نهمت و اقتضای رای جهان آرای چنان افتاد که موقع گهراوی
 را که بیک فرسنگی آگوه واقع شده و باعتبار لطافت آب و نظافت
 هوا بر خیلی اسکند رجحانی و مزینتی تمام داشته معسکر حشم
 همایون و مخیم دولت اید پیوند گردانیده و از مضایق مداخل و
 مختار چ شهر خاطر قدسی متأثر را نراغتی حاصل گشته اوقات فرخنده
 خدمات را گاهی بچوگان بازی و گاهی بدوانیدن سگان تازی و پرانیدن
 جانوران گوناگون مصروف سازند و بذای آن معموره بلند احساس را
 بشگون استحکام مبانی قصر سلطنت بیروزال و تغال از دیدگاه
 و جمال گرفته فرمان نالند بران گونه عز اصدار یافت که بار یافتگی
 قرب منزلت و منظوران نظر عاطفت هر کدام از برای خود دران
 مکان مرقه عمارات عالی و مناظر رفیع بیداد نهند و در اندک مدت
 مواد آن بقعه لطیف از پرتو توجه حضرت ظل الهی خال رخ نو
 عروس عالم شد و نگر چنین که عبارت است از امباباد نام یافت
 لله الحمد که آن نقش که خاطر می خواست

آمد از غیب پس برده اقبال بدید

و از عجایب نقلیات روزگار آنکه امروز ازان شهر و ازان عمارت اثری
 باقی نیست و همچنان که قاع مقصوف بود همت نامتبروا
 با اولی القصار چنانچه صاحب قاموس گفته که هفت و هشت
 شهر منصوره و منصوریه نام را که شهر عالی عظیم و پادشاه ذی

و خالی نگن که حکم شعله معزول پیدا کرده بود تاب نیاورده بی
 رخصت میرزا بلاهور آمد و حقیقت را معروض درگاه داشت و درین
 حال شیخ الاسلام نتج پوری چشتی که در سنه احدی و سبعین و تسع
 مایه (۹۷۱) از حرمین شریفین تشریف آورده و کاتب عربی این
 دو تاریخ یافته و در ضمن مکتوبی عربی که بجای خود نقل نموده

خواهد شد انشاء الله تعالی از بداون نوشته فرستاده بود تاریخ

شیخ اسلام مقتدای امام • ونع الله قدره الهامی

از مدینه چوسوی هند آمد • آن هدایت پناهی نامی

هند از مقدم هما یونش • یافت از سر خجسته فرجامی

گیر حرنی و ترک کن حرنی • بهر سالش ز شیخ اسلامی

دیگر همین املوب که

شیخ اسلام ولی کامل • آن صلیحا نفس و خضر قدم

مع از جبهه او سر ازل • طالع از چهره او نور قدم

از مدینه چوسوی هند شتافت • آن صلیحا نفس و خضر قدم

بشمر حرنی و مشمر حرنی • بهر تاریخ ز خیر المقدم

طرح عمارت خانقاه جدید انداخت که مثل آن در معموره گیتی

نشان نمیدهند و در مدت هشت سال با تمام رسیده دم از هشت

بهشت زد و درین ایام اتمام محل بنکالی در آگه و قصری عالی

دیگر واقع شد و قاسم ارمغان این تاریخ گفت که

چون از بیع عشرت شه زیبا منظر • فرمود بنا در خانه فیض اثر

تاریخ یکی ز عشرت آمد بپرون • شد خانه پادشاه تاریخ دیگر

و در غره ماه رجب حده اثنی و سبعین و تسعمایه (۹۸۲) بجانب

او آن بود که میرزا بعد از دفع شاه ابوالمعالی و مضاهرت میرزا
 محمد حکیم در وقت مراجعت اکثر ولایت کابل را جایگزین لشکریان
 خود ساخت و کار بر میرزا و سردمش تنگ شد و بدششیان را بعد از
 خولهی از کابل برآوردند و میرزا حلیمان با لشکر گران بجای
 ابلق آمد و میرزا محمد حکیم تاب مقاومت او نیابرد و باقی
 قانشال را با جمعی از معتمدان در کابل گذاشته بجای آید رسید و
 چون میرزا حلیمان تعاقب نمود میرزا محمد حکیم به کنار نیلاب آمده
 عرض نمود که دوست و میرزا حلیمان قمبر نام نوکر خود را با جمعی
 در جلال آباد گذاشته از پشاور به کابل رفت و بموجب حکم تمامی
 اصرای پنجاب مثل محمد قلی خان برلاس و اتکه خان به تمامی
 اتکه خیل و مهدی قاسم خان و کمال خان که بر میرزا محمد حکیم
 پیوستند و قمبر را با سی صد کس که محافظت جلال آباد می
 نمود علف تیغ ساخته سر او را با خبر فتح نزد باقی قانشال بکابل
 فرستادند و میرزا حلیمان روی هزیمت به بدششان نهاد و میرزا
 محمد حکیم بکابل در آمد و خان گلان به منصب اتالیقی میرزا محمد
 حکیم ماند و بانی اصرای بجایگیرهای خویش آمدند بعد از چندگاه
 میرزا محمد حکیم همه بیره بیوه خود را که شاه ابوالمعالی داشت بی
 استصواب خان گلان بخواجه حسن نقشبندی از اراد خواجه نقشبندی
 قدس الله سره العزیز عقد بست و خواجه حسن وکیل مستقل شده
 تمثیلت مهمات با استقلال میکرد و ظرفا در آن وقت می گفتند که
 گر خواجه ما خواجه حسن خواهد بود
 ما را نه جوان دنی رس خواهد بود

خان میرمنشی را از نرور بطلب امیندر خان اوزبک بدلاستامردانند
 که در اوده جایگیر داشت و اشرف خان را بطائف الحیل پنهان
 مرافقت بابراهیم خان اوزبک که بصال بزرگ تراز همه است
 بجایگیر او که هرگز دور بود برد و از اینجا بجویندوز نزد خان زمان به
 تقریب گفتارش پرسیدن رفتند و همه قرار بر مخالفت داده و اشرف
 خان را چون مجرمان نظر بند داشته سکندر خان و ابراهیم خان به
 لکهنو و خاترمان و بهادر خان بکزه و سانکپور سر طغیان برداشته
 یکرویه شدند و امرای آن حدود مثل شاهم خان جلیرو شاه بداخ خان
 و غیر آن در نواحی نیم گهار بچنگ از پیش خان زمان منتهزم
 شدند و محمد امین دیوانه دران معرکه دستگیر گشت و ایشان در
 قلعه نیم گهار و میهن خان قاتشال در سانکپور متحصن گردیدند
 و آصف خان ولایت کوه گنده را بعد محافظت جماعه گذاشته
 خود به خزان و امر و لشکر تازه زور میداد میهن خان رسید و ثقل
 خزینه برداشته تسلی سپاه نمود و به میهن خان نیز مصلحتی کلی داد که
 همراه از دیان جمعیت او شد در مقابلخان زمان نشستند و عیاض
 بدرگاه فرستادند و نامی خان امین بیت در عریضه خود نوشت

ایما شهموار معرکه آرای روز رزم

از دست رفت معرکه ها در رکاب کن

و چون مراجعت از سفر مالوه روی نمود امین خبر شنیده منعم خان
 خانقازان را از پیش فرستادند تا آب گنگ را از معبر قنوج عبور
 نماید و خود در ماه شوال سال نهصد و هفتاد و دو پای در رکاب نهادند
 و تبا خان گنگ که بمخالفان یکی شده بود در قنوج پامشفاق

نیز و گرهه بزم شکار قیل نهشت نمودند و مردم را از آنجا بگرفتند
 قیلان نامزد فرموده خود بگوالیار آمده و روزی چند بجهت گرمی
 و عارضه تب کشیده باز صحت یافته بمقر سلطنت رسیدند و
 درین سال عزیمت بلخانی قلعه اگره تصمیم یافت و ارک آنرا که
 از خشت بود تعمیر آن از سنگ تراشیده فرمودند و زر سه سیری
 طلا از سر هر جریب زمین بر ولایت تقسیم نموده و محصلان و
 قواچیان گماشته از امرای جاگیردار تحصیل کردند تا در مدت
 پنج سال باتمام رسید و عرض دیوار ده گز و ارتفاع چهل گز و خندق
 عمیق که هر دو طرف آن را سنگ و گچ بر آورده اند عرض آن
 بیست گز و عمق آن ده گز تا باب رسیده و از آب دریای جون
 برگشت و نظیر آن قلعه در بلاد دیگر کم نشان مینهند و تاویخ
 دراز آن را شیخ بیضی * بلخی در بهشت * یافت و سه گز و ز تخمینا
 خرج آن قلعه شد و بعد ازان که صورت اتمام پذیرفت زرهایی تمام
 هندوستان را ملجا و مازای گشت و این تاویخ یافتند که * شد بلخی
 قلعه بهر زر * و الحق آن زر صحت معلوم نیست که ناطق کی بود
 مگر آنکه آیت و اَخْرَجَتِ الْاَرْضَ اَنْفَالَهَا یخواند و بزبان حال بگوید که
 اَنْطَقَا اِلَهُ الَّذِي اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ

زبان در کف مرد دنیا پرست * هنوز ای برادر سنگ اندر صفت
 زر از بهر خوردن بود ای پسر * ز بهر ندادن چه سنگ و چه زر
 و درین سال بغی خان زمان و ابراهیم خان و اسکندر خان اوزبک
 روی نمود و بلخی آن این بود که بعد از سر کشی بهد الله خان
 اوزبک بدگمانی از طایفه اوزبک به خاطر شاهنشاهی راه یافته اشرف

در مانده کار خود عاجز از این معنی را طوعاً و رغبتاً قبول نموده بقیان
 و تحف و هدایای نفیس روانه داشتند اطاعت قبول نمود تا این
 هر دو وکیل باز گشته در اگره بدرگاه داخل شدند همدربین ایام چون
 مظفر خان و دیگر ارباب داخل از جهة شومی طمع و حرص سخنان
 بگشاید و تصریح گوی زد آصف خان ساخته تحف و نفایس بسیار
 و توقعات بعد از او چشم داشتند و راه تمتع مسلوك داشتند جمعی
 را بااعت بر تقریر اموال چیره گنده شدند و از و مطالبه می نمودند
 آصفخان زمانی که در مقابلۀ خان زمان بگفونهرن نشسته از آن
 سخنان مندرود و متفکر شده می بود تا نیم شبی باتفاق وزیر خان
 برادر خود فرست غفیمت دانسته بجمعیتی که داشت راه ولایت
 کرد نکته گرفته بکره رفت و بعد از اطلاع حال بجای از معلم خان
 خاخوانان را بسر داری آن لشکر منصوب گردانیدند و شجاعت خان
 بقاعقب آصفخان نامزد گشته و از مانگیور برگشتی نشسته میخواست
 که عبور از آب گنگ نماید آصفخان که باره راه رفته بود از اجتماع
 این خبر برگشته بقصد مدافعه بکنار آب رسید و جنگ عظیم کرده
 کشتیهایی شجاعت خانی را گشتن نداد و شجاعت خان بضرورت
 شب باین طرف آب آمد و آصفخان با جمعیت تمام از آن طرف
 راه جایگیر خویش گرفت و شجاعت خان درین مرتبه میدان خالی
 یافته از راه دیگر بکره رفت و بقاعقب غذیمی که بضیال نمیتوانست
 پیروان او رسید قدمی بلند زد و بجهة وقوع فاصله کبری بچولپور
 مراجعت نموده بدرگاه پیوست و همدربین ایام حسن خان از جانب
 برادر خود فتح خان افغان تمثیل صاحب قلعه و هئاس که در سینه

خانخانان آمده بود و از تقصیرات او در گذشتند و از آنجا بابلغار
 بلکیتو رسیدند و سکندر خان جنگ نا کرده بخانزمان و بهادر خان
 ملحق شد و همه ایشان مقابلہ آصفخان و سنجین خان را گذاشته و
 راه جونپور گرفته و با اهل و عیال از آب نرهن گذشته فرود آمدند
 و یوسف محمد خان ولد انکه خان بر سر ایشان نامزد شد و خود
 هم متعاقب آمده ظاهر جونپور را ستمگر ساختند و آصفخان درین
 منزل با پنج هزار سوار کار آزمائی بانفاق سنجین خان مقصود کرد و
 هدایا گذرانید و در معرض قبول افتاد و در روز جمعه دوازدهم ذی الحجه
 سال مذکور در ارک جونپور نزول فرمودند و آصفخان سرداری لشکر
 یافته در گذر نرهن مقابل خان زمان رفته فرود آمد و دران ایام حاجی
 محمد خان سیستانی را بر رسالت جانب سلیمان کرمانی حاضر انگاه که اتفاق
 قوی بخانزمان داشت نامزد گردانیدند تا او را از امداد و معونات خان
 زمان باز دارد چون بقلعه رهناس رسید افغانانی که رابطه بکاکلی
 بخانزمان داشتند حاجی محمد خان را گرفته نزد او فرستادند و بخانزمان
 بنابر آشنائی قدیم که ما بین حاجی محمد خان و او بود در تعظیم
 و احترام کوشیده فرار داد که والد خود را همراه او بدرگاه فرستند تا استشفای
 نموده استعفای زلت خانزمان نماید و در همین ایام حسن خان
 خزانچی و مها پاتریاد فروشی را که از یارینامگان شهر شاه و سلیم
 شاه که درین سوغی و شعر هندی بی تبدیل بود بولایت نزد راجه
 اودیسه که بجمعیت و شوکت از میان راجهای دیگر امتیاز داشت
 فرستادند تا دست امداد و اعانت از خان زمان کوتاه داشته او را
 در جوار خود پناه دهد و سلیمان را نیز از مظاهریت وی باز داشته

چندی از اصراف عظام با لشکر عظیم مثل شاه بداخ خان و پسرش
 عید المطلب خان و قیا خان و سعید خان و محمد معصوم خان
 نرغودی و دیگران که تعداد احامی ایشان طولی دارد همراه
 میر معز الملک مشهدی که جامه سرداری بر قامت اجتماع
 او نازد و ناچهاران بود نامزد شدند تا بمداغه و همانه اسکندر
 و بهادر برخیزند و این افواج هنوز مقابل نشده بودند که معز خان
 خانخانان که با خان زمان نهایت جهة اتحاد داشت چار پنجاه
 بستور گینه سپاهیان که در صلح مصلحتها دارند بحرف
 و حکایت و مراسلات و مکتوبات گذرانیدند و چون خواجه جهان
 و دربار خان از چونپور بجهة استعلام امر صلح و جنگ و قرار
 عتاب و درنگ بگذر نرهن رفتند از آن طرف خان زمان با سه چهار
 کس و ازین طرف خانخانان و خواجه جهان نیز با سه چاری در
 کشتی نهشته و یک دیگر را دیده قرار صلح برینگونه دادند که
 خان زمان والده خود را با عم خویش ابراهیم خان اوزیک و بیگ
 ناهی که دارد بدرگاه فرستد و بعد از آن که تقصیرات او معفو شود
 اسکندر و بهادر نیز بدرگاه بیایند و دربار خان باز گشته این خبر بشع
 اعلی رسانند و روز دیگر والده خان زمان و ابراهیم خان را خانخانان
 و خواجه جهان با بیگ همراه گرفته بدرگاه آوردند و در مقام استشفاع
 خانزمان باستعفای گنغان او بودند که یفا که از سردار خیر هوسیت
 میر معز الملک سردار سعید و شاهنشاهی بر آشتند و آن صلح
 بکین مبدا شد و شرح این حال باجمال آنکه چون افواج شاهنشاهی
 نزدیک بسکندر و بهادر رسیدند ایشان همان جائیکه رسیده بودند

الئی و معین و تصعایف سلیمان گزوانی ازرا در قتل داشته
و بشنیدن خبر توجه شاهنشاهی محاصره امتناع نموده بود
یوگالت آمده و بدشکس لایق آورده التماس تعیین سرداری کرد
که قلعه را باو سپارد بنابراین قلیچ خان از جویدور بهمراهی او نامزد
شد و فتح خان از فرستادن برادر پشیمان گشته و آذوقه فراوان در قلعه
کشیده خطی به برادر نوشت که خود را زود تر بهما رسان که خاطر
از جانب دشمنه جمع شده است و قلیچ خان را روزی چند بلباس
تلبیس نگاهداشته بظاهر اظهار انقیاد می نمود اما قلیچ خان بر
نگاشش اطلاق یافته بی ذیل مقصود باز گشت

سوار جهان بود دستان سام * بیازی سر اندر ندارد مدام
و این رهتاس قلعه ایست از توابع بهار بطول چهارده کرده و عرض
سه کرده و ارتفاع پنج کرده (۶) و درون قلعه زراعت میشود و کثرت آب
آن بمرتبه ایست که اگر میخ بر زمین زند یاد یگدانی ببلند همه جا
آب بدرمی آید و از آن زمان که آن قلعه را شیر شاه گرفت بدست
افغانان بود تا نوبت بفتح خان رسید که سرسلیمان فرو نمیی آورد
عاقبت از فتح خان بقصر شاهنشاهی در آمد چنانکه مذکور شود
انشاء الله تعالی و چون جویدور محل نزول رایات شاهنشاهی گردید
و به تقظیم مهم پرداختند پیش از آنکه صلح خان را مقدمه
الحیثی ساخته مقابل خان زمان فرستند خان زمان در گذر نرهن
نشسته بهادر خان را سردار اعتبار نموده باتفاق ستند خان بجانب
سردار فرستاد تا از آن طرف بمیان ولایت در آمده خلل اندازند
با لشکر عظیم تا آنجا که خواهند دستگهی وسیع دارند بنابراین

پیدا کرد و آن آنش را نیز تر ساخت چنانکه غیر از حرف درشتی بر زبان ایشان نمیگذشت و بهادر خان و اسکندر خان نومید شده و بی کار خویش گرفته تسویه صفوف نمودند

وقت ضرورت چو نماید گریز • دست بگیرد سر شمشیر نیز
و ازین طرف میر معز الملک محمد امین دهوانه را مقدم گردانیده
خود در قلب جا گرفت و عبد المطلب خان و سلیم خان و کاکر
علیخان و بیگ نورین خان و دیگر جوانان کار آزموده را بخود
متفق ساخت و اسرای دیگر بهیمه و میسره تعیین یافتند و آن
طرف سکندر خان و دامادش محمد یار هرارل و بهادر خان قول
بود از جانبین چون دو کوه بر هم زدند و حمله آورده داد مردانگی
از طرفین دادند و محمد یار بقتل رسید و اسکندر خان گریخته خود
را بآب میاهی که پس پشت او بود زد و برون رشت و اکثری از
مردمش غریق شدند و بعضی دیگر زیر آب تیغ ماندند و انواج
همه بی تاراج رفتند و میر معز الملک تنها از سرداران باندک
سردم ماند اما حق اینست که خیلی از جوانان نیرد آزمای
خصوصا حسین خان خویش مهدی قاسم خان و باقی محمد خان
و دیگران که از سرداری میر معز الملک و حکومت راجه تودرمل
ملول بودند بموجب لا وفاء للملوک ترده آن چنانکه می بایست
نکردند درین وقت بهادر خان که هنوز پا بر جای بود فرصت
غفیمت دانسته از جای حرکت نمود و بمجرد رسیدن میر معز الملک
را برداشت و شاه بدایع خان داد جلالت داده از اسب بزمین آمد
و پسرش عبد المطلب خان هر چند زور آورده که تواند دست او

توقف نموده پیغام بمیر معز الملک دادند که واسطه شفاعت باشد
 گناه ما را از درگاه در خواست نمایند تا آنچه از قبیلان و غیر آن
 بدست آورده ایم بدرگاه بفرستیم و چون از خطاها پاک شویم
 و تقصیرات ما بخشیده شد بملازمت میر میریم میر معز الملک از آنجا
 که پیوسته دم از انا و لا غیر میزند فرعونیت و عبادیت که ملک
 موزونی سادات مشهدی آمده و از اینجا گفته اند
 اهل مشهد بجز امام شما * لعنة الله بر تمام شما
 دیگری میگوید که

روزی زمین گرچه ز مردم خوش است

مشهدی از روی زمین گم خوش است

کج خلقی که بآن مشهور بود بنیان کرد و گفت پاک شدن شما
 جز آب تیغ منصور نیست درین اثنا اشکر خان میر بخشی و
 راجه تودرمل از درگاه رسیدند تا امرا از صلح و جنگ بهره قرار
 دهند زود تر بقطع رسانند اگر مصلحت دانند جنگ کنند و الا سکندر
 و بهادر را دلا داده بیارند و بهادر خان باز بکناره اردوی شاهنشاهی
 تنها آمده و میر معز الملک را با چندنی از امرا طلبیده مقدمات
 صلح در میان آورده گفت که چون خانیان و والد خود و ابراهیم
 خان را بدرگاه میفرستند بلکه تا این زمان فرستاده باشد امید عفو
 گناهان خویش داریم و احتمال غالب همین است و راه جواب
 می بینیم و نا آنزمان که مهم آنجا مشخص نمی شود دست بکار از
 نمی برویم شما هم تا آمدن جواب روزی چند تاخیر نسائید میر
 معز الملک خود آتش بود باز راجه تودرمل حکم زرغن نطق پیدا

خان زمان و دیگران گذشته ایم امرای عظام بدو کلاه بپایند و میر معز
الملک و راجه تودرمل به معرض مذاب آمدند و نفاق پیشکش مدتی
از کورنش محروم ماندند و سعادت یزدند و باز به پایه تقرب
خویش رسیدند و درین ایام کوچ کرده سیر قلعه چغار و شکار نیل
در جنگل آن قلعه نموده به اردو پیوستند و زمانی که چغار محصور
شده بود خان زمان به تعجیل از آب گنگ گذشته و نقض آن عهد
کرده به خدمت آباد که از توابع قصبه مؤ است آمد و گماشتگان
بضبط جوئیپور و غازی پور فرستاد و ایلمعلی بر طبع شاهنشاهی
دشوار نموده اشرف خان میر منشی را به جوئیپور فرستادند تا
والده خان زمان را در قلعه نگاهدارند و هر کس که از اهل بغی باشد
بدست آورد و ارد و را بحرامت خواجه جهان و مظفر خان گذاشته
به اولغار بقصد استیصال خانزمان شتافتند و باز به کنار آب سرور
رفت و کشتی های پر از اسوار و اسباب که حکم گنج باد آورد
داشته بدست دولتخواهان افتاد و لشکر شاهنشاهی کناره آن آب
گرفته جنگلهای انبوه را طی نمود و چون معلوم شد که خان زمان
خود را بداس کوه سواک کشید ترک تعاقب او نموده باز گشتند و
در همان اثنا بهادر خان با جمعی از مردم کار آزموده به جوئیپور رفته
و کبند ها انداخته بر قلعه برآمد و والده خود را خلاص داده و
اشرف خان را دستگیر کرده قصد آن داشت که بر آرد و بریزد
چون خبر مرجعت اعظم شاهنشاهی شنید باتفاق سکندر خان
در گیز نرهن از آب گنگ گذشته قرار نمود و در پنجم ماه رجب
سال نهد و هفتاد و سوم که روز ولادت با سعادت شاهنشاهی

گرفت میسر نشد آخر پسر بدر رفت و پدر بدست اوزبکمان

بی^{۲۱} که نازنین شمره او را * چون بلا دید در سپرد او را

و راجه تودرسل و لشکر خان که بعنوان طرح مانده بودند تا شب
طرح جنگ انداختند اما نایده داشتند و متفرق گشتند و روز
دیگر بجای شده بشیرگده آمدند و حقیقت حال را بدرگاه معروض
داشتند آمدیم بر سر حرف خان زمان چون خانخانان و ابد خان
زمان و ابراهیم خان را با میرهادی صدر و نظام اغا که محل
اعتماد خان زمان بودند بدرگاه آورد و فیان جنگی گذرانید و ابراهیم
خان سر برهنه و تیغ و کفن در گردن بجای ردا انداخته و خود را
تحلیل کرده بزبان حال و مقال میگفت

خواهی بدار و خواه بخش زای زای توست

و خانخانان نیز در مقام شفاعت ایستاده خدمات این جماعه بیدار
آورد و گناهان ایشان بمغفور مقرون گشت و جایگیرها اجمال ماند
و فرمودند که تا اردوس گپال پوی اینجا باشد ایشان از آب بگذرند
و وکیلان ایشان در آگوه آمده فرامین درست بجا زنند و حسب فرمان
متصرف شوند و ابد خانزمان این مرده به پسران فرمان و بهادر
و سگدر قیل کوه پاره و قیل صف شکن را که ماله نزاع و دین بودند
با تحف دیگر بدرگاه روانه گردانیدند در همین اثناء مرصداشت
راجه تودرسل و لشکر خان مشگمل بر جنگ و عزیمت و تفاق امرا
رسید شاعشاهی فرمودند که چون بجهت خاطر خانخانان از گناه

مدام مذاکره و مدام و طي * و ادخال الطعام علی الطعام
 و درین سال مهدی قاسم خان و چندى را از امر اقل حسین خان
 خویش او و خالد خان و غیر ایشان با سه چهار هزار کس بر مر
 آصف خان در ولایت کره کفکه نامزد گردانیدند و آصف خان قلعه چورا
 گر را گذاشته مرصداشت مشتمل بر عفو تقصیرات بدرگاه فرستاد و
 چون ردی قبول نیامست خطی بخان زمان نوشته باتفاق وزیر خان
 برادر خود لیچونپور نزد خانزمان آمد و خانزمان بار در مجلس اول
 چنان منکبرانه سلوکی نمود که آصف خان از آمدن بهشیمان گشت
 آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد

و مهدی قاسم خان ولایت کره را بضبط در آورده و بجایگیرداران
 داده و از تعاضب آصف خان باز مانده از راه هندیه متوجه مکه معظمه
 شد و آن سعادت را دریافت و حسین خان با مردم خویش تا قلعه
 ستواس قریب بملک دکن بمشایعت او رفت و بیک ناگاه ابراهیم
 حسین میرزا و شاه میرزا و محمد حسین میرزا اولاد سلطان محمد
 میرزا که از جانب پدر با میر تیمور صاحب قران و از جانب مادر
 سلطان حسین میرزا میرمد و پیر و معمر شده و برگشته اعظم پور را
 شاهنشاهی بجایگیری داده بودند در ولایت سبیل سرکشی بنیاد
 نهاده و بعد از فتح خان زمان و توجه شاهنشاهی بجانب پنجاب
 بر سر میرزا محمد حکیم از پیش خاندانان ملعم خان قرار نموده
 و خود را بمیان ولایت کشیده و بدهلی رسیده سری بملک مالو

است در ظاهر برگه نظامیاد از توابع جوئیوز مجلس وزن منعقد
شد که برسم مقرر در حالی دوبار بحساب تاریخ شمسی و قمری
بطاوت نقره و سایر اجناس برمیگشتند و آن را بربراهه هفت و غیر ایشان
صرف می نمایند و شعرا درین باب شعرهای دایمیز گفته اند و
میگویند و از اینجا رحل اقامت در ارک جوئیوز انداختند و خان
زمان بهائیدن خبر اقامت میوزا میرک را که آخر رضوی خان شد
نزد خانخانان بجهة استشفاع فرستاد و او بتفاق والد خانزمان
بدرگاه آمده پیغام رسانید خانخانان بتفاق میر عبد اللطیف
قزوینی و ملا عبد الله مخدوم الملک و شیخ عبد اللهی صدر دیگر بار
التماس عفو تقصیرات خانزمان نمود و بدرجه قبول افتاد و خواجه
جهان و میر مرتضی شریفی که از نعل علامه نوح بشر عقل خانی
عشر میرمید شریف جرجانی قدس سره است و مخدوم الملک را
بجهة توبه دادن خانزمان از بنی و رسانیدن مرده عفو بگوش
هوش او فرستادند خانزمان بامتقبال برآمده حسب مدعا سرگند
خورده و اعزّه را بشرایط تعظیم و تکریم رخصت داد شاهنشاهی در
اواخر سنه ثلث و سبعین و تسعمایه (۹۷۳) مراجعت نموده متوجه
دارالخلافه شدند و در روز جمعه هفتم ماه رمضان سنه مذکوره
باگه رسیده بعشرت گذرانیدند و از اینجا بمعمره جدید مگر چنین رفته
بچوگان بلازی و سگ تازی و جانور پرانی مشغول شدند و گوی
آتشین اختراع کردند که در شب تاریک توان پلشت و درین ایام
محمد یوسف خان ولد آنکه خان پلشت شرب مدام درگذشت
ثلث مهلکات للانام * و دامیه الصالح الی الصالح

و پاکیزه روزگار و اهل سفا و جماعه و علم پرور و فضل دوست بود
و نیک پیش آمد از صحبت او بجای دیگر رفتن و ملازمت نمودن
خوش نیامد و مدت ده سال دران زوایای مجهول و خدایای خمول
دورترده های موالا باری شرکت داشت اخر فلک شعبده انگیزت
و چشم زخمی دران صحبت رحیم و امیری غریب باعث بر جدائی
شد و او هر چند در مقام عذر خواهی در آمده باز و حایل و وسایط
انگیزت و در بداون رفته والده مرحومه را شفیع ساخت نایده نکرد
یملازمت خلیفه زمان شدانت

دل که زنجیر از کسی خرسند کردن مشکل است

شیعه بشکسته را پیوند کردن مشکل است

القرص خانزمان آصفخان را بتفاق بهادر خان بیعت تحمیر بعضی
از ولایات افغانان نامزد کرد و وزیرخان را بحیل و پیش خود نگاه
داشته نظربند فرمود و هر دو برادر بمراست قرار بر قرار داده میعاد می
معین ساختند و در شبی معهود این از پیش خان زمان گریخت
و ادا نکرد بهادر خان جدا شده می گریه راه طی نموده طرف اگره
و مانگیر را پیش نهاد خود ساخت و بهادر خان از عقب آصفخان
زانده مابین جونپور و مانگیر جاذب صعب میان فریقین روی داد
و آصفخان گرفتار شد و بهادر خان او را در عمارتی قتل برداشت و زنده
گشت درین اثنا وزیرخان از جونپور خود را آنجا رسانید که برادرش
را می بردند و مردم بهادرخان چون در پی غارت متفرق شده بودند
بهادرخان تاب مقاومت نیاورده فرمود تا آصفخان را در عمارتی به
قتل رسانند و بر بیتی از زخم شمشیری رحیم و دوحه انگیزت وی

بر آوردند و از آنجا دو برادر که شاه میرزا و محمد حسین میرزا باشند
 بهندیه رفته پیچیدند و ابراهیم حسین میرزا بجانب ستواس رفته
 که فاصله آن کوه راه باشد و حسین خان باتفاق و انتظار مقرئخان
 نام سرداری از امرای دکن در ستواس متحصن شد و ذخیره در
 قلعه نبود و هم بخوردن گوشت اسب و شتر و گاو کشیده کار بجان و
 و کار باحتیوان رسید و مدد از هیچ جانب نیامد و باوجود آن هر
 چند میرزا ابراهیم حسین مقدمات صلح در میان آورد اهل قلعه در جنگ
 تقصیر نداشتند تا صاحبی بر قدم خان برادر مقرئخان را که در
 هندیه قتل شده بود بر سر نیزه برداشته بمقرب خان نمودند و خبر
 رسانیدند که هندیه مفتوح شد و زه زان تور ساکنان آنجا همه امیر
 گشتند و والده او را همراه آورده در نظرش داشتند و گفتند که اهل
 و عیال مقرئخان خود این حال پیدا کرد شما بچه اعتماد جنگ
 میکنید مقرئخان بی پایی شده و مقبره غلامی گشته میرزایان را آمده
 دید و حسین خان را نیز امان داده بعهده و قول بدوین آورده اول
 تکلیف نوکری کردند و چون قبول نکرد او را به سلامت گذرانیدند تا در
 حله اربع و سبعین و تسعمائة (۹۷۴) و تئیکه شاهنشاهی از لاهور پاکره
 آمده بودند ملازمت نمود و تربیت یافته برگزیده شمایل را بر پتدالی
 که جایگزین وی بود اضافه ساختند و جامع این منتخب پیش ازین
 بیک حال در عرش خوب از بدلون به پتدالی رفته بخان مذکور آشنا
 شده و از بس که متخلق و متواضع و درویش سیرت و شجاع و باذل

با انبوهی گران از کابل آمدن دران نواختن یکمین ایستاده بود اتفاقاً
 چندی از پادشاهان میرزا سلیمان مردم میرزا محمد حکیم درچار
 شده این خبر را میگویند میرزا محمد حکیم گریخته و بغوریند رفته
 و سرایمه شده براه کوه هلدوگش می افتد و خواجه حسن می
 خواست که او را نزد پدر محمد خان اوزبک حاکم بلخ برای استناد
 ببرد باقی قاتل مانع آمده میرزا را بعزم درگاه براه پنجهرجل آباد
 و از آنجا بکمار آب نیل آب آورد تا از آب سدد گذشت و عریضه بدرگاه
 فرستاد خواجه حسن با جماعت خود ببلخ رفت بعد از چندگاه همانجا
 ضایع گشته زندگانی بر تلخ گردید

دل بشد جان گریخت دین گم شد * ای حصن زین بترچه خواهم شد
 و میرزا سلیمان تا کوتل سنجدره تعاقب میرزا محمد حکیم نموده
 و جمعی را از واسندگان لشکر لودحتگیر ساخته و اسباب و اشیاء را
 بتاج برد و همانجا توقف فرمود و محمد معصوم کبابی درین
 مدت غیبت بر سر اردویی سلیمان میرزا آمده و تاراج کرده و محمد
 کلی شفای نام سردار ان لشکر را شکست داده بغلبه تمام درچار
 بلغ محصر ساخت و میرزا سلیمان قاضی خان بدخشی را بولایت
 فرستاد تا محمد معصوم را بصلح راضی گرداند و محمد معصوم اول
 بصلح راضی نمیشد چون قاضیخان نسبت استادی داشت از گفته
 او بدولت نوزین و میرزا اندک پیشگشی برای نام ازو گزینست
 و بدشخشان باز گشت و قبل از آنکه ایلچی میرزا محمد حکیم برسد
 شاهنشاهی اخبار کابل و غزیرات انجا را شلیده بدست خوشخبرخان
 بهارل اسپ بازین و لجام مرصع و نقایص هندوستان و مبلغ کلی

نیز بریده شد و وزیرخان پیش دستی نموده او را خلاص داد و هر
 دو برادر خود را بکوه رسانیدند و بهادرخان بی غرض باز گشت
 و وزیرخان در نواحی لاهور زمانی که شاهنشاهی بتعاقب میرزا
 محمد حکیم رفته بشکار قمرغه متوجه بودند آمده بوسیله مظفرخان
 ملازمت کرد و فرمان عفایت آمیز بنام آصفخان صادر شد و درین
 سال میرزا محمد حکیم بدهور آمد و باعث آن بود چون میرزا
 سلیمان مرتبه سوم از کابل باز گشت و میرزا محمد حکیم کابل را
 متصرف شد و امرای شاهنشاهی را رخصت هندوستان داد و خواجه
 حسن نقشبندی و کابل بامتقال گشت و خان گلان ونجیده آمد
 میرزا سلیمان باز چهارم میدان خالی یافته باتفاق منکوحه خود ولی
 نعمت بیگم بقصد کابل شدافت و محاصره کرد و میرزا محمد حکیم کابل
 را بمحمد معصوم کوکه که عاقبت قتلها انگلیخت و در هندوستان باغی
 گری ها کرد و بمبارشجاع امت سپرد و خود باتفاق خواجه حسن نقش
 بقندی بدهور رفت و میرزا سلیمان چون کابل را بزور نمیتوانست
 گرفت ولی نعمت بیگم را بفریب و مکر بقرباباغ که ده کروهی کابل
 است در حرحد غور بند فرستاد تا مقدمات صلح در میان آرد و
 هرگند های شداد و غلاظ خورد و میرزا با معدودی چند رفت و
 خواجه حسن نیز برین صلح و صلاح متفق بود و باقی تافشال رضا
 بدین معنی نداشته می گفت که این عورت مکره و خداعه است
 اعتماد را نمی شاید

از ره سرور بعشوق دنیا که این مجوز مکره می نشیند و محاله میرود
 و میرزا سلیمان پیش از آنکه میرزا محمد حکیم در قرباباغ رسد بایلغار

چون منزل ما گذار ز روی است * نا آمده آمده معاوی است
و میر محمد خان و سایر امرای آنکه باستعداد تمام در قلعه در آمده
هر چند میرزا حمله بر حصار آورد بمداغ و ممانعه برخاسته مجال
ندادند که پیراهن آن گردد و بعد از رسیدن عرایض امرای شاهنشاهی
خان خازان و مظفر خان را بحرامت اگر گذاشته در تاریخ موم
جمادی الاول سنه اربع و هجین و تسع مایه (۹۷۴) براه دهلی و مرهض
نهضت بجانب بلجاب فرمودند و میرزا محمد حکیم بمجرد استماع
این خبر ناری ساختند براهیکه آمده بود بدر رفت و بکابل رسید

کس نتواند گرفت دامن دولت بنور

کوشش بیفائده است و همه بر اثر روی کور

و از لاهور قطب الدین محمد خان و کمال خان که بکمر بتعاقب میرزا
محمد حکیم نامزد شدند تا پاره راه رفته از پیهره برگشته آمد و
مریضه محمد باقی ترخان بن میرزا محمد عیسی حاکم ولایت
سنده مشتمل بر اطاعت خویش و شکایت از سلطان محمود حاکم
پنر و تعرض او در ملک سنده و لاهور رسید و ترمانی بنام سلطان
محمود حسب مدعای محمد باقی صادر شد و هم در ایام اقامت
به لاهور مریضه خانخانان آمد که الخ میرزا و شاه میرزا که برگشته
نهتنور از توابع سفیل واعظم پور در جایگیر ایشان بود باتفاق اعمام
خود ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا از روی بنی
بعضی برگذات خالصه را متصرف شدند و چون تعاقب ایشان

مع فرمان استعالمات مشتمل بر مدد امرای پنجاب روانه گردانیدند
و میرزا با استقبال شرافت و قصد آمدن داشت که ناگاه فریدون خان
خال میرزا که او را از نگرچین بجهت اصلاح مبعوث میرزا فرستاده
بودند میرست و خود رتبه مقدمات اعوا در میان آورده ورق را دیگر
کون ساخت

دار و سبب درد شد اینجا چه امید است

زائل شدن عارضه و صحت بیمار

و حسن خان برادر شهاب خان که در بابل بود و سلطان علی نام
نویسنده که از دندوسزان گریخته التظار واقعه می برد با فریدون
خان متفق شده گرفتن لهور را در نظر میرزا بغایت آسان نمودند
و رایها بر مخالفت قرار یافته باعث بر گرفتن خوشخبر خان
شدند و میرزا از جهة مرزنی که در جبلت او مرکوز بود خوشخبر
خان را آهسته طلبیده رخصت داد تا عاقبت در همان سال
زمانی که شاهنشاهی شکار قمرغه در نواحی لهور فرموده بودند در
آب راوی فرو رفت و عزیززی دران باب گفته

خوشخبر خان بد خبر که نبود • در جهان بد قیامی چون می
مرد در آب گرچه میگویند • و من الماء کل شیء حی
و میرزا محمد حکیم بقصد غذا و استیضاد از لحوالی بپهرا رسیده
دست به نهب و تاراج بلاد که بر هیچ ملک گیری ایمن ندارد بکشد
و متوجه لهور گشته بکوچ متواتر در بلغ مهدی قاسم خان که در
ظاهر آن شهر در کنار دریای ولوی واقع است فرود آمد و بخت بزبان
حال یاری میگفت که

خان گلان و سایر آنکه خیل گذاشته در دوازدهم ماه مبارک رمضان
سده اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۳) متوجه آگره شدند و در نصبه
تهانیر که از قدیم الایم کان کفر آمده است سیر نمود در حوض
کرکویت که جماعه کوروران و پاندوران علیهم السله پیش ازین بچهار
هزار سال و کسری در زم هقدوران بانبوهی هفتاد و هشتاد کورور نفر
بلکه زیاده کشته شده و از راه آب بجایم رفته اند و هر سال در آنجا
مجمعی عظیم میشود و اهل هند در آن معبد طلا و نقره و جواهرات شده
و استعنه نفیسه سرا و علانیه اتفاق میدنایند و بحکم آنکه گفته اند

نکونی میکن و در آب انداز

پلهانی زر ها در آب می اندازند و جماعه جوگیان و سنامیان که
رهبانان هند اند در آنجا بمصیبت جنگ میکنند تماشا می نمایند این
طایفه کردند و جمعی از سنامیان خوب خاکستر بریدن مالیده حسب
اشارت پند سنامیان که قریب میباشد نفر بودند با جوگیان که از
پانصد کس متجاوز بودند کارزار کردند و چندین ازین طرف و
ازان طرف کشته شده آخر سنامیان غالب آمدند و چون دهلی
مختل غزل اچال شد میرزا میرک رضوی از حبس خان باتی خان
گریخته بموکلان خود رسید و خان باقیخان نیز از ترس سیاست پاره
راه جغتو رجوی نموده باقی ملحق گشت

کل را که خبر شد خیرش باز نیامد

و درین منزل شاه فخرالدین مشهدی شهاب خان ترکمان را که
پرگنه بهوجپور جایگیر داشت و محمد امین دیوانه از قهر گریخته
در پرگنه او رفته و امپ و خرجی امداد یافته بجانب پانچیان

نموده شد فرار بجانب مالوه نمودند و همدورین ایام در پلج گروهی
 قهور شکار قمرغه انداختند تا مقدار چهل گروه را از هر جانب
 تخییر صحرایی را در دایره کشیدند و آنرا روز بروز چون دایره دهان
 خویان تنگ تر ساختند

کشید تنگ چنان نقش آن دهن پرکار

که دور دایره با مرکزش گرفت قرار

و پانزده هزار جانور تخمینا از هر قسم دران میدگاه بشمار آمد و
 خاص و عام را بتدریج حکم شکار فرمودند و بعد از فراغ قتل بادها
 را یکسره در آب راهی بشماوری سردادند و غیر از یک دو کس که
 خوشخبر خان از آن جمله بود چنانچه گذشت همه مقرران بمقامت
 گذاشتند و مظفر خان در ایام شکار قمرغه از اگره وزیر خان را همراه
 آورد و فرمانی بنام آصفخان و مجنون خان نوشتند که بتوافق محافظت
 حدود کره و مانچور نمایند چنانچه اشعاری برین معنی وقت
 درین اثنا خبر رسید که خان زمان و بهادر خان و سکندر خان
 نقض عهد کرده بنی و زویدند و کسان بطلب میرزا محمد حکیم
 فرستاده داعیه خواندن خطبه و سکه بنام او در ولایت جوئیور دارند
 و ده غزالی شاعر مشهدی این شیخ یافته بود که

بسم الله الرحمن الرحيم • دارت ملک است محمد حکیم

شاهنشاهی باستماع این خبر میرزا میرک رضوی را که وکیل خان
 زمان بود بخان باقمخان سپردند و مهمات ولایت پلج را بعهده

ماندم و از غریب در انجا آنچه روی نموده این است که جمعی از ثقات آن شهر گواهی دادند که پیش ازین بچند روز شبی بحر خورد سالی از گازری بر صفت بکنار آب گنگ خواب رفته بود ناگه بدربیا افتاد و موج نیز آب او را تا قصبه بموچپور که ده کروهست برده سلامت بکنار انداخته و خوبشی از گلزاران طفل را گرفته و شناخته صبح بدار و پدرش رسانید

جبار مطلق است که بحکم کنایزد

دار برحق است که بفعل کنایه

و چون قصبه رای بریلی بمسگر شد خبر آمد که خان زمان دهبادر خان از آب گنگ گذشته عزیمت کلپی دارند بنابراین اردو را بهمراهی خواجه جهان بجانب گره روان ساختند و خود بتعجیل تمام بمانکپور رسیده فیل سوار از آب عبور فرمودند و بیشتر از پانزده شانزده کس درین وقت همراه نداشتند و محفون خان و آصف خان که هراول بودند ساعت ساعت خبر مخالفان میرسانیدند اتفاقا خان زمان و بهادر خان که قضا در دیده ایشان میل ثقات کشیده بود بموجب آنکه

قضا چون ز گردون فرو هشت پر + همه عاقلان کور گشتند و کر تمام شب صحبت شراب داشتند بمشاشی باتریازی مشغول بوده اند و پیمانۀ ایشان پرگشته و هر خبر جنگی که قاصدان میرسانیدند آنرا حمل بر دلیری محفون خان که مقدار پرکاهی از اعتبار نمیکرفتند می نمودند و از آمدن شاهنشاهی خبر نداشتند و در خیال نمی آوردند و شاهنشاهی درین روز بر فیل سدر نام سوار شده و

شماره بود بسعادت تفرار خان حاکم دهلی بموجب حکم حاضر
 ساخت تا سیاست رسید و بعد ازان که یاکره رسیدند خبر آمد که
 خان زمان میرزا بوسف خان مقبضی را که در شیر گنده عرف قنوج
 متحصن است در محاصره دارد بنابراین خان خاندان را بحراست
 اگر گذاشته بتاریخ بیست و ششم شوال سنه اربع و سبعین و تسعمایه
 (۹۷۴) متوجه حوینپور شدند و هوا چنان گرم بود که مغز جانور در
 استخوان می گذاخت

شد هوا باز چنان گرم که در آب روان

سینه بر خاک نهاده است زگرما سرطان

از حرارت شده لب خشک چو صغری طبع

نهر مرطوب که بود از دهنش آب روان

و چون قصبه سکینه معسکر شد خبر فرار خانزمان بجانب مانپور که
 برادرش بهادر خان در آنجا بود شنیدند و از قصبه بهوجپور مقدار
 شش هزار موار کار گذار را بسرداری محمد علیخان پیراس و مظفر خان
 و راجه تودرمل و شاه بدایخان و پسرش عبدالمطلب خان و حسین
 خان که در همان ایام از حقواس آمده بود بر سر اسکندر خان
 بجانب اردو نامزد ساختند و اول هر اولی لشکر منصور بنام حسین
 خان مقرر شده بود اما چون او بجبهه قلعه بندی که کشیده پریان
 حال و مقام آمده بود به برگشته مشاهده که بنازیگی یافته از جهت
 تحصیل خرجی لشکر رسید و اندک تاخیر در همراستی واقع شد
 تا بجای اوقیاخان را همراه ساختند و چون دران ایام همراه خان
 مذکور بودم از آن مشاهده بپشت گذشتن وقت و نقیر دران قصبه

و قیدی هیدرآلند نام از جانب فوج منصوره قبلی اودیا نام از مخالفان
مقابل شده آن چندان بر گزیده آن قیل زد که در میدان افتاد و درون
شورش و جفایش تیرری بر اسب خان زمان رسید و در صدد برآوردن
آن بود که تیرری دیگر بر او پیش خورده چراغ پا شد خان زمان بر
زمین آمد و درین هنگام فیلبانی بر قیل لرستگه نامی سوار قصد
خان زمان کرد و هر چند خان زمان یار میگفت که من سرداری
بزرگم مرا زنده پیش پادشاه ببر که نوازش بسیار می یابی فیلبان
نشیمن و قیل را دوانیده خان زمان را در ته دست و پای او مالش
داده استخوانهای او را سرمه شده ساخت و اندامش را چون خریطه
بر از مهرهای شطرنج گردانید

هیکل فیلبان بر زمین خم نگفت * زلزله در عرصه عالم فگفت
ژان همه دندان که به سنج بود * روی زمین عرصه شطرنج بود
و بعد از فرو نشستن عیار معرکه نظر بهادر بهادر خان را در برف
خون ساخته بنظر اشرف آورد شاهنشاهی که بقتل او راضی نبودند
ازو پرسیدند که بهادر چوئی گفت الحمد لله علی کل حال و بعد از
طلب آب از کروی خاصه خود پاو دادند و اسرا در نگاهداشتن او
مصلحت ندیده باعث بر قتل او شدند و بعد از زمانی سرخان زمان
را نیز آوردند و دران سر توده میکردند که از خان زمان باشد یا نمی
درین وقت رای ارزانی هفتاد وکیل خان زمان که از جمله اسیران
بود آن سر را بر داشته بر سر خود زد و های های گریستن گرفت و
خواججه دولت خواججه سرا که از خدمت او در مقامت شاهنشاهی آمده
بود و حالا خطاب دولت خانی دارد گفت که علامت سرخان زمان

میرزا کوکه الملقب باعظم خان را با خود در بلك عمارى نشانده
 خود در قلب و آصف خان و سایر آنكه ها را در میمنه و منجون خان
 را با جمعى در میصره قرار دادند و خان زمان خان لشكر را وقت
 سكبرى كوچ فرموده خود در خواب و خمار بود كه نوید پیغام اجل
 او را بیدار ساخته و از ظهور علامات و اسباب عظمت و مكر كوکه و
 دبدبه حشمت یقین او شد كه شاهنشاهی خود درین لشكر و
 نوچ را طلبیده در تسویه صفوف شروع نمود و جمعى را از داوران
 نامى كار آزما بمقابل هراول لشكر مظفر فرستاد و بابا خان
 ناقشال كه حردار اوچي بود آنها را بضرب تیر برداشته تا نوچ
 خان زمان رسانید در همین حین اسب بى از گریختگان بزور تمام
 بر اسب خان زمان خورد از آسیب آن دختار از سرش پریده بجای
 گمفد در گلو بلك شد و بهادر خان از معاینه این حال پای تهور فرسوده
 بر بابا خان زور آورد و او را کینه اند و برداشته بصف منجون خان
 برد و منجون خان و بهادر خان كه از عقب گریختگان بده و گبر مى
 آمدند با يكديگر در افتاده دانه سردانگی دادند و تیرى بر اسب بهادر
 خان رسید و چراغ پا شده بر زمین آمد و بهادر خان گرفتار گشت
 کلید ظفر چون نباشد بدست * بیدار در فتح نتوان شکست
 درین هنگام شاهنشاهی از نیل بر اسب سوار شده فرمودند تا هلقه
 پیلان گوه بپكر بر صف خان زمان درانیدند و فتح در جلبش آمد
 و آثار ظفر نمود از گشتن گرفت

چنین نماید شمشیر خسروان آثار * چنین گفتند بزرگان چو كرد باید كار
 بقیع شاه نگر نامه گذشته منجون * كه راست گوی تو را از نامتبع او بسیار

و درین سال علامهٔ عصر میر مرتضیٰ شیرازی ازین
 حرای مجازی در گذشت و اولاً در دهلی در جوار مرقد میر خسرو
 علیه الرحمة مدفون گشت و ثانیاً چون صدر و قاضی و شیخ الاعلام
 بعرض رسانیدند که میر خسرو هفتاد و ستی و ستی و میر مرتضیٰ
 عرفانست و راضی درین که میر خسرو از صحبتش مژدگی
 خواهد بود هیچ شکی نیست

روح را صحبت فا جقمق مژدگی است الیم
 بنابراین حکم فرمودند تا از آنجا کشیده بجای دیگر دفن گردند و این
 معنی حیف عظیم بر هر دو بود چنانچه مژدگی نیست و شخصی
 تاریخ فوت میرزا این چنین یافته که * علم الاعلام رفته * و دیگری
 همین ساد حروف را چنین یافته که * علامه از عالم رفته *

و درین سال یکی از آشنایان فقیر شیخ ابو القحح نامی برادر
 شیخ سعد الله و له شیخ بده که از اخبار اعیان بیانه بود از عالم رفته
 و تاریخ او یافته شد که

ابو القحح آن دیدار اهل بدش * که در دروگر درون نظیرش ندایی
 چورست از جهان سال تاریخ فوتش * طلب از حروف مضایل مانی
 و از اتفاقات آنست که میرزا نظام الدین احمد علیه الرحمة که
 فقیر را بوی نسبت هم گذرد و او را نیز بمن جهة فوق احد و الغایه
 بود مشافهه بنزائی گفته و در تاریخ نظامی نیز نوشته که دران
 ایام مقابله و محاربه خان زمان و آمده طلبان خصوصاً پوشتیان
 و انبویان در آگره هر روز خبر های موخش شهرت میدادند
 و روزی که یازده چهل و بلری نوشته بودیم بخاطر رسید که چه

این است که چون از همیشه یان بجانب راست میخورد دندانهای
راست او سیاه خواهد بود و همچنین یامشک و این واقعه روز دوشنبه
شهر آبی حجه سده اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) در نواحی
موضع مذکور از اعمال پیراک طرف الپایاس موافق سال دوازدهم
از جلوس رزی نمود و جمعی که خدمات سابقه ایشان منظور
داشتند و فواید از ایشان ربوده بودند این تاریخ یافتند که
چون خائز زمان ازین جهان رفت بداد * بنیاد فلک سراسر از پای افتاد
تاریخ زناش ز خرد جستم گفت * فریاد ز دست قذکابی بنیاد
و جمعی دیگر نظر بر بنی این جماعه کرده چنین گفته که
قتل دونهک خرام بی دین
و این تاریخ بیک عدد کم است و قایل آن قائم ارسلان است
و دیگری گفته که

قتل عالی قلی و بهادر ز در چرخ
جانا * پیرس از من بیدل که چون شده
جستم ز پیر منقل چو مال زناش شان
آهی ز دل کشیده و گفتا در خون شده

و از جمله امیران مقتول آن معرکه میرزا خوشحال بیگ است که
تغیر او را بمجلسی در لشکر خالو همراه اندام خان و پیر محمد خان
دیده بودم آنحق مظهر حسن صورت و سیرت بهر وجه کمال بود و از
دل اصره نمیدود و تاریخ او چنین یافته شد که
خوشحال که بود دیده اقل خرد * برگشت ز پادشاه از طالع بد
مقتول چون بصحبت خان ~~خان~~ * تاریخ آمد که گل رخ زویا قد

قاضی معصوم سالن کمره را که بملم فقه و اصول فقه مشهور و داماد
قاضی فضیلت شیر شاهمی که او را قاضی قضات میگفتند بود
و با این همه خالی از مطایبه و هزل نبود انتخاب کرده بجای
قاضی طوایسی نصب کردند تا بعد از ده سال او نیز معزول شد و
قاضی جمال الدین ملتانی منصوب گشت چنانچه بجای خود
بفصیل مذکور شود انشاء الله تعالی

منه با منصبی را در میانه * که نصب و عزل را گردمی نشاند
و درین اثنا خاندانان که قبل ازین فرمان طلب بقام او صادر شده
بود از اگره بملازمت رسید و تمامی جایگیرهای بهادر خان و خانزمان
را از جویپور و بفارس تا غازی پور و قلعه چغار و زمانیه تا گذر
آب جوسه باز داده و خلعت و اسب تحشید و بالچاقب رخصت
فرمود بدوینج ذی حجه سنه مذکور در عین بشکل روان شدند
و در محرم سنه خمس و سیمین و تسعمایه (۹۷۵) پدای تخت
نیزول فرمودند

و درین حال محمد قلی خان برلاس و مظفر خان و جماعتی که
بر سر سکندر اوزبک در آورده تعیین شده بودند او را دران قلعه
محاصره نمود و هر روز جنگ داشتند او چون خبر قتل خان زمان
و بهادر خان بشنید دل بیدار داد اول سخن صلح باصرا در میان آورد
و ایشان را فریب داده و در گشتی نشسته آنطرف آب سر گذشت
و باز مقدمات آشکی مذکور ساخته ازین طرف چندیرا از اسرا تلبا
طلبیده ازین طرف خود با سه چهار کس در گشتی نشسته عهد و
سوگند از جانبین سوگند گشت تا او را بدرگاه بدارند و آخر قتل

شود اگر ما هم آوازه در اندازیم که مرخانزمان و بهادر خان را می
آوردند و این خبر را بچندی گفتیم و انتشار یافت و همان
روز که این خبر در آگره مذکور گشت خان زمان و بهادر خان بقتل
رسیده بودند و روز سوم عید الله نامی والد مراد بیگ سر آن
هر دو را با کمره آورد و از افجا بدھلی و لاهور و کابل برد
بما فالی که از باز بچه بیر خاست
چو اختر در گذشت آن نال شد راست

و شاهنشاهی بعد از این فتح در اول دهه کم کسی از مقتدان آنرا
یاد میکند بآله آبس رفته و کعبی را که از درگاه گریخته با اهل بقی
ملحق شده بودند گرفته بموگن سپردند و میرزا میرک رضوی را
که از دهلی گریخته بود زیر پای قیل انداختند و قیل او را چندی
مالش خرطوم داد آخر بجهت رعایت سادات بخشیدند و چندی
دیگر از فتنه انگیزان سیاست رسیدند و چه خونها شد و تاریخ
یافتند و جمعی را از مردم خانزمان که از راه انکسار پیش آمدند
جان بخشی فرمودند و بعد از دو روز از افجا به بهار و از افجا بموگن
و حیدره سه روز دران بلده اقامت نمودند و در عرض سه چهار روز
بایلغار ما چهار پنج کس به بهار آب دنگ در گذر کره و سانبور آمده
که اردو انجا بود و بمشئی گذشته در قلعه کوه نزول واقع شد و در
واقع قتل امیران مردم خانزمان چون قاضی طوایسی قاضی اردو که
بصفت دیانت و حق گوئی و امانت اتماف داشت بمعرض
رسانیده که کشتن این جماعه بعد از جنگ و تصرف در اموال
و آشیای ایشان حسب شرع شریف جایز نیست از وی رنجیدند و

آن قلعه را بجهت و قهر بکشد و ولایات بناراج داد حسین علی خان
 بجانب اردبی پور گونهایتر رفتند خلل دران حدود انداخت و را با
 از اینجا در موشخانه سرگم دیگر در آمد و شاهدشاهی سابطها و نقب
 ها برای قلمه فرموده تا بدیوار قلعه رسانیدند و وصعت سابط بمذابه
 بود که ده سوار زیر آن بغراغت مبرفتند و ارتفاع بمقدار آنکه فیل
 سوار با نیزه در دست گرفته نه آن می توانست گذشت و خلقی
 بسیار از لشکر مضروب ننگ و ضرب زدگ هلاک می شدند و جده
 اموات را بجای خشت و سنگ بکار می بردند و بمدت مدید
 سابط و نقب را پدای قلمه رسانیده در برج متصل را با هم محو
 ساخته از دارویی تنگ بگردند و جمعی از سواران هر دل مسلح
 و مکمل نزدیک برجها آمده انتظار می بردند که یکی آن برجها بیفتد
 و از آن راه بقلعه در آیند از قضا هر دو نقب را چون بیکبار آتش زدند
 نقبله یکی که کوتاه تر بود زود تر در گرفت و نقبله دیگری که
 دراز تر بود تاخیری کرد و یک برج را از آن دو برج از بیخ برکنند و در
 هوا رست درخفته عظیم در حصار افتاد و جوانان کار طلب از نقبله
 دوم غافل مانده فی الحال حمله بران رخنه آوردند و بعضی رسیده
 در آن تردد در راه بودند که بیدگ ناکاه نقبله دوم در کار شد و آن
 برج را که از آشفه و بیگانه پر بود از جایی برداشته دو هوا پرند و
 غازیان در زیر سنگهای صدمنی و دیو بست شلی مانده و گنهران
 سنگدل نیز همچنان دران طولانی آتش چو پروانه می پریدند
 و آن سنگها تا سه چهار گروهی رفت و غریب از اهل اسلام و
 کفر برخاست

توانست داد در میان اعیان رفت و امرا تا گورگه‌پور تعاقب وی
 نموده عریضه بدرگاه نوشتند بتمام ایشان چون فرمان طلب آمد
 محمد قلی خان برلاس را درآورده گذاشته باگرو شتافتند
 و درین سال عریضه ت تحضیر قلعه چیتور مصمم شد و بدانه را از
 حاجی محمد خان سیستانی تغیر داده بجایگزین امفجان مقرر
 ساختند و سایر و دوزر پور مانندل گره نیز بوی دادند تا بیشتر
 رفته سامان لشکر نماید و خود از عقب نهضت فرموده از راه باری
 عسکر افغانان بمو معدانه و از آنجا بسوی موهر رسیدند و ساکنان رای
 سرچن قلعه موهر را خالی کردند و نظر بهادر لکھنوست آن قلعه
 و شاه محمد خان قندهاری بحراست قلعه کوتاه بلایه منصوب شدند
 و بقلعه کاکرون رسیده شهاب الدین احمد خان و شاه بداغ خان را
 در ولایت مالوه جایگزین داده بدفع قلعه پهران محمد سلطان که میرزا
 الغ و شاه میرزا یاشند و از منبل گرفته بودند نامزد ساختند و
 چون باجین رسیدند میرزا یان خبر نام برد ها را شنیده و آن ولایت
 را گذاشته بکجرات نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود رفتند و مالوه
 بی جنگ بدست ایشان آمد و رانا اودی سنگ قلعه چیتور را
 بحراست رای چیمیل نام سرداری شیخ متهور که در قلعه مرده
 با میرزا شرف الدین حسین جنگ کرده بدر رفته بود گذاشته خود
 بنادق و بوهایی بلند و چنگل های صعب بجانب اودی پور گوناگون
 برد و آصف شاه برام پور که از ولایت معمور آن دیار است رفته

شهر مذکور اعظم نصرت انجام بجای آگره حرکت نمود و بحجه ایقایی نذر آن راه را پیاپی طی کرده بتاریخ یک شنبه هفتم ماه رمضان باجیبر رسیده نزد روضه مقدسه زیارت مزار متبرک غایب البرکات حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره نموده و در صدقات و صبرات و خیرات افزوده بعد از ده روز پای در رکاب دولت آوردند و میر عمار الدوله قزوینی صاحب تذکرة الشعرا این تاریخ گفته که شاه دین پرور و جمشید سرور * خسرو عهد محمد اکبر ماضی بی شبهه پی فتح چینور * دیگ روئین تن از در ویکر بهر تاریخ وی از عالم غیب * دیگ چینور کشا شد یک حر و محدود الهی رسیده شکر شیر فرمودند و عادل محمد خان پسر شاه محمد خان قندهاری که در سرداگی شیری دیگر بود در مقابل آمده هر دو کشته شدند و از اردو جدا شده بزارنول رسیدند و شیخ نظام نازنولی را که از مشایخ عظام بود دیده و استمداد از روی اعتقاد نموده بکوچ متواتر بمقصد رسیدند

و درین حال نسبت که خدائی صاحب انتخاب در بدادن مژگی واقع شد و بموجب و تَفْخِرَ خَيْرَ لَكَ مِنَ الْاَوَّلِ بخیر سزگی برآمد و الحمد لله و تاریخ گفته شد

چون مرا از غایت ازلی * اتصالی بهاد چهری شد
مقل تاریخ کدخدائی را * گفت ماهی قرین مهری شد
و درین حال قدوة اهل خیال و گردنفر مشایخ ارباب کمال
شیخ محمد العزیز دملوی قدس الله روحه سفر آخرت گزید و این
تاریخ گفته شد که

این بجفت داد آب و آن بدوزخ برد جوی

گرچه خون گهر و مومن هر دو یکجایی دید

و روزی بر کوهگان و زرافان فراخ گشت مصیبتان من و سع الرزق علی
عباده قراب بیانصد عیاهی که اکثری از ایشان پادشاه شناس بودند
بیاد فدا رفتند و شهد شهادت چشیدند و از هندوان چه توان گفت
و گامران شبشب زور آورده دیوار قلعه ازین برج ها بر آوردند و
بعد از امتداد مدت شش ماه کم و بیش در شب سه شبه به بیست و
پنجم ماه شعبان از سده مذکوره از اطراف زور آورده و دیوار قلعه شکافته
جنگ سلطانی رای انداختند و روی جیمیل شیراز روشنی شراره های
توپ و تفنگ که بشکر اسلام می انداختند نمایان شد درین اثنا تفنگی
بر پیشانی از که محسوس بود رسید و سرد گشت و سنگی در صیحه
کنجشکل اندک و اهل قلعه حال سردار خود را آن چنان دیده همه
بخانها دویدند و اهل و عیال را گرفته در پی سوختن شدند که
آنها باصطلاح هند جوهر میگویند و آنچه مانند اکثری طعمه فتنه
تبع خون آشام گشتند و قابلی از بقیه الصیقه و بقیه الدار که مانند
در گمنان به گرفتار شدند و تمام آن شب شمشیر مقاتلان از قتال
نیام نیامود و داخل نیام نشد تا وقت قیلولة رحبه و هشت هزار
راجویوت جنگی کشته شدند و این مصراع تاریخ یافته شد که

دل گفت که بکشد بنودی چیتور

بعد از نیم روز صحت از کشاکشی باز داشته بمنزل باز گشتند و سه
روز در اینجا توقف فرموده فتح نامها باطراف نوشتند و آصف خان
را بحکومت آن ولایت مرفراز ساخته روز سه شبه بیست و پنجم

به قیقت این خبر از اجین روی قرار به مینو نهادند و امرای کبار
تعاقب ایشان نمودند و مبرزایان چون از آب نریخته گشتند خبر
شدیدند که چهار خان حوشتی جنگیز خان را در میدان تیرپا به
احمد آباد غافل یانده بقتل رسانید و گجرات خالی است مبرزایان
بگجرات شتافته بسمه اول قلعه چانپاندر را گرفتند و بقلعه بهروج
پیشیده بعد از مدتی رستم خان روسی را که متحصن در آنجا بود
بجمله گرفتند و بقتل رسانیدند و آن قلعه را نیز متصرف شدند و
قلیچ خان و صادق محمد خان با دیگر امرای کفار آب نریخته باز گشته
بدرگاه آمدند و جایگیر داران مندر همانجا ماندند

و در آخر رجب این سال بدهلی رسیده و روزی چند شکار
قرغه در فواحي برگنه پالم طرح انداخته بکوچهایی متواتر در آخر
ماه شعبان بیای قلعه رنهایور رسیدند و در اندک مدت ساراپها
مریخا ساخته نزدیک حصار رسانید و پانزده ضرب ونگ را که غلوه
پنج منی و هفت منی میخورند گهاران که عدد ایشان به هفتصد و
هشتصد میکشید بر بالای کوه رن که مشرف بر قلعه است و راهی
صعب دارن چنانکه شاید پای مور از رفتن بران بلغزد بتزور بردند
و روز اول خانهای درون قلعه را صفاً صفاً ساختند و زای مرجن
حاکم قلعه چون بی اعتباری قلعه چیتور و خوارای اهل آن مشاهده
کرده بود اجل خود را معاینه دیده پسران خود دودا و بهوج را
بوسیله بعضی زمینداران بملازمست نرسانده امان طلبید و حرمین

میرزا جهان شلیخ عبد العزیز • که عالم همه قطب دلهایش خواند
 صوبی حرمه آخرت تافت رخ • وزین تنگنا احب همت جهاند
 طلب کردم از دل چو تاریخ او • بگفتا که قطب طریقت نماند
 و چون شلیخ بخط خود بدوخته سی نوشت که دره ناچیز عبد العزیز
 یکی از فضله دره ناچیز تاریخ یافست

و در حته مت و معین و تسمعیة (۹۷۹) آنکه خیل را به
 تمام و کمال خان کبک را از انتخاب طلبیده و جایگیرهای ایشان را
 بمعین قلی خان و برادرش اسماعیل قلی خان داده بدان صوب
 نامزد گردانیدند و حصین قلیخان و برادرش از ناگوار آمده بعد از فتح
 زننه پور از آگوه رخصت بمجاب یافتند و سرکار حبل و بریلی
 بخان کلان مقرب شد

و درین سال میرزایان اولاد محمد سلطان میرزا که بکجرات رفته
 پناه بچنگیز خان برده بودند صحبت راست نیامده و دست درازی
 ها در جایگیر کرده از پیش چنگیز خان فرار نموده بمالوه آمدند
 و محمد مراد خان و میرزا عزیز الله مشهدی در قلعه اجین محصر
 شدند و اشرف خان میر منشی و صادق محمد خان که با بسیاری
 از اقوام قلعه بر سر زننه پور نامزد شده بودند این خبر شنیده
 بعرض رسانیده بموجب حکم بتفاق قلیخان که او نیز بعد از
 ایشان بتسخیر آن قلعه مامور بود بدفع آن فتنه متوجه اجین شدند
 و در سردار شهاب الدین احمد خان و در سارنگ پور شاه بدافع خان
 بامرای مذکور ملحق گشتند و جمعیت انبوه بهمرحید و میرزایان

شیخ نگاهداشتند و شیخ قبل از آن هم مرده و ولادت باسعادت شاه زاده رسانیده و شاهنشاهی که ازین بشارت مبشر و معرور شده بودند بعد از هر چند روزی بسلامت شیخ رفته انتظار آن وعده می بردند و بجهت این رابطه عمارتی عالی بدای گوه دیگری قریب حوالی و خانقاه قدیم شیخ بنا فرمودند و خانقاه جدید و مسجدی رفیع و وسیع ساختند که گویا گوه پاره است و در ربع مسکون مثل او کم نشان میدهد طرح انداختند تا در مدت پنج سال تخمینا اتمام یافت و آن معموره را فقیر نام نهاده بازار و حمام و قریه و غیر آن ساختند و امرا هر کدام تصور و مظاهر و اندیشه عالی با تمام رسانیدند و فقیر تاریخ تمام عمارت و مسجد و خانقاه یافته که

هذه البقعة قبة السلام • رفع الله قدر بانيتها

قال روح الامين تاريخه • ابري في البلاد ثانيها

دیگری

بیت معمر آمده از آسمان

و اشرف خان این تاریخ یافت که

ثاني المسجد الحرام آمد

و عین الکمال حضرت شیخ همین بود که پادشاه را در اهل بیت خویش محرم ساخت و هر چند اولاد و احفادش گفتند که از راج از ما بیگانه شدند فرمودند زنان در عالم کم نیستند چون شمارا امرا ساخته ام زنان دیگر بخواهید چه نقصان دارد

یا مکن یا ملبدان دوستی • یا بنا کن خانه در خورن قبل

و از عجایب امور که درین حال واقع شد قضیه دولت حید موسی

قلی خان خان جهان بدلاهای او رفته رای سرجین را بدرگاه آورد و
 کلید سپرد و روز چهارشنبه صوم شوال سنه مذکور قلعه مفتوح گشت
 و فتح ملکی . تاریخ یافته شد و روز دیگر میر قلعه بجماعه اندک
 فرمودند و آنرا بهتر خان سلطان - پرده و ارده را بخراسان خواجه
 امینا که خواجه جهان باشد و مظفر خان گذاشته حکم کوچ بجانب
 اگرو داده خود چیده بایلغار بزیارت مزار فیض الانوار حضرت
 خواجه اجمیری عزیم شدند و از آنجا بتعجیل تمام در روز چهارشنبه
 بیست و چهارم ثی القعدة سنه سنه و سبعین و ثعمایه (۹۷۶)
 بمستقر خلافت نزول فرمودند و میر فارسی برادر شاه فتح الله
 شیرازی تاریخ فتح آن قلعه چنین یافته که

چون گل نصرت شکفت در چمن فتح شاه
 ملکی تاریخ گفت قلعه گرفتند زود
 مولانا شیری گفته که

قلعه کفر چو از دولت شه یافت شکفت
 شه کفار شکن یافته شیری حالش
 و درین حال دروازه هدیه پول که نام دروازه قلعه جدید آگرو
 است باتمام رسید و تاریخ از این است که
 کلک شیری بی تاریخ نوشت

بی مثال آمده دروازه فیل

و چون شاهنشاهی را چند فرزند بی هم متولد شدند و در مفرغین
 از عالم گذشتند درین حال یکی از حرمهایی محترم حمل گرفت امتداد
 از خلعت شیخ الاسلام چشتی حاکم میگوی نموده آن حرم را در حرم

هر چند هوای دل زدی جوش • میگرد خیالدا که خاصوشی
 در پیش نظر زلال حیوان • یکدم نه خیال خوردن آن
 دلها ز کمال تشنگی گرم • لبها شده مهر بسته از شرم
 یک خانه خلوت و دو مشتاق • دلها شده جفت مانده تن طاق
 مانند در خفته دل امروز • در بازی طاق و جفت تا روز
 این است به نزد ما صحبت • کز دل ببرد خیال شهادت
 چون دل ز هوای نفس میرود • کی عشق دران قرار گیرد
 نبود به جهان بی سر و پای • جز در دل پاک عشق راجای
 عشق است ایمن جان پاکان • عشق است رفیق درد ناگان
 قصه بسط لطافت و ناز • بکشاده هزار دفتر و ناز
 دیدند قریب چون سحر را • کردند وداع یک دگر را
 و در وقت وداع قرار چنان یافت که معشوق از بسقر خواب
 برخاسته خان و مان وداع کرده و از سونگ و ناصوس گذشتند همراه
 عاشق چون سحاب با ماه و سایه از دنبال شخص روان شود و گفت
 کای عاشق صادق و ناکیش • من باتو موافقم میندیش
 عهدیکه نصرت با تو بستم • آن عهد یکی است تا که هستم
 برخیز که نگر خود نمائیم • وز بام دگر فرد آئیم
 تا آنکه گشته است آگاه • دزدیده رویم تا سحرگاه
 و از آن محله سرعت از باد و تعجیل از آب استعازت کرده روانه
 گردیده در کاشانه آسمانی معتمد علیه تا سه روز مختلفی ماندند
 و خوششان نازنین خانه حید موسی را حلقه دار در میان گرفته
 بنیان دهوی و خصوصیت نهادند و بعد شامی برادر خورد مید مشاور

ولد سید مکتوبی گورمیرست از اعیان سادات کاشی از دیوار هند
مجملاً آنکه سید موسی در مقارنت شاهنشاهی بوده از قضا در آغوش
بر عقد و زن زرگری موهنی نام که در حسن چون زر خالص عیار
بود شیفته گشت و کمند نظر با ک از معشوق را جذب کرد و رابطه
تعلق و عشق از جانبین استحکام گرفت

عاشق که شد که باز بحالش نظر نه کرد

ای خواجه درد نیست و گونه طیب هست

و چون لشکر کشی رنجهنور شد سید موسی تخلف ورزیده و از درون
قلعه اگر خانه در جوار محبوب بگزار آب چون نزدیک بدیدر سید
جال مقبول گرفت و تکرش همچون کشید و یک در مرتبه او را
محبوب نگران معتمد خویش از خانه اش بر آورد و هر نویت یا
بدست مسلمان یا بدست زرگران قبیلۀ وی اندک

فرشته ایست برین بام گنبد دوار

که پیش آرزوی بیداران کشت دیوار

و مدت در سال و چار ماه گذشت و درین فرصت گاه کاهی از دور
بنگاهی قانع بودند تا عبی سید موسی با اشارت آن کمند انگیز کمندی
چون عهد را متکثران محکم و چون وعده جوانمردان در دست بر بام
موهنی انداخت چون رهن بازان بر آمد و با یک دگر صحبت
بعفت گذرانیدند چنانچه مثنوی دلفریب نام که سید شاهی برادر
سید موسی گفت اشعار بدان معنی میکند

دیدند همه که بس خرابم • بسیار زغم در اعطرافم
 آگاه شدند از مقام • کردند ترحمی بحالم
 ز انسان که مرا بخانه بردند • برده لیچان غمی سپردند
 آورده بشانه ام رساندند • زان محبت و دردم واهاندند
 هندوان بی عقل این حلقه جمیده را باور داشتند و اگرچه مصلحت
 در اخفای آن قصیه بود اما بقای غرضی روزی چنگ آن گنج را در
 حلقه مار آهنین کشیدند و در بالا خانه مقفل و محبوس گردانیدند
 و امید موحی از فراق هر روز مغلوب الحال شد و رسوائی تخلص آورد
 و از عقیده عقل به یکبارگی خلاص یافت
 دردا که عشق باز بدبوانگی کشید • خط جنون بدفرزانگی کشید
 اول قلم که بر ورق ناز راند یار • بر حرف آشغالخط دبوانگی کشید
 و چون این قصه کالشمس فی نصف النهار اشتها را بابت در هر مجلس
 از آن داستانی و در هر دهاتی بدانی بود که رام پیغام بدست مشاطه
 فرستاد که من خود به هزار محبت و رنج عذری و بهانه که زنان را
 می باشد ساخته از دست و زبان بدگویان فی الجملة خلاص یافتم
 از طمأنه اهل عصر رستم • فارغ ز چنان بلا نشستم
 در کوی جنون قدم نهادی • و آن رنج مرا بباد دادی
 اکنون هم اگر علاج یابی • امید که رو از آن تقابی
 نوعی بکنی که این فسانه • شهرت نکند درین زمانه
 یعنی که ز شهر من برائی • در منزل ما کنی جدائی
 لیکن ز گمان دوستداری • یک مجرم را ز خود گذاری
 تا حال مرا چنانچه داند • هر روز بتو خبر رساند

آید که به فقیر نسبت محبت صادق دارد و این قصه را اول تا آخر
در منظوم نظم کرده و بعضی ابیاتش بالا مذکور شد جواب هاسی
داد و بلعل ولایت میگذرانید و آن دلبر از آن معرکه خبردار گشته و
دلش بسید موسی سوخته که میداد از حاکم ضرری یار رسد و آن
دلداد را بضرورت رخصت داد و بعد از وصل باز امیدوار ساخت
و خود از ترس خال بد نامی که بر چهره او نشیند باز گشته بیخانه
روست و بهانه آورد و گفت که به فلان شب که خواب در دیده من
جا گرم کرد شخصی بآن چنان شکل دلربایی که کعبی در خواب هم
مثل آن نه بیند دست مرا گرفت تا از عالم مثال به عالم خیال
در آمدم و آن خواب به بیداری مبدل شد و آن نازنین را عیان
دیدم که تلخی مکمل از جواهر بر سر ردو شهری از نور در بر دارد
و بر من چون جانور زدها انسونی خوانده حیران طلعت خویش
گردانیده و بر پر و بال خویش گرفته به شهری برد که تعریف آن
مگر در اساطیر شایده باشید و در قصری رنجم و منبع پر از میایب
و غرایب گوناگون و در هر گوشه اش خیل خیل پری نژادان
آرام گرفته

هر چند که آن مقام دلخواه • بوده بخدا بسی طرب گاه
و آن جمله بآن حور زاده • بودند انجمم • ستاده
لیکن ز تراق دوستام • آرام • نمی گزشت جام
می مردم از اشتیاق ماهر • میسوختم از قم برادر
هر لحظه درین تن بلا کش • هجر پدرم همی زد آتش
با گریم زار دآه جان • روز • چون رخت دران مقام معرور

سپردند تا از شعلیه بهشت و صعوبت تمام مدت صید و نجه گشته
 و بنوعی خلص یافته خبر این واقعه به لشکر نزد سید بهیچاره آورده
 بردند و او که از ضعف دوری مانند هکلی و خیالی شده بود از شنیدن
 این خبر مایوس گشته دل بمرگ نهان و امیاب هکاب جمع شد و
 دانست که مردن دیگر از برای کدام روز خوش است و گریبان
 میزوی چاک زده خواست که بازگردد برادران مشفق و یاران
 موافق خواهی نخواهی او را کفای نصیحت و کاهی بزجر و تهدید
 و ملامت و سرزنش نگاه میداشتند تا آنکه اردوی ظفر قرین به
 مستقر ملطفت رسید و سید موسی که داغ بود کباب گشت و درین
 مرتبه هر چند جهد کرد دیدار بارش از آنکه در جای مستحکم و
 محفوظ نگاه داشته بودند میسر نشد درین اثنا قاضی جمال نام شاعری
 هندی میوان پوری از توابع کاپی را که با سید نعت مصاحبت
 جانی داشت دل بزر سوخت و وقت نماز شامی آن کنج نشین
 کشته عفت را از آن کلبه تارک بر آورده بر تومانی سرکشی چون
 ابلق روزگار و دانه پائی تنهائی چون سگد عمر ناپایدار ردیف خود
 ساخته براه گذار دریای جون بالا روی آب روان شد و خوبشان زن از
 عقب و مردم شهر نظاره گفان از پیش فریاد زنان رسیدند و اسپ
 در جرها و آب کندها که برای چاه و باغ عملات ساخته بودند چون
 خر در محل ماند و چون مهر آورد دران شش روی گذشتن نداشت
 و نازنین دل تنگ آمده خود را بضرورت از خانه زمین بر زمین
 انداخت و قاضی را گفت نوجوان خود بسلامت به برادران مرا بآن
 گرفتار رسد و به زبان حال بگوید

و سید موسی بموجب فرموده او محرمی رفته او را بحالی که معلوم
است وداع کرد و غربو از جالبین برخاست و محرم را در
خدمت او گذاشت و خود بمنزله ملازمت شاهنشاهی راه رفته بمیور
پیش دبد خدمت ساخت

چو آیم جانب گویت در حد منزل یکی سازم

و اگر ز اینجا روز میروم بهر گامی کنم منزل

و آن نازنین تاب دوری نداده بعد از روزی چند بآن محرم متعلق
شده گفت که شبی بصورت گدایان فریاد براری و من اینجا
چیز دادن از خانه بدر می آیم و با تو ازین شهر بدر میروم و در آن
وقت معهود بآن بهانه که خواست از خانه مادر او بدر بر آید و
کلبزگی را که دید بآن او بود در پی کار فرستاد و روی بفرار نهاد
ضمش تا بار من شد زوی در راه عدم گریه

خوش است آوارگی آن را که همراهی چنین باشد

و اعتماد سقر قبل ازان ساخته بودند و سه روز در شهر پنهان بوده
بخطا جمع بجانب قشور و بیانه روانه گردیدند اتفاق از آنجا که
خدای عزوجل نمی خواست بیکبار در میانه راه خوبهلی از
خویشان آن تعبیت چون بقی ناگهان پیدا شده از راه خود مستور
و آسانه اش چون روز روشن مشهور بود شادخت و خدمت در
دامش محکم زد

غم را که خیر کرد و به را که نشان داد

عسکری پهلوان جمال که در آن ایام کوتوال بود رسیدند و قوغای
عظیم برخاسته جمعی که گرفته را به خویشان و گریزانند را بزرندان

بیدار از بهر آخرین خواب • چون اشتر عید و کز قصاب
سبب دقتش ز حال گشته • مانند حبيب سال گشته
مادر و پدر او را بآن حال دینه دست از بیکبار بسته معذورش داشتند
کس نمشد از ده ویران خراج

و بعد از آنکه اخلاقی و اخلاقی تمام چون نبض اهل سكرات در
حرکات و سکاتش پیدا شد دمیدم چون سودا ئیان با خود در چنگ
و در گوشه دل تنگ نشسته بر عیند سگ میزد و نام سید موسی
را در زبان و حرز جان ساخته و بمحضر میر سید جلال متوکل که
مقتدای زمان بود کلمه اسلام بر زبان رانده خود را برخاست عاشق
پاک زد و جان لیوان سپرد چنانچه سید شاعری صاحب در آن
مثنوی اشارت بان میکنند که

این واقعه چون شفید آن ماه • آمد سوی مادریده ناله
آورد بلب کلام ایمان • شد پیش جماعتی مسلمان
چون یافت شرف ز دین اسلام • بر بست بطوف خلد احرام
یا خوبی از چو عشق شد جمع • بر آینه صفت بسوخت آن شمع
کرد از سرشوق و جذب فریاد • موسی بر زبان گرفت و جان داد
در بکنفس آن در سرور عشق • گشتند شهید خنجر عشق
تا آنکه میان باغ رضوان • باشند بهم ز خلق پنهان
آن هر دو صاحبان جانی • رفتند ازین جهان نانی
از درد و غم فراق رستند • پنهان ز همه بهم نشستند
ای سیدی این چه ناله داری • دل را چه بغم حواله داری
این واقعه را بکن فراموش • در صبر و کوش و تابش خاموش

من جهد عمي فلم تقصا میگوید * بیرون از کفایت تو کز دیگر است
 مید موسی این خبر شنید و درون قلعه اگر بجای که داشت در
 بر روی خوش بردست و از یاس و حمیرت روح او در گذار جانانش
 چون طایر ملکوتی به پرواز در آمد و از حبس چار دیوار طبیعت
 رست و از بند دوست و دشمن فارغ شد و در آن حال که بار این بیت
 بر زبان راند که

از یار دلم هزار جان یافت * یاری به ازو نمی توان یافت

الهی این درد را نصیبی جان من خراب محجور گردان

بزن بر سینه ام خنجر جدا افکن سر از تن هم

در این خانه تاریک را بکشی در روزن هم

و چون رخت ازین سرای مستعار بدار القرار کشید قالب تهی او را
 بدست تهی بمنزل بردند تا بگل سپارند از سود درن شرب و شبن
 برخاست اتفاقا نعش او را از زیر غریفه آن ضلم طرفه گذرا بیفتند
 و صم چون درین نوبت گرفتار شده زنجیری چون گیسوی مسلسل
 در پای او انداخته بودند بالای بام از صبح تا شام متحیر و صبروت
 مانند مهر مکتوب بر حقیقه لعل و یاقوت نهاده نظاره جزاژه آن شهید
 عشق میکرد آخر بی طاقت و بیقرار گشته خود را بهمان حالت
 نعره زن از آن طاق بلند انداخت و زنجیر از پا بگست و دیوانه
 دار و رویی برهنه اول در محله آن غریب از درخت وصل بی
 نصیب رمید و حالش زمان زمان تغیر پذیر شد کلهی خاموش
 و گاهی مدهوش هر تحیر بگردان تفکر کشید و آثار بیماری بروز
 ظاهر گشت

ضیاء الدین ولد شیخ محمد غوث که حالا بر جاده هدايت و ارشاد قائم مقام پدر است فرمودند تا آن خویش را بمواعظه و نصائح دل پذیر با آن خانه خراب حاضر ساخت و میخواستند که آن خانه بر انداز را عقد بسته بار بدهند و لیکن شیخ ضیاء الدین و دیگران مانع آمدند او قلاب نیارزده خود را بزخم خلیج هلاک ساخت و نام او از جریده زندگی پاک گردید و در میان علما بر مرتبه پتر و تکفین او اختلافی رست و شیخ ضیاء الدین میگفت که بمقتضای این حدیث - من عشق و محبت و کرم تم مات مات شهید - او شهید عشق است همچنان بخاکش باید سپرد

شهید خلیج عشق بخون دیده آلوده

بخاک همچنان بر خون - چارید و مشویدم

و شیخ عبد الغنی صدر عالی قدر و دیگر علما و قضات که تصدیقچی صدر بودند میگفتند که او ناپاک مرده و آلوده نسق بوده نه آلوده عشق و الله اعلم و بهر تقدیر آن مطربه نیز در ماتم عاشق پیراهن صبر و چاک زده و بر خاک وی کفنی پوشیده خاک و ریوی آن مقبره اختیار کرد تا بعد از چند روزی در خلوت خانه عدم رفته با یک دیگر همدم و همقدم گشتند

خوابرویان چو مرده برگزینند * عاشقان پیش شان چنین میرند
و در این سال شیخ گدای کنبوی دهلوی که حکم ششده معزول داشت و از عذایل مقابل ایام درین پندار و ضرور از جمله اصنام بود درگذشت و * مرده خوک کلان * تاریخ یافتند و در سه مع و سبعین و تسعماية (۹۷۷) چون خجرفتم چیتور و رتله پور در اطراف و

الحمد لله على فعمه الايمان و الاسلام ببر اذكيا معروض ميدان كه اگر چه بمقتضای وعدۀ اختصار جای اطلب درین واقعۀ نبود اما چه توان کرد كه محض عشق بی اختیار عنان قلم از قبضۀ اقتدار بیرون بود و دراز نفسی دافع شد العذر العذر

بشغوائی گوی بر فسانۀ عشق * از صریح قلم ترانۀ عشق
 کلوزن عشق و یار من عشق است * حاصل روزگار من عشق است
 چه کنم در سرشت من اینست * و ز ازل سر نوشت من اینست
 بهر این آمزیده اند مرا * جانب این کشیده اند مرا
 امید واری از درگاه کلوزن بده نواز اینست که درین دعوی مرا
 دروغ گو نگرداند و بدرد عشق بزداند و همداران درد بپیراند
 کسی کش روزیست این سینه سوزی

مراد را و مرا هم باد روزی

و مثل این واقعۀ سابقا هم روی نموده بود چنانکه یکی از شاعران
 زادگان گوالیار را که نسبت قرابت شیع محمد غوث داشت و به
 عنوان صلاح و پارسائی موصوف بود بر یکی از اهل طرب

در مغرب زلف عرض داده * صد قافله ماه و مشق را

بر دامن هجر و وصل بسته * بد بختی و فیک لغت را

در چمبر زلف کرده پنهان * دستار سپهر چندی را

در اگره مفتون شد و خبر شاه شاهي رسید بمقبل خان که از جملة
 مقریان بود آن مطربه را بخشیدند و شیخ زاده از حرجان گذشته
 شبی در قصری محفوظ که معشوق را آنجا برده در بروجی او بر آورده
 بودند گفت همت انداخته بر آمد و او را بر آورد و چون حکم بشیخ

گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار
 طایری از آشیان جاه و جود آمد نبرد
 کوکبی از اوچ عز و ناز گردید آشکار
 گلبنی این گونه نمودند بر در چمن
 لاله زمین گونه نکشود از میان لاله زار
 دایه ابر بهار از مهر پاندیهی فضل
 سبزه با گل هم زیان نولو بگوهر کرد بار
 مهر می گوید که می زید که آن سهاره را
 از پی زیب جمال از زهره سازم گوشوار
 مقدم مولود می افزود زیب شه اگر
 لولوی لا فزودی زیب در شاهوار
 شاه شد دلها که باز از آسمان عدل و داد
 باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار
 آن هلال پرچ قدر و جود و جاه آمد برون
 و آن نهال آرزوی جان شاه آمد بیدار
 شاه اقلیم و فاع سلطان ایوان صفا
 شمع جمع بیداران کلم دل امینوار
 عادل فصل محمد اکبر صاحب قران
 پاک شاه نامدار و کلم جوی و کلم کار
 کامل دانایی قابل اعدل شاهان پندار
 عادل اعلی و عاقل بی عدیل روزگار
 از کلام او بیان حال معنی مستفاد

الذات شایع شد و کلاخ ببقدر و بی آب گشتند رام چاک حاکم بهمه
عاقبت اندیشی نموده پیش از آنکه کار بهمت و شفاعت امتداد یابد
قلعه کانیجیر را که از دست بجلی خان پسر خوانده بهار خان مروانی
بمبلغ کلی خریده بود بانفایض پدشکش بدرگاه فرحتاد و حرامت
آن را به مجنون خان قانشال که دران نواحی جایگیر داشت دادند
و مومنان امتانات بر اچه رام چند فرحتاد و پرگنه ازیل را که
نزدیک لجهومی و پداک است معروف الیهابلس با سایر امکنه به
جایگیر دی دادند

و در هفدهم ماه ربیع الاول این سال بعد از گذشتن هفت
ساعت از روز تولد خجسته شاه زاده سلطان سلیم بمنزل شیخ اسلم
جشنی در فتح پور واقع شد

گوئی بزمین ستاره آمد • یوسف بجهان دو باره آمد
باقی مرش ز هوشمندی • می تاقت ستاره فلسفی
و شاهنشاهی دران زمان بایلغار آمده از آگره از نهایت سرور حکم
به تجلیص جمیع زندانیان فرموده تا هفت روز جشن عالی ترتیب
دادند و شعرا قصاید تهنیت گذرانیدند از ان جمله خواجه حسین
مرویی قصیده گفت که از هر مصرع اول تاریخ جلوس شاهنشاهی
و از هر مصرع نانی تاریخ ولادت با سعادت شاه زاده جهان پناه
حاصل میشود و دو لک تنگه نقد صلح یافت و آن قصیده این است که
لله الحمد از بی جا و ز جلال شهر یار

والی واک علم کن گرم کوه و قار
 نیر برتج و جودی گوهر دریای جود
 از هوای لوج دلها شاه باز جان شکار
 کی بچودت ماند آبی از حیا پیش حساب
 باز چودت می نریند جود از ابر بهار
 پادشاهان سلک لولوی نقیص آورده ام
 هدیه کن آمد گرامی باز جوی و گوشدار
 کس ندارد هدیه زین به اگر دارد کسی
 هر که دارد گوید چیز می که دارد گوید
 یک بیک اشعار صریحی بسکه بی عیب آمده
 هر یکی جوئی زدی مقصود در بانی دربار
 مصرع اول زوی سال جلوس پادشاه
 از دوم مولود نور دیده عالم برآرد
 تا بود بانی حساب روزهای ماه و سال
 و آن حساب از سال و ماه روز و دران نامدار
 شاه ما پاینده باد و بانی آن شهرزاده هم
 روزهای بی حساب و سالهای پیشمار
 و شمع ارم شمع یعقوب صیرفی کشمیری نیز قصیده بهمن اسلوب
 گفت اما چه سود که صله را دیگری زبود و دیگری این تلخیص یافت
 « در شاه و از لجه اکبر »
 و دیگری
 روی نمود از مطلع اقبال شاه کشید
 و روز جمعه دوازدهم شهر شعبان بموجب نذری که بجهت شکرانه طلوع

روز کمال او بنامی دین و دنیا استوار
 سایه لطف اله آن لایق تاج و تکیه
 پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار
 بر زبان گاه از فجوم تهر آرد الهام
 یا عدد گاه از زبان رمح گوید الغرار
 میخسای راسای چارمین دان عودسوز
 مرکب منصور دی ز انجا که راند عالمی
 یمن گوید از یمین یا بسرداند از یمن
 حکم آن کلکیکه دارد حکم بر آب روان
 بر میبختی یا میبختی میبرد لیل و نهار
 ای چو صنع لیلالی آفتاب ملک و دین
 پایه انزای معالی سایه پروردگار
 والی والا علم عالم دل و کیوان سریر
 والی والا مآبای عادل عالی تبار
 مالک مال جهان ای پادشاه بحر و بر
 با سجدان مهر بانی از کریمان پادگار
 شاه صبح عدل و دادی ماه شام جاه و گاه
 برق گاه تنزم و جزمی کوه گاه بر دیار
 معدن عدلی و احسان منبع لطف و کرم
 یا بیا و باقل و دین پرور و پرهیزگار
 حامی دین نعمی ای مایه آثار بد

فکح بود بجزای اعمال شوم رسانیدند و نمایی ازین قضیه در تاریخ کشمیر که جامع لوراق منقح ساخت سمت ارشام یافته *

و درین حال برگشته لکنو را از تغیر حسین خان بهمدی قاسم خان که از حج برگشته شاهدشاهی را در قلعه رنتنبور آمده ملازمت نموده بود جایگزین دادند و حسین خان ازو بجان رنجیده و آیه هَذَا فِرَاقٌ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ خوانده دیدارها بقیامت اندک برغم دختری بهمدی قاسم خان باوجود آن محبت گذرا دختری از عم خود غنصفر بیگ گرفته و بعد از چند کاه او را در بیدایی و دختر بهمدی قاسم خان را در خیرا باد نزد برادرانش رخصت داده از لکنو بقصد غزا و کسراصنام دهم بتجانیکه خشت های آنرا از طلا و نقره شنیده و طمع در حایر خزاین موزوره غیر محصوره که شهرت کذب یافته بود بسته برآه اوده در کوه سواک رسید و کوهیان اول چنانچه دستور ایشان است بیکبار جای های خویش را گذاشته و اندک جنگ کرده بکوههای بلند خطرناک متحصن شدند و حسین خان بجای که سلطان محمود همشیره زاده پیر محمد خان شهید شده و مقبره شهدا بود رفته و فائحه بارواج طایفه ایشان خوانده و صفه بر مقابر فرموده آن جماعت بسته پیشتر در آمد و تا فواحی قصبه دجرایل نام از ولایت راجه رنکا که زمینداري با شکوهست تاخت و یاخت کرد و از آن جا تابه اجمیر که پای تخت اوست و معدن طلا و نقره و ابریشم و مشک و سایر نفایس ولایت تیت است دو روزه راه مانده بود که بیکبار بموجب خاصیت آن کوه از تاثیر شبهه آسمان و بانگ نفاره و فریاد

این گوگب اقبال فرموده بودند از اگره پیداده بجانب اجمیر روان شدند و هر روز شش هفت گروه راه طی میگردیدند و بعد اتمام مراسم زیارت مراجعت نموده در ماه رمضان مبارک ظاهر دهلی را معسکر ساختند و چند روزی بزیارت اولیاء الله پرداخته و از آب جون گذشته شکر افکندن بدار الخلافت نزول فرمودند .

و درین حال میرزا مقیم اصفهانی را با شخصی میر یعقوب نام کشمیری در فتح پور به تعمت و رض سیاست فرمودند . چنانکه این میرزا مقیم چند گاهی در لکنئو بمقامت حسین خان بود و خان مرحوم از بسکه اعتقاد بسادات داشت یاری باطف و رعایت بدش آمده وکیل مرکز خویش ساخت آخر برادران و خوبشان خان خاطر نشان ساختند که این رافضی تند و غالبیت و مزاجش از میرزا انحراف تمام یاست و او در مقارنت پادشاهی آمده و رعایت یافته بوکالت نزد حسین خان حاکم کشمیر نامزد شد در همان ایام جمعی از غالبان و رضه قاضی حبیب را که سنی متمصب بود بجهت تعصب رخصی ساخته بودند اتفاقاً قاضی مسطور هنوز زنده بود که حسین خان کشمیری قاتل را بحکم مقتیان سیاست رسانید و میرزا مقیم باعث گشته مقتیان را باین علت که چرا بقتل آن شخص نقیب دانند هر چند از روی سیاست هم باشد به شخصی متمصبی غلیظ شدید سپرد تا به چپاری را از ایشان بقتل رسانید و چون او رسید یعقوب وکیل حسین خان دختر حسین خان را از کشمیر برهم پیشکش بدرگاه آوردند و این قضیه بعرض رسید و این هر دو شخص را بقنوی شلخ عبد الهی و دیگر علما که میال او بودند در میدان

خود ملئک لو گفته بود در جای مناسب کدخدا ماختم و بعد از
 سه ماه از آن امر خیر که متضمن صد شرب بود هم او را و هم قره العین
 عبد اللطیف را که اول نوباره من از باغ عمر و زندگی بود چشم
 زخم روزگار در طرقة العین بازی بازی از عهد بلحد برد و مرا که
 شهریار زمان خود بودم بیک نگاه غریب شهر خود ساخت **إِنَّا لِلّٰهِ**
وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

تاکی زمانه داغ غم بر جگر نهد * یک داغ نیک ناشده داغ دگر نهد
 هر داغ که آورد قدری روزه بهتری * آن داغ را گذار و داغ بقر نهد
 زیر هزار کوه غم پشت گردهد * دستش هزار کوه دگر برز بر نهد
 چه توان کرد لیکن هذا اول قارورة کفرت فی الاسلام و این ترکیب
 بقدر در مرثیه ادازیس که بداع حسرت نوشتن **اليوم الموعود**

کباب بود در هست و خواهد بود نوشته شد و هو هذا

یارب این روز چه روزیست که انقاد مرا

وین چه جانکاه بلا نیست که روز داد مرا

هیچکس نیست که فریاد من از آن نرود

نرمده هیچ کسی لبیک بفریاد مرا

ماه من آخر شب رفت پس پرده غیب

بین کزین حاصل غیب چه غم زان مرا

سایه شادی و امید دلم رفت بخاک

بعد ازین دل بیه امید شود شاه مرا

گرچه بنیاد من از صبر قوی بود رای

چیل غم آمد و انداخت ز بنیاد مرا

مردم ابرو و دلول عظیم پیدا شد و غله و کلاه نایاب گشت و گرمی
بر لشکریان غالب آمد و هر چند حسین خان از نهایت تهور
ایشان را ترغیب و تحریر بر تسخیر آن شهر و ولایت و تطمیع
در زور جواهر و خزاین سفید بود مردمش از بسکه دل بیدار داده
بودند اقدام بران معنی نکردند و خواهی نخواهی عیان توپن آورا
گرفته باز گردانیدند و در وقت بازگشت کمران سر راه گرفته
تیرهای را که بیکان از استخوان زهر آلوده داشت بر سر ایشان
باریدند و سنگباران عماره آن شد درین اکثر مردم کز آمدنی و مردم
جنگ آزمای شربت شهادت چشیدند و بقیه که مجروح آمدند
بعد از پنج شش ماه کمتر یا بیشتر بقایر زهر جان گزایی ال
حوائی سرور تلخ کام رفتند و تاراج وفات ایشان چه تعبیه تلخ بی
مزه یافته شد و حسین خان بدرگاه آمده ولایت کانت و کوه را
از دامن کوه بجهت انتقام در وجه جایگیر خویش التماس نمود و
بدرجه قبول افتاد و چند مرتبه دامن کوه را در تذبذب آورد اما
در میان آن نتوانست در آمد و بسیار برا از مردم خوب او که از اینجا
مرتبه اول نیم جانی بصالحیت آورده بودند درین مرتبه زهر آب
انجا تاثیر کرد و بی جنگ از عالم در گذشتند تا حسین خان
عاقبت بعد از چند سال سر خود گرفته دران کوهستان رفته رخت
و جود بیدار داد چنانکه در محل خود مذکور شود انشاء الله تعالی
و تقیر درین سفر برخصات حسین خان از کهانو به بدو آن آمد و
برادر مرحومی شیخ محمد را که بجان پرورده بودم و از جان بهتر
میدانستم و اکثری را از فضايل حمیده کسب کرده و اخلاق ملکی

چشم تار يك مرا روشني از روی تو بود
 روشني رفت ز دل تا تو ز چشم رفتی
 بود چشم مرا همچو نگین در خاتم
 چون نگین عاقبت الامر ز خاتم رفتی
 دلت از هیچ منور شد نشد در عالم
 حقیقت صد حیف که ناشاد ز عالم رفتی
 جان پاک تو درین مرحله بمان غمگین بود
 رخت بستی و ازین مرحله غم رفتی
 بردل از کار جهان هیچ نه بودت باری
 باری از کار جهان خوشدل و خرم رفتی
 بودم از عهد ترا مونس و همدم همدم
 در لحظه بهر چه بی مونس و همدم رفتی

رفتی و حسرت تو زین دل حیران فرود * غمت از دل نرود تا ز غمت جان نرود

کیست آنکس که نشان تو بمن گوید باز
 خبر جان روان گشته به تن گوید باز
 قصه گل که فرو ز بخت ز آسیب خزان
 کیست آن قصه که با مرغ چمن گوید باز
 قاصدی کو که غم و درد مرا روی بروی
 یک بیک پیش تو بر وجه حسن گوید باز
 با تو گوید سخنم را به زبان و نگاه
 بهر تمکین ز زبان تو سخن گوید باز
 تنگ دل من چه وقت گشتم و کس پیدا نیست

آن کسی را که قدم باد بروزی صد بار
 ره که بگذار بحالی نکند باد مرا
 چرخ بیداد چه غمها که بمن داد کنون
 داد خود از که ستانم که دهد داد مرا
 حال دل هیچ ندانم بدم گویم چه کنم * چاره درد دل خود ز که جویم چه کنم
 ای فلک و که دلم خستند و ویران کردی
 خاطر جمع مرا باز پریشان کردی
 گوهری بکن بگم بود ز اغیار نهان
 آشکار از نظرم بردی و پنهان کردی
 سر من بردی ازین باغ بزندان احمد
 باغ را بر من ماتم زده زندان کردی
 بوسه را بکف گرگ سپردی و مرا
 در غش معتکف کلیه احزان کردی
 در گل تیره نهادی گل نورسته من
 روز من باشب تیره ز چه بکسان کردی
 حاصل آن کس که ازو بود سر و سامانم
 بردی ابرو مرا ای سر و سامان کردی
 آن برادر که درین شهر غریب آمده بود
 جاش در دشت به پهلوی غریبان کردی
 رفت گل آمد و شد جای محمد در خاک بجای آنست که از غصه کلم بر سر خاک
 آخر ای دیده چه دیدی که ز عالم رفتی
 دیده پوشیده ازین دیده پر ز رفتی

ای منم از رخ خوب تو جدا افتاده
 و ز فراق تو به صد گونه به افتاده
 تو بصحرائی و من ماند درین شهر غریب
 الله الله تو کجا من به کجا افتاده
 یار گل هم نکشیدی و ندانم این بار
 بر تو صد پشته خشن و خار چرا افتاده
 قدر وصل تو ندانم و این بود جزا
 که ملاقات تو با روز جزا افتاده
 گرد می جان بسزد کز تو لیکن چه کنم
 که سر و کز تو با حکم خدا افتاده
 حال تاریخ تو شد گفت چو سورت افتاد
 آن صبی سر و چه ناگاه ز پا افتاده
 قادری ناله و فریاد نمی دارد سود
 در ده تا گوش که نوبت بدعا افتاده

از خدا خواه که کارش همه محمود بود • هم خدا از وی رهم آرز تو خوشنود بود

یا رب اندر چمن خلك گذارش بادا
 قصر فردوس برین جای قرارش بادا
 در گلستان جنان چون گذرد جلوه کفان
 حور و غلمان ز یمن و ز یسارش بادا
 در شب تار چو هنر مقرر عقیبی کرد
 نور اسقام چراغ شب تارش بادا
 بر میز او چو کسی نیت که امروزد شمع

کز تو حرفی بمن ای غنچه نهان گوید باز
 همت صد پنج و شکن در دلم از ماتم تو
 که بتو زین دل پر پنج و شکن گوید باز
 دور رفتی و نیامد ز دیار تو کهی
 که ز احوال تو یک شمع بمن گوید باز

روم و بر سر گور تو قیامی بکنم * تا جوابی شنوم از توست می بکنم

گویم ای گوهر نا باب چه حالت ترا
 با تن خسته و بی تاب چه حالت ترا
 تو بخواب اجل و بی توقیامت برخاست
 خیز و مبر کن ازین خواب چه حالت ترا
 از جدائی تو احیاب بسی بد حالت
 ای جدا مانده ز احیاب چه حالت ترا
 شده از دوریت اصحاب به نزدیک هلاک
 دور از صحبت اصحاب چه حال است ترا
 بود جامی تو مستراب و کفون می نگرم
 مانده خالی ز تو مستراب چه حال است ترا
 می خورم خون جگر بی تو مرا بوس گهی
 که درین خوردن خواب چه حال است ترا
 هر گشت صد گل سیراب دمید از انهم
 زمر گل ای گل سیراب چه حال است ترا

در چنین منزل غمناک به نزدیک تو کیست

مونس روز وانیس شب تار و کتا تو کیست

اول ولادت پادشاه زاده اول دراز ثانی در ذات شهرزاد ثانی مفہوم میشود
 داد دو شهرزادہ بشاہ این مہر • چہرہ آن ہر دو بہ از آفتاب
 اول از ثانی شاہ جہان • ثانی از دلبر عالی جذاب
 و آن یکی از یمن بشاہ حریر • مزید رسان بود ہصد نتیج باب
 آن دگری باعث امن و آمان • مہر زہ دادہ بار ہند خواب
 مزیدہ کہ مولود شد از اول است • گفتہ ازو مصرع ادلی جواب
 از دومین مصرع ایات ہم • مولد شہزادہ ثانی بدباب
 بداد مدام آن شد و شہزادہ را • جاہ سکندر فر اترا سیاب
 و بتاریخ بیستم ربیع الآخر این سال از فتح پور بعد از آن کہ دوازده
 روز توقف نمودہ بودند از برای ایقاعی نذر متوجہ اجمیر شدند
 و ہر روز آن خطہ پاک قلعہ طرح انداختہ و عمارت عالیہ ہاسرا
 عظام حکم شد و روز جمعہ چہارم جمادی الآخر از انجا کوچ نمودہ
 و عرض دوازده روز پبلدہ ناگور رسیدند و حوض بزرگ آن شہر را
 ہراسرا تقسیم نمودہ و حکم برگردن آن فرمودہ شکر تار نام نہادند •
 و درین ایام چند زمین ہصر مال دیو حاکم ماہوار ہما از مت رسید
 و زای کلیان مل راجہ بیکانیر نیز با پسرش زای • مکہ آمد دختر بی
 پیشکش آورد تا داخل اہل حرم شد و پدر را رخصت بیکانیر دادہ
 ہسرا را ہمراہ گرفتند و در راہ شکار گور خر کہ پیش از آن واقع
 شدہ بود کردہ بعزم زیارت قطب المشایخ کان نمک و گلچ شکر و
 فرید عصر مخدوم شیخ فرید قدس اللہ سرہ العزیز جانب اجودھن
 شہر بہ پتن نہضت فرمودند و سیر از عزیز کوکہ ملقب بلعظم
 خان کہ جاگیر دار انجا بودہ چٹنی عظیم • اختہ و تحف و ہدایای

پرتو لطف خدا جمع میزارش بادا
 از عروس گهین دهر چو بگرفت گذار
 نو عروسان بهشتی به کنارش بادا
 هدیه یاری چون شد همدم از بعد از مرگ
 دصدم رحمت حق همدم و یارش بادا
 مردمان قطره اشکی که نشانند بر
 گردن آن قطره در ناب و نثارش بادا

قایده سخن او در ده تلخیص باد * این دعا از هن و از روح امین آمین باد
 و درین سال عمارت مقبره دلیلیر خالد نظیر پادشاه غفران پناه در
 دهلی بکنار آب جون باه تمام میرزا غیاث بعد از هشت
 نه سال با تمام رسید و آن عمارتی است که دیده نظارگی در مطالعه
 آن غیر از حیرت باز نمیدهد *

و در روز پنجشنبه سوم ماه محرم ۱۰۸۵ ثمان و سبعین و تسعمایه
 (۹۷۸) طلوع کوکب سعادت و اقبال شاهزاده مراد در منزل شیخ سلیم
 دست داد و درین سال هم جشنی خسروانه چون جشن سابق ترتیب
 دادند و مولانا قاسم ارمغان قطعه گفته که از هر مصراع تاریخ و اوقات
 این دو شاهزاده می برآید اول از اول و ثانی از ثانی
 اولین شهرزاده آن تاپنده ماه * ماه دار از اوج عزت شد عیان
 آن دوم فرزند اکبر پادشاه * آئینی نازل شده از آسمان
 ایضا تاریخ دیگر هم باین اسلوب

ز نور پاک چو سلطان سلیم شد نازل * لوائی شاه مراد ابن اکبر عادل
 و خواجه حسین سرور قطعه هفت بیتگی گفته که از هر مصراع

بصلح و امان گرفت و سلطان محمود بقیه لشکرها را با توپچیان و
 غیر اندازان از قلعه بکری جنگ محب علی خان نرنگ و ایشان را
 نیز همان آتش در کمره شد و گریخته بقلعه در آمده فیل کشیدند
 و چون از حمام خلیق درون قلعه بسیار بود هوا تعفن غلیظ پیدا کرد
 و وبای عظیم افتاد تا هر روز هزار کس کم و بیش میمردند تا سه
 ثلث و ثمانین و تسعمایه (۹۸۳) سلطان محمود که پیر غریب و
 معمر و عجز شده بود در گذشت و قلعه بتصرف شاهنشاهی آمد
 و میرگیسورا برای تحقیق اموال و اسباب و ذخایر از فتح پور
 فرستادند *

و درین سال منعم خان خانخانان از جوینپور اسکندر خان لوزبک
 را که از پیش افغان آمده باز التجا آورده و هر دو را کمر شمشیر
 مرصع و چاقب و اسب با زین مطه انعام فرموده و لکهنو بجا بگیر
 اسکندر خان داده و بکرمک خانخانان نامزد گردانیده و عیادت
 بپوینپور شد و اسکندر خان در لکهنو رسیده بعد از چند گاهی در دهم
 جمادی الاول سنه ثمانین و تسعمایه سربالین مرض موت نهاده
 فوت یافت

چه باید نوازش و نالاش ز اجبالی و ادبباری
 که ناپرهم زنی دیده نه این یعنی نه آن بیغی
 و درین سال جمال خان ولد شیخ متکبر بدوونی که صاحب
 جمال مقرری و از یاران جانی قدیم بود در سخیل همراه خان
 کتان روز عید قربان طبق زده بیزه پانی از دست ناشناسی
 خورده ضعف کرد و در گذشت و این تاریخ یافته شد که

لیقه پیشکش کرده و فی الواقع این چنین ضیافت از کم کسی
نشان میدهند و این تاریخ یافتند که

میهمانی عزیزند شد و شهزاده

و از آنجا بظهور آمده بهمان حصین قلی خان شدند و العود احمد
خوانده از راه حصار فیروزه باز متوجه حضرت اجمیر گشتند و از آنجا
بکوچ متواتر بفتح پور نزول واقع شد و محب علی خان پسر میر
خلیفه را که از مدتی باز ترک سپاه گری نموده منزوی شده بود
بومینه کوچ می ناهید بیگم که مادرش را میرزا عیسی ترخان
حاکم تته در حبالت خویش داشت تربیت کرده و علم و تقاریر بخشنده
و جایگیر در سلطان داده و سعید خان مغول حاکم سلطان را بکومک
او نوشته و بپیرا او مجاهد خان را که بسیار شجاع و منهور بود همراه
گردانیده بجهت گرفتن تته تعیین نمودند او بسلطان آمده و قریب
بچهار صد هزار در جایگیر خود نگاهداشته کس بمسلطان محمد حاکم
بگر فرستاد که چون خود بارها میگفتند که اگر فلانی اینجا بپاید
هیچ حاجت بکومک دیگر نیست و تته را من متعهدم که گرفته
باز میدهم و این معنی بعرض هم رسید و با اعتماد شما مرا باین
ملک نامزد ساخته اند و حال وقت مدد است از در جواب در نوشت
که اگر راه جیسا میر به تعخیر من متوجه میشوند کومک بشما
میفرستم و از راه بگر نمیگذارم که اعتماد ندارم و محب علی خان
و مجاهد خان براه دیگر روان شدند و سلطان محمود تملی لشکر
خود را بمداغده فرستاد و محب علی خان بجنگ غالب آمد و
بگوربان در قلعه حانیله بعد از شکست متحصن شدند و آن قلعه را

ندامت و ظلم و جهل اصلی که باعث جوارت و خسارت است و
به میراث از ابو البشر رسیده دیده بحال را پوشید و آنرا عشق
نامید و بدام شهوت و آرزو قرار ساخت و سر نوشت گذشته پیش
آمد تا بی ادبی عجب بناگاه دران درگاه واقع شد و از آنجا که هم
غیبت و هم عنایت حق سبحانه و تعالی بود مکافات آن جرمه و
تنبیه بران خطیه هم در دار دنیا دید تا هم از قوم معشوق چندبیرا
مسلط ساخت و نه زخم شمشیر بدایی از ایشان بر سر و دست و
دوش خورد و همه پوست مال زنت مگر زخم سر که استخوان را
شکسته بمنز رسید و تهی مغزی بار آورد و رگ انگشت بنصر چپ
اندکی بریده شد و بی شعور افتاد و آن جهان را حیر کرد آمد و
بیشتر گذشت امید که دران فساد نیز عاقبت بخیر باشد

القصة هر آنچه کرد گردون زجفا * حق باید گفت بود دور حق ما
شکرانه نعمتش نمی کردم هیچ * تا لجرم نکند در رنج و ریه
و جراحی حائق در قصه بانگرمو پیدا شد و در عرض یک هفته
زخم ها فراهمی یافت و دران رنجوری و بیماری نذر کرد که اگر
ازین حالت صحت یابد حج اسلام بگذارد و آن وعده هنوز در توقف
مانده است انشاء الله تعالی قبل از حلول اجل و وقوع خلل در
بنیان اهل باین سعادت موقوف گردد و مَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَعْزِزُ
فِيَهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْوَىٰ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ

درین فیروزه کلمه دیر بنیاد * عجیب شافل نیاد است آدمی زان
نباشد دایب او نعمت شغلی * نباشد کار او جز ناپاسی
به نعمت گریه عمری بگذراند * نداند قدر آن تا در نماید

هند آه از جوانی و زیب جمال خان

و شیخ اسم شیخ یعقوب صرمی کشمیری این تاریخ یافت

سوره جان بروز عید قربان

و در سده شمع و شمعین و تعدایه (۹۷۹) محلی عالی در

اگره و محل دیگر در معموره جدید نفع پور با تمام رسید و نام

از سال تاریخ یافت که

تمام شد دو عمارت مثال خلدیرین • بدو دولت صاحب تران هفت اقلیم

یکی به بلده دار الخلافت اگره • دیگر بخطه سکری مقام شیخ حلیم

مبهر از بی تاریخ این دو عالی قصر • رقم زده دو بهشت برین بملک فنادیم

و در سلج ماه مبارک رمضان این سال رحلت شیخ اسلام چشتی

فتح پوری که از مشایخ عظام دیار هند و صاحب مقامات عالیست

و شمه از احوال او در ذیل این منتخب بطریق تذکره نوشته خواهد

شد انشاء الله تعالی از دار غرور فدا بنار حرور بقا واقع شد و یک

تاریخ از • شیخ هندی • و دیگر

تاریخ وفات شیخ امام • شیخ حکما و شیخ حکم

و درین سال برجامع منتخب واقع هایلک روی نمود و آن

مجمعه این است که چون کانت و گوله بجایگیر محمد حسین خان

بود و نقیر بر حسب تقدیر چندانگاه در صحبت او مانده اسم صدارت

آن صوره و عهده خدمت فقرا داشت و بتقریب زیارت مزار و فیاض

الانوار شیخ کبار بدیع الحق والدین شاه مدار قدس الله سره العزیز

در مکن پور از توابع قنوج رسید و چون آدسی زاد که شیر خام

خورده به حسب مرشد مرکب از غفلت جدلی که موجب

حکم روغن نغط داشت و این فقیر آنرا بیچشم خود دید و زیاده اش
یکوش ریخت و بعضی را گوشمال داد و بعضی را با مال ساخت و
قبل از آن واقعه مسجدی از میان دو آب بانجا رفته و فقیر او را در
منازل خود آورده بار صحبت داشتیم در خلوتی بمن گفت که ازین
شهر بدر رو گفتم برای چه گفت تماشای خدا اینجا بظهور آمدنی
است چون خراباتی بود از این سخن باور نشد

چه پر می از بدائن و از احوال پریشاناش

که آیات عذاب الغار نازل گشته در شانش

و در سنه ثمانین و تسمعمایه (۹۸۰) فتح گجرات روی داد
محمّد این قضیه آنکه چون در گجرات هرج و مرج واقع بود و ملوک
طواغف شده بودند شاهنشاهی امر باحضار عساکر فرموده عزیمت
تسخیر آن ولایت مصمم ساختند و بقاریخ بیستم شهر صفر الی دلی
نخست نهضت فرمودند و در یازدهم شهر ربیع الاول بلده اجمیر مقر
مواکب سلطنت گشت و بعد از زیارت روضه قدسیه گردنقر سلسله
چشمدی حضرت معینده قدس الله سره و احرار هم روز دیگر بطواف مزار
میر حیدر حسین خذگ حوار که این بیت در شان ایشان گفته اند که
شکر الله که بدل تافته انوار چای * از حسین بن علی بن حسین بن علی
و یالای آن کوه متوجه شدند و میر محمد خان گلان را باده هزار
سوار برسم هر اول پیشتر روانه گردانیدند و یکوچ متواتر در نیم ماه
جمادی الاول بنا گور رسیدند و در شب چهار شنبه دهم ماه جمادی
الاول در اجمیر بخانه شیخ دانیال نام مجاور بی صالح تواند شاهزاده صاحب
انیال دانیال واقع شد و این مؤده در دو منزلگی ناگوار بشاهنشاهی

و از آنجا بکلفت و گوله رسید چون غسل کرد از سر نو صاحب امرش
گشت و حمید خان را حق سینه‌ده و تعالی بهشت جاردان نصیب
گردانیده باشد که مهریانیهای پدری و برادرهای فوق از طاقت
بشری بجای آورد و چون ایچه سرمای صفر آن جراحت گزگ شده
بود هم سر هم از چوب گز ساخت و هم حلوی گز خوردن فرمود تا
از آنجا به داور آمد و جراحت سر را طبیبی دیگر باز از سر چاک کرد
و کار بمرکز رسید و روزی باین خواب و بیداری
نبود آن خواب بل بیهوشی بود

می بینم که جماعه محصلان مرا بر آسمان برده اند و در آن جا
دنتری و دیوانی و صحرائی در کار اند و جمعی از یاران ماوند
کار خانه پادشاهان دنیا چوب در دست گرفته در تکه و دو اند و
یکی از نویسندگان درقی در دست داشته در آن نظر میکنند و میگویند
که این آن نیست و در همان مخصوص چشم من بکشد و معاذ در
خود خفتنی مشاهده کردم و سخنی که از انوار عالم در حالت صغری
می شنیدم یورش آید عالم امکان وسیع و قدرت واجب تعالی
غالب است و الله غالب علی امره

و درین سال در بدآور آتشی نظیم اتفاق و چندان کس از
هندوان و مسلمانان سوختند که از حصار افزون باشد و از آبها پر
کرده سوختها را بیدار می بردند و معلوم شد که مسلم کدام است
و کافر کدام و بعضی دیگر که از سوختن خلاص یافت بر تپیل قلعه
بر آمدند از تپیلش زبان آتشین زن و مرد خود را از باقی دیوار
انداختند و جمعی دیگر معیوب و معلوم ماندند و آب در آن آتش

از حرا احمد آباد که از مدت شش ماه با اعتماد خان غلام و وزیر
مطلق سلطان محمود گجراتی در آن محاصره بود برخاست و جمعیت
افغانان متفرق شده در روز یکشنبه نهم ماه رجب این سال مظفر
ولد سلطان محمود گجراتی که اعتماد خان دایم او را مقید داشته
خود ملک رانی میگرد بملازمست رسید و عاقبت او را بشاه منصور
وزیر که احوالش انشاء الله مذکور شود سپرده سی روپیه ماهیانه از
گردانید تا عاقبت بعد از چند سال گریخته بسلطانی رسید و بدست
راجه سورته اسیر شده زمانیکه او را مقید ساخته جانب چوناگرو
نزد اعظم خان روانه گردانیده بود در راه خود را بدست خود بزخم
اسیره ملک ساخت و باقی احوال بعد ازین بتفصیل مذکور شود
و روز دیگر اعتماد خان و شاه ابو تراب و حید حامد بخاری و اخقیار
الملک حبشی و ملک الشرق و وجیه الملک و الغ خان حبشی
و چهارخان حبشی و سایر امرای گجراتی کلهم و جلهم آمده دیدند
و اعتماد خان کلید شهر احمد آباد را آورد و حبشبان را بجهت رعایت
حرم بمعتمدان سپردند روز جمعه چهاردهم رجب کنار آب احمد
آباد مخیم ساختند و خطبه خوانده شد و بقاریخ بیستم این ماه سید
محمود خان باره و شیخ محمود بخاری محل را باره رسانیدند
و روز دوشنبه دوم شعبان از احمد آباد بجانب کبتهایت بدیع ابراهیم
حسین میرزا و محمد حسین میرزا که بهروج و هروشه و سورت را
متصرف شده بودند متوجه شدند و درین فرصت اخقیار الملک حبشی
که عمده امرای گجرات بود از احمد آباد گریخته بطرف احمد نگر
فرار نموده رفت و بجهت بی اعتمادی اعتماد خان را حواله شهزاد

و مدید بتقریب شیخ دانیال مذکور این نام نهادند و این تاریخ یافتند
بگفتا ظاهر شرح نبی باد

و لفظ شریعت نیز موافق همین است و چون بنواخی میبرد
شناختند خبر آمد که راجپوتی در سرزمی بانجی گری آمد خان
کلان را بجمدهر که نام ساجی است در اهل هند مشهور زد چنانکه
بر سیل او رسیده از پشت شاه سر بدر کرد و بخیر گذشت و آن
راجپوت را به جهنم رسانیدند و آن زخم در عرض ده و هانزه روز
فراهم شده رو به بی آرز و چون بهر روی رسیدند مقدار صد و
بنجاه راجپوت چنانچه رسم مستمر ایشان می باشد بعضی در دست
خانه و بعضی در خانه راجه سرزمی خود را بسرن قرار داد و چون
پیش آمدند و هند بقتل رسیدند و دوست محمد پسر تاتار خان
مرحوم حاکم دهلی که او را تاتار چه میگفتند و درین جنگ شهید
شد و درین منزل رای سنگ بیکانیری را بچویده بود تعین ساختند
تا راه گجرات روان سازد و مضرتی از رانا کیکا حاکم گونا و کوهلیر
بکسی نرسد و مانع نگردد و راجه بگوانداس را باغوجی آراسته
بجانب او در تاسره گردانیدند تا بتعاقب پسران شیر خان فولادی
که با اهل و عیال بآنصوب میرفتند رفت و در قریه رجب ظاهر بلده
پنن معسکر گردید و آنرا بجایگیر سید احمد خان پاره برادر عید
محمود مقرر داشتند مانسنگه عقب اردوی افغانان را ناخنه با
غنیست بسیار ملحق گشت و چون این خبر بشیر خان رسید

شدند درین وقت یکه پسر راجه بهگونت داس بهونیت نام دران
 معرکه به قتل رسید و مخالفان دلیبر شده بر قوچ شاهنشاهی که در
 زمین تنگ تاهموار که از هر طرفش زقوم زار است ایستاده بود
 حمله آوردند از آن جمله سه کس تاخته یکی راجه بهگونت داس
 متوجه شد و راجه بهگونت داس از دزای زقوم زار نبره دستی بر
 انداخت تا زخمی شده بدر رفت و دومی دیگر حمله بر شاهنشاهی
 که از همه در پیش بودند بردند و تاب مقاومت نیارده فرار پیش
 گزیدند و مقبول خان غلام^۲ خرج بدخشی بدعانب آن دو کس رفته
 و افواج فاهرو از هر طرف حمله آورد میرزا ابراهیم حسین تاب
 نیاورده روی گردان شد و مردم بسیار ازو درین جنبش بخاک
 هلاک افتاده از کشتگان شمار نبود و بعد از حصول فتح چون شب
 افتاد دعوت از تعاقب باز داشتند و ابراهیم حسین میرزا با معدودی
 چند از راه احمد نگر بهروهی رفته از اینجا بذا گور آمد و افواج
 نیز با سزا جنگ کرده هزیمت یافتند و از دهلی گذشته بنواحی منبیل
 رسیده باز گشت چنانچه مآل حال او بجای خود مذکور شود
 انشاء الله تعالی *

و هزدهم شعبان مراجعت نموده در بروده باردوی بزرگ ملحق
 گشتند و از اینجا بعزم تسخیر قلعه سورت متوجه شدند که خداوند
 خان وزیر گجراتی بر غم فرنگیان بکنار دریا در حده سبع و اربعین
 و تسعمائة (۹۴۷) بفا کرده و از بعد قوت جنگیز خان آن قلعه را

خان کنبو نمودند و ششم شعبان به بغداد کینهایست نزول واقع شده
و چهاردهم این ماه بقصبه برود و رسیدن حکومت گجرات را بتمام
در قبضه اختیار میرزا عزیز کوکه باز گذاشته او را رخصت احمد آباد
فرمودند و در هفدهم شعبان خبر رسید که ابراهیم حسین میرزا در
قلعه بهروج زخم خان روسی را بقتل آورده ازین هفت کروهی
میخواهد که گذشته رود بنابراین خواجه جهان و شجاعت خان جمعی
دیگر از امرا بحراست اردو که در خدمت شهزاده سلیم بود گذاشته
و ملک الشرق گجراتی را بدرقه گرفته و شهباز خان را بطالب سید
محمود باره و شاه قلنجان محرم و دیگر امرایی که بجانب سورت
نامزد شده بودند فرستاده متوجه امتیصال میرزا ابراهیم حسین
بایلغار شدند و چون بکنار آب مهندری رسیدند شب شده بود
با چهل سوار در اینجا گذرانده خبر یافتند که انطرف آب در قصبه
سرنال میرزا ابراهیم حسین فرود آمده و مقبول شروع در پوشیدن
سلاح نمودند و امرای که نامزد سورت شده بودند نیز درین شب آمده
صلح شدند و مانسنگه به هر دوای متعین گردید و بعد کس از آب عبور
نمودند و میرزا ابراهیم حسین که جمعیت هزار سوار داشت از شنیدن
این خبر بایلغار پادشاهی از قصبه سرنال براه دیگر بدر رفته در
محرای بلنگ جنگ در مقام توزک دادن مردم خود در آمد و
مان منگه در شکسته ها و جرهایی کنار آب مهندری بجانبی دیگر
و شاهشاهی برای دیگر افتادند عاقبت تلاقی فریقین روی نمود
و ابراهیم حسین میرزا بر بابا خان قاتشال و جماعه اوقیبیان رانده
آمد و تا خیلی مسافت ایشان را روانید و چندی از جانبین کشته

عجز و انکسار و سستی برای طلب امان بیرون فرستادند تا
بوسیلهٔ امرا ملازمت نمود و القماس لعل قلعه بدرجهٔ قبول افتاد
و او را با مردان امان رخصت دادند و قاسم علی خان بقال و خواجه
دولت ناظر را نامزد گردانیدند تا همزمان و تمام قلعه بدان را دلا
داد به ملازمت ببارند و جمعی از محرران متدین نیز به جهت نام
نویسی مردم و ضبط اسوال متعین شدند تا همه را از نظر بگذرانیدند
از آن همه مردمان همزمان را که در زمان تحصن سخنان بی ادبانه
گستاخانه جلغانه از و بظهور آمده بود با چندی دیگر بعد تا دیب
و تنبیه بلیغ بمولان سپردند و دیگران را بتمام جان بخشی فرمودند
و این فتح تاریخ بیست و سوم شهر شوال سنه ثمانین و تسعمایه
(۹۸۰) روی نمود و اشرف خان میر منشی این قطعه گفت که

کشور کشای اکبر غازی که بی سخن

جز تیغ از قلاع جهان را کلید نبست

تخصیر کرد قلعهٔ مورت بحملهٔ

این فتح جز ببازوی نبست معید نبست

تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفت

اینها بقولت شد عالم بعید نبست

و روز دیگر پادشاهی قلعه رفته حکم مرست و تعمیر بشکست و رخصت
آن فرمودند و در اندازی آن تماشای چند دیگ بزرگ و ضرب
زنگ عظیم که سلیمان سلطان خواندگار روم در وقت عزیمت
تخصیر بنادر گجرات با سپاهی گران براه دریا روانه ساخته آخر
بنقریب مانعی آن لشکر برطرف شد و آن دیگها از آن زمان باز

میرزایان بتصرف آورده بودند و چون تجارت مفتوح گشت میرزایان
 اهل و عیال خود را در آنجا متحصن ساخته و تمام حل و عقد آن
 را بهم زبان نام قوری پادشاه خوران پداد که از ملازمت شاهنشاهی
 گریخته بامداد پیوسته بودند و در ولایت متفرقه گشته بخیال اقتصاد
 می نمودند و چون خبر شکست ابراهیم حسین میرزا به اهل قلعه رسید
 گلرخ بیگم دختر کاسران میرزا که زوجه ابراهیم حسین میرزا باشد پسر
 خود میرزا مظفر حسین را که حالا بشرف دامنای شاهنشاهی معزز
 شده همراه گرفته بدکن روان شد و شاه قلی خان محرم که بهمهراهی
 صادق محمد خان و دیگران پیشتر نامزد قلعه شده بودند داخل
 راه تعاقب مردم میرزا نموده با پاره احمال و انقال که به شکست
 یافته بود باز گشت و پیشتر از وصول موکب اقبال راجه تودرسل را
 نتیجه تحقیق قلعه و مداخل و مخارج آن فرستادند تا حقیقت
 حالت بواقعی عرض نمایند او فتح آن قلعه را در اندک زمان باسهل
 وجهی خاطر نشان ساخت و در هفتم ماه رمضان مبارک بیک
 گروهی قلعه نزول نموده آن را چون هاله دور ماه در میان گرفتند
 و مورچلهها بخش کرده و جنگ ها انداخته کار داخل قلعه تنگ
 ساختند و در عرض در ماه تلهایی بزرگ و سرکوبهای بلند بهم
 رسانیده و توب چیان و تنگ اندازان بالای آن برآمده نمیکذاشتند
 که هیچ فردی از افراد قلعه سری تواند بر آورد و از جانب دیگر که
 متصل حوض آبی بود دولخانه برپا کردند و مورچلهها نزدیک
 رسانیده راه آب بر قلعه بندان سپرد گردانیدند و همزمان و سایر
 قلعه نشینان موافق نظام الدین نام طالب علمی زبان آوری را از روی

اعظم همت عالی را مکرر فرموده هیچ قبول نکرد و بر رزم آن جماعه
 خاطر از آن عمارت در اندک مدت برداشت و حکومت آن قلعه را
 در همان روز به پسر قلیچ خان سپرد چنانچه چهاردهم ذی قعدة متوجه
 احمد آباد شدند و در آن ایام محاصره قضیه چند روزی نمود اذل
 انکه میرزا شرف الدین حسین را که تا ده سال آواره سبکشت و
 آخر بدست بهار جیو راجه ولایت بگلانه افتاده مقید ساخته در نظر
 آوردند و بی ادبانه و بی اخلاصانه میخواست که به بند اوزا تنبیهی
 نموده بموکلان سپردند و در منزل بهروج والد چنگیز خان از دست
 چهار خان حبشی که بذائق قاتل چنگیز خان بود داد خواهی
 نمود و التماس قصاص کرد و بعد از تحقیق قضیه قاتل قاتل شد
 و در پستی قتل انداختند و هم در آن ایام محاصره حورت ابراهیم حسین
 میرزا بعد از شکست از مقام سرقال در حدود پتن رفته به محمد حسین
 میرزا و شاه میرزا ملحق گشت و از برای تخلیص قلعه حورت
 تدبیری اندیشیده گفتش چنان یافتند که ابراهیم حسین میرزا
 بجانب هندوستان بقصد قلعه انگیزی آید و محمد حسین میرزا
 و شاه میرزا باتفاق شیر خان نوادگی پتن را محاصره نمایند تا
 شاهنشاهی را بزم ایشان دودله گشته باحمد آباد آمدن فرم خواهد
 بود و سید احمد خان بارهه در پتن متحصن شد و جنگهای
 سردانه کرد و قطب الدین محمد خان یا سایر اسرایان ناسور که
 جایگیر دازان مانوه و چندیری باشند بکومک سید احمد خان
 رسیدند و رستم خان و عبد المطلب خان و شیخ محمد بخاری
 دهلوی باحمد آباد رفته باتفاق اعظم خان متوجه پتن گردیدند و

در کنار دریا ساخته و خداوند خان و وزیر در زمان تعمیر حورت همه را
در آن قلعه آورد و آنچه ماند حاکم چونانگزه در آن قلعه کشیده بود
بنظر در آمد و فرمودند تا از آنجا که چنداتی در کار نیست و در
قلعه اگر بزدند *

و میگویند که باعث بدای خداوند خان این قلعه را آن بود که
فرنگیان انواع ضرر و ایذا باهل اسلام می رسانیدند و در تحریب
یلاق و تعذیب عباد میگوشتند و در هنگام شروع در تعمیر تقصیر
در انداختن خلل نموده اول آتشبازی بسیار بکشتنها سردادند و
بجائی نرسید و نمایان مذهب آئین دقیقه شمس اساس صحاوطه
قلعه را بآب برده و خندق نیز همچنان عمیق کنده دیوار در طرف
خصار را که متصل بخشکی امت بسنگ و ملس و خشت بسته
بر آوردند و طول دیوار سی و پنج گز و عرض چهار دیوار قلعه پانزده
گز و ارتفاع آن چون عرض خندق بیست گز و میانه هر دو سنگ را
بقلاب آهنین پیوند کرده فرجها و درزها را بسرب گذاشته مستحکم
گردانیده گنجرها و سنگ اندازهها بمذایه بلند و خوش نما که نظر
تماشائی در آن حیران بماند و بر بروج دریا روده قلعه غرغه ساخته
که بزم فرنگیان مخصوص هرنگال و اختراع ایشان امت و فرنگیان
در ساختن آن چونکسی خلبلی مانع آمده دست بمحاربه و میان
گشادند و عاقبت از در صلح در آمده مصلحتهای کلی قبول نمودند
تا آن چو کندی را بر طرف سازند خداوند خان بنعصب و حمیت

رفت و شیر خان در قلعه چوگاگده که امین خان غوزی خاکم آنجا بود پناه برد و این فتح در هزدهم ماه رمضان مبارک سنه ثمانین و تسعمایه (۹۸۰) روزی نمود و اعظم خان حید احمد خان یازده را در قلعه یقن بدستور سابق مانده در صورت رفته ملازمت کرد و قطب الدین محمد خان و دیگر اسرا اختیار الملک حبشی را که از محافظان موکل در احمد آباد گریخته بمخالقان مسلحق گشت و بعد از فرار پندیه نعلان فهاد بعضی چاهها را متصرف شده بود از جنگلها و حصارها برآورده دران ولایت تهنایات و یزکیان گذاشته در زمان مراجعت آورد از صورت در محمود آباد آمده بدریاض مسلحق گشتند و در سلخ ذی قعده سنه مذکوره احمد آباد محل نزول اجلا شد و ده روزی در آنجا توقف نموده اعظم خان را حکومت احمد آباد و سایر امرای آنکه را حایر بلاد داده و بمظفر خان در نیم کرور جایگزین کرده و سارنگ پور و اجین با تمامی ولایت مالوه مقوض داشته در روز عید قربان از احمد آباد کوچ فرموده در محرم سنه احدی و ثمانین و تسعمایه (۹۸۱) منزل بمنزل با جمیر رسیدند و درالجا از ملتان عریضه سعید خان مشتمل بر خبر گرفتاری میرزا ابراهیم حسین و گذشتن او از عالم پرشور و شبن و حید و در دوم صفر این سال پای تخت از مقدم شاهنشاهی زینت و فردیگر یافت و محمل احوال ابراهیم حسین میرزا آنکه او از گجرات بقصد ننگه انگیزی و اسناد در سالک اول بمیرته رسید و قافله را که با گره میرفت

محمد حسین میرزا و شاه میرزا و شیرخان فولادی از سر محاصره
بر خاسته به بلخ گریهی یکن پیشواز بر آمده جنگ صعب آن چنان
کردند که بر جویده روزگار یاد کار بمقتد و هراول غنیم را پیرانگار
اعظم خان زده جرانگار را نیز پیرشان ماکتند و امرادان شجاعت
داده پای ثبات نشدند تا نسیم فتح و ظفر پر پرچم اقبال
شاهشاهی وزید و مخالفان را چون پاره های ابر پیرشان ماکتند
و لشکریان در پی غنیمت رفتند و خان اعظم با معدودی چند
در جایی خود ایستاده بیکبار چون بلای ناگهان شیرخان فولادی
که انیونی بود و بذابر قبض طبیعت که چون قبض دست لازم
آنیونیان است در طهارت خانه تا یکپاس درنگ کرده بعد از برهم
خوردن معرکه با دوه هزار سوار کم و زیاده در میدان خالی
رسیده به شیخ محمد بخاری دهلوی که با کسی کم پای جدالت
نشرده مانده بود مقابل میشود و در فتنه می برن و شیخ محمد
گل باغ فتح میشود

قلم گردش از تیغ سر تا به بن * نوشش از خون هدیه ام یکن
درون اثنا خان اعظم از جایی جنبید و مردم از هر طرف حمله آوردند
تا شیرخان نیز با یاران خویش می پیوندند و راه گریز پیش میگیرند
و چون از می پرهزد که پیرزاده خود را چرا ضایع گردید جواب
داده که ما تنقیده بودیم که از جمله مرداران مغول شاه بدایح خان
و یکی دیگر از نهایت شجاعت معرکه را از دست نمیدهند بر گمان
آنها بر سر شیخ محمد حمله بردیم و اگر یقین میدانستیم که دست
هرگز اقدام بقتل او نمیکردیم و محمد حسین میرزا بجانب دکن

نمود این سعفی خود صورت نبست و امرای پادشاهی نیز از هر
طرف مرزا گرفتند و سرالطلب رت الطریق بیان کردند و حسین
خان مهدی فاعم خانی که دران ایام پدش از شیوخ خبر ابراهیم
حسین میرزا و آمدن از بجانب دهلی در کانت و گوله که جایگیر
او بود بجهت دفع و رنج متعردان پداون و پندانی آمده بود درین
اندا مخدوم الملک مولانا عبد الله سلطان پوری و راجه بهارامل که
وکیل و وزیر مطلق بودند از فتح پور خطی باو نوشتند باین مضمون
که ابراهیم حسین میرزا درجا شکست خورده بحوالی دهلی رسیده
و پای تخت خلی است آن مرز که خود را بزودی در اینجا رساند بموجب
طلب متوجه آنصوب شد و بنائاً هنگام کوچ از موضع اوده از برگنه
جلیمه خبر رسید که راجه اویسر که از مدت جلوس شاهنشاهی
همیشه قطع الطریق و انساک در فواحی اگره نموده قزاق میگشت
و با چندین امرای نامدار معتبر جنگهای صعب و تردهای مزمانه
کرده مردم خوب خوب را غزون از شمار ضایع ساخته در جنگل موضع
نوراهی از برگنه جلیمه مخفی شده مانده نیم روز پانزدهم ماه رمضان
میدارک سه مذکوره بود که مردم غافل شده و متفرق گشته راه می
رفتند و اکثر مردم روزه داشتند که بیکبار آواز تفنگ و تیر رسیده
جنگ بنیاد شد و راجه اویسر با کواران تاختها بر مردم خندان تعقیب
کرده از ان بلندی اکثر مردم کار آمدنی را بشیخه تیر و تفنگ گرفته
بعضی شیدا بعضی مجروح شدند و در ابتدای گیر و دار جنگ

تاراج کرد و بذاکور آمد و فرخ خان پسر خان گلان متحصن شد و بعضی
خانهای دیونی شهر را بغارت داده و یک روز اینجا بوده متوجه
قارنول گشت به بیست گروهی از قارنول رسیده بود اتفاقا رایی را
و رایی سنگه که بمهدی راه بانی راه گجرات نامزد بودند قریب یک
هزار سوار همراه گرفته از جوده پور بذاکور بایلغار آمد و فرخ خان
باتفاق ایشان تعاقب میرزا نموده در نواحی موضع کهنولی فرود
آمدند و میرزا فرار نموده چنانکه خیر و اثر او منقطع شد بدر رفت
و چون جماعه مسلمانان درین اردو روزه دار بودند بکنار حوض بزرگ
دوان هر زمین لجهه انظار قرار گرفتند و میرزا پاره واره رفته بر گشته
در دروم شب ماه رمضان مبارک سده ثمانین و تسعمایه (۹۸۰) ایشان
را شامل ساخته شب خون زد و از در طرف در شبیه گرفته تیر باران
کرد و ایشان نیز میرها پیش گرفته روی نگردانیدند و حمله مردانه
کردند چون کاری نتوانست کردو مردمی که همراه او بودند به هفصد کس
نمیگشتند بضرورت ماند و روان شد و در آن شب تاریک اکثر سپاهیان
متفرق گشته در قریات و پیاپانها گرفتار شده جا اینجا بقتل رسیدند
از آن جمله صد کس بدست فرخ خان افتادند و تلف شمشیر شدند
و بعضی مجروح گشته و بصد سخت خود را بمیرزا رسانیدند و
پشاست نیت بد کار ایشان هیچ جا بفلح نانجامید و میرزا با قصد
کس تاخت و باخت کرده و از آب آذگ و چون گذشته برگشته اعظم
پور که جایگزین سابق او بود رسید و گمان داشت که چون ولایت
جلیل قلعه مدل کوه کامون از عقب و خلعتی چون گنگ از پیش
دارد اینجا بآلجا آورده و جمعیت گرفته مردم بسیار بار رجوع خواهند

دانشیده گروهی سفیل رسیده بود بهمان زخمی صحنه سوار با استقبال
جنگ میرزا در قصه بانس برپای رست و در یک روز از آنجا بایلغار
تعاقب نموده بسلیل آمد و میرزا چون حقیقت مردانگی او را به
یقین میدانست صرجه در جنگ او ندیده براه اسرجه بازگشته در
نواحی المهنو فاصله از ما تا او هفت کرده بود و اگر با حسین که
که زخمی بود جنگ میکرد خدا داند تا چه میشد و یکی از کنگشهایی
غلط میرزا این بود که در آن طور تصور بر حسین خان نریخت و معین
الدین خان فرخزودی حاکم سفیل با چه دست انبوه و دیگر امرای
متفرق جایگزین داران فواحی که قلعه بر روی کشیده بود چون نیم
شب آواز نثار حسین خان شنیده اند گمان برده اند که مگر میرزا
بر سر ایشان رسیده و از رعب عظیم دست و پا گم کرده اند چون
از پایان قلعه قریب رفته اند که حسین خان بسدد آمده است آنجا
بخط رجوع و بشوال بر آمده اند و روز دیگر بمنزل شیخ فتح الله ترمین
که از خلفای نامی شیخ الاسلام فتح پوری است رفته بمشورت
نشسته و مصلحت چنان دیدند که همه باتولک خان قوچین و بیک
نورین خان و رحمان قلی خان داکتر علی خان و سایر امرای جایگزین
فواحی دهلی که بقصد دفع میرزا آمده در پرگه آهار بنگار آب
کنگ انتظار ما می بردند ملحق شده هر چه بکناس دیده قرار میدهند
پیران عمل می نمایند حسین خان گفت یارک الله میرزا که درین
حدود با سواران معدود رسیده و شما لشکر اضعاف مضاعف داشته

تفنگی زیر زانوی حسین خان رسیده پیران کشف شده بزین رعیده و بر
 سر اسب ضعف کرده بیهوش شده و خواست که بیفتد اما خود را
 به تهور بر هر زین گرفت و نگاهداشت و آب بر روی او ریختند و جمعی
 که گرد و پیش او بودند گمان بردند که مگر ضعف روزه خواهد بود
 و فقیر عذارش گرفته خواستند که به پناه درختی بکش تا خلاص از
 تیر باران شود دران حالت چشم او تیر و بر خلاف عادت معهود
 بخشم بجانب من تیز دید و استیزه باشارت گفت چه جای گرفتن
 عذر است فرو برد باید او را همان جا گذاشتند فرو آمدند و
 چندان کشا کشی واقع شد و مردم از جانبین بقتل رسیدند که وهم
 از تعداد آن عاجز باشد آخر بمقتضای اعلام معلوم و لا یعلی علیه
 قریب بشام نسیم فتح بر جانب شرقی قلیله غازیان وزید و کفار
 رسته و گله گله روی بگریز نهادند و دست های پاهایان را سجال
 حرکت در ضربت شمشیر و تیر نمائند و دران بیسه انبوه باهم مخلوط
 شده فرق از درخت تا دشمن نبوده بیکدیگر از ضعف نمی برداشتند
 و بعضی بندگان موثق راسخ قدم دران حالت هم احرار فضیلت
 غزا و هم مقومت میام نمودند بخلاف فقیر که چون بی طاقت عدم
 باری دم آبی رساند تا گلو تر ماختم و بعضی از سربازی آبی جان
 سپردند و یاران نیک نیک بشهادت پیوستند

هرگز فلک اندیشه کارم نکند • بر هیچ مراد کامکارم نکند

لب تر نکند ز قطره آب مرا • تا خون دودیده در گوارم نکند

بعد از فتح حسین خان بکوچ متواتر بکانت و گله رفته اینجا هارا
 استحکام داد و ابراهیم حسین میرزا دران زمان در نواحی پیرگه لکهنو

جدائی گزیده در گده مقتدر با یلغار آمد تا دست و گریبان میرزا شود
 وطن در کوی صاحب دولتان گیر • زنی دولت گریزان باش چون تیز
 و از امرای پادشاهی کسی که با وی موافقت کرد ترک سلطان قلی
 و فرخ دیوانه بود و در آن منزل خط امرای امار باز رسیده که تعجیل
 نمایند که ماهم بشما ملحق می شویم بازده باشد به که نه و
 بحکمت قسری نه ارادی اینجا رسیدند اما آب گریه تحسین
 جَمِیعاً و قُلُوبُهُمْ شَتَّى حسب حال آن طوایف بوده میرزا چون رخ
 در بساط خالی شطرنج در میدان ملک در آمده شهرهای سرراه
 را به تهب و تاراج بدان میداد چنانچه چون بقصه پابل رسیده
 شد شنیدیم که مردم میرزائی چندان خرابی در اهل و عیال
 مسلمانان انداختند که بشرح راست نیاید از آن جمله دوازده دختر
 دوشیزه را در آن قصه بکارت برده چند تاسره بودند بانی شهرها
 برین قیاس و باین صورت از دنبال میرزا حسین خان بدشی
 بدش و اسرا از عقب تا مرهند رسیدند و در آنجا حرونی نموده
 بار کشیدند و همه ماندند و حسین خان قانع باین شده بجماعت
 که داشت و همگی بصد کس نمیکشید باتفاق آن دو کس از
 سرهند ایلغار کرده بلوچان را رسید خبر یافت که چون میرزا بنواحی
 هور رسیده مردم قلعه بید شده اند و میرزا از آنجا گذشته بشیر
 گدا و بجهلی رفته و حسین قلی خان که دگر کوش و قلعه مکره را
 در قبل داشت اخبار میرزا شنیده و دار و مدار او با همدان کرده

در قلعه منبیل و آن بیست سی اسرای کهنه میاهی دیگر با جمعیت
 بیست هزار نفر در قلعه آهار که حکم موشخانه دارد منحصر شده باشد
 جای آنست که میرزا دایره ولایت پادشاهی را می تاخته باشد
 حالا از درکاری یکی باید کرد یا شما از آب گنگ گذشته با تفاق آن کهنه
 قلعه چند همراه میرزا را گرفته نگذارید که از آب گنگ بگذرد و
 من از عقب او درآیم تا هر چه شود شود یا من بسرعت از درهای
 گنگ گذشته از پیش همراه او بگردم و شما تعاقب نمائید که
 دولت خواهی این است هیچکدام برین قرار نه اعتمادند تا حمید
 خان بصورت با سوارانی که همراه داشت خود را بسرعت با اسرای
 آهار رسانید و ایشان را بر در آمدن دران قلعه مختصر حوزنقی
 بسیار کرد و بدر آورد و همان کفکاش با ایشان نمود و گفت غنیم
 در میان ولایت افتاده حکم خرموش در میان اردو پیدا کرده اگر تیرتر
 می چندی می توانیم کاری ساخت و او را زنده گرفت و این
 فتح بنام شما میشود میاهیان گفتند که ما بر موجب نوشته مخدوم
 الملك و راجه بهار مل میرزا را از نواحی دهلی رانده در ولایت
 منبیل آورده ایم حالا معین الدین احمد خان صاحب این صوبه
 و جایگزین او آن نواحی از سنده جواب بدر می آید و ما را امر
 بصراحت دهلی بوده نه چونک با میرزا که دران صورت احتمالات
 بانی است در همین اثنا خبر آمد که میرزا اسروعه را تاخته و
 در گذر چوباله از آب گنگ گذشته بایلغار راه لاهور پیش گرفت و
 حمید خان نا دولت خواهی بر امر اقباط کرده و بسرعت از ایشان

ذات پاکی چون پدید رحمة للعالمین
 هست اسم اعظم دایم از تاثیر آن
 چون حلیمان جن و انس آمد ترا زیر گین
 ثم وجه الله یقین من نمیشد سالها
 روی تو دینم عیان شد نکته عین الیقین

و میخواست که ترک کار و بار دنیا نموده چاروب کشی خانقاه
 اختیار نماید رضا نداده فرمودند که حالا بپردازمتل باید رفت
 و رخصت گرفته با حالی خراب و دلی پریشان که کسی میداند
 و شاع کرد و چون وقت بر آمدن از آنجا نالهای بی اختیار از جان
 حزین هر زد و این خبر بحضرت رسید با آنکه پیشتر از سه روز هیچ
 فردی را حکم بودن بخانقاه نبود روز چهارم نیز نگاهداشتند و انادات
 بخشیدند و سخنان فرمودند که هنوز لذت آن در دل است

میدرم سوی وطن زین درو دل بی اختیار

نال دارم که پنداری بغریبت میدرم

و شمع از احوال خویش انشاء الله در ذیل درج می نماید و حسین
 خان از بک منزلی طلعبه خطی به حسین قلی خان نوشت که چون
 چهار صد کرده بایلتار رسیده ام اگر درین فتح مرا شریک سازند و
 در جنگ یک روز توقف نمائید از آثار صحبت دور نخواهد بود و
 حسین قلی خان خوش باشدی گفته جلودار را باز گردانید و همان
 روز بتعمیل تمام در ظاهر قصبه طلعبه به چهل گروهی ملکان زمانی
 که میرزا فاضل بشکوفته و بشخیر از آمد او بود جنگ انداخت و
 مردم میرزا بعضی در صدد کوچ بودند و بعضی بی استعداد و

یکم من طلا بدشش از مردم نگرگوت گرفته و خطبه پادشاهی
 خوانده از آنجا باتفاق میرزا بوسف خان و معتمد علی نتوغلام
 عدلی و اسماعیل قلی خان و راجه پیربر و دیگر امرا تعاقب نموده
 بمنگوره رسیده حسین خان از روی دیوانگی که هزار مرتبه بر عقل
 این ناقصان شرف داشت این خبر را استماع نموده سوگند بزبان
 راند که تا بحسین قلی خان فرست خود نی نخورد و در گذر تلوندی
 از آب بیاض گذشته و ایلغار کرده بشیر گده از توابع جهنی رسیده
 حضرت غوثی قطب القطابی ارشاد پداهی ولایت دستگیری ملاذی
 شیخ داود قادری جهنی وال قدس الله سره را ملازمت نموده چون
 طعام در مجلس آوردند او عذر سوگند آورد فرمودند که کفارت بمین
 سهل و آزریدن دل در میان چهل امت خان مشار الیه فی الحال
 غامی را آزاد کرد و کفارت داده از آن طعام تناول نمود و از نوایند
 انفس نفیسه مستفید گشت و شب در آنجا گذرانید و بجه مهمانی
 آن همه مردم از انگر حضرت شیخ و کاه و دانه اسبان از زراعت
 خاصه ایشان بود و صباح از آنجا روان شد و مقبر بعد از سه روز از
 لغور بشیر گده رسید و چهار روز در ملازمت آن حضرت بود و
 چیزی دید و شنید که هرگز در خاطر نگذشته بود و سرانجام اراد را
 ذکر الله عیان گردید و این چند بیت در دیدیه روی نمود و
 گذرانید و بدرجه قبول افتاد و آن ابیات این است
 ای منزله نسبت اینجا توار ما در طین

میکنند و میرزا یا مردمی چند که بعضی مجروح و بعضی معذب و بی حال بودند به مدافعه آن طایفه می خیزد و بمقتضای آنکه صف مغلوب را هوانی بسند است

چندان غالب می آیند فاکاه تبریز دران میدان بقضاء الله بقعای سر میرزا میرسد و از دهن پدر می آید و چون کار بزرگی دیگرگون میشود لباس خود را تغییر میدهد و مردمش گذاشته از هر طرف پریشان میگردند و بهرجا که میروند نشانه تیر اجل میشوند و بمکرات می رسد و میرزا را یک دو غلام قدیمی لباس قلندران پوشانیده خواستند که بطرفی بدر برند با نهایت ضعفی که داشت در مقام درویشی گوشه نشین شیخ ذکریا نام شب بسر برده پناه باری آزند شیخ بظاهر مرهم ملائمت بر جراحات میرزا می نهد و خفیه خبر بسعید خان در ملتان میفرستد

هر کجا گوشه نشینی است در و مگر می هست

سعید خان غلام خود دولت خان ناسی را فرستاد تا میرزا را مقید می آرد و سعید خان عریضه بدوگاه نوشته زمانیکه شاهنشاهی از گجرات باز گشته باجمیر می آیند میفرستد رحمان خان بعد از خبر گرفتاری میرزا تلخه و دو ملتان رفته سعید خان را دید او تکلیف دیدن میرزا کرد حسین خان گفت که اگر وقت دیدن تسلیم میکنم ملانی اخلاص درگاه است و اگر نمیکنم بی سرقی است و میرزا در دل خواهد گفت که این قلعچی را به بلندید که در وقت امان یامکن از محاصره ستواس تسلیمات ببلند کرد و حالا که مارا روز بد انداده است استغنا می ورزد میرزا این سخن بی تکلفانه او را

متفرق و توارک جنگ راست نشد و مسعود حسین میرزا برادر
 خود میرزا ابراهیم حسین پیش دستی نموده بر فوج حسین قلی
 خان تلخت و پیش در زمین نا هموار سنگداری خورده بر
 زمین افتاد و گرفتار گشت و میرزا ابراهیم حسین تا از شکار برگردد
 قاپو از دست رفته بود هر چند تردد مرده اند کرد و حملها آورد
 قایده نداشت و کاری نتوانست ساخت و همان تافته راه قرار پیش
 گرفت و روز دیگر از فتح حسین خان بطلینه با هشدار و نود سوار
 تقاره گرفته رسید و حسین قلی خان معرکه را بار نمود و کار هر کسی
 خاطر نشان ساخت حسین خان گفت چون غنیم زنده بدر رفته
 است شما را بایستی تعاقب او کرد تا دستگیر می ساختید که کار
 هنوز نا تمام است حسین قلی خان جواب داد که چون از نگر کویت
 با بلغار آمده ایم و لشکر دران کوهستان تردد بسیار کرده و بحال خود
 نمائند این فتح کلی بود حال نوبت بازار دیگر است حسین خان
 بامید اینکه شاید نوبت او نیز رسد و این تردد و بلغار پالصد گروه
 راه صحرا شود رخصت گرفته پیشقروانند و بعضی مردم محض
 کشیده خود را با بغل و تقاره بلا هوأ فرستاد و با خود جمعی معذور
 گرفته مردی میرزای بیچاره نهان فاصله اندک از و تا میرزا
 مانده بود که شبی میرزا با چهار صد سوار بکدار آب بیاض و سقلم که
 یک جا شده اند فرود می آمد و طایفه سقلم پل که منقبی از رعایای
 زبون ملانند جمعیت نموده بر سر او ششون می آوند و تیر بازار

گرفتارند و هیچ بر روی او نیاوردند و همدران ایام معین خان از
ملکان سر میرزا ابراهیم حسین را که بعد از مرگ از تن جدا کرده
بودند وقت ملازمت در نظر آورد و سرمایه اعتبار مقریان شد
هر آن خانی که آرد تذکری • فریدونی بود یا کیقبادی
خوش آید این کشاورزی نمودن • فریدون کشتن و خاقان درودن
و در سال نه صد و هشتاد و نگرگوت بدست حسین قلی خان
مفتوح شد و شرح این قصه بوجه اجمال آنکه چون شاهنشاهی
را از مصر من باز بطوایف مختلف از ابراهیم و بان نروشان و سایر
اضداد هندوان ربطی خاص و اتفاقی تمام است بظاهران در اول
جلوس بر هفتی بان و موشی گدائی بر هنداس نامی از ولایت بایلی
که مداحی هنوز همیشه پیش او بود و فهمی و ادراکی بلند داشت
بملازمت آمده بتقریب همزبانی و تصرف در مزاج روز بروز تربیت
می یافت تا بمصلوب عالی رسیده و بشرف ندیمی مشرف گشته
لحمک لحمی و دمک دمی بوده ازل خطاب کب رای یعنی
ملک الشعرائی بعد از آن براجعه بدر بر یعنی بهادر نامور مخاطب
شد و بتقریب انحراف مزاج از راجه جی چند هاتم نگرگوت که در
خدمت بود آن قلعه را دران ایام بجایگیر بدر بر مقرر ساخته
و جی چند را مقید ساخته فرمانی بنام حسین قلی خان ناظم
لاهور نوشتند تا نگرگوت را گرفته بتصرف بدر بر در آورد حسین
قلی خان با سایر امرای پنجاب از میرزا یوسف خان و جعفر خان
بصر قزاق خان و قزو معتمد عالی و غیر آن اول دهیبری و گوالیار
و کوتله که قلعه است در غایت ارتفاع بزرگرفته ولایت را تسخیر

شکیده گفت که بداند و بی تسلیم به بیدید که معاف است او
 با وجود این تسلیم کرد و دید میرزا از روی تاسف میگفت که ما
 صربنی و خروج نداشتیم اما چون کز اجماع رسید هر خود گرفته
 خود را بملک بیگانه اداخیم و اینجا هم نگذاشتند و چون بحسب
 تقدیر ما این شکست رسیدنی بود کاشکی از پیش تو که هم جفا
 بودی منهنم میشدیم تا باعث رعایت تو میشد نه حسین قلی خان
 که بیگانه از دین و مذهب است حسین خان از اینجا بازگشته دوکانت
 و گواه رسید و اینجا خبر آمد که میرزا بعد از اندک فرصت در ملتان
 بحبس در گذشت

دومی چاند بشمره و ناچیز شد * زمانه بخندید آگو نیز شد
 و از کانت و گواه حسین خان بدرگاه آمد و از جانب بلجانب حسین
 قلی خان مسعود حسین میرزا را چشم بسته با جماعه اسیران
 از مردم میرزا در فتح پور میرسد و ایشان قریب به صد کس
 بودند و بهمتا خرد و خاک و خاک بر روی آن گرفتاران کشیده به
 ملازمت می آرد تا چند بربا به عقوبات لغوای گوناگون کشند و
 باقی را خلاص گردانیدند و چون مقدار صد کس از نوکران صاحب
 داعیه میرزا که القاب خانی یافته و بعد از هزیمت در راه ملتان
 بحسین خان القبا آورده بودند حسین خان همه را همراه گرفته و
 از پراگنده بعد از شنیدن اخبار در خانه آن اسیران را رخصت داده
 بود حسین قلی خان نام آن جماعه را در ملازمت شاهنشاهی مذکور
 ساخت او بعضی رسانید که چون اسیران را کشتن فرموده اند آن
 جماعه را حلقه سر شاهنشاهی گردانیده خلاصی بخشیدیم از در

خلاص یافت و از در صلح در آمد و قلعه را نزدیک بود که بگیرند
 درین هنگام خبر نثرات میرزا ابراهیم حسین رسید که متوجه لاهور
 است و عسرت تمام هم بمردم حسین قلی خان راه یافته بود بنابر
 چندین دواعی و دعاات بصلح قرار داده و پنج من طلا بوزن اکبر
 شاهی که حاصل یک سال آن معبد بوده باشد و تمایش بخیار و
 نقایس از هر جنس پیشکش نمودند و در سوال این حال خطبه
 و سکه دران دیار خوانده و درعت گردانیده طاق مسجدی بلند بر در
 راجه چلیپند بر آزدند انگاه حسین قلی خان متوجه دفع میرزایان
 شد و چون بقصبة چماری رسید بخدمت قنوه المالکین نتیجه
 الاولیاء المشهورین خواجه عبد الشهد نبیرا خواجه احرار قدس الله
 روحه مشرف شد و خواجه بشارت فتح داده جامه خاص خود بخان
 عذایت فرمودند تا بیز آن ده ایود که در قصبه طلبیده بایلمار رفته
 ظفر یافت چنانچه رتزد کک و قایع نویس گشت

سخت آزرده دلایم اثر خواهد کرد و در حق هر که با خلاص دعائی بکنم
 و درین سال سلیمان گرزانی حاکم بنگاله که خود را حضرت اعلی
 خطاب داده و شهر کذک و بنارس کن کفر را اوفتخ کرده و جنگافته را
 دار الامقام ساخته از کسر تا اودیسه متصرف شده بود برحمت
 حق بیوست و پاییزد پسرش قایم مقام او شد و در سر پنج تش
 شاه افعان او را کشتند برادر خورش داور بن سلیمان در آن ملک
 متصرف گشت *

و درین حال یا حال گذشته بقیه اولیاد و نقاره اصغیاء و مطلع
 بر خدایر قلوب و مشرف بر عزایر محبوب مالک معجز ب مصلحین

نموده و محافظان گماشته برایی معصب که فقیر در خانه نهصد و
 نود و هشت بنقریب سیرنگرکوت در اینجا رسیده و دیده ام که پاهی
 مورهم بطریق میالغه نمیتوان گفت که از دهم دران نشیب و عزاز
 می لغزد با قیل و اسب و شتر و حشم و خدام و توپهای بزرگ و
 دیگهای گران گذاشته قلعه را محاصره نموده و بدهی چند و سر
 جی چند پدر خود را در بند مرده انگاشته قلعه بند شد و سبب
 بگرکوت در بیرونی شهر که لك لك مردم از ولایت دور بلکه کرور
 کرور در موسم معین جمع شده اینجا خروار خروار طلا و دیوار واقشه
 و امتعه و نفایس دیگر انبار انبار بدشمار نذر می آرند در اول دهه
 مفتوح شد و کوهیان بسیار علف تیغ آبدار گشتند و آن چتر طلا را
 که بالای گنبد معبد تعبیه کرده اند تیردور کردند و نا حال هم
 آن تیرها معلق ماندند و مقدار دریمست صادا گاو سیاه که هندوان آنرا
 تعظیم میداد می نمایند و می پرستند و نذر بخانه ساخته و دار
 الامان خیال کرده در اینجا گذاشته بودند مسلمانان همه را کشته و در
 و قلیکه تیر و تفنگ چون قطرات باران بی دریغ میریخت از روی
 شوق و نهایت تعصب صوژها از خون پر کرده بر در و دیوار می
 افشاندند و برهمنان مجاوران بخانه چندان کشته شدند که از
 قبایس افزون باشد و ازین صبر خوشش و بیگانه بر بیبر بر که خود را
 پیر هندوان که اعدای برایشان یاه میگردست هزاران هزار نفرین
 میفرستادند و شهر بیرونی را گرفته و سایط و سرکوب بلند طرح
 انداخته توپی بزرگ بر محل راجه بدهی چند زدند و قریب
 بهشتان کس زیر آن جان بدلك میزدند و بدهی چند بصد حمله

پسران شیروخان مولودی و پسر جهجبار خان حبشی نیز با عسافر افروزی
 جمعیت و گرانی پناه او شدند و قصد داشتند که بایلمغار از راه دیگر
 رفته با احمد آباد در آیند خان اعظم پیش دستی نموده و بهر
 رسیده و قطب الدین احمد خان را از بهروج طلبیده بجهت بی
 اعتمادی بر بعضی از نوکران خویش متحصن شد و گجراتیان با
 جمعیت قریب بیست هزار کس از مغول و گجراتی و افغانان و
 حبشی و راجپوت آمده محاصره نمودند و هر روز جنگ بود و ناضل
 محمد خان ولد رشید خان کمان درین معرکه یداد فلانوست و خان
 اعظم و تابع بومیه را نوشته مریض متواتر مشتمل بر طلب شاهنشاهی
 بدرگاه میفرستاد تا دیوانیان را حکم بهم سازمی امرائی که مرتبه
 اول هم رکن نبودند و ادای زر نقد از خزانه سپاهیان هجبارگر
 شکسته حال که در مدت یک سال مسخت سفر کشیدند فرمودند
 و حسین قلی خان را خطاب خانجانی داده با امرای پنجاب
 بانصوبه و حمید خان را بجانب ملتان نامزد گردانیدند و شجاعت
 خان را با پدرش خانه پیشتر روان ساختند و روز یکشنبه بتاریخ
 بیست و چهارم ربیع الثانی بر ایشان تیر و تبار باد کردار حواری شده
 براه بساور و توده روان شدند و صد گروه راه در دو روز طی نمودند
 و بیست و ششم آن ماه در اجمیر بمزار متبرک فیاض انوار علی
 ساکنین السلام من الله الجبار رسیده و شرف زیارت آن مرتقد مغرور
 دریافته آخر هدین روز روی براه نهادند در قصبه بالیدانه عرض
 لشکر دیده و اقواج قرار داده و معرزه خان پسر خانخانان پیرم خان
 را که حال خان خدایان و نامزدین بکثیر دکن شده است در قول

الاحوال شیع نظام الدین البیلقی و آل قدس الله روحه ازین سرای
 ملال بدارالخلد و مال انتقال فرمود و شمه از احوال آنصاحب کمال
 رجال انشاء الله المتعال در ذکر مشایخ عصر مذکور خواهد ساخت *
 و در منه احدی و ثمانین و تسعمایه (۹۸۱) بتقریب اطفال نابره
 متذکره گجرات و تنظیم مهمات دران فترات چهاره سوار در عرض نه روز
 بایلغار از فتح پور بلحد آباد رفته با جمعی که اعظم خان را در
 قلعه منصور داشتند محاربه عظیم نموده مظفر و منصور بصرعت
 بازگشته در دار الخلافت رسیدند و مجمل این وقایع آنکه چون
 شاهنشاهی مرتبه اول احمد آباد را بخان اعظم تفویض نموده
 آمدند بمردان آنجا هرجا سوزی بر آورده هر یک بصرخود شدند
 و اختیارالملک گجراتی جماعه حبشیان را همراه گرفته احمد نگر
 و آن نواحی را قابض گشت و محمد حسین میرزا از کهن آمده
 اول داعیه تمخیر صورت نمود و چون قلج خان در مقام قلعه بقی
 در آمده به معانعه و مدافعه برخاسته به کفایت رسید و منصور
 شد و اعظم خان خود بر سر اختیارالملک رفت و مابین احمد نگر
 و ایدر میدان انواع نوبتین جنگها واقع شد و بمقتضای الحروب حمال
 فتح دایر بود و نورنگخان ولد قطب الدین محمد خان را با عینحاجد
 پور محمد حسین میرزا بجانب کفایت تعیین نمود و محمد
 حسین میرزا در محاربات معرب بکرات و مرات داد کردند و مورد انگیز
 داده آخر الامر روی بهزیمت نهاده باختیار خان ملحق گردید و

بابلغار چهارصد گروه راه می‌نوازند رسیدند آنگاه محمد حسین میرزا
با فوجهای آراسته بمقابلہ آمد و اختیار ملک را با پنج هزار سوار
در برابر خان اعظم فرستاد تا مانع برآمدن او از قلعه باشد و افواج
شاهنشاهی از آب گذشتند و محمد حسین میرزا سبقت نموده با
هزار و پانصد مغول ندائی که همه خطاب خانی یافته و اسب و
منصب و جایگیر و صاحب داعیه عظیم بودند بر هر اول که محمد
قلی خان و ترخان دیوانه باشند زد و برداشت و مدعیان و افغانان
معا بر وزیر خان که جرائغار بوده حمله آوردند و بهادران از جانبین
در مقام جولانگری در آمده صد جان بجوی بود.

فروشد بهای ویر شد بهاء • بن نیرا و قبیله بارگاه
هوانیلگون شد زمین آبنوس • بجوشید دریا را آواز کوس
بالگشت لشکر بهاسون نمود • سپاهی که آنها گرا نه نبود
کمان کبابی در آهن بزد • یکی گفت بسقان یکی گفت ده

و کارزاری رقت که تا ادوار قرون و اعصار یک کار ماند و شاهنشاهی
هر اول را بی پای دیده و چون یا معین که دوران زمان و روز بان
بود انداخته گران رکب گشتند و صف اعدا را پریشان ساخته زیر
و زیر گردانیدند و خیلی سرها بهک زنت و سیف خان کوه درین
حالت تاخت بر صف غنیم آوردند غوطه دران گرداب زد و حرمی
بنار فیابورد و محمد حسین میرزا طاقت بشری را در دامن فرود
و دلبیری کار فرموده هیچ تقصیری نداشت اما آخر نمک کار خود خورد
و اسبش زخمی شد تا روی از سبیز دگر بر آورد و پوتہ ز قوس در
سر راه دی پیش آمد و خواست که اسب را از ان بجهاند اما

نامزد گردانیدند و سید محمود خان بارهه و صادق محمد خان
و جمعی را همراه او ساختند و سرداری بر انغار پیر محمد خان
کتن و جرانغار بر وزیر خان و هزارگی بر محمد قلی خان و تبرخان
دیوانه قرار یافت و خود با صد سوار کار آزمایی که هر یکی از
ایشان نخبه بود از هزاران طرح شدند و مجموعه به سه هزار سوار
می کشید .

و روز سه شنبه سوم جمادی الاول بقصبة کربی بیعت گروهی
احمد آباد رسیدند و جمعی از مخالفان در مقابلۀ نوجی از قلعه
برآمده و سر راه گرفته جنگ پیوستند و در طرفه العین عاف
تبع شده نابود گشتند و چون حکم گرفتن قلعه نمود از آنجا بلج کرده
بیشتر رفتند و موکب شاهنشاهی نیز در آنجا رسیده لجه آرایش
فرود آمدند و روز نهم از آن منزل تا به گروهی احمد آباد عنان
باز نگشایند و سلاح از جعبه خانه خاصه بر مردم تقسیم نمودند و
همه مسلح شدند و آصف خان را بیشتر بطلب خان انظم فرستادند
این هنگام مخالفان در خواب غفلت بودند چون آواز گرنای شنیدند
مضطرب بجانب امپان شتافتند و محمد حسین میرزا با دو سه
سوار لجه تحقیق اخبار بکنار آب آمده از ترک سیدانقلی که او
نیز با دو سه کس ازین طرف بر آب رفته بود می پرسد که
بهادر این چه فوج است او گفت که فوج شاهنشاهی است میرزا
میگوید که قاصدان من امروز چهار ده روز است که پادشاه را در
متع پیگرداشته اند و اگر فوج پادشاهی باشد نیقنی که دائم همراه
رکب می باشند کجا اند جواب داده که خیال در عرض نه روز کجا

عنان گسسته بیگانه جلو میدوید که احب او نیز در زخم زاری چون
خرد در وحل افتاد و مرکب عمر گریز پایش از پای در آمد تا بقاراج
ترک اجل غارت گرفت و سهراب بیگ ترکمان که سر در پی او نهاده
بود دست و گریبان باو رحمت درین انذا اختیار الملک میگوید که
ای جوان تو ترکمان میفمائی و ترکمانان غلام مرتضی علی و
درستداران اومی باشند و من سید بخاری ام مرا بگذار سهراب
بیگ جواب میدهد که من ترا چون میگذارم تو اختیار الملکی
و من ترا شناخته سرگردان از دنبال تو شده ام انگاه فرود آمده هر
ادرا از تن جدا کرد و چون احب او را دیگری برده بود هر را در دامن
گرفته بنظر در آورد و رعایت یافت و قریب به هزار هر در آن جنگ
گاه افتاده بودند فرمودند تا ازین سرها مزاره بسازند تا موجب
عبرت گردد و در آن وقت که غوغای دار و گیر اختیار الملک افتاده
بود موکد رای حنکه محمد حسین میرزا را از قیل فرود آورده
بضرب نیزه دستی کل او را تمام مایه بکشته بدام فرستادند و سر او
و اختیار الملک را با گره فرستادند

چه کلي سرگذشت طراری • سرگذشت از اجل شلواری
تا بگوید بغافل کرو کور • بکه دادم ز که شنیدم زور
خسروان را چگونه بستم دست • قصرها را چه گونه کردم بخت
تا بگوید که گردانان را من • چون شکستم هر تن و گره
تا چو شنیدی از غرور منی • دل برین عمر بیونا نلی
و درین هنگام خان اعظم از قلعه بر آمده ملازمت نمود و او را در
آغوش گرفتند و به تفقد تمام پرمش و نوازش او و دیگر امر

مقتضای اجل عثمان گنبر او شده از زمین بزمین کشیده انداخت و گدای علی نام ترکی که سر دژی او نهاده بود فی الحال بر جست و او را گرفته در ملازمت آورد و از روی رفق و مدارا منایب چند بر نموده برای منگبه سپردند وزیر خان که در مقابل حشیمان و گجراتیان بای جلاکت فشرده در مقام زد و بدل بود آزار شجاعت خبلی بظهور آورد و مخالفان چون خبر شکست محمد حسین میرزا و شاه میرزا شنیدند پشت به معرکه داد و زندگی را بر ملک گبوی ترجیح نهاده جان را بک پا بیرون بردند و همپنین خان گلان پسران شیر خان فولادی را خسته و شکسته بکام خود رسید و معرکه از نام و نشان اعدا پاک گشت

چاکرانت بگه رزم چو خدایانند * گرچه خیاط نیکدای ملک کشور گیر بگز نبزه قد خصم تومی پیمایند * تا ببرد بشمشیر و بپروند به تیر بعد از فیروزی بالای بسته که برگذار معرکه بود نبرد آمده در مقام تحقیق کار هر فردی از افراد محاربان بودند که بیکبار اختیار الملک گجراتی با مقدار پنجم هزار سوار که راه برخان اعظم بسته بود بعد از شنیدن خبر شکست میرزایان از تنگدای شهر روی بصحرا نهاده پیدا شد و اضطرابی عظیم در مردم همراهی پدید آمد و غلغلۀ بلاد برخاست و شاهنشاهی جمعی را به تیر اندازی حکم فرمودند و غلغلۀ سوزن یا معین به چرخ برین رسانیدند و گروهی را که پیش پیش می آمدند بر خاک هلاک انداختند و حسین خان از جمله آنکسان بود که درین جنگ از پیش قدمان بودند و شمشیر هالی خاصه که مشهور ترین شمشیرها بود بار بخشیدند و اختیار الملک

و درین سال مظفر خان را که حکومت سارنگ پور عفر بود
 طبعیده وزیر مطلق گردانیده خطاب جملة الملکی در القاب او افزودند
 و قروض شیخ محمد بخاری که در جنگ پتن و سیف خان که در
 جنگ اخیر احمد آباد کشته شده بود و بمبلغ یک لک روپیه نقد
 میرسید از خزانه ادا فرمودند و درین سال راجه تودومل را
 که نسله ملغج گجرات آورده بود شمشیر یقیده بالفاق لشکر خان
 بخشی که اکثر عوام هند او را سر خان میگفتند بجهت اهتمام فتح
 بنگاله در خدمت ملعم خان خان خانان فرستادند و شهر الله نقیوی
 لهروری را خطاب شهباز خانی داد و میر بخشی ساختند و این شیخ
 مهر او یافت

و درین منایات صاحب قرانی رسیدم و خدمت بشهباز خانی
 و درین ایام میر محسن رضوی که بر سالت دکن رفته بود تحفه
 لایق از حکام آن دیار آورد و در شانزدهم شوال این سال بجهت
 اعتماد بر تسخیر بنگاله عالم زیارت لجمیر شدند و در موضع دایر
 که چار گروهی فتح پور است خدمت ارشاد پناهی ولایت دستگهی
 خواجه عبد الشهد نبیرا خواجه احرار تکیس الله سره بجهت استخلاص
 مبرز از شرف الدین حسین آمده شفاعت نمودند و بدرجه قبول ذیقناد
 و اگر چه در مراسم تعظیم و تکریم و لوازم اکرام و احترام فروگذار شدی
 واقع نشد و بظاهر فاتحه هم خواندند اما رنجشی باقی بود کونته
 خاطر و داج نمودند و از هفت گروهی اجمیر پیاده بقاریخ درازدهم

فرمودند و پنجم روز در منزل اعتماد خان توقف واقع شد و قطب
الدین محمد خان را مع والدش غورنگ خان بجانب بهروج و چانچان
بجهة احتیصال شاه میرزا و خان کلان را به حکومت بنین و وزیر
خان را بدولته و دندوئه نامزد کردند و شاه قلی خان مسرور راجه
بهگرفت داس و لشکر خان بخشی را براه ایدر بجانب آگره و فتح
پور روانه گردانیدند تا ولایت رانا اودی ملکه را بی سرکرد بگذرانند
و شهر بدگر بدست ایشان مفتوح گشت و شانزدهم جمادی الاول
خود از احمد آباد نهضت فرموده محمود آباد در منازل سلطان
محمود گجراتی معسکر شد و از دولته خان اعظم و سایر امرای
گجرات را رخصت آن طرف دادند و میرزا غیاث الدین علی
قزوینی بخشی آصف خانی یاست و دیوانی گجرات و بخشی
گوری آن ولایت بدو مفوض گشت و سوم جمادی الثانی بلچمبر
رعبدند و از منزل سانکاپور راجه نورمل را که در آگره بجهت
جامان هزار کشتی و غراب مانده بود برای تحقیق جمع گجرات
نامزد گردانیدند و هفتم جمادی الآخر برای نجات وصول سوکب
عالی واقع شد و مجموع آمدن و رفتن یک و نیم ماه نکشد *

و در بیست و پنجم این ماه سنت خفته شاهزادگان عالی مقدار
نیایی آوردند و در بیست و دوم ماه رجب شاهزاده سلطان سلیم
تخته تعلیم از دست حق پرست مولانا میر گلان محدث هروی که
ملکی بود در صورت پیشوی و تلمذ در خدمت قدوة المحدثین
میرک شاه بن میر جمال الدین محدث نموده گرفته حقیق بسم الله
الرحمن الرحیم - الرحمن علم القرآن در دست مایهتند *

که این فاضل بدوئی سرکوب حاجی ابراهیم سرهندی است می
خواستند که او سلیم شود الزامهای پسندیده داده شد و شیخ عبدالباقی
صدر مالی قدر را خود از جهت عدم توسل یاو مزاج بر مقبره خوش
بود حالا که در میان مناظره طرف مقابل دیدن همدان مثل راحت آمد
که مار گزیده انبیا خورد تا آخر رفته رفته آن کلفت بالغت میدل
شد و در همان ایام شیخ ابوالفضل خلف صدق شیخ مبارک ناگوری
که ستاره دانش و هوش مندی او تابش داشت بملازمت آمد و
بگونا گون الطاف امتیاز یافت و درین سال عمارت عالی و قصرهایی
رفیع و وسیع در راه اجمیر با تمام رسید و باعث ایران این بود که چون
هر سال از غایت اعتقاد رفیق باجمیر لازم ساخته بودند بنابراین از
آگره تا بآن مقصد در هر منزل محلی تعمیر فرمودند و در هر گروهی
یک مناره و چاهی ساختند و چند صد هزار شاخ آهوک در مدت
صمر شکار کرده بودند بر هر مناره گرفتند تا یادگاری در عالم بماند
و * میل شاخ * تاریخ یافتند کاشکی بجای آنها یاغی با مرایی حکم
میفرمودند و درین سال بر هتمونی شهباز خان کتور رسم داغ و صحنه
در میان آمد و حکم تعیین کرد و در تمام ممالک محروسه و خالصه
شدن و ولایت بیک قلم فرمودند چنانچه مذکور شود انشاء الله تعالی *
و در سلخ صفر سنه الفی و ثمانین و تسعمایه (۹۸۲) باهنگ
تسخیر مملکت بنگ بکشتی نهنگ سر نشینند و باعث بدین مقرر
آن بود که چون حاکمان افغان کرورانی که از عهد اعلیم شاه ولایت
بنگ را در تصرف داشته است بقال تمام یافته بود از جهان درگذشت
پسرش بایزید روزی چند قائم مقام او شده جهت بد سلوکی در اندک

ذی قعدة زیارت مزار متبرکه مشرف گشتند .

و در هفدهم این ماه تحویل آفتاب جهانتاب که نیز اعظم و نور

بخش عالم است در برج حمل واقع شد

چرم خورشید چو از حوت در آید به حمل

اشب روز کند ادهم شب را از جل

و بموجب تعظیم این روز که هر سال مرعی داشته بعضی و خرمی

میگذرانیدند بدستور سابق جشن عالی ترتیب داده مقدار یک

لک روپیه بهر صنفی از حضار مجلس بخشیدند و در بیست و سوم

ماه ذی قعدة از شهر لجبیر که بلد طیبه و رب غفور در شان آن واقع

است نهضت نموده و در پای تخت روپیه در پی استعداد سفر

بنگاه شدند و امر بساختن کشتیها فرمودند از آن جمله یک کشتی

شیر سرد دیگر نهنگ سربود که مگر چهارهائی دریا بآن وسعت

و دلتابی باشد .

و در اواخر ذی حجه این سال فقیر بحسب تقدیر که زنجیر

پای تدبیر است از صحبت حسین خان گسته و از بدلول باگرو

آمده بوسیله جمال خان قورچی و مرحوم جالینوسی حکیم عین

الملک شاهنشاهی را ملازمت نمود و چون در آن ایام متاع دانش

رواج بسیار داشت بحیث رسیدن بشرف مخاطبه اعزاز یافته داخل

اهل نشست گشت تا بعد از آنکه که کوس تبصر میزدند و نردیرا در

نظر نمی آوردند در بحث انداختند و خود متمیز بودند و عنایت

الهی و بقوت طبع و کمالی مهم و دلیبری که از صفت شهاب بود بر

اکثری غالب می آمد و چون در وقت ملازمت تعریف کرده بودند

این است که هر صبحی که بمبلغ دولک روبله پیش ازین یسعی
من واقع شده اعتماد نکنی که مغولان باین قدری از سرتوانمی
شوند بلکه پیش دستی نموده بی محابا بجذب مغول اقدام نمائی
که هرگز مشقت پیشین را بدل نیست دادند سخنان او را غرض
آلود دانسته و بر مقدمات گرگ آشتی خانخانانی که حرایبی پیش
نبود ضرور شده بودی نیک خواه را بقتل رسانید و پیشه نیربای
خود زد و نهال دولتش را از همان زمان بکند انگیخت از بیخ برانداخت
و خانخانان را از شدیدن این خیرتان در روغن افتاد و متوجه پشته
و حاجی بوز شد و دادند آن زمان قدر بودی دانسته بر قتل او فکرم
گشت اما چه فائده

اسپ دولت بزم ران تو بود * چون تو کم ناخنی کسی چه کند
مهره پیش بر مراد تو گشت * لیک بد بلخی کسی چه کند
د شکست و ریخت قلعه پائنه را مرصت نموده بی آنکه شمشیر از
میان بر آید یا تیر در خانه کمان در آید متحصن گشت و بتقریب
بد صحنی و بی رشدی مردم ازو متفرق شدند تا آنکه شاهنشاهی
در تاریخی که مذکور گشت میرزا یوسف خان را بمردادی ازین
ناصر گردانیده برادر خشکی فرستاده و شهاب الدین احمد خان
را بمراد است اگره گذاشته خود از راه دریا روان شدند و این و بانی
در آن هنگام گفته شد که

شاهنشاه داد گستر دین پرور * جمشید جهانسلطان محمد اکبر
بشست بروی بحر چون اسکندر * هم بحر بفرمان دی آمد هم بر
و شاهزاد بزرگ را همراه گرفتند و از کثرت کشتی در غروب روی

فرستاد بمعی اهلای یزید و دیگر اشرافان از عالم رفت و پسر
 خود سلیمان داود که ولی عهد او بود بر خود اسم پادشاهی نهاد
 و بر او اطاعت و از مال عرائض که سلیمان داشت گذاشت و خبر فوت
 سلیمان در قاعه عورت بشاهشاهی رسید و فرمان بجان خانان مضم
 خان که در آن زمان در جونیور بود در باب تدبیر داود و تسخیر ملک
 بهار نوشتند خان خانان لشکری گران برد و مبلغ در آنک روبه نقد
 با سایر اجناس و اشیای نفیس پیشکش گرفته و راه آشتی پیموده
 بازگشت و داد که آن زمان در حاجی پور بود لودی امیرالامرای
 خود را که حل و عقد آورده تعلق بار داشت و بعد از آن طریقه
 مخالفت مملوک نموده در قلع و رهناس دم از استقلال واستبداد
 میزد باغیهای قتلخواهان حاکم ولایت جنگ داده بحسن تدبیر اجبت
 طمع در نبل بدعت آورده مقید ساخت میگویند که روزی داود
 جریده با معدودی چند بشکر برآمد و لودی ده هزار سوار از نوکران
 سلیمان همراه گرفته دغدغه قصد دفع داود نمود داود بشهر آمده و
 سپاهیان را از خود ساخته تفرقه در میان ایشان انداخت بطایفه
 اسبیل او را به دست آورد هر چه داشت و نداشت متصرف شد و
 لودی در آن حالت که مردن خود را بمن البقین میدانست نصیحت
 از داود دریغ نداشته گفت که اگر چه میدانم که بعد از کشتن من
 پشیمانی بسیار خواهی کشید و نایب نخواهد داد اما باینچون این
 تدبیری میگویم که اگر بر آن عمل کنی ظفر ترا خواهد بود و آن

اعتماد شاه خواجه سرای از نزد خان خالان بمقامت رسیده خوانج
لشکر خان خالان را مشروح و مفصل بازگفته اهتمام بر استعمال نمود
و بداریج هفتم این ماه سید میرکی اصقهبانی جعفردان که بعد از
شکست خاترمان در جوانپور قوطن داشت کتاب اعظم جعفر را باهتمام
نقیب خان ملاحظه نموده بعد از استخراج حروف مرتبه مرکبه این
بیت بغال برآمد که

بزرگ بی اکبر از اذیت همایون * برد ملک از کف دلاور بدرون
اتفاقا همان طور بظهور پیوست و در وقت مراجعت چون بچونپور رسید
شد سید مذکور بمقامت شرافت باز فال جعفر دین و این بیت برآید
مژده فتح بنگاه رسد * سر دلاور بدرگاه رسد

و چون جامع این منتخب در همان ایام باو آشفاده اذیت و تعلیم
این علم نمود قبول کرد و گفت این علم خاصه اهل بیت است و
شرطی چند هست درین باب که موقوف علیه است و رعایت آن
قزم است بالآخره چندان معلوم شد که آن شرط تقلد آن امور است
که شیعیان غلیظ دارند و این فال مانند فالهای دیگر جعلی و اختراعی
بوده که هر کس که اندک قوه متصرفه دارد مثل آن احداث میتواند
کرد چنانچه بچونپور رسید و مشاهده شد و درین ایام بی منت تعلیم
شد آنرا بدست آوردن عارف جامی میفرمایند

جعفر دان زمانه مست و جنب * پیش پناه زین مقوله کذب
نه ز احوال عاقبت ترسان * نه ز اسباب عاقبت پراسان
چند حرفی نوشته پهلوی هم * وز عدد زیر شان نهاده رقم
بسته با خون تخیلی باطل * یک سر از خلیفه خرد عاطل

آب پیدا نبود و از خوشخوانی خارها که طایفه صلاح دریا ورزند
و از آواز و ذکر ایشان بزیانی معهود که دارند نزدیک بود که مرغ در
هوا و ماهی در آب رقص کند و تماشای دیده شد که هیچ تعبیر از
آن نتوان کرد روزانه از کشتی برآمده سیر و شکار بود و عباده انگار
انداخته بحث علم و شعر و تذکر و تکرار *

و بقارنخ بیست و سوم ماه صفر مذکور در پدیاک عرف اله آبس
که آب گنگ و چون در اینجا جمع میشود منزل شد و کتوران بطبع
ثواب و حصول مبدءات بمذهب تفاسخ در آن معبود خود را بانواع
عقوبات میکشید و بعضی سر بی مغز خود را بزیبر آره می نهید
و بعضی زبان دوگونی را می پرند و بعضی از بالای درختی بلند
خود را در قعر آب انداخته بجهنم میروند

گرچه گنگ کرد برای ثواب * زنت بدوزخ هم ازان راد آب

و اساس عمارت عالی انداخته نام آن شهر را اله آباد نهادند و از
بقارس شیر بنگ توچی را در کشتی حریع السیر نشاندند نزد خانخانان
فرستادند و در دوم ماه ربیع الثانی از موضع بحین پور از حضرات
چون پور که سلتقی آب گنگ و کودی است کشتیهایی شاهزاده با
صغدرات اهل حرم و صدور و قضاة بالا روبرو آب کودی کشیده به
جوف پور فرستادند و دو سه منزل بالا رفته خود مراجعت نموده حسب
التماس خان خانان بتعمیل تمام بجانب گنگ عیان نهنگان دریا آشام
باز گذاشته و درین منزل خبر فوت سلطان محمود بگری و متصرف
شدن محب علی خان آن ملک را رسید و در ششم ماه مذکور از پور
از راه خشکی در ظاهر بلده غازی پور حلق گشت و درین منزل

نزد خان خانان برآمدند و پیرویی باز گشته آمد و اخبار آنجا رسانید و چون پرسیدند که حسین خان و برادرش کوچک محمدخان که بکومک خاندانان نامزد شده بود هستند بذایر خبث درونی و بد ذاتی فی الحماه کونت خطری که در بدادن از منور قرب جایگزیر از داشت گفت برادر حسین خان کوچک خان خود در خدمت قیام دارد اما خود حسین خان از کشت و گوله بفواحی لکنه و اوده رسیده پنجار ها را می تازد و میگردان ازین بد مندی از حسین خان بسیار رنجیده اثر آن بی عنایتی زود ظاهر شد تا وقت مراجعت ابرا کورنش ندادند و جاگیرش کشیدند و او عاقبت سرخود گرفته در کوه شمالی در آمد و بکفار غزا کرده زخمی شده بهمان زخم ملکر در آکوه آمده جان بجان داد چنانچه بعد ازین شمه از آن مذکور شود انشاء الله العزیز *

و در شانزدهم این ماه قریب پنج بهاری که بدو سه گروهی پخته پنج گلبیدیست متقارب بلند که کفار سابق هذد از خشت بخته بر آورده بودند و در منزل خاندانان نزول واقع شد و او طبق های مردارید به نثار ریخته و نفائس و اقمشه غراوان که فزونتر از حد احصا باشد پیشکش گفرانید و از آنجا سه هزار سوار جرار در عین طغیان آب در غراب های هر از اسباب و آلات قلعه گیری با آرایشی و نمایشی که دیده از دیدن آن بهر مانند شود بجهت تحضیر قلعه حاجی پور که مدتی بمردم پخته از آنجا میبرد بهمرهیی خان عالم روانه ساختند و ولایت گچینی که جماعت و زور او بمشایه بود که خان زمان را تا مدت دو سال بجزگل بری و جنگ مشغول و معطل داشت

سر را وقت اهل دل را دق • چیست این جعفر جعفر صادق
 جعفر صادق از تو بیزار است • صادقان را ز کاذبان عار است
 طریقه تر آنکه اهل جاه و جلال • که ندارند در زمانه مثال
 بخرد گرچه در جهان سمزند • این زخارف از آن خزان بخزند
 این جواهر که فاضل سقتند • و آن معارف که عارفان گفتند
 همه در گوش هوش شان باد است • طبع شان ز اجتناب شان شاد است
 گفته خوانند جمله را و قدید • کی بود در قدید ذوق جدید
 می ندانم که این جدید کیاست • فرق نو باره جدید کیاست
 مدعی گز جدید می لاند • تار و بود جدید می باند
 گفته بگذشت تا رسید بنو • گفته را رنجبت نو نکرده درو
 و در بیستم ماه ربیع الثانی جوسا منزل شد بر قدالشت خانسالار
 رسید که عیسی خان لیازنی از امرای کبار افغانان که بشیامت
 مشهور است با فیلق جنگی و جمعیت بسیار از تلعه پخته برآمده
 بچنگ پیوست و بدست غلامی از لشکر خان بقتل رسید و درین
 ایام محمد معصوم بن هاشم خان برادر شهاب الدین احمد خان را
 که خود در لشکر خانسالار و پسر در کشتی بمقرضت بود هر روز
 اخبار از آن لشکر بعرض رسانیده و از جانب پدر عیاض میگذرانید
 و تقریبی تمام باین تقریب پیدا کرده بود نیابت خانی خطاب
 دادند تا نیابت چه خروج و بغی که نکرد و چه شمشیر که نزد و چه
 نمره که نیابت چنانچه بجای خون مذکور شود انشاء الله تعالی و
 در دهم اینماه موضع روسنی از اعمال بهوچپور گفته محل نزول
 گشت و درین منزل قاسم علی خان بقال را بجیت بر حیدر مصلحت

چند آنکه گرد عالم صورت بر آمدم * غمخوار آدم آمد و بلچاره آدمی
هر کس بقدر خویش گرفتار سخت است * کس را ندانند اندر است معامی
و بعد از فتح حاجی پور داؤد را با آنکه بیست هزار سوار و فیلان
جنگی مست آمزون از شمار و توپخانه عظیم داشت تسلیزه دهشت
گرفت و در شب بیست و یکم این راه بکشتی در آمده قرار بر قرار
اختیار کرده راه گور پیش نهاد همت مختصر خود ساخت و سر هر هفتدی
بنگالی که باعث بر قتل بودی او بود و خطاب راجه بکرماجیت داشت
خزانه را در کشتی انداخته سر در پی او نهاد و گوجرخان کرزانی که رکن
الدوله خطاب یافته بود فیلان را پیش انداخته بصحرای انتقال و جمعی
عظیم از هول پدربا زده غریق طوفان اجل شدند و گروهی دیگر از
برج و باروی قلعه سراسیمه وار خود را بر زمین انداختند و خشو خفتند
عمیق گشتند و طایفه دیگر در تنگنای کوچها پناهنده شدند و
گرفتگان چون آب بن بن رسیدند گوجرخان فیلان را از پلی که بر روی
آن بسته بودند گذرانیده روی پناه آورد و از هیجده تن عام پل شکست
و کلبی از مردان نامی انعامان اسباب و اسلحه انداخته خود را
عربان آب زدند و از گرداب اجل سری بدر نیاوردند آخر شب خبر
قرار داؤد بشدید بشهر پلده در آمدند و پنجاه و شش فیل در شهر
بقیامت گرفتند و این صراح تاریخ یافند

ملک سلیمان را داؤد رفت

و خاندان را بخواست آن گذاشته تعاقب گوجرخان که تمام فیلان
داؤد همراه داشت نمودند و سواره از آب بن بن گذشته و تا دریا
پور که در بیست و شش گروهی از پلده بکنار دریای گنگ واقع

و معلوم شد که آن جنگل چنانچه بایست پاک و صاف شد با حشری
چون مور و ملخ و جُرده و صامت بسیار بکوسک خان عالم نامزد گشت
و جنگ انداخته حاجی پور را از جانب خشکی و تری احاطه کردند
و شاهنشاهی ازین طرف آب بر بالای بلندی برآمده تماشا می
جنگ میکردند چون از سر دوری و دور بسیار نمایان نمی شد
جمعی از جوانان کازآر مای را در غراب انداخته و متعصر بصوب
حاجی پور فرستادند تا خبر مشخص بدارند اهل قلعه هر چه کشتی
بر از مردم جنگی بمقابله ایشان روان گردانیدند و بعد از صحرایی این
جماعه قلیل بران فلیقه کثیره غالب آمده خود را بپایان عالم رسانیدند
و از آن طرف فتح خان باره بانغافان بسیار به جنگ عظیم پیوسته
بقتل رسید و قلعه بقیه و غلبه مفتوح شد و حران سرداران با سرهایی
دیگر در غرابی بدرگه فرستادند و همان را بحبس در نظر داشت بردند
تا باعث رعب و عبرت او گردد و این تاریخ گفته گذرانیده شد
چتر شه دین بهر کلاه پتله * انداخت چومایه بر سواد پتله
فی الحال رقم زد از پی تاریخش * منشی خرد فتح بلاد پتله
و روز دیگر بر پنج بهاری برآمده و نظر اجمالی بر قلعه پتله انداخته
اطراف و جوانب آنرا معظه فرمودند و افعانان حرکت المنجوشی
کرده مرگ خود را نصب العین گردانیدند و توبهایی بزرگ می
انداختند که از مسافت سه کوه در اردو می افتاد و توبی از بالای
سرفقیه که در خیمه حید عبد الله خان جوکن یکی حاکم بیاده
و اجوده می بودم گذشت و حق تعالی نگه داشت و چند روز
سهلت یافتیم اگر چه معلوم نیست که این اسهال تا کی خواهد بود

در موضع خانپور معسکو شد و درین موضع قاضی نظام بدخشی که
 اعلم علمای بدخشان و مازوراء الذهر بود و از عالم صفوت و طریقه
 تصوف حظی وافر داشت و شمس از ذکرش گذشت باتفاق فیروزه
 کابلی که از خانه زادگان میرزا محمدحکیم است و از طالبیاء علمی
 فی الجملة و قوی و از خط و شعوب موسیقی بهره دارد و هیأت
 مجموعی او خالی از چیزی نیست بملازمت رسید و دانی بدخشی •
 تاریخ یافته شد و قاضی نظام کمر شمشیر مرصع یافت و پنج هزار
 روپیه نقد باو اتمام فرمودند بحسب فطرت عالی و استعداد ذاتی
 بدو پنج بخطاب قاضی خانگی بعد از آن غازی خانگی مخاطب گشته
 بمجلس سه عزیزی رسیده و فیروزه با اعتماد زیادتی جوهر نسبت رجوع
 القهقری پیدا کرده از آنچه بود تزلزل یافت و کار بر عکس واقع شد
 و همدرین منزل عریضه خانخانان رسید باین ضمن که چون داد
 از پتفه فرار نموده بگری رفت آن قلعه را استحکام داده و بمعتبران
 مستعد علیه سپرده بجانب تانده شتافته بمجرد رسیدن انواع قاهره
 و عیب بران جماعه غالب آمد قلعه را بی جنگ و تردد گذاشته
 و رفتند •

و بتاریخ ماه جمادی الآخر در منزل شیرگره معروف تنوچ جامع
 اوراق را شرف التفات ارزانی دانده بانواع تفقد حکم فرمودند که
 کاتب سنگپاشا بنقیسی را که سی و دو حکایت است از احوال راجه
 بکرمالجیت عالم مالوه مانند طوطی نامه ترجمه نموده نظم و نثری
 ترتیب دهی و باید که هم امروز شروع نموده و رقی از آن بگذرانی و
 برهمنی دانا را برای تعبیر تعین فرمودند و همدان روز و رقی از

است بایلقار شتافته قریب بیچاره مد فیل نامی بدست افتاده و
گوچر خان بدر رفت و شهباز خان میر بخشی و صیغون خان که
عقب او رفته بودند از دریا پور هفت کروزه پیشتر گذشته باز گشتند
و بیمارستان رسانیدند که گوچر خان از آب دریاچه بل بیرون نام گذشته
اکثر مردم او در آب رفته اند *

و در بیست و یکم ماه مذکور خانخانان از راه دریا بدریا پور آمد
و کشتیها را همراه آوردن و شش روز در اینجا مقام نموده ده هزار سوار
دیگر از امرای همراه بکومک او نامزد گردانیده و علونه آن لشکر
ده می و ده چهل اضافه کردند و دارائی تمام ولایت بنگاله را با و
مفوض نموده و جمیع نواره را که از اگره همراه بود بخشیده از اینجا
بغیات پور که در گذاره تنگ است مراجعت نموده آمدند *

و در دوم جمادی الاول سنه مذکور میرزا یوسف خان را
بسررداری اردوی جهان نورد گذاشته مظفر خان را با فرحت خان
به تسخیر قلعه رقتلس فرستادند تا بعد از فتح عهده حراست آنها
بفرحت خان گذاشته بدرگاه بیاید *

و در سوم این ماه در پنجه آمده انتظام مهمات داده صادرات
دارد را بنظر اجمال دیدند از جمله غرایب این است که در این ملک
بعضی خائیهی چهر بندی را میگویند که بسی و چهل هزار رویه
می بر آید با آنکه چون پوش باشد و ششم این ماه لیونپور
رحیده یکماه آنجا بوده آنها و بنارس را خالصه ساختند و اهتمام
آنها بمیرزا میرک رضوی و شیخ ابراهیم سیکری وال مقرر نموده
در نهم جمادی الثانی از جونپور عازم دارالملک دهلی گشته

کین همه طمطراق کن نمکون • شمه نیست پیش اهل جنون
 چون این معنی بعرض رسید بر سرالقیات آمده شال خاصه باو بخشیده
 و تیربی از ترکش خاصه پروا نگي داد محکم فرمودند که هر گز نه کانت
 و گواه و پتیالی و غیر آن که بیک کرور و بیست لک جایگیر داشت تا یک
 فصل بدستور سابق برود مقرر باشد و کروری دخل نکند و بعد ازان که
 سواران را بداغ و محله رساند جایگیر فراخور تنخواه خواهد یافت و او که از
 غایت جود و نهایت ذربشمنی خارج از وسع طاقت سامان و قدرت
 نمودن ده سوار داشت بحسب ضرورت جمع الوقت نموده بجایگیر رسیده
 در پی گیرتن کوه شمالی شد و چنان از دربار رفت که هنوز می آید
 ز رنده سرو سپاهی را تا سر بدهد • و گرش زر ندهی سر بنهند در عالم
 و در اوایل شعبان المعظم از دهلې متوجه اجمبر شدند و در
 مغزل نارنول حسن قلې خان خان جهان به تهنیت آمد و خان اعظم
 بایلغار از احمد آباد رسید و در اوایل رمضان المبارک به هفت
 گروهی اجمبر رسیده بدستور سابق پداده بزیارت شامده بکسبعت
 نقاره داد که نذر نقاره خانه حضرت معینیه قدس الله سره العزیز
 کرده بودند گذرانیدند و هر روز بدستور معهود در آن روضه مقدسه
 شبها صحبت با اهل الله و آما و هاجا داشته مجلس سماج و صفای
 معقود می شد و اهل نسف و سال که هر کدام در وادی خویش می
 همدا بود ناخن بررگ دل زده جان را با آواز حزین می خراشیدند
 و درهم و دینار چون قطرات امطار در بارش بود طیب خان ولد محمد

سر حکایت بنظر در آورده تحصیل فرمودند و آن کتاب بعد از ترجمه
بنامه خود افزا که مشتمل بر تاریخ تالیف است نام زد شد و بدرجه
قبول پیوسته و مستحق گشته داخل کتبخانه شد در بقعه در
منزل کراولی خدمت خواجه عبد الشهد قدس الله روحه بجهت
وداع بجانب حرم رفت آمده گفتند که میخواهم که مشقی استخوان را
باینجا رسانیم و شمشیر در میان پادشاهی بدهد باز دیگر التماس
مخلص میرزا شرف الدین حسین نمودند قبول نیفتاد بغایت رنجیده
می گفتند دیگر چه گویم که امن و اسان را مضرت است از خدا همین
خواستند که نعمت ایمان معلوب سازد و بمحرم رسیدن در سر رفت
چنانچه گفته بودند بآباء کرام قدس الله ارواحهم پیوست *

و در بیستم جمادی الثانی در منزل قصبه اسکندر پور خبر آوردند
که دلاور و ثناء را هم که این طرف آب گنگ محاذی گور واقع شده
بی جدال و قتال گذاشته هر بصحرای اقصای آوارگی نهاده و به
لودیه رفت و خان خایان متصرف شد و از سه منزل آگره روی بدار
الملک دهلی نهاده در غره ماه رجب آن سواد اعظم خیم انبال
گشته چند روز زیارات مزارات مقبره برداشتند و درین ایام حسین
خان که نزدیک پتالی و بهونگاون بقصد ملازمت آمده بود راه
گورنش نیامست و بشهباز خان مدیر بخشی حکم فرمودند که لوازم
طلبانی که گرد دولت خانه کشیده بود بیرون سازد و سری بقلندری
بر آورده هر چه از فیل و شتر و اسب و سایر اسباب سپاه گری داشت
همه بطالبان و مستحقان و معتکفان روضه پادشاه غفران بدهد و اهل
مدارس و خواتن بخشد و الف چه داری هیچ در حق او راست آمد

در دور تو آثار قیامت پیداست
دجال توئی خواجه امید آخر تست

و اگرچه در بخل غرب المثل است بمقابله که طعام شب مانده
میخورد اما در دادی کار سازی ارباب حاجات از بیگانه و آشنا عدیل
دی در روزگار نبود و چون می خواست که یکی را از ملازمان درگاه
مهم سازی نماید مقرر به رشوت زری میگرفت و همان زمان از
پادشاه توغ و نقاره و منصب خانی و سلطانی با و میدادند و
هر جایگیری که میخواست تلخواه می ساخت و هر کس از اهل
علم و فضل از ولایت ماوراءالنهر و خراسان و عراق و هندوستان می
آمد زوهای گران مدد از سرکار پادشاهی و اهل میگرفتند و سعی
او امرا هم خرجی واقف میدادند و خود با سایر ارباب دخل نیز فراخور
حالت خویش بهر کدام ایشان مدد می نمود از آن جمله بحافظ
تاشکندی که یکی از شاگردان رشید ملا عصام الدین ابراهیم
اسفراینی که چون اوئی در وادی عربیت سر آمد نبود و بر مورا
محمد علیه السلام تفسیری نوشته که حال او از آن معلوم میشود
قریب می چهل هزار روپیه از پادشاه و امرا رسانید تا با سامان تمام نزد
منعم خان خانانان رفت و از آنجا زردار بعزم مکه معظمه در حقه نه صد و
هفتاد و هفت سفر نموده بوطن رفته به رحمت حق پیوست *

و از مضحکات این که در مجلس عالی پادشاهی حاجی ابراهیم
سرهندی که مکبر است و مغالط و در مباحث متشایب و مجادل
بود و در وقت گذرانیدن تفسیر حافظ از میرزا مفلس که در علوم
عقلیه معلم همه بود پرسیده که مومی کدام صیفه است و ماخذ

ظاهر خان میر مراد خان حاکم دهلی را با چندی از جوانان نازیده
بر سر چند رحین ولد مالدیو که در نولسی جو دپور و حیوانه آزار
بمردم دیندار میسر میزدند ناسزگ گردانیدند او بعد از رسیدن این نوح
خود را در جنگلهایی پر درختا انبوه کشید و فرار نمود و در اوسط ماه
رمضان مبارک خان اعظم را رخصت گجرات نموده بکوچهایی متواتر
در سلخ این ماه بفتح پور آمدند و درین سال شاه قلی خان محتوم
و جلال خان قورچی و چندبیرا از اسرا به تسخیر قلعه سیوانه که
نبیره های مالدیو داشتند فرستادند و جلال خان که از ندیمان خاص
بود و انبساط و ظرافت بر وجه اتم داشت و دیگر براتصرف در مزاج
پادشاه بزرورندیمی مثل او میسر نبود جنگی عظیم نموده بدرجه شهادت
رسید و دنیا خورد و عقبی بره بره صادق آمد بعد از آن شهباز خان
گنبد رفته در اندک فرصت آن قلعه را بتصرف در آورد *

و درین سال میر گیسوی بکلول را برای تحقیق اموال سلطان
محمود بکری و حراست قلعه بکری فرستادند *
و درین حال در گجرات هم وادی عام انداز و هم گرانی قلعه
پدایه که یک من جواری بصد و بیست تنکه سیاه رسید و خلایق
ببحد هلاک شدند *

و درین سال خواجه امینا وزیر مستقل منقلب بخواجه جهان
در لکهنو وقت مراجعت اردو از پنده داعی حق را اجابت نمود
و مباحی شاعر در عین کثلی و بزرگی از این رباعی گفته بود که
بر اهل هنر ست میکنند در تست
یاجوج که گویند صف لشکر تست

در پانی اجل یگان یگان بهشت شدند
 بودند تنگ شراب در مجلس جمهر
 یک لحظه زما بیشترک هست شدند

و در این سال اختراعی در والی آبادانی ملک و ترفیع رعایا بمخاطور
 رسانیده رتبه پرکذات خشک و ترولایت را از شهر و کوهستان و
 دریاها و بیابانها و جنگلها و حوضها و چاههای یک سره جریب را که
 در نظر عدوت مرد لعیب • ماردم سر به که طناب جریب
 کشیده آن مقدار زمین را که بعد از مزروع شدن یک کروز تنگ
 محصول آن شود جدا ساخته بیک از معتمدان خواه آشنا و خواه
 ناشناس بزرگ و قوطه دار سپرده آنرا کورری نام نهاده تا در هر سه
 سه سال تمامی زمین نامزروع مزروع سازد و کفایت خزانه عامه
 رسانند و هر کدام از ایشان را ضامن سال گرفتند و ابتدای پیمایش
 از چهار حد تقیم پور نموده یک کروز اول را آدم پور و دیگری را
 شیت پور و ایوب پور و غیر آن به ترتیب اسمی پیمایشگران علیهم
 السلام نامیده ضابطان فرستادند و آخر این ضوابط چنانچه باید بعمل
 در نیامد و اکثر ولایت از ظلم کردهایان ویران شده و رعایا زن و فرزند
 را فروخته باطراف متفرق شدند و جمع از پالی امتداد و کورریان
 در پای محاسبه راجه تودرمل آمده و بیشتر از مردم خوب در
 که ضرب شدید و شکنجه و انبر مردند و جمعی در حبس ابدی
 دیوان خانه کچهری چنان هلاک شدند که هیچ احتیاج بجلای
 و سیانی نماند و گور و کفن هم نیافتند و حال ایشان بعینه حال آن
 ندانیان هنوز بود که در ملک کسورپ خود را وقف بتی ساخته

اشتهاق آن چیست از قضا میرزا از عهده جواب کما یفتنی نقوانست
بر آمد و عوام کلا نعم را فوقیت حاجی ابراهیم بر همه یقین شد
و این از جمله بی انصافیهای زمان بود

از بهر فساد جنگ بعضی مردم * کردند یکوی گمراهی خود را گم
در مدرسه هر علم که آموخته اند * فی القبر بضرهم و لا یفزعهم
و چون از قاضی زاده شکره اوزا قاضی متبورا ساخته بودند پرسیده اند
که شما چرا در بحث نمی آید گفتند که اگر حاجی ابراهیم از
ما صیغه عیسی پرسند آن زمان چه جواب گویم و این سخن از دیندار
خوش آمد و مدت ده سال از آن تاریخ الی الیوم گذشته و آن
جماعه مباحثین و مناظرین چه محقق و چه مقلد که از صد نفر
متجاوز بودند یک کس نمی بیند و همه روی در تقاب کُلِّ نَفْسٍ
ذَاقَةُ الْمَوْتِ مانندند

جرت الرياح علی مکان دیارهم * فکانهم کلوا علی سبعا
و خیل در دگشان غیر مانند کسی * بیار باده که ما هم غنیمتیم بسی
حال که بمقتضای الفیحة اذا فقدت عروت آن هم صحبندان را یاد
میکنند خولدابه حسرت از دیدن تمدیده فرومی بار و می زارند و می
نالند و می گویند که درین حسرت ایام کثرتی روزی چند دیگر هم اقامت
می نمودند که بهر حال مغفلم بودند و خطاب منحصر با ایشان بود
پای در زنجیر پیش دوستان * به که با بیگانگان در بوستان
این پشه ضرور داین نقشه مصدور و اغیر از داغ حرمین و ناله پنهان
چه در مان غفر الله المناصین و رحم الباقین

انصوس که یاران همه از دست شدند

و خزانه و جمع و خرج منصب دوزان بحال خود ماند و بهر حال خاک در کلمه سپاهی بیچاره افتاد چنانکه دیگر کمر تقواست بهت و هر جا اهل حرفه از جواهر و نایاب و لبتار و بقال و غلغله و مسلمان بود اسب و براق بگرایه آورده بداغ میروسانید و منصب می یافت و گروزی یا احدی یا داخلی کسی میشد و بعد از چند روز از آن اسب مروهوم و براق معدوم نشانی نبوده پیداده بایستی مهم کشید و بسیار همچنان شده که در وقت گذشتن از نظر پادشاهی در دیوان خانه خاص بحضور خویش یا ملبوس دست و پا بسته در ترازو بر کشیده اند بوزن دو نیم من و سه من کم و بیش برآمده و بعد از تحقیق معلوم شده که آن هم بگرایه و لباس و براق عاریتی بود و میفرمودند که ما دیده و دانسته بآنسردم چیزی می بینیم که اوقات گذرداشته باشند و بعد از چند گاهی دیگر رفته احدی در اسبه و یک اسبه و نیم اسبه می ساختند که دو سوار یک اسب مشترک نگاه دارند ملوفه برآوردی که شش رویه برآوردی میشد شریک شد

اینگ در روزگار من بدن و مپرس

و این بازار رواج تمام تر و دکان کشاندی کسانی عظیم یافت و بار جود این از قوت طالع و بلندی اقبال هر جا غنیمی بود نابود گشت و احتیاج چندان سپاهی نماند و اسرا نیز از نازهای بی محل قلعچیان خاص یافتند و درین سال منعم خان خانانان و راجه تودورسل را برسم تعانیب دادند بصوب اودیسه و میفوی خان قافشال را بیجاوب

تا یک سال بغراف بال هرچه از دست می آید میبخشند و منوع
 القلم می باشند بعد ازان در موسم معهود یکن یکن را دران بتخانه جمع
 ساخته زیر گردونی گردان میکنند و سواران فدای آن بت معبود می
 سازند و چون تمامی ولایات سوای آنچه بخالصه منسوب بود امرا جایگزین
 داشتند و از کثرت مسق و فجور و زیادت خرج بیوتات و جمع اموال فرصت
 نگذاشته اشقین سپاهی و پرداختن احوال رعایا نبود در وقت کار آنها
 با غلامی چلد و شاگرد پیشه مغول در معرکه حاضر میشدند و
 سپاهی کار آمدنی هیچ جا پیدا نمی شد از خان که صبر بخشی رسم
 روزش داغ و محلی را که ضابطه سلطان علاءالدین خلجی و بعد ازان
 مدت شیر شاهی بود بنازگی باو دهانیده در میدان آورد و مقرر چنان
 شد که اول بر امرا منصب بیستی مقرر شود تا با تابان خویش در
 کیشک و چار و ملجاری که قرار یافته حاضر باشد چون آن بیست حوار
 موافق ضابطه بداغ رساید آن زمان صدی و غیر آن سازند و انیل
 و اسب و شتر فراخور منصب به همین دستور نگاهدارند و چون
 این مقدار سوار بنظر در آورد فراخور استعداد و حالت خویش
 رعایت یافته منصب هزاری و دو هزاری تا پنج هزاری دوز که و اکثر
 ازان پایه بیست برسد و اگر نه از پایه نوزده اند و درین ضابطه نیز
 سپاهی ریزه از با افتاد چه امرا کار خود کرده اکثری را از خاص
 شیخان و یارگیران بلباس سپاهی بموقف عرض آورده بمنصب خود
 درست می نمودند و جایگزین در خور منصب گرفته یارگیران را
 رخصت میدادند تا باز وقت کار شود آنکه بحسب ضرورت سپاهی
 عاریتی جدید نگاهدارند و بعد از فراغ پناه خدا گفته سردهند

دلاوی که به شجاعت و شهامت اشتهار داشت و سابقه خدمت
 شاهنشاهی رسیده و فرار نموده از آگره به گجرات و از گجرات به بنگاله
 رفته بود در حوالی رین کھاری آمده خواست که بدلاوی ملحق
 شود راجه تودرمل و میرزا ابو القاسم گوماله که به تمکین ملحق است
 باتفاق نظر بهادر به جنگ او برخاسته ایشان هر دو در جنگ هزیمت
 یافته و بهار گسسته نزد راجه آمدند راجه خود بمقایله او رفت و
 چند تاب نیلورده پناه به جنگل برد و از اینجا بمدر پور رفته چند
 روزی توقف نمود در اینجا محمد قلی خان پیرلس بر بستر ناتوانی
 افتاده بعالم جاودانی رفته و مقبره در مردم پادشاهی راه یافت
 تا باز گشته از میدانی پور بمدارن آمدند و اینجا قباخان گنگ بی
 سوجبی از اسرا رنجیده بچنگلی در آمد و راجه تودرمل حقیقت به
 خان خاندان نوشته در مدارن توقف نمود خان خاندان شاهم خان جلیور
 و لشکر خان بخشی که او را چند گاه مسکرم خان بعد از ان استرخان
 هم میگفتند و دیگران را بمدر راجه ترستاد و ایشان در بردوان به
 راجه ملحق شدند و راجه اسرا را گذاشته از آن منزل تها رفته قباخان
 را دلاسا داده باز آورد و کوچ کرده از راه مدارن بمپوره رفتند و در
 بر چین خبر آمد که دلاوی اهل و عیال را در کنگ بدارس گذاشته
 بسامان اسباب جنگ و جدال اشتغال دارد خان خاندان بسرعت
 باستقبال او رفته بر راجه پیوست و افغانان بر دوز اردویی خود خندق
 زده قلعه ساختند *

گهواره‌های فرستاده روی بنگال بنام نواب که داوود بعد از فرار تانده
 در آن قلعه مدین تخصص جسته آهنگ جنگ داشت و «جنون خان»
 در گهواره‌های اولایا حلیمان سنگلی جایگزین دار آنجا که بکفرت جمعیت
 و مزید شوکت و نهایت شجاعت امتیاز داشت «ساربه» نموده او را
 بیجاک هاگ انداخته و قاتلان چندان غلامی گرفتند که از حمل
 آن عاجز شدند و اهل و عیال افغانان اسیر گشتند و خمر سلیمان سنگلی
 را «جنون خان» برای پسر خویش حبازی که حالا در خدمت
 شاهنشاهی در ساک اسرا منظم است خواست ذلی الحال که
 باولاد جلال الدین سورکه وقتی از اوقات صاحب خطبه و سکه آن دیار
 بود در حدود گهواره‌های جنگ ایشان باتفاق ژمیداروان آن ولایت
 از رانگست داده تا حد تانده تعاقب نموده قلعه گور را متصرف شدند
 و «عین الدین احمد خان» فرزند «ساربه» و «جنون خان» بمرامت تانده
 پرداخته انتظار خبر فتح خان خانان می بودند تا آنکه بعد از هزیمت
 داوود انتظار خبر مراجعت خان خانان انانده به جنگها در آمده
 «خانی» و «مناشی» گشتند و راجه تودرمل که از عقب داوود نازم
 بود باتفاق «محمد قلی خان» برلاس و «محمد قلی خان» توقدایی و مظهر
 مغول از مدارن یگوچه‌های بیایی تا یگوالدیار متعلقه بدگاله رسیدند
 و داوود که از آنجا ده نرزه بیشتر درین کساری نام جانی جمعیت
 انبوه بهم رسانیده و روپرو مجسم شد و درین اثنا جلیل الدین غم

(۲) غالب که - گهواره‌های - باغ (۳) غالب که گواپازده باشد

(۴ ن) در پور - دسیر پور

میفرمود تا درین میان اسب خانخانان از فیلان دم خورده هر کشتی
آغاز کرد و فیلان اختیار از دست داده عاقبت پای تمکین او بسنگ
تلویح خورده بلفزش آمد بهانه کرد آوردن گریختگان را تا سه چهار
گروه جلوریز میرفت و افغانان تا خیلی راه تعاقب او کردند قباخان
گنگ و چاندی دیگر از او پیچیدان از هر دو طرف افغانان پیشپیده به
شیبه تیر گرفته میرفتند و بوج ایشان را حکم غریبال دادند و کار به
جایی کشید که در مخالفان و موافقان قوت حرکت نماند ناگاه از
شست قضا تیرری بر مقل گوجرخان رسیده او را که رانده می برد
از پا در آورد و لشکریانش خود را بی سروریده و سر از پا نشناخته
هشت بمعمره دادند و خیلی مقتول شدند و مقارن آن حال عملدار
خان اعلم علم او را بخانخانان رسانید و متصل این واقعه خبر قتل
گوجرخان به منعم خان رسید او اسب خود را باز گردانیده با
معدودی پند بخانه کمان در آمده تیر به یک بار از چاشنی زه
کشادند و ازدواج اعدا پروانه وار قالب تهی می کرد و راجه تودرمل
و لشکر خان و امرای دیگر که در برانغار قرار گرفته بودند
بر جرانغار غنیم که اسماعیل خان آبدار ملقب بخانخانان سردار
آن بود همچنین شاهم خان جلابرو پاینده محمد خان مغول و دیگر
سرداران از جرانغار بریرانغار افغانه که خانجهان حاتم لودیسه
باشد حمله برده و هر طرف را برداشته برغول که دایره دیگر اعیان
امرای افغانان باشند زدند و فیلان جنگی نامی او را از ضرب تیر
مشبک خانه زنجور ساختند و سنگ نفره دران جمع پریشان افتاد
و علم خانخانان که نمودار فتح بود از دور نمایان شد و خبر کشته

و بتاریخ بیستم دی قعد سته اندی و ثمانین و تسعمایه (۹۸۲)
 در نواحی بجهوره تمویله صفوف نموده و افواج را با فیلان جنگلوسی
 از هر دو جانب آراسته آن چنان جنگی عظیم افتاد که زبان قلم از
 کمیت و کیفیت آن قاصر باشد و چون فیلان داود که همه گیاه نیک
 خورده از هم مست تر بودند بحسرت در آمدند خان خایان فرمود
 تا ضرب زنگها و زنبورک ها که بالایی عراقها بود از پیش صفها سر
 دادند و چند فیل فامی که در آمده بود روگردان شد و بعضی از
 دایران کار از حامی امغانان را جان بضرر تغنگ از قفس کایند ها
 هویان و خرامان بدر رفت و مقارن این حال گوجر خان که مقدمه
 الجیش داود بود بر خان عالم و خواجه عبد الله و کلچک خواجه
 و سید عبد الله چوگان بیگی و میرزا علی عالم شاهی که هر اول
 بودند تیز رفت حملہ آورده و در اول حملہ برداشته ایشان را بر
 قوچ التمش که قیا خان کلک سردار آن بود زد و خان افلم مردار
 هر اول پای ثبات افشرد و آخر بهالمی که ثابت و باقی است خرابید
 و التمش درهم شده بر غول که خان خایان با حایر اسرامی کوه تکوه
 دران متمکن بود پناه آورد و این قوچ را هم رشته جمعیت از هم
 گسسته و بران شد و هر چند خان خایان جهد کرد که تزلزلی و تخلفی
 دران راه نیابد و منتظم مانند صورت نه بست و گوجر خان درین
 وقت رسیده زخم پیدایی بر خان خایان زد و خان خایان چون شمشیر در
 میان گذاشت در برابر هر زخم شمشیر گوجر خان تازهانه خود را بکمر

سلیمانی از کدک بخاروس با اتفاق بزرگان افغانان برآمده باردوسی
 خالخانان رسیده متوجه دیوان خانگشت و خالخانان از کمال تواضع
 و تعظیم مراسم احترام بقصدیم رسانیده تا وسط حرا پرده پیشواز آمد
 و در هنگام دریاختن داود شمشیر از میان کشاده پیش خالخانان نهاد
 و گفت که چون بمثل شما جزیران زخمی و آزاری رسد من از سیاهی
 گری بیزارم خالخانان آن شمشیر را بیکمی از تورچیان خویش
 سپرده و دست او را گرفته در یک دم تکه پهلوی خود جای داد
 و پیرشهایی پدرانۀ شفقانه فرمود و انواع اطعمه و اشراف و حلویات
 ترتیب داده هر زمان داود را بر تاول مستلذات غیر مکرر ترغیب
 میکرد و به نشاط و انبساط ملائمت تمام اظهار می نمود بعد از فراغ
 طعام سرانجام مهمان در میان آورده عهد نامه نوشنند و خالخانان
 شمشیری که بیک و بار آن مریض از جواهر قیمتی بود از سرکار خود
 طلبیده بر میان داود بست و گفت شما چون طریقه درتشواهی
 اختیار کرده اید این شمشیر از جانب شاهنشاهی بر پذیرد و آیت
 ینگاه را چنانچه التماس خواهیم کرد موافق آن فرمان عالیشان
 خواهد آمد و اقسام تکلفات بجای آورد و اشیای غریبه و اجناس
 نفیسه گذرانیده او را رخصت فرمود و مجلس بکرمی رشکفتگی گذشت
 و خان خانان بتاریخ دهم شهر صفر سنه ثلث و ثمانین و تسفایه
 (۹۸۸) بدار الملک تانده آمد عریضۀ مشغول بر ماجرا نوشت و
 فرمانی مطابق مدعای او با خلق فاشه و کمر شمشیر مریض را حسب
 تازی با زین و لجام فرستادند و مهمان ینگاه را برای ورویت لویاز
 گذاشته تمام مطلق العنانی بمقت کفایت او باز نهادند .

شدن گوهر خان بدلولد رحمت و قدم تبتاش بلغزید تا آنکه
 تن رغزیدمت بهزست میرد * برین جان را به فقیست شهر
 و اکثر ازان فیلان کوه پیکر ایر کردار بیاد داد و آن مقل راحت آمد
 که لشکری گریزد و لشکری سر شود و خان خانان در آن منزل چندی
 روزی توقف نموده بمدارای جراحات خود و سایر مجروحان پرداخت
 و لشکر خان چون زخمهای منکر داشت رفته بشکر ابوالهشر ملحق
 گشت و بعد ازان که داود گریخته به کذک بفارس رفته خانخانان
 ازان منزل راجه را با شاهم خان جاپرو قیاد خان و سید عبد الله خان
 و محمد قلی خان توقیای و سعید خان بدخشی بمقاتب فرستاده
 قرار داد که خود هم بعد از التیام جراحات از عقب روان شود و ازان
 فوج بکل کل بهائی رسیده داود و سایر افتادگان کذک بفارس را مضبوط
 ساخته دل بر سرک نهاد و تن بر جنگ قرار داده و قضای انگ را
 بر خویش تنگ بافته باز در تپه اسباب جدال و اشتغال نماید تا حال
 شدند و خانخانان این خبر شنیده بکذک بفارس رفته بکنار آب
 بهقدری فرود آمد و مقدسات صالح در میان انداخته بعد از آن و بدال
 بخیار باستصواب امرا قرار برین یافت که داود آمده خانخانان را
 به بید و صالح را بایمان مود میدهد ساخته و قدیری صالح از مملکت
 و جمع بنگاله بر حسب اقتضای آرا و اتفاق امرا برقرار مقرر گردد و روز
 مذهب مجلس مالی پادشاهانه برسم و آئین جمعی و آمرزیدنی
 ترتیب داده و امرا تراخور مذامب بارواج مناسب در پایهای
 خویش جا گرفته و بر در سراییده و بازگذاشته و صفها کشیده بنحمل
 تمام رفته اند و ازان طرف طرفدار بنگاله نیز با شصت و شصت

و قال و فضل و رخصت گرفته گرفته در بی ذنوع و رفع او شده
 محتسبان برای اخضار شلیخ فرستادند و چون شلیخ با پسران محقق
 شده بود، منبر مسجد او را شکستند و شلیخ اول آنجا بشلیخ ملیم
 چشتی فتحپوری که در اوج جاه و جلال بوده برده التماس شفاعت
 نمود شلیخ سلیم بدست بعضی از خلقای خویش پاره خرجی
 فرستاده پیغام داد که اصلح بحال شما فرار ازین دیار است و رفتن
 بکجرات چون از آنجا نومید گشتند بمیزرا عزیز گوکه متوکل شدند
 او آمریف ملانی و درویشی شلیخ مبارک و فضیلت او را در پیش
 رسانید و گفت که مردی متوکل است و زمینگی انعام از شما ندارد
 رفعا بیدن آن فقیر چون باشد تا از سرایدای او برخاستند و زمانه
 در اندک مدت بکام ایشان گشت و شلیخ ابو الفضل تحسین پادشاه
 و زور خدمت و زمانه حازی و بی دیانتی و مزاج شفا سی و خوشامد
 باقصی الغایه در وقت فرصت آن جماعه را که سعادت و معنی
 تا مشکور کرده بودند باقیم رجوع رسوا ساخت و باحت استیصال آن
 کله قعلا بلکه موجب تحریب جمیع عباد الله از مشایخ و عوام
 و صلحا و ضمعا و ایتام و یریدن مدن معاش و وظائف ایشان گشت
 و بزبان حال و قال بنویسته میگفت

یا رب نجها فیان دایلی بفرست • نمرود را چوبه فبلی بفرست
 فرعون و شان دست بر آرد ساختند • موسی و عصا و رود نیلی بفرست
 و چون بر سر این وضع فتنها و خلها بر خاست این رباعی بیشتر
 بر زبانش میرفت

آتش بدو دست خویش در خرمن خویش

و در شانزدهم ماه جمادی الثانی (الاول) این سال حضرت قطب
القطاب ارشاد بادهی ولایت ملاذی قایم مقام غوث ربانی قطب صمدانی
شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی میان شیخ داود جهنی رآل
از عالم فانی بحضرت عدنان خرامید و • یا شیخ داود ولی • تاریخ یافتند
و فقیر • کمالات دستگاه • یافت و بعد از مراجعت از سفر اجمیر در
ماه ذی القعدة سده الفین و ثمانین و تسعمایه (۹۸۲) بدای مبادت
خانۀ مشتمل بر چهار ایوان نزدیک بخالقاجدید ننج پور واقع شد
و تفصیل احوال آن چون خالی از تطویل نیست انشاء الله العزیز
تقریبا جای نوشته خواهد شد •

و درین ایام شیخ ابو الفضل خلف شیخ مبارک ناگوری که
ادرا علمای می نویسند و آنش در جهان انداخته و چراغ صبا حیان
که حکم چراغ گرفتن در روز روشن داشت گردانیده و بمقتضای
من تخالف تصرف مخالفت جمیع امر را بخود قرار داده کمر
درختی بر میان چست بسته و بدوگاه آمده ملازمت مذنی ساخت
و تفسیر آیه الکوسی که درابق و نکات قرآنی در آن خیلی درج
شده و میگویند که تصنیف والدش بود گذرانیده عزت بدین یافت
و • تفسیر اکبری • تاریخ آن شد و از برای مالش گوش ملایان
قرعون مفت ادرا بر خلاف چشم داشت که از فقیر داشتند خاطر
خواه یافتند و باعث برین مخالفت و درشتی آن بود که در زمان
گرفتن اهل بدعت و قتل ایشان مقل میر حبشی و غیر ایشان شیخ
عبد الذبی و مخدوم الماک و سایر علما متفق اللفظ و المعنی
شده بعرض رسانیدند که شیخ مبارک مهدوی نیز اهل بدعت است

و بعد از ادای نماز بامداد بمهمات ملکی و داد و ستد سپاهی
 و رعیت می پرداخت و توزیع اوقاف نموده تزیین آن تجویز نمی کرد
 و خبر آمدن میرزا سلیمان نیز که پادشاهی بود صوفی مشرب و صاحب
 حال و مرید میگرفت از یدخشان در میدان بود یغایر چندین بواعث
 و فوایع همان حیره شیخ عبد الله فیاضی سهرندی را که سابقا از امانت
 بشیخ اعظم چشتی آورده آخورد و ابره مهندیه در آمده بود چنانچه شمه
 از آن ابراهیم یامت تعمیر بخشیده در هر چهار طرف آن ایوانی ساختند
 وسیع و عمارت حوض النوب تلو نیز باتمام رسید و آن حیره را
 عبادت خانه نامیدند که آخر رفته رفته عبادت خانه شد و ملا شیخی
 در آن باب تصدیق گفته از آن جمله این بیت است

درین ایام دیدم جمع با اموال قارونی

عبادت های نرعونی عمارت های شدایی

و بعد از ادای هر نماز جمعه از خانقاه جدید شیخ اعظم آمده مجلسی
 در آن معبد ساخته غیر از مشایخ وقت و علما و فضلا با چندین از
 محقران و ندیمان مخصوص دیگر را نمی طلبیدند و از هر قسم
 مخفیان امانت و استقامت میرفت تا روزی جلال خان تورچی که
 مریدی و حلیله ملازمت فقیر بود در اثنای مکالمه و محاوره عرض
 داشت که در آگوه بدیدن شیخ غیاث الله ولد شیخ محمد غوث رفته
 بودم بر مردم ایشان فقر آن چنان استقامت یافته که روزی در مجلس
 چند سیر نخود طلبیده پاره غذای خود ساختند و پاره یمن دادند و

چون خود زده ام چه نالَم از دشمن خویش

کس دشمن من نیست مگر دشمن خویش

ای زای من و دست من و دامن خویش

و اگر در حین بحث سخن می‌پنداین را می آورنده میگفت که

سخن فلان حلوانی و فلان کفش دوز و فلان چرم گر بر صاحبیت

می آید و نفی همه مشایخ و علما بدو سازوار آمد *

و در سده نهم و هشاد و سه عمارات عبادت خانه اتمام یافت

و منشاء تعمیر آن این بود که چون درین چند سال توفقات عظمه

و غریبه بی دل بی روی نمود و دایره مملکت روز بروز وسعت پیدا

کرد و کارها بر رونق مراد گشت و مخالفی در جهان نماند و آشنائی

بفقرا و محاوران آستان رفیع الشان حضرت معینیه قدس الله روحه

الغزیز بهم رسانیده اکثر اوقات بمباحثه قال الله و قال الرسول می

گذشت و به حفاظ تصوف و مذاکره علمی و تحقیق مسائل حکمی

و نقلی و غیر آن مصروف میشد و پیشتر شعبه درون کرخدای جل و

علا و مشغولی یاسم یلعو و یا هادی که ملحق بآن شده بودند احیا

می یافت و تعظیم منعم حقیقی در دل قرار گرفت بحجه ادبی

شمرانه بعضی از این نام مجرّها بطریق نیازمندی و درد مندی تنها

بر تخته سنگی الاحمره کفیه که در جوار صلبهای پادشاهی از آبادانی

بیک سوانده بود نشسته بمراقبه مشغول می شدند و بعضی سحر صی

ربودند و چون شنیده بود که سلیمان گروانی حاکم بنکاله در استجار

باصد و یغایه نفر از مشایخ و علمای نامدار نه از تهجد ایستاد میگذارد

و قداوت باعداد صیبت بایشان داشته تفسیر و تذکیر می شنید

را بقتل ایذا دادن در آن مجلس مبطوبیدند و حاجی ابراهیم رحیم
 ابو الفضل که نو آمده بود و حالا معتقد دین و مذهب نو است بلکه
 مرشد بحق و داعی مطلق و دیگر احداث را بمباحثه او سر میدادند
 و تخلیط در هر سخن او میکردند درین میان بعضی از عقربان نیز
 بر حسب اشارت در مقام بخوش و کافش و تراوش در آمده از
 خبرهای غریب نقل میکردند و مضمون کریمه و مفکرمین می
 گفت *إلى أرذل العمر* در حق او در وقت نصرت ازان جمله شبی خانجهان
 گفت که مخدوم الملك فتوا می داده است که هیچ رفتن درین ایام
 قرض نیست بلکه مستوجب جزا کفری است و چون وجه پرسیدند
 دلیل گذرانیده که راه مکه منحصر در عراق است و کجرات در راه
 خشکی ناسزا از قزل باشان باید شنید و براه دریا عهد و قول از
 نرنگی گرفته زبونی باید کشید و دران عهد نامه صورت مریم و
 عیسی علیه السلام تصویر کرده اند و آن حکم بت پرستی داده
 پس ببرد در طریق مطوع باشد و دیگری حیلۀ امقاط زکوات مال که
 در آخر هر سال مجموعه خزانه خود را بمفکوحه می بخشید و
 پیش از حوالان حول کامل استقرا می نمود و در حیلۀ غیر این
 نیز که حیل بنی موسی پیش آن شرمندۀ است و همچنین خست
 و زورات و خبانت و خیانت و مکاری و دنیا داری و ستمکاری او
 که بهمانچ و فقرای دیار خصوصا باید و اهل استحقاق پنجاب
 نموده بود يك بیک بظهور پیوست و سر یوم تبتی القرائیر برضای
 ظاهر گشت و حکایاتی که مشتمل بر انواع اهانت و استخفاف و
 ستمت او بود تقریر میکردند و قرار چنان یافت که جبرا و قهرا

باره دیگر برای خانگیان فرستادند از اجتماع این خبر متأثر شده
 بر سر التفات آمده شیخ ضیاء الله را طلب داشته در عبادتخانه
 منزل برای او تعیین نمودند هر شب جمعه طایفه سادات و مشایخ
 و علما و امرا را احضار میفرمودند و چون بر سر نشستن و تقدیم
 و تأخیر بد نفسیها ازین جماعه ظاهر شد مقرر ساختند که امرا
 بجالس شرعی و عادات در غربی و علما در جنوبی و مشایخ در
 شمالی به نشینند و خود نوبت بنوبت در آن موقوف آمد، صحبت
 بآن جماعه داشته تحقیق مقاصد می نمودند و انواع خوشبختی بکار
 می بردند و زر بی شمار باهل استحقاق که بوسیله مقرران در
 آنجا میتوانستند رسید فراخور همت و قابلیت می بخشیدند و
 کتاب های نفیس بسیار از اعتماد خان گجراتی که در فتح گجرات
 داخل خزانه عامره شده بود بر علما و نضا بنفس خود تقسیم می
 نمودند و از جمله چند کتاب که بفقیر دادند یکی انوار المشکوة بود
 بزیادت يك فصل از مشکوة الانوار و ایچ فاضل آمد باصرا در وجه
 طلب اجفاس که آن را ارماس یعنی ژوال دشمن نامیده بودند
 میدادند تا شبی رگ گردن علمای زمان بر آمده آوازهای
 بلند و دمدمه بسیار ظاهر شد این معنی بر خاطر اشرف گران
 آمده بفقیر فرموده که من بعد ازین جماعه هرگز بدانی که سخن
 نامعقول میگوید بعرض رسان تا از مجلس برخیزایم آهسته
 بآصف خان گفتم برین تقدیر اکثر را باید برخیزاند پرسیدند
 چه میگوید آنچه گفته بودم بعرض رسانید خیلی متعجب شده این سخن
 را بمقرران نقل کردند و مخدوم الملك مولانا عابد الله سلطان پوری

از امر او مقریان بود مهم سازی حسب المدعا ساخته و کسی را که این مرتبه میسر نبودی به سید تبع الرسول و سایر وکلای شیخ تاغواشان و دربانان و سالکان و خال خوران نیز رشوتهایی عالی دادی و گلیم ازان در طه بدر بردی و بی این هر دو صورت در ته چوب پیاپیال شدنی و بسیاری از اینها فاعراک در هوایی گرم دران از دحام عام جان سپردند و این خبر به پادشاه رسیده از فرط تعظیم و علاوشان آن صدر عالی قدر بر روی او نمی توانستند آورد هر وقتی که در مسند جلا و جلال می نشست و امرای عالی شان اهل علم و صلاح را در دیوان خانه او بطریق شفاعت می بردند و او از راه شفاعت پیش آمده کم کسی را تعظیم میکرد و بعد از میالغه و الحاح و محجز بسیار به درس هدایه و دیگر کتب منهدیه مثل انبیا پیش تا صد بیگه کم و بیش تجویز می نمود باقی زمین را که از مالها باز مقصوف بودند می خرید اما امام مجاهدیل و مخالفیل تا هندوان را نیز زمین افتاده به تفصیل از خود میداد باین تقریب قیمت علم و علما روز بروز کساد یافت و در عین دیوان چون بعد از نیم روز بر گرمی غور نشسته و صومعی ساخت قطرات آب مستعمل او همه بر سر و روی و جامه امرای گبار و مقریان بلند مرتبه می افتاد و هیچ تبحاشی ازان نداشت و ایشان از جهة کار سازی فقیران آن معنی را بر میداشتند و بتعلق و چاپلوسی و خوشامد و دلجوئی بهر نوعی که می خواست تغزل می نمودند و در وقت کار از و آنچه نور برده بود بر آوردند

روستائی اگر شود قاضی • حکمبائی کند که بکشندش

هرگز در زمان هیچ پادشاهی این قدر تسلط و تصرف استقلال هیچ

ادرا بمشقه معظمه باید فرستاد و چون ازو پرسیده اند که بر شما
 خج فرض شده جواب داده که فی دران ایام شیخ عبد النبی
 در عین جاه و جلال و مقدرم الملک در آغاز هبوط و زوال بود
 پادشاه از غایت تعظیم و احترام گشکافی بجهت اجتماع علم حدیث
 بخانه شیخ میفرستاد و یک در مرتبه کفش پیش پای او هم ماندند
 و شاهزاده بزرگ را در حیرت تعلیم او نهادند تا سبق چهل حدیث
 مولوی مخدومی مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله سره العزیز
 میگفت و از مشحکات این که باوجود زدن کوس محدثی و دعوی
 حافظی و امامی دران علم شریف حدیث الحزم حور الطین را که
 هرکودکی میدانند که بحای مصله و زای معجمه است بخلی معجمه و
 رای مصله تعلیم داد و سالها برین گذشت تا در هتکام الحراف مزاج
 پادشاهی ازو رجعت طایفه ملایان میرزا عزیزکو که اینمعنی را خاطر
 نشان ساخت که مهارت او در علم حدیث که بآن می نازید باین مذابه بود
 نهایتش او را شما باین درجه رساندید و بدین تقریب قلب عادات
 چون قلب حقایق روی نمود تعوذ بالله من الحوز بعد الکور *

و درین ایام ترجمه کتاب حبه الخیوان را که نقیب خان انور
 اوقات در ملازمت میخواند و معنی آن خاطر نشان میساخت بشیخ
 ابو الفضل فرمودند و شیخ مبارک آن را مترجم بفارسی ساخت
 و درین سال حکم فرمودند که ایمة جمیع عمالک محرومه تا فرامین
 مدد معاش و اوقات و ادازات خویش بامضای صدر نرسانند
 کردریان مجری ندهند باینرا طایفه اهل استحقاق از اتصی مشرق
 روزه هند تا ولایت بکر بملازمت رسیده هر کس را که حامی قوی

امثال و اقوال شما هیچ کس را این قدر مدد معاش ندادیم و آن
امداد ها تا حال که بیست و دو سال باشد در پرده مشیت مانده
و ورق گشته غیر از یک دوبار صورت نیافت و آن وعده سزایی بیش
نبود و خدمتهایی بی نتیجه و قیدهای مهمل که خلاص از
آن موقوف بلطیفه غیبی است بر گردن افتاد

یا دنا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب

بازم چرخ ازین یک دوسه کاری بکند

رضینا بقضاء الله و صبرنا علی بقا الله و شکرنا علی نعماء الله
به همه حال شکر باید کرد * که مبادا ازین بتر گردد

و این قطعه نصولی بغدادی که در حق خیرتی صوفی در
زمان التغات شاه طهماسب گفته مناسب فضولیهای بنده است که

من ز خاک عرب و خیرتی از ملک عجم

هر دو گشتیم باظهار سخن کلام طلب

بانتم از دو کرم پیشه مراد دل خویش

اگر شاه عجم و من نظر از شاه عرب

چون دنیا و مافیها معلوم است امید از کار ساز بنده نواز این است
که عاقبت بخیر باشد و ختم کار بر سعادت ایمان شود مَا عَقْدُكُمْ
يَنْفَعُ وَمَا عَزَدَ اللَّهُ بَاقِي

امید از کرم کار ساز ما این است * که نا امیدانه سزایی امید و اران را
و اول مسئله که درین ایام پرمیخت این بود که چند زن اصیل را
بنکاح آوردن درست باشد گفتند که بیشتر از چهار حره در عقد واحد
جمع نتوان کرد فرمودند که چون در عنقوان جوانی مقید با این

صدر را دست نداده بود و در آن ایام فقیر را امام ساخته حکم کردند
 که خدمت داغ بکند و خرجی غیر معتد به داده اول و هله فرمودند
 که موافق منصب بیستی اسبان بداغ رساند و شیخ ابو الغضل که
 همدران نزدیکی رسیده و هر دو چنانچه شبلی در حق جفید قدس
 الله روحهما گفته که از یک تصور بر آمده ایم از نهایت زیرکی و
 زمانه سازی فی الحال اقبال نموده شروع در داغ و محلی کرده در
 خدمت بجد شده تا آخر بمنصب درهزاری و درجه وزارت رسید و
 فقیر از بی تجربگی و حاده لوحی بفوکری نتوانستم قرار داد و این
 شعر مضحک که یکی از مادات آنجو حسب حال خود گفته به یاد آمد
 مرا داخلی سازی و بیستی * مبیناد مادر باین بیستی

و گمان این بود قناعت که انفس بضاعت است چیزی مدد
 معاش که خواهند داد نموده در گوشه سلامت و عافیت بمشغولی
 علم و آزادی شیوه نا مرادی خواهم داشت

جاه دنیا مطلب دولت فانی بگذار

جاه دین بمن بود و دولت اقام ترا

و آن خود میسر نشد و در ماه شوال ده صد و هشتاد و سه بود از
 طلب رخصت و عدم اقبال بران و بخشیدن اسب ورزی مقدار
 هزار بیگه زمین که در آن زمان کلی می نمود موافق علوفه بیستی
 به جهت نا سازگاری صدر و بدمددی ایام مقرر ساختند و در فرمان
 بصدقه مدد معاش در میان آوردند و هر چند بعرض رسانیدم که
 باین قدر زمین پیوسته در خدمت نمی توانم بود فرمودند که بزرگ
 لشکر ها بمدد و انعام خواهیم کرد و شیخ عبد الغنی گفت که از

پرسیدند که شما درین باب چه میگویند عرض کردم که مثل چندین روایات مختلفه و مذاهب گوناگون بیک سخن تمام میشود متعه نزد یک امام مالک رحمه الله و شیعه باتفاق مباح و نزد یک امام شافعی و امام اعظم رحمه الله علیهما حرام مگر آنکه قاضی مالکی مذهب حکم با مضاء آن میکند آن زمان بمذهب امام اعظم باتفاق مباح میشود و غیر این همه قیل و قال و جنگ و جدال است این سخن بسیار حسن است و قاضی یعقوب درین باب چیزی چند درهم میگفت یاد میکنم که امری که مختلف نیده باشد به قضای قاضی متجمع علیه میگردد و شما درین چه سخن دارید و برین دعوی مسئله قراة الغائبة را عقب امام معتمد ساختند تأییدات دیگر بسیار آوردم و قصه رفتن شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی در بغداد بمقرضت شیخ الشیوخ شهاب الدین مهروردی قدس الله روحهما و اخذ قرات فاتحه بمذهب شافعیه از آن بزرگ و طعن علمای وحنی در حق ایشان و امضای روایات جواز بلکه استحسان این فعل از قضات دهلی به تفصیل باز نمودم معقول شد و قاضی یعقوب بمعجز گفت پس من چه میگویم مبارک باشد مباح است پادشاه فرمود که قاضی حسین عرب مالکی را درین مسئله قاضی ساختیم و قاضی یعقوب از امروز معزول باشد و فی الحال قاضی حسین را وکیل ساختند او موافق مذهب خویش بجواز متعه هم حکم کرد و بدو اقرار از صدر قاضی مدرک و قاضی و تغییر ایشان ازین کار و بار حالتی عجیب روی داد و ابتدای خزان و عهد خریف ایشان شد و متعاقب این واقعه پسر درو مولانا جلال الدین ملتانی را که مدرس

مسئله نمودیم آن مقدار که خواستیم زنان آزاد و بنده جمع کردیم حالا علاج آن چه توان کرد هر کدام چیزی میگفتند فرمودند روزی از شیخ عبداللہی شنیدیم کہ میگفت یکی از مجتہدان تا نہ زن ہم تجویز کرده است معروض داشتند بای ابن ابی لیلی مجتہدترین رفته است و بعضی نظریطاهر عبارت قوله تعالی *فَالْحَيَّوَانُ طَابَ لَكُمْ مِنْ اِلْسَاءِ مَعْنَى وَثَلَتْ وَرَبَّحَ* تا هرده زن ہم روا داشته اند اما این روایتها همه مرجوح است و عمل را نمی شاید و شیخ عبداللہی را پرسیده فرستادند او همین طور جواب داده کہ من بدان اختلاف میگویم نہ آنکہ متونی باباحت آن داده باشم و این معنی بطبع پادشاه گران آمده فرمودند کہ پیرین تقدیر شیخ با ما اتفاق ورزیده بود کہ آن زمان چیزی دیگر میگفت و حالا دیگر میگوید و این تخم در دل جا گرفت و بعد از رد و بدل بسیار و جمع روایات متنوعه متونی دادند کہ بطریق متعه آن قدر زن کہ میسر باشد خواستن مباح است و این در مذهب امام مالک رحمۃ اللہ جایز است و شیعه خود فرزندى را کہ از متعه پیدا میشود بیشتر از غیر آن دوست میدارند بررغم اهل سنت و جماعت و در اینجا ہم حنفیان خیلی گذشت و جمعی از آن در نجات الرشید مذکور شده و موطنی امام مالک را نقیب خان نمود کہ در اینجا بتصریح حدیثی بر منع متعه استناد کرده و شیعی فاضل یعقوب و شیخ ابوالفضل و حلجی ابراہیم و یکا دونی دیگر از علما در حیره انوب نقل و در ملازمت نشسته بودند شیخ ابوالفضل معارض مشایخ شده روایاتی کہ والد ماجدش جمع کرده بود در نظر آورد و درین اثنا فقیر را نیز طلب داشته

روانه کرد میر عدل در مجلس پادشاهی او را بدایت ملامت گفته
و دستها داده عصا برای زدن برداشت تا بحیله خلاص یافت
و همدویین سال حکیم ابوالفتح گیلانی و حکیم همایون که تفسیر
داده اول همایون قلی بعد از آن حکیم همام نام او ماندند و نور الدین
قراری تخلص هر سه برادر از گیان بهمازمت پیوستند و برادر گان
بزرگ ندیمی تصرفی غریب در مزاج نموده خوشامد های صریح
گفته محاشا در وادی دین و مذهب کرده ز پیش پیش رفته
زود بدرجه تقرب اعلی رسید بعد از چند کار ملا محمد یزدی که
او را یزدی میگفتند از ولایت آمده بایشان محلق شده مطاعن
بجد در شان صحابه رضی الله عنهم پیدا کرده و نقلهای غریب گفته
پادشاه را خواست که بجانب تشیع کشد ناگاه بهربر حرام زاده و شیخ
ابوالفضل و حکیم ابوالفتح قدم بالاتر نهاده از دین منحرف ساختند
و انکار مطلق بحی و نبوت و احجاز و کرامت و شرایع نموده کار را
از پیش بردند و نقیر بدین مراقبت نتوانست نمود و مآل حال
اینها هر کدام بجایی خود مذکور شود انشاء الله تعالی و درین ایام
قاضی جلال و دیگران را از علما فرمودند تا تفسیر قرآن مجید می
گفته باشند و در میان علما بر سر آن غوغای بود و دایب چند
مستخره راجع منجمله می گفت که اگر کار نزد حق تعالی معظم
نبودی در اول سوره قرآنی چرا مذکور شدی و چون تاریخ خوانده
می شد روز بروز اعتقاد از اصحاب فاسد شدن گرفت و گام فراج تر
نهادند و نماز و روزه و جمیع نبوات را تقلیدیات نام نهادند یعنی غیر
معقول و مدار دین بر عقل گذاشتند نه نقل و آمد و رفت مرئیگان

متعبر بودند و مدد معاشش تغیر بود از اگرچه طلبیده بمقدار قضای
 ممالك منصوب ساختند و قاضی یعقوب را بگور فرستادند تا قضای آن
 صوبه کند و از آن روز باز راه خلاف و اختلاف باز شد تا زمانیکه
 نبوت با جناب رسید و هلم چو فصاحتا الی ما شاء الله تعالی و در
 همان ایام شیخ جد الذبی و مخدوم الملک را فرمودند تا تحقیق
 نموده جزیه بفرهندوان مقرر ساختند و فرامین باطراف نوشتند
 و آن حکم چون نقش بر آب زود بر طرف گشت و در همان ایام
 پرمیدند که اگر لفظ الله اکبر در مهر آویزگ و در سکه نقش فرمائیم
 چون است انگری جواب دادند که خوب است بخلق حاجی
 ابراهیم که گفت چون این ترکیب احتمال دیگر هم دارد اگر آیه
 وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ نقش فرمایند بهتر باشد که قاطع آن احتمال است
 از و نه پندیدند فرمودند که این خود همین است که از بنده با
 کمال عجز دمی خدائی چه طور درست می آید و مقصود
 مرا ملاصحت لفظی است این مدعا را بآن جانب بردن چه
 معنی داشت *

و درین سال پیش از تحقیق مسئله متعه سید محمد مجتهد را
 که از ملاحظه تمام داشتند بجانب بکر نامزد گردانیدند و شنیدند
 خاصه و اسب و سرودها تغایت فرمودند تا بآنجا رشت و بعد از
 چند گاه بدست آخرت شدت رحمة الله علیه بعد از آن میر عدلی
 جامه بود که الی یومنا هذا بر قامت همیشه چست نیامد گویا
 مقتضای آن زمانه این بود میگوید که روزی حاجی ابراهیم سرمدی
 نگوای با بخت لباس سرخ و زعفرانی داشت و حدیث در آن باب

خواه بود نه عیشت و اثر آن بغیر آن باقی نماند و از جمله احکام آن
این است که تا عیارت کذابی را که لام بسیار دارد و مقابله کلمه
طیبه لا اله الا الله است نمیتواند نجات یابد دیگر آنکه گوشت گاو
خوردن بشرطی چند مباح است دیگر آنکه میت را دفن کنند و
نصوزند و شلیخ مذکور بر برافهند هند در مباحه غالب آمده همه را
الزام داد و باین تقریب در دین صبیح در آمد الحمد لله علی ذاک
و در ماه شعبان این سال گلدن بیگم بنت پادشاه عمده شاهنشاهی
که در سال نه صد و هشتاد و دو از آگره باتفاق سلیمه سلطان بیگم
بنت نورالدین محمد میرزا که سابقا در حبالة بیرم خان خاننخانان
بود بعد از آن داخل حرم پادشاهی شد متوجه سفر حجاز گشته و
یکسال در گجرات انتظار کشیده بودند بآن سعادت فایز گشتند و
چهار حج در یافتند و ت باز گشت حبیب تبعی شدن کشتی یکسال
دیگر در هند ماندند و بهندوستان در حال نه صد و نود آمدند و
از آنکه باز تا پنج شش سال این شیوه مستمر بود که یکی از اعیان
درگاه را میر حاج ساخته و مردم را آن عام داده باخرجی بسیار و
زین نقد و جنس و تحف گرامی بجانب مکه معظمه روانه میکردند
بعد از آن بر طرف شد و درین سال میرزا سلیمان که از زمان سلطنت
پادشاه حکومت مستقل در بندخشان داشته بعد از کشته شدن
پسر رشیدش ابراهیم میرزا در بلخ ببلخ پسر محمد خان لوزبک
و فوج کوچ او ولی نعمت بیگم و رسیدن وقائع و حادثات صعب
و عقوق شاه رخ میرزا این ابراهیم میرزا و خروج و بغی او بر وجه
تصرف تمام در ملک بندخشان اول در کابل باعید استمداد میرزا

نیز شد و بعضی اعتقادات عقلی ایشان را فزا گرفتند

هر خدایی که عقل شان بلند * چرخ بر عقل اهل آن خلد
و درین سال شیخ بدر الدین خلف الصدق شیخ اسلام چشتی را که
صاحب سجاده بود و از نوکری تائب و نایب مایب پدر گشته
و توفیق یافته و انزوا گزیده بر ریاضت و مجاهدت و ذکر و فکر و تلاوت
مشغولی داشت شبی در عبادت خانه طلبیدند او چون بمرام ادب
که قبل ازین وضع داشت مقید نشد در نشستن و برخاستن و حرف
زدن ایذای لسانی بسیار کرده و دواعی دیگر نیز مقتضای شد از
نهایت یاس و غمخیز تمام بعد از سه چهار سالی خبر نا کرده باجمیر
و از آنجا بکجرات رفته و جریده در غرابی نشسته بشرف حج مشرف
شد و در آنجا اکثر اوقات روز وصال میگزشت و در هوایی گرم پای
برهنه طواف میکرد تا آنکه شرف کعبه وصال و قرب ذوالجلال
در یافت اللهم ارزقنی منه

کمال از کعبه رفتی بر دیوار * هزاران آمرین مردانه رفتی
و درین سال شیخ بهارن که برهنی بود دانا از ولایت دکن به ازموت
رسیده ظوعاً و رغباً شرف اسلام دریافته داخل زمره خاصه خیلان شد
و فرمودند تا پید آتهرین را که کتاب چهارم است از چهار کتب
مشهور اهل هند که بعضی احکام آن موافق ملت اسلام است تعبیر
تألیف و تقدیر آن را از زبان هندی بقاری ترجمه سازد و بعضی
و عبارات های او چون اغلاق بسیار داشت و معبر عاجز از تعبیر بود و
حقاصد مفهوم نمیشد بعرض رسانیدم اول به شیخ فیضی بعد از آن
بحالی ابراهیم سر هندی حکم ترجمه او شد و او همچنین که خاطر

چندگاه بگورنش نیاید و خارجان گمناهند تا از امین گهی پیش
 او نروند و بعد از چند روز در آگره فرستادند تا در باغ خویش در
 خروج و دخول بر روی مردم بسقه معنکف زایده تنهایی باشد
 و میرزا سلیمان چون بکوچه‌های متواتر از لهور بمقبره رحید تر-ون
 محمد خان از امرای کبار و قاضی نظام بخشی که میرزا سلیمان
 او را قاضی خانی داده از درگاه غازیخانی پانته بود باستقبال رفتند
 و پانزدهم رجب این سال میرزا سلیمان در حدود قنچ پور رسید
 و اول اشرف و اکبر حضور و ارکان دولت آمد از آن خود با جمیع
 امرا تا پنج گروهی پیشواز بر آمدند و در آن روز پنج هزار قبل بعضی
 بجایهای مشعل نورنگی و بعضی بزر بخت رسمی و زنجیرهای طلا
 و نقره آراسته و قطاسهایی سبزه و سفید بر سر گردن آویخته از
 هر دو طرف راه بر قطار ایستاده و اسپان تازی و عراقی با زینهای
 طلا برین قیاس و میان هر دو قیل یک عرابه چینه با قادهای
 زرین و مشعل و قماش و گلزار عرابه با سر انصهرهای زر درازی
 نگه داشتند و تمامی روی همرا برین گونه نمونگ بهار شد و شش
 و کوه‌دار عکس الدار و چون نظر میرزا از دور بر شاهنشاهی افتاد
 بی تکلف از اسب فرود آمده پیش دوید تا تسلیم کرده در پادشاه
 شاهنشاهی بر روی از خانه زمین خود را بلاد بر روی زمین گرفته
 او را بادامی تکلفات اسمی و تواضعات رسمی نگذاشتند و بعد از
 آغوش گرفتن سوار شدند و میرزا را هم سوار فرموده به پرمش
 احوال و تفقد و لطف پرداخته در دولتخانه انوب قلاز که در ده بانو
 و حسن آنرا بسایه‌بانهای منقش زرکش و قریش لطیف و آرومی

محمد حکیم آمد و آن خود صورت فیاض انگاه القیاس نمود که
بدروه بعد تا از منازل مخوف گذرانیده بآب نیلاب رساند میرزا
بظرافت و نزاکت پیش آمده جمعی را بدورگی تعین فرمود که
از منزل اول گریخته بکابل رفتند و بموجب ۱۷۱

مبادا که در نهر دهرایستی * که خواری بود پیری و بیستی
و دختر شود را همراه آورده تقی و بی حامان راه هند بقدم توکل
طی کرد و چند جای افغانان سر راه بود گرفته جنگ کردند میرزا
تعدد های بسیار مردانه نموده زخم تیر بماند و بعد نشویش خود
را بکنار آب نیلاب کشید و دو سه امپ خانه زاک مع عریضه بدرگاه
فرستاد و بنجای هزار رومیه با دیگر اسباب تجمیل و چند طوبه امپ
عراقی و رهوار بدست آغاخان خزانچی باستقبال میرزا فرستادند
و قبل از آن راجه بگهوان داس حاکم لاهور بموجب فرمان تا نیلاب
پیشواز رفته هر روزه بلوازم خدایت می پرداخت و امرا و حکام
سر راه نیز از هر برگنه و شهر بمقتضای حکم شرایط مهیا داری
بتقدیم میرسانیدند و باین دستور میرزا را می آوردند و در خلال
این احوال اعظم خان را که همان خان اعظم است از گجرات بابلغار
طلبیدند تا درین معرکه حاضر باشد او در چهارم رجب ثلث و
ثمانین و تسعمایه بفتح پور شمانه ملزمت نبود روزی بنقریب
احداث داغ و معامله کروری و داد و ستد سپاهی و خرابی احوال
رعایا و بدعتهای دیگر حرف راستی در میان آورده آنچه دانست
از روی التماس تحاشی گفت و بخاطر اشرف گران آمد و زمانه
بموجب عادت قدیم خود این کلمه الحق را بر نکاشت و فرمودند تا

گوجانیده برده و آن شهر را که سابق دارالملک بنگاله بود و هوای
بقایب مضعفت و متعفن داشت تعمیر فرمود و هر چند اسرار مانع
شدند سود نکرد

ای عجب سهل تان فبگرفت و نشد جان تان ملول

زمین هواهای عفن زمین آبهای ناگوار

بیماره‌های گوناگون که نام آنها دالمتن مشکل است بر اضربه
طاری شد و هر روز فوج فوج مردم نقد هستی در باخته یکدیگر را
وداع میکردند و از چندین هزار کس که نازده آن دیار بودند معلوم
نیست که صد کس سلامت باو طان مراجعت نموده باشند

چه دامن گیر یارب منزلی بود

تا کار بجائی کشید که احیا در دمن عاجز آمده اصوات را در آب سر
می دادند و هر لحظه و هر ساعت خبر فوت اسرار گوش زد خانجانیان
میشد و با وجود آن متعفن نمیکشت و از نازکی مزاجش هیچ
کس قدرت آن نداشت که پنبه غفلت از گوش او بدر آورد و رخت
از آنجا بکشد

دل را اگر پندی دهم در عشق دشوار آیدش

بگذارم اندر کوی او تا سر بدبول آیدش

درین النامزاج خانجانیان منعم خان از منهای اعتدال انحراف درزیده
در سن هشتاد و چند سالگی بعد از اتمام عشره کلمه در شهر رجب
سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه (۹۸۳) جواب خود و الله اعلم بخازن
یا بمالک داد و آن جاء و جلال و آن عز و کدال خواب بود و خیال
چو عمرت را وفا نبود چه یکمال و چه صد سالش

زرین و سایر اقسام احباب تجمیل گرفته بودند. بهلوی خود در اورنگ
 سلطنت جا داده و شاهزاده را نیز حاضر ساخته ملاقات دادند و بعد
 از فراغ از اطعمه و اشربه بوعده اسناد از مال و لشکر که وسیله تسخیر
 بدخشان باشد مستظهر ساختند و خانه در برج هخیا پول که نقاره
 خانه انجا بود برای میرزا تعیین کردند و شبها در عبادت خانه
 گاهگاهی آمده با مشایخ و علمای صحبت میداشت و حال سی روزی
 و هفتاد بلذت ازوشنیده می شد و نماز بیجماعت هرگز ازوفوت
 نمی یافت روزی بعد از امامت نماز دیگر انگفا بدعا نمودم میرزا
 اعتراف کرد که مائحه چون نخواندید گفتیم در زمان رسول علی الله
 علیه و سلم خواندن فاتحه عقب نماز معمول نبود و در بعضی روایات
 مکرره هم گفته اند گفت مگر در ولایت علم و علما نبودند که بخوانند
 گفتیم که ما را بکتاب کار است نه بتقلید پادشاه فرمودند که بعد ازین
 باید خواند قبول کردم بواجوب آن روایت درباب کراهت هم نمودم
 و دران ایام احمای تورا قدیم چندی نموده روزی چند برای نمودن
 میرزا سلیمان شیخان در دیوان خانه می کشیدند و پاهایان را تواجیلان
 جمع ساخته تکلیف بران طعام رسمی میکردند چون میرزا رخت
 آنها رخت و خالجهان حاکم پنجاب را حکم شد تا پنجهزار سوار جرار
 تیر و گذار گرفته بخدمت میرزا رفته بدخشان را از میرزا شاه رخ
 مستخلص ساخته بمیرزا سلیمان بسیار و بآهوار مراجعت نمایند از قضا
 آن نقش دیگرگون یافته بودند تا آنکه خبر آمد که مقیم خلی
 خالخانان بعد از صلح داود در عین برشکال از قندهار آب و هوای
 آن معتدل است بیهوشی اجل از گنگ گذشتند و مردم را بگور

محملی و داف که عادم الذوات و گردن شکن میامی است بعد از
لگدکوب آن همه محفلت که برگزیده بنابر دیوانگی ظاهر و فرزانگی
باطن از کثرت و گوله با جماعت یاران و مخصوصان خویش که در طوفان
آتش و حریق دریا بهیچ گونه روی گریز و گزیر از نداشتند برآمده
و از حضور بدو آن رحمت گدشته و از آب گنگ عبور نموده میان دو
آب درآمد و مواسان و منمره آن فواحی که هرگز سالکذاری
بواجبی نکرد جواب بجایگیر دار نمیدادند تا بکردری بیچاره زبون
مطلوب معیوب چه دست تلخته سری بدامن کوه شبلی کشید که
در مدت عمر عاشق آن بود و معادن طلا و نقره را نصب العین
داشته پیوسته خیالی بنخانیهای زمین و حیدرین غنای طلا و نقره در
کلور حینت بی کینه که در و عالمی نمی گنجید می بخت و به بسنت
پور که جانی است بلند و در کوهستان مشهور بجایده بی توژک
احاطه کرد و ملک الشرق کجراتی کروری تهاپسر دروازه قلعه را
بسته و دیگر کروریان برین قیاس از ترس در موخانها درآمده او را
بدانگی گری شهرت کذب داده عرایض بدرگاه فرستادند شاهنشاهی
سعید خان مغول را که نسبت خویشی و جهة یگانگی درستی قدیم
با حسین خان داشت و دران ایام از سلطان آمده بوده از احوال
حسین خان و بنی از پرسیده اند انکار آورده و چون از خط ضمانت
مواسی و مالی که از رعایا تلف شده بود از جانب حسین خان طلبیده
اند هم ایا نموده آن صحبت و یگانگی بدانشاهی و بدیگاری مبدل شد
این دغل موخان که می بینی • مگمانند گرد شیرینی
پیش تو از نور موافق تو اند • در عقب از سایه موافق تو اند

چو دوران را بقا نبود چه برمان و چه نماند (۴)

و چون وارثی از نماند آن مال و منزل اندر خفته چندین ساله را
متحفظان برای حرکات دیوان اعلی غبط نمودند بشر مال انجیل
تجدات او وارث

چه خوش گفت این تکذبات سلج • که زر زر کشد عاقبت گنج گنج
و بنابر مثل مشهور که در زمینی بی درخت بید انجیر درخت است
سایه دار بارور شاهم خان جلیق را آن خزانمت امرا سردار خود اعتبار
کردند کهرنی موت الکبراء بعد از وصول این اخبار خانجهان را از
درگاه قائم مقام خانخانان سلخته و قهای زر دوزی و چار قی طه
و کمر شمشیر صرع با اسب و زین صلا بخشیده بحکومت بنگاه
ناصره گردانیدند و مرزا سلیمان را خواستار التماس و خواه بجهت
صلاح ملکی قرار دادند که از راه دریا بصفر حجاز فرستند و مبلغ پنجاه
هزار روپیه از خزانه و بیست هزار روپیه دیگر از خالصه کجرات برات
کرده او را رخصت دادند و قلیچ خانرا بدرقه ساختند تا از بندر صورت
گذراند و همدین سال بزیارت حرمین الشریفین مشرف شده
و ببعن این توفیق و صلیق توجه از راه عراق باز گشته باز دیگر
چنانچه بیداد او داشتی بدخشان رسید

تو راه نرفت از آن نمودند • و رفته که زداین در که برو نکشوند
و در وقت باز گشت یک دختر خود بمظفر حسین میرزا حاکم
قندهار که دینخواه باغور آمده و بدرگاه پیوسته داد دیگری را بدیگری
و درین حال حسین خان مرحوم که فقیر را از مردم جدا معنی باز
وابطه عظیم قدیم و صحبت خالصا صفا الما بود از صبر عجز از نمودن

نکرد و روزی درهم نساخته بی تکلف تبسمی می نمود

رویم شکفته از سخن تلخ مردم است

زهرست در دهان و لبم در تبسم است

و آن دیدار قیامتی و وداع واپسین بود بعد از آنکه بفتح پور رسیدیم

بعد از سه چهار روز شنیدیم که آن مرض منجر باسفال شد و چندان

در بونته ریاضت گذاشت که ما بقی الیش که بموجب بشریت و

حکم نفس داشت بتمام رفت و مس وجودش زو خالص گشته از

آتش الهاء المولاه کالمهبب للذهب پاک برآمد

رفت ز معبود بک جمله صفات بشر

آنچه ازان ذات بود باز همان ذات شد

و تا او را از سعادت شهادت حقیقی و حکمی نصیبه تام باشد به

موجب حدیث صحیح المبطلون شهید دران کربت شریعت و بلائی جلا

و محنت انفس هم بعملت زخم کفار دار الحرب و هم بتشویش اسفال

کهنه از عالم فانی رخت به بهشت جاودانی کشید و سرخ روحش

از نفس الدنیا مین بقاعی ارجعی الی ربک راضیه مرضیه

بسوی گلزار مقیم روح و ربان و جلالت الفعیم پرواز کرد

نیامد کسی در جهان کوبماند • مگر آن کز نام نیکو بداند

و بآنکه عالم عالم زر بمستحقان و محتاجان می بخشید روزی که سفر

آخرت گزید و جعه قرن و دهن او را خدمت ملکی ملکات رفیع الدراجات

قدسی صفات خواجه محمد یحیی نقشبندی روح الله روحه بهم

رسانیده با سحار (۶) و احترام تمام در آگه بمسکن غریبان با مانت سپردند

در خاک چگونه خفته بتوانم دید

تا آنکه حید عالم پسر محمود باره و پسران سیر عبد محمد میر
 عدل اسروه را پیش از آنکه رخصت بگردهند با جمعی از
 اسرا بر پسر او نامزد گردانیدند و زمانی که حمین خان در جنگ
 کوهستان بهشت پور زخم تغذگی کربی زیر شانه خورده و خیلی از
 مردم کار آمدنی او ضایع گشته و کربی نساخته از کوه مراجعت نموده
 و بکشتی سوار شده از راه دریای گنگ متوجه پندالی که اهل و عیال
 او در آنجا توطن داشتند بود در نواحی گده مکتب پسر رحیده او را بآن
 زخم منکر آورده در اگره حمص الحکم در حویلی عادی محمد خان
 که از زمان ابتدای نتم هند بلکه از قندهار باز نزاکت مزاج و تعصب
 دینی در میان ایشان بود مرود آوردند و شبنم پندالی طبیب از نتم
 پور در اگره بموجب امر برای معالجه او رفت و بعرض رسانید که
 زخمی مخوف دارد بعد از آن حکیم عین الملک را امر رساندند و تقیر
 نیز در صحبت حکیم بذات رعایت جهت قدیم بر حمص رخصت عالی
 دیدن او رفت و در یافتن و لحظه از روی حسرت ایام گذشته
 حرفهای آشنایی درد خیز اشک آمیز در پیوست

هر جا من و معشوق بهم باز رسیدیم

از بیم بد اندیش لب خویش گزیدیم

بی واسطه گوش و لب از راه دل و چشم

بخیار سخن بود که گفتیم و شنیدیم

در همین اثنا جراحان پادشاهی برای بستن مزه آمدند

و خیلی بمقدار یک وجب در آن جراحت فرستاده بزور کشتند

و آن مرد مردانه آن فیش را چون نوش مرود برد و ایرو خم

اینجا قیام کنید زمانی که حکومت مستقر در لاهور داشت استماع
 از ثقات دارم که غذای او از جهت متابعت حضرت ختم النبیین
 خیر المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین نان جوین بود و
 چهلدین هزار مساجد و مقابر کهنه را به تجدید مرمت فرمود و تعمیری
 روزی هندوئی بصورت مسلمانان به مجلس او در آمد از تواضع
 ذاتی که داشت بگمان اسلام قیام برای آن هندو نمود بعد از تحقیق
 حال انفعال کشید و حکم کرد تا بعد الیوم جمیع هندو پیوندی
 برنگ مختلف بر جامه های خود از یک به بن آستین بپوشند تا
 استدلال بین المسلمین و الکافرین باشد و ازین جهت لقب تکریم در
 عوام مشهور شد و تکریم پیوند را میگویند که بزبان عربی عبارت
 از قیام بکسر غین معجمه و یای مقناة باشد بر وزن دیار و چلند گاه
 دیگر فرمود که کثران موافق حکم شرع مطهر بر زمین سوار نشوند بلکه
 بر پالان نشینند و در سفریجه رحایه خاطر سادات و اهل علم و عقل
 که ملزم او بودند و همیشه نشست و بر خامت بایشان بود هرگز بر
 روی چهار پای خواب نکرده و نماز تمجید یا اختیار از وفوت نشد چنانچه
 جماعت و با وجود جایگیر لکها و کثرونها پیشتر از یک اسب در
 طوبه او نبود و گاه گاهی نیز بمصرفی و مستحقین بخشیده خواه در سفر
 و خواه در حضر پادشاهی می ماند تا خوبشان و غلامان با او اسب دیگر
 میکشیدند و شاعری در تصبده گفته بود

خان مفلس غلام یا سامان

و سوگند خورده بود که هرگز خزینه جمع نسازد هر وقتیکه زر در
 نظرش می آوردند میگفت که گویا تبری و نیزه ایست که در پهلوی

آندرا که سرا ز خاک برداشته بود

و از نجا در گورستان پنهانی که گورخانه از بود برداشتن گنج مدفون
 ساختند و گنج بخش تاریخ یافته شد و چون خبر وفات آن توانگر دل
 درویش دست را در روز مشایعت سفر بکر بمیر عدل مرحومی
 مغفوری گفتم زار زار بگریست و برپاکی و چستی و چالکی او
 آنریهایی کرد و گفت اگر کسی از دنیا میبرد روی اختیار کند
 باید که این چنین کند و زود که حسین خان کرد درنت

غلام همت آتم که زیر چرخ کبود

زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

اتفاقا فقیر را بمیر نیز همان صحبت یادگار بود و آنچه از آن بزرگوار
 در آن ساعت فرموده که یاران ما همه رفتند معلوم نیست که دیگر
 شما را توانیم دید گویا اختر در گذر بود که همچنان شد

تا درین گدازه گوسفندی همت نه نشنید اجل ز قصابی

مخفی نماند که فقیر مدت قریب نه سال در صحبت آن یکنه روزگار
 بودم و اختلافی که از او در لباس ساهی گری و دنیا داری یا آنکه
 این نام برو حیف محض است و ستم مطلق مشاهده کردم در
 اکثری از مقتدایان و مرشدان زمانه که مانده اند عشر عشیر آن
 نمی یابم در مذهب منی پاک اعتقاد و در پاکیزگی صاحب
 صلاح و رشاد و در همت بی عدیل و در شجاعت یکنه در تواضع با
 خورد و بزرگ بکمان و در بی تعللی یکنه زمان و در نیرد بی
 آرایش و در خدمت بی آسایش و در توکل بیقرین و در زهد و در خور
 صد آنری و اگر او درین ایام می بود سخنان مذهب و ملت به

و عظم هیکل صفت شجاعت همین قدر داشته باشند که این شیر مرد
مردانه را بود و در روز جنگ فاتحه که میخوانند عبارت همین بود که
یا شهادت یا نجات و هر چند که میگویند که فتح را مقدم باید داشت
میگفت شوق من بدیدار اعزّه گذشته بیشتر است از مضایم بائی
سازده و جودی آنچهان داشت که اگر بر فرض و تقدیر گنجهای عالم
و سلطنت روی زمین بود میسر و معلوم میشد روز اول قرضدار میگشت
و ما عذق این قطعه درین روزگار او بود

صواب کرد که پیدا نکرد هر دو جهان (۶)

یگانه ایزد دادار بی عدیل و همال

و گر نه هر دو به بخشیدی او بوقت محال

امید بنده نمائیدی بایزد متعال

و گاهی همچنان اتفاق افتاده که چهل و پنجاه اسپ عراقی و
مجلس و ترکی از خود اگر بیک صفته بیع کرده همین گفته که
تولدانی و خدا

با مشقربى مبالغه در بها نرفت

و در یک مجلس آن همه را بهاران بخشیده و عذر خواسته و در
اول آشفاتی که فقیر را باو در زمان تعیین لشکر کرده گفتند و اتع شده
در آگه اسپى عراقی بدانصند رویده بیع کرد و بمن گذرانید و علی
هذا القیاس

شاه هر روزم ندید و بی سخن حد لطف کرد

شاه یزدم دید و منحصش گفتم و هیچم ندان

چه قول کرد • • ع • • هرگز آنچه هست میگویند •

من میخند و تا آن را نمی بخشید قراض نمی بود و بازها دیده شده
 که پانزده هزار روپیه تا سه چهل هزار روپیه در برگه مقطعی کردند
 و او را دیده برات بر اهل سیاه و سایر مصارف نوشته تا کثر بخصه رسد
 افتاد و نذر داشت که هر بقعه که در ملک او در آید روز اول از او
 باشد و بغیر از حد زن نکاح بند آزارش و نشد و جو را از مسکرات
 می دانست یعنی حرام اعتقاد داشت روزی شیخ الهدیة خیر آبادی
 که از مشایخ مقتدای روزگار برجای هدایت و ارشاد خلف
 بود خان را بر عدم خزینه و اصراف و اتلاف اموال و بخششهای
 بی هنگام و افراط تقریط در انعام و اتفاق تقریر نموده خواست که
 ترغیب بر تغییر آن عادت نماید این نصیحت موافق طبع او نیامد
 و بخشش آمده گفت این جمع اموال که اسیر بدان میفرمایند آیا سفت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امت پس چاره نیست و اگر نه
 از اسفال شما راهبران دین چشم داشت این داریم که اگر سادۀ حرص
 و هوس دنیاوی در ما باشد باید که راهزونی بر قلع و قطع آن
 ماده بکنید نه آنکه اسباب حطام قانی را در نظر ما جلوه دهید و ما را
 حرص ما زیدیم تا در اسفل سافلین رو بنگار بخل و شح نزد رویم
 قرار بر کف آزادگان بگیرد مال
 نه صبر در دل عاشق نه آب در غریال

و تغییر اگر چه در جنگ میدان بهلیج معرکه همراه او نبودم اما در
 انقیری جنگهای جنگل رموانات بی موااسجدائی از دل داشتیم و استواری
 و جلدتی از دیده ام که مگر آن پهلوانان نامدار که ادا می ایشان
 در اصفانهای روزگار بیدار مانده داشته باشند و قطع نظر از قوت

طوطی و گرفتاری آن داشت پیش نمازی روز چهارشنبه حکم فرموده داخل ایام جمعه ساختند و اهتمام احضار دران شب و روز بخواجه دولت ناظر غیف شد بدینکه شخصی لاکر و لاکتی حکم شده محصلی گماشتند تا پنج وقت نماز حاضر باید بود *

و درین ایام خواجه امین الدین محمود مشهور بخواجه امینا از عالم در گذشت و زو بسیار که از مانده داخل خزانه عامره شد و در هفتصدی قعدا این حال سفر اجمیر واقع شد و از یک منزلی بدستور معبود پیاده رفته زیارت مزار مبارک نمودند و در نیم این ماه تحویل حمل واقع شد

حامل مهر چو از نو کند طرح عمل * داخل روزگند فاضل تحویل حمل و شروع در حال بیست و دوم از جلوس نمود و خیر رسید که بود از فوت منعم خان خانانان امرا تاب مقاومت داود نیاورده از گور و تانده بحاجی پور و پنه آمدند و خان جهان بجهت آنکه لشکر او هنوز در لاهور است بتانی میبرد بنائبران فرمان به مصحوب ترک سبحان قلی در باب تعجیل به خان جهان نوشته فرستادند تا در عرض بیست و دو روز قریب هزار گروه را طی نمود و هم در اجمیر خیر آمد که خانجهان چون بگری رسید باافغانان داود جنگی عظیم کرده فتح نمود و قریب هزار و پانصد کس را بقتل رسانیده و اسیر گردانیده بدشتر گذشت *

و در اوایل محرم المکرم حقه اربع و ثمانین و تصدایه (۹۸۴) مان سنگه واد بهکوان داس را درون روضه حضرت معینیه علی سگنیا التحدیه برده و خلوت ساخته و استمداد نمود و خلعت و اسب با

و چون از عالم بیونا رخت بر بخت از یک و نیم لک ز پیده متجاوز
قرض بر ذمه او ماند و از پس نیک معاملگی که نسبت بقرض
خواهان بجای آورده بود همه طوعا و رغبتا خطها را پاره کرده و ازو
خشنود شده دعای مغفرت و رضوان و عفو و درود چاندان بیرو
فرستادند و ابرای ذمه نموده هیچ خصوصی و نزاعی مانند ورثه
دیگر اموات قرضدار بفرزندانش پیش نیاوردند

شقان بین محمد و محمد • حیّ امات و میت احياتی

بالجملة مرا باین بگزاران حوصله نذای آن چنان احسان از کیا آید
اما چون خلاصه عمر که علقوان جوانی است بخلاف این ازل العمر
که هنگام رسالت پیری و سرگردانی است در خدمت او گذرانیده
و بتقریب التفات او نشو و نمای مستحسن بآنچه شهر زمان و
انگشت نمای جهانی گشتم و توفیق ایصال نعم به بندگان دادار
زمین و آسمان حسب الامکان یافتم اداء بحق بعض احسانه و ندمه
این جریده تذکار را بتعریف بعضی از اوصاف او که از هزار یکی و
از بمیاز اندکی است آراستم

ما ان منحت محمدا بمقالتي • لكن منحت مقالتي محمدا
و بموجب عقد ذکر الصالحين تنزل الرحمة خیال کرده باین ذکر خیر
امیدوار رحمت عام پروردگاری باشم

اعد ذکر نعمان لغان ذکره • هو الصک ماگروه بتوضوح

تا شاید که بمقتضای آن عهد دیرینه که بسته بودم حشر من نیز
با او چنانچه منوی و منظوی بود شود و مَا ذَاكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ
و درین حال فقیر را به تقریب خوش آوازی که حکم خوش خوانی

حجب بعرض رسانیدم که داعیه دارم که این محاسن سیاه را در دولت خواهی مخرج کنم

کز تو مخاطره امت خواهم کردن * تا مخرج کنم رویی ز تو یا گردن
فرمودند انشاء الله تعالی خیر فتح خواهی آورد و یمراقبه رفقه به
توجه تمام فائحه خواندند و چون از مابین صفه دست برای پایی
بوس بالا بردم پایی را بالا برکشیدند و همین که از دیوان خانه برآمدم
باز خواندند و هر دو دست پر کرده پنجاه و شش اشرفی بخشیده
وداع فرمودند و چون به وداع شیخ عبد الغنی که در آن ایام بر سر
النفات آمده رفیع کلفت سابق نموده بود رسیدم فرمود که زنهار
در وقت النقای صغیر که بموجب حدیث صحیح نبوی علیه
انصل الصلوات و التسلیمات از سلطان استعجاب است دعا است مرا بدعای
خیر یاد آوری و فراوش نکلی قبول نموده فائحه التماس نمودم
و اسب یراق یان لشکر باجمعی از یاران موافق یکجمله رفتم
هر روز بمنزلی و هر شب جانی

و این سفر از اول تا آخر بفرخندگی و خجستگی بر آمد تا ما قبت
با فتحنامه و نیل مشهور متنازع فیده از زاناکا در فتح پور رسیدم *
و در بیستم محرم این سال مرا انجام پیام لشکر کوکند فرموده
بجانب دار السور فتح پور مراجعت نموده در شرف شهر سفر بمستقر
رسانیدند و در آن ایام متجهان خبر رسانیدند که بعد از گذشتن
خانجهان از کوهی اوکد از تانده بر آمده در موضع آک متصل که
یکطرفش آب گدگ و طرف دیگر بنوه متصل است گردن خود
خندق و قلعه ساخته نشسته هر روز جنگ دارد و خواجه عبد الله

سایر لوازم بخشیده رخصت بجانب دار الحرب کوکله و کونهل میر
 که تعلق بر انا گیک داشت فرمودند و پنج هزار سوار رومی چه خاصه
 وجه دیگر نابینان امرا بکومک او نامزد گردانیده آصف خان میر
 بخشی و غازی خان بدخشی و شاه غازی خان تبریزی و مجاهد
 خان و سید احمد خان و سید هاشم باره و مهتر خان خامه خیل
 و دیگر امرا را همراه نوشتند و چون فقیر قاضی کوهی اجمیر بجایکه
 مرا برده این امرا زده بودند بجبهه مشایعت قاضی خان و آصف
 خان رفتم شوق غزا در دل هجان نمود و فی الحال بازگشته صورت
 حال بصره عالیقدر شیخ عبد النبی شیخ الاسلام باز نموده و سیاق تحصیل
 رخصت پادشاه ساختم اگرچه اقبال کرد و لیکن عرض را بویکل خود
 سید عبد الرزاق که موصول بود انداخت چون دور و دراز دید توسل
 به نقیب خان که عقد اخوت یار در میان بود جستم اول مانع آمد
 و گفت که اگر همدو سردار این لشکر نمی بود نخست نمیده رخصت
 می گرفت من بودم خاطر نشان خان مذکور ساختم که ما سردار خود
 بلندگل حضرت را میدانیم بمان - نگه و غیره چه کار داریم که کربه
 تصحیح نیت است نقیب خان در زمانیکه شاهنشاهی بر سر
 بلندی پایها آویخته متوجه مزار فیاض السوار بودند القیاس
 رخصت فقیر نمود اول فرمودند که او بعد از اقامت متعین
 است چون میبرد نقیب خان عرض داشت کرد که میل غزا دارد
 طلبیده مرا فرستند که بجای عرض کردم که بلی فرمودند بچه

اوژنگ و راجه لون کون حاکم سانبهر و دیگر راجپوتان در قول و جمعی
از جوانان نامی در هراول قرار یافت و ازین جمله هشتاد و چند
نفر چیده و برگزیده بهمرای سید هاشم باره پیشتر از هراول
نامزد شدند که آنرا جوژه هراول می نامیدند و سید احمد خان
باره با جمعی دیگر برانغار و قاضی خان با جمعی شیخزاد هابی
سیکری خوبشان شیخ ابراهیم چشتی جرانغار و مهترخان چنداول
بود و انا کیکا بمقدار سه هزار سوار از عقب دره برآمده در موج
شد یک موج او که حکیم سوز افغان سردارش بود و در مقابله هراول
از جانب قبله رویه کوه آمد و بتقریب شکستی و ناهمواری و
بعباری زخم زار و مار بلجانی راه جوژه هراول و هراول یکی
شده با هم مخلوط شدند و جنگ مغلوبه افتاد و راجپوتان این لشکر
که سردار ایشان راجه لون کون سانبهری بود اکثری از جانب چپ
مانند رمه میشی رم کرده و از هراول گذشته پناه به برانغار آوردند
و درین هنگام فقیر که با چندی از مختصران هراول بودم بآصفخان
گفتم چه مان آشنا و بیگانه راجپوتان را درین زمان از هم جدا میکنم
گفت عید تبریکینند تا هر که باشد باشد

ز هر طرف که شود کشته شود اسلام ست

همچنان تیراندازی میکردیم و شصت دران انبوه چون کوه اصل خطا
نمیشد و گواه راستین تر * * * القلب اصدق شاهد یتشهد *
گواه عاشق صادق در آستین باشد

و یقین گشت که دست به کار رانیده و ثواب خزا حاصل شد و
و سادات باره و بعضی جوانان صاحب ناموس درین جنگ

نهبیرا خواجه احرار قدس الله سره العزیز در جنگ خندق تردد
 مردانه کرده ازین جهان در گذشت و از آن طرف خان خانان سردار
 افغانان بقتل رسید بدایران فرمان یظفرخان حاکم پتغه و بهار نوشتند
 که جمیع افواج آن حدود را همراه گرفته بکومک خان جهان بیرون *
 در ماه ربیع الاول این سال میرزا محمد شریف ولد میر
 عبد الطیف قزوینی که جوانی بود در غایت صفای ذهن و جودت
 قریحت و خوش خلق و خوش آواز و باصفاف کمالات متصف در
 میدان فتحپور هنگامی که با شاهنشاهی چوگان می باخت از اسب
 افتاد و در ساعت جان بجان داد و غریبی عظیم در شهر و ولایت
 برخاست و این آذوا در اطراف شایع گشت و شاهنشاهی آن
 قضیه را دیده بودند و نمیدانستند که چکار کنند درین اندامی
 قطب الدین محمد آنکه عدان تگور را گرفت و گفت که کدخد در اینجا
 چه میکنی روان شو تا جلو بجانب دولتیخانه تانند و تو امین
 مشتمل بر صحت و عافیت در اطراف به امرای سرحدی فرستند و آن
 شورش تمکین یافت از آن جمله قرامانی در گوگنده بنام مان سنگه و
 آصفخان نیز درین باب رسید و آن ناخوشی بخوش حالی تبدیل شد *
 و در اوایل ماه ربیع الاول سنه اربع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۴)
 فتح گوگنده واقع شد صبحه آنکه چون مان سنگه و آصفخان بکویهای
 متواتر با فوج اجمیر برآه مانندل گره در بلده نام دره بهفت کوهی
 گوگنده که جای نشستن راناکیکا بود رسیدند و رانا باستقبال برآمد
 و مان سنگه قبل سوار با جماعه از یکهای پادشاهی مثل خواجه
 محمد رنیع بدخشی و شهاب الدین کوه پاینده نرق و علی مراد

مهاوت بران فیل خود حوار شد و نبات قدسی درزید که فوق آن
منصور نباشد و یکی از آن در فیل که یکی خاصه پادشاهی بود پا
فیل رانا که رام پرشان نام داشت و بغایت قوی هیکل بود جنگ
عظیم کرد و هر دو یکدیگر را می راندند از قضا بر مقتل فیلبان
فیل رانا تیر رسید و از صدمه حمله فیلان بر زمین افتاد فیلبان
فیل پادشاهی بچستی و چالاکي از فیل خود جسته بر فیل رانا
تشت و کاری کرد که هیچکس نکند و از مشاهده این حال
رانا تاب نتوانست آورد و جلو مانده روان شد و تذبذب در امواج
رانا افتاد و جوانان یکه که مان سنگه را محافظت مینمودند پیش
در آمده چپقلشی کردند که کار ناصه بود و از سرداری مانسنگه آن
روز معلوم شد که این مصراع مآ شیری چه معنی داشت

که هندو میدزدند شمشیر اقام

و پسر جیمل چیتوری و رام شاه راجه گوالیاری با پسر خویش
سالباهن که بغایت تردهای نمایان کرده بود بجهت رفتن و از
نسل راجهای گوالیار دیگر کسی قابل جانشینی نماند خمس کم و جهان
پاک و زخمهای تیر بر رانا که زویری ماده و سنگه بود رسید و
حکیم خور که از پیش حادثات فرار یافته بود اینجا بران برد و هر دو
فوج یکی شد و رانا جلو بران کرده باز بکوههای بلند که بعد از
فتح چیتور دران میگشت رفته شخص جست و دران چنان هوای
گرم چله تابستان که مغز سر میجوید از اول روز تا نیمروز جنگ
میکردند و قریب پانصد کس کشته در معرکه افتادند از آن چوله
صد و بیست کس از اهل اعلام و باقی از هندو و مجروحان شرافت

آن چنان کارها کردند که مگر از رحم آید و مردم بسیار از جانبین
 دو میدان افتادند و فوج دیگر که رانا خود در آن بود از میان گهائی
 برآمده قاضی خان را که در دهانه گهائی بود از پیش برداشته و
 رفته بر قلب زد و غنچه‌های سیکریوال بیکبار گریختند و تیری
 در وقت فرار بر سرین شلیخ منصور داماد شلیخ ابراهیم که سردار
 جماعه بود رسید و مدتی زحمت کشید و قاضی خان با وجود مقلی
 بیاد رانده ایستاده و شمشیری بر دست راست او وحیده و انگشت
 ایهامش زخمی شد و چون مجال مقلومت نماند الفرار مما لا بطق
 من من المرحلین خوانده خود را بقول رسانید و جمعی که در
 اول وهله ازین فوج زرگردان شدند تا پنج شش کوزه از دریاچه
 گذشته عمان بالا کشیدند و در عین گیر و دار سبزو خان از میان
 فوج چندان تاخذه و تقاره گرفته آوازه در انداخت که بندگان
 پادشاهی بایلغار آمدند و این (۱۵) خبلی باعث تقویت گریختگان
 شد تا قرار گرفتند و راجه راساء گوالیاری نذیرا راجه مان مشهور
 که پیش پیش رانا می آمد کار پزدازی در جان راجپوتان راجه
 مان سنگه کرد که بشرح راست نیاید و این جماعه بودند که از چپ
 هر اول گریخته و باعث گریز آسفغان نیز شده آنها به حادثه که
 در سیمله بودند بردند و اگر حادثات پامی ثابت نمی امردند
 چنانچه بر لوان جلو و بران کرده بود تیره رموائی میگشید و قیدان را
 تا مقابل قیدان اتواج پادشاهی در آمده ازان جمله دو فیل قوی
 سمت نامی با یکدیگر در افتادند و حسین خان نوچدار و نیلان که
 عقب مانسنگه بر فیل دیگر سوار بود نیز افتاد و مانسنگه بجای

عالي مجسمي بود شگفته اسير مي ساختند و از گوشت موالي
اوقات گذر مي شد و انبه چندان فراوان بود که بشرح راست ندياد و
از اذل عوام آنها ناهار بجاي طعام بکار مي بردند و از کثرت رطوبت
اکثري بيمار ميشدند و انبه بر کشيده شد دران ديار بوزن بکبير
اکبري کم جرم اما شيريني و مزه چندان نداشت و در حين انذا
محمود خان خواص از درگاه بموجب حکم بايلغار بکوکنده آمده
و تحقيق حال معرکه کرده روز ديگر روان شد و کار هر کسي آنچه
شنيده بود تقرير کرد و آن خدمات مستحسن انگاه اما از بين که
زانا را تعاقب نه نمودند و گذاشتند تا زنده بدر رست بصله خاطر
نيامد و اسرا خواستند که نيل نامي رام پير شاه نام را که بغنيمت
يدست آمده بود و چند مرتبه بندگان حضرت آنها از رانا طلبيده
بودند و او از بدبختي فرستاده مصحوب مقدماته بدرگاه روانه سازند
آصفخان نام فقير را برده گفت که فلاني محض از جهت حمايت و
قربت درين لشکر آمده بود همراه او بايد فرستاد مانسنگه جواب داد
که هنوز کار خيلي مانده است مي بايد که پيش صف در آمده در
معرکه همه جا امامت مي کرده باشد گفتم امامت اينجا را فضائيلست (۴)
کار من اکنون اين است که بروم و در پيش صف بندگان حضرت امام
باشم منبسط و مسرور شده نيل مذکور را باسي عد سوار بجهت
احتياط همراه روانه کردند و خود هم بتقريب سير و شکار و تهايه
گذاشتن تا قصبه موهني که بيست کوزه گونگنده است بمشايست
آمدند و مفارشنامه نوشته مرا بدرگاه از انجا رخصت نمودند تا براه
باله ور و مائل گذه بقصبه انبیر که وطن مانسنگه است رسيديم

از حیل و گشای مجبور بودند و چون هوا حکم تلور آتش داشته
مجال حرکتی در پهلوان نماند و گمان غالب این بود که زانا
در پس کوه بمکر و فریب مختلفی مانده باشد بنابراین تعاقب نکرده
باز گشته در خیمها آمده بمدارات زخمیان پرداختند و این تاریخ
یاد شده شد که

و یبدو من الله فتح قریب

و روز دیگر از اینجا کوچ کرد و در میدان کار هر کسی را ملاحظه نموده
و از دره گذشته بگوینده رسیدند و سری چند از فدائیان زانا که
محل او را محافظت میکردند و سری چند دیگر سینه معابد که
مجموع بیست گش باشند بنابراین رسم قدیم هندوان که وقت خالی
ساختن شهر نیجهت رعایت ناموس گشته میشوند از اندرون خانها
و باخانها بر آمده حرکت العذوبی کرده بزخم شمشیر جان بدان جان
بمالکان دروخ میزدند و امرا از ملاحظه شبگیر زانا کوچی بندی نموده
و خندقی و دیواری با آن مقدار بلندی که سوار بتواند گذشت
گرد شهر کوکله بر آورده فرود آمدند و گشتگان را بدان سقط گشته
را بتقصیل نام قوی میگردند تا در مریضه درج نفذ سید احمد
خان پاره گفت که از ما نه کسی گشته شده و نه احیی مرده که
اساسی آنرا در دیوان اعلی خواهید برد از نوشتن چه سود حال فکر
خانه بکنید و چون آن کوهستان کم زراعت است و غله کمی کرد و
بنجاره نمیرسید و عصری عجیب بحال سپاهی نران ایام راه یافته
بمکاش نشاندند و بواسطه فقرت یکی از اسرای سردار اعتبار کرده
از برای آوردن غله در حیکرها می فرستادند و هر جا بر قتل و شواص

عبد العلی را دیدی گفتم از گرد و له بدربار میروم او را از کجا دیدم
 دوشاله نخودی اعلی دادند که اینهارا برده شیخ را بدین و بگو که از
 کارخانه خاصه ماست که به نیت شما تمایش کرده بودیم در بر
 اندازید بوم و پیغام گذاردم شیخ خوش حال شد و پرسید که در
 وقت وداع گفته بودم که هنگام التقای صفین بدعای ما را یاد آوری
 گفتیم دعا اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و انصر من نصر دین
 محمد و اخذل من خذل دین محمد عاده الصلوة والسلام خود
 خوانده بودم گفت این هم کافی است سبحان الله این تسبیح عبد
 النبی در آخر حال بحالی از عالم رفت که کس میداناد و مشغول
 و همه کس را از آن عبرت شود

هر کرا هرورد گدنی عاقبت بخونش بریخت

حال آن فرزند چو باشد که خصمش مادیست

و درین سال سید عبد الله خان را پیش خان جهان که با دژ
 قریب کهل کانون مقابل نشسته انتظار مظفرخان و لشکر بهار و حاجی
 پور سی برد مصحوب فرمان مشتمل بر اهتمام آن امرا و سردار رسیدن
 نقص نفیس خویش باینگار فرستادند و پنج لك روپیه بد اکپوکی
 بجیت مدد آن لشکر و کشتی بسیار پراز غله از اگره نیز حکم کردند
 که روانه گردانند و خیر رسید که کجیستی زمیندار نواخی حاجی پور
 و هتکه که ابل شده بود جمعیت نموده بر سر مرحمت خان و پسرش
 حیرک ودائی که در تبهانه آره بودند رفته هر دو را بدرجه شهادت
 رسانید و راهها مسدود است بذابریں بیست و پنج ربيع الآخر سنه
 مذکور از فتح پور بمزم شرق رفته هتک نهضت نموده در پنج گروهی

و بهر جا که میگذشتیم کیفیت جنگ و فتح مانعکه می شنیدند
 مردم بلور نمی داشتند اتفاقاً پنج گروهی اندیز فیل در خلاب ماند
 و هر چند پیشتر میرفت در گل فرو می نشست و چون اول خدمت
 بود حالتی محیب دست داد آخر رعایای آن نوحی آمده گفتند که
 باز سال در همین زمین فیل پادشاهی مانده بود برین گل واهی
 آب بسیار بریزند تا نرم شود و فیل پادشاهی باسانی بر ایندستایان
 همچنین کردند و آب بسیار پاشیدند و فیل باهنگمی از آن رزقه
 خلاص یافت و بانیو آمد و مرافتار آن مردم باعنان رسید اینجا
 سه چهار روزی بود برای قصه توده که سواد فقیر است و سوار که نسبت
 و اول ازین متن جلوس تراثیا

دارد رسیده و در اریل ماه ربیع الآخر بوسیله راجه بهگون داس پدر
 راجه مانسنگه در دیوان خانه فتح پور کوروش کرده عرضداشت
 اسرا با فیل گذرانیدم پرسیدند که نام این چیست عرض کردم که رام
 پیراه فرمودند که چون این همه بطغیل بدر است نام آن بعد ازین
 پدر پیراه باشد باز پرسیدند که تعریف تو بسیار نوشته اند راست
 بگو که در کدام فوج بودی و چکار از دست تو بر آمده گفتم بحضور
 پادشاهان این کس راست را بعد ترس و لرزه میگوید دروغ چون
 توان گشت و آنچه واقعی بود بتقصیل گفتیم باز پرسیدند که برهاند
 بودی یا معالج گفتیم جبهه کجیم داشتیم فرمودند از کیا بهمرسانیدی
 گفتیم از سید عبد الله خان گرفتیم بسیار مستحسن افتاد و دست
 باشریفای که در آن ایام بطریق توده گنج همیشه پیش نهاده می
 بود برده مجموع نود و شش اشرفی انعام فرموده پرسیدند که شیخ

خواجه قدس الله سره العزیز باشد بآنجا رسیدند و سلطان خواجه خلیف
 مدق خواجه خوانند محمود را میرحاج حاجقه و مقدار شش لک روپیه
 از نقد و جنس بجهت مستحقین حرمین شریفین و بقایای خانه
 در حرم مبارک فرستادند و در وقت رخصت سلطان خواجه بطریق
 معمول سر و پا برهنه اجرام بسته و به تشبه حاج همچنان لباس
 پوشیده و اندک قصری کرده قدمی چند بمشایعت رفتند و دران
 حالت غریب از مردم برخاسته رقتها کردند و قطب الدین محمدخان
 و قلیخان و امیرخان را بدرنگی سلطان خواجه نامزد گردانیده
 حکم کردند که از گوئنده این قاتله را گذرانیده ولایت رانا پایسال
 سازند و ازو نیز هرچا که خبر یابند دمار برارند و مقارن این حال
 خبر رسید که شاه طهماسب از عالم درگذشت و شاه اسمعیل ثانی
 جانشین او شد و این تاریخ میفتد که

اول دولت و فتح و ظفر است

و حکم عام کردند تا هر کس بیکه خواهد بجهت رود و خرج راه از خزانه
 بدهند و خلعتی کثیر باین سعادت فایز شدند بخلاف حال که نام
 نمیتوان برد و بمجرد طلبیدن رخصت مجرم واجب القتل میشوند
 تَنَكَّ الْأَيَّامُ نَدَا وَلَهَا بَيْنَ النَّاسِ و دران ایام چون خبر عسرت لشکر
 گوئنده میرسد سان سنگه و امیرخان و قاضی خان را از آنجا جریده
 می طلبند و روزی چند بجهت بعضی تفصیلاتی که می باشد او را و
 امیرخان را که با یکدیگر صحبت ینفاق داشتند از کورنش مجرم
 ساختند بخلاف غازی خان بدخشی و مهتر خان و علی مراد اوزبک
 و خلجری ترک و یکنوی دیگر که من هم ازان جمله ام ازان مردم

فرود آمدند و درین منزل حید عبد الله خان سرداؤد آورد و آن بیت
قال جفر که حید میر کی وقت مراجعت از پشته در چونپور
استخراج نموده بود تحقیق یافت

مژده فتح ده ناکه رسد * سرداؤد بدرگاه رسد

و قصه جنگ مجمل این است که روزیکه حید عبد الله خان در لشکر
خان جهان در فوای کهلکانون رفته اقدام جنگ نموده روز دیگر
که پانزدهم ماه ربیع آخر باشد خان جهان با جمعیت خویش
دستکها باسرا داده که هر کدام هرکجا بایستند و مظفرخان با پنج هزار
کس تسویه صفون نمودند و داؤد در عین سکر و غرور باتفاق عم خود
جفید کرانی و دیگر مردان از قلعه پراسده و راهانی گوشه جنگ
بایستاد و در اول دهله توبی بزانوی جفید رسیده خرد می شکند و
چون افواج درهم می آمیزند شکست برانغانان می افتد و اسب
داؤد در خلایق بند میشود و حسن بیگ گرد او را گرفته نزد خان
جهان می آورد او از تشنگی آب می طلبد کفش او را بر آب ساخته
پیش او می آورند و چون نمی خورد خان جهان کروتی خاصه خویش
داده او را سیراب می سازد و نمی خواست که بکشد چه بسیار
صاحب حسن بود آخر اسرا میگویند که در زنده داشتن این احتمال
نهاد است بنابراین فرمود که گردنش بزنند و دو زخم زدند کارگریفتاد
و بمقویت کشند و سر او را جدا ساخته و از کاه پر کرده و عطریات مالیده
بمسید عبد الله خان می سپارند و روانه میسازند و فیل و غنیمت بی شمار
می یابند و درین سال بجهت تقدیم عکرانه این فتح تاریخ بیست و سوم
جمادی الثانی منوجه الجمیر شدند و ششم ماه رجب که روز عرس حضرت

و در همان حال خبر رسید که شاه اسمعیل وند شاه طهماسب
 پادشاه عراق را همشیره اش پری جان خانم پاتوق اسرا بقتل
 رسانید و میر حیدر معنائی تاریخ جلوس وی را « شهنشاه روی
 زمین » و تاریخ وفات « شهنشاه زیر زمین » یافت و تأیید فرموده در آن
 ولایت ظاهر شد و در عراق هرچ و مرج عظیم افتاد و تهریز و شروان
 و مازندران را رومی بنور گرفت و بعد از و سلطان محمد خداپسند واد
 شاه طهماسب که از مادر دیگر بود پیداشی نشست چنانچه بجای خود
 مذکور است و مدت طعن و لعن صحابه کبار که از هزار ماه درست
 مقابل حکومت و اسرا گفتن بنی امیه بود سپری شد اما الحان
 از آن بلاد سرایت باین ولایت کرد

نفاق آمده در هند از بلاد عراق « عراق قاضیه میدان برگذار نفاق
 و چون قاضیه موهبی مخیم گشت فرمائی بقطب الدین محمد
 خان و راجه بگهوان داس نوشتند که این دو سردار در کوکند توقف
 کنند و قلیچ خان با امرای دیگر همراه قاضیه حاج تا ایدر که بیچیل
 گروهی احمد آباد است رفته از آنجا جمعی را همراه سازد تا
 با احمد آباد رسانند و خود قلعه ایدر را محاصره نموده نراین داس
 راجه آنجا را استیصال نماید قلیچ خان بموجب حکم قیام نموده
 تیمور خان بدخشی را با پانصد سوار همراه قاضیه ساخت تا بپامن
 رسانیدند و راجه ایدر چون رانا مانند دزدان گوه بکوه و جنگل
 جنگل می پیدود

هاله چه مه کرد که لوله کند

و درین منزل شهاب خان و شاه بداخ خان مع پسرش عبدالمطلب

مستقنی بوده اند بمذاایات و زیادتیی منصب سر فرار گشتند و باقی همه از درجه اعتبار معطوف یافته باز معاف شدند و نوزدهم این ماه بجانب ولایت رانا که در کوهستان اودهی پور و خانپور و غیران قزاق میگشت روانه گشتند و درین ایام خواجه شاه منصور نویسنده شیرازی را که از ابتدایی احوال چندگاه مشرف خوشهوی خانه بود و بتقریب عداوت مظفرخان و قتلای او فرار نموده به جونپور نزد منعم خان رفته اعتبار تمام یافته بمنصب دیوانی رسید و بعد از حادثه منعم خان بموجب فرمان عالیشان طلب بدرگاه آمد از جهة نهایت کزدانی و سنجیدگی که داشت او را دیوان کل ممالک محروسه گردانیده بتدریج در امور ملکی شریک غالب راجه کردند ناقابل است آنکه بدولت نمی رسد

ورنه زمانه در طلب مرد قابل است

اگر چه کسی دخل کرده و گفته

ناتاپلان دهر به دولت رسیده اند

پس چون زمانه در طلب مرد قابل است

و اول حق و قانی ستم است و از اتفاقات آنکه در همان سال حاکم فوج دابه از جانب مغرب پیدا شد و چون شاه منصور در گوشه دمدار از عقب دنداله دراز میگذاشت او را حاکم دنداله دار نافرینند و از بسیاری کفایت وقت در حساب سپاهی و گرفت و گیر بی محل بموتبه رسید که مردم ظلمهای راجه مظفرخان را فراموش کرده برز انبار نفرین میفرستادند

که بسیار بد باشد از بد بتر

و احببن رفته در دوازدهم ذیحجه در حدود دیبالپور مالوه مقربست
 کرد و مصحف حمایل نفیس و بیاض خطب مذابع و بدایع حافظ
 محمد امین خطیب قندهاری را که خوشخوانی درین عصر مثل او
 در نظر نیامده گذرانید. و آن مصحف و بیاض را از منزل محل
 کرده از بساور دزدان برده بودند و سید عبد الله خان پیروزی کرده
 بفقیر مهره بود چون بنظر در آورد بسیار خوشحال شدند و حافظ
 محمد امین را طلبیده بمطابقه فرمودند که مصحف حمایل از
 جایی بما آورده اند آنرا بشما بخشیدم حافظ آنرا شناخته و روحی
 در قالبش از مرگ در آمده تسلیمات بلیت و نهایت و حجه شکر
 گذاری بها آورده عرض کرد که حضرت همان روز سید عبد الله خان
 را فرموده بودند که آنرا انشاء الله تعالی تو پیدا خواهی کرد بجائی
 نخواهد رفت چون کیفیت یافتن آن از جامع پرسیدند عرض داشتیم
 که جماعه بیداران که در بعضی قریات بساور یکدن حوض و چاه
 و غیر آن مشغول می باشند و برین بهانه راه میزنند این اسباب را
 دزدیده بودند و یکی از آنها مخالفت نموده سید عبد الله خان
 را خبر رسانید تا همه را گرفت و بدزدیها که کرده بودند اقرار
 نمودند درین میان بحافظ فرمودند که انشاء الله اسباب دیگر هم پیدا
 میشود خاطر جمع دارید او عرض رسانید که مدعی من یافتن
 امین مصحف و این بیاض بود که از آبا و اجداد موروثی داشتم و
 در انشاء خطب عاجز مانده بودم باقی سهل است عاقبت الامر

خان و شاه فخرالدین خان و دیگر جایگزین داران مالیه بمقامت رسیدند و غازخان بدخشی را منصب هزارچی داد و با شریف محمد خان اتکه و مجاهد خان و ترک سمجان قلی مع سه هزار سوار در تپانه موهنی گذاشتند و در کوهستان مداریه عبد الرحمن بیگ پسر جلال الدین بیگ و عبد الرحمن ولد هوید بیگ را با پانصد کس ماندند و قطب الدین خان و راجه بهگوان داس را از گوگنده طلبیده و شاه فخرالدین و جگنده را در اودی پور و عبد الله خان و راجه بهگوان داس را در دهه دره اودی پور تعیین گردانیده بنواحی بانس و اله و دوتگر پور رسیدند و در آنجا راجه تودرمل از بنگاله آمده پانصد فیل از غلیمت آن ملک با دیگر نجف گذرانید و در همین منزل قلیچ خان را که از ایدر طلبیده آصفخان را بجای او سردار لشکر ساخته بودند باتفاق کنیان رای بمال ساکن کنایات به بندر صورت فرستادند تا از فرنگیان قول گرفته چهار سلطان خواجه را که بجهت بیقولی معطل مانده بود راهی سازد و در مالیه آمد بشکر ملحق گردد.

و در نتیجه این سال تحویل نوروز شد و سال بیست و هوم از جلوس در آمد و آن جشن را در قصبه دیپالپور از توابع مالیه ترتیب دادند و جامع مختص که بتقریب بیماری منصب در پشاور مانده بود خواست که برای پادشاه و اله وارد در هفتون عبد الله خان در خورده و آن را بهر خطر و محدود نشان داده و باز گردانیده در لیونه آورد و بعد از چند روزی بموجب اهتمام اقامت پادشاهی بهمرهی رضوی خان برای گوالیار و حارنگپور

چنان دیدند که قریب هائصد حوار بمحافظات تهانه گذاشته خود
 شباسب بر سر آذر روند و آنچه او اندیشیده بود ایشان اندیشیدند
 و هنگام طلوع صبح بتاریخ چهارم ذیحجه حنه اربع و ثمانین و
 تسعمایه (۹۸۴) هفت گروه راه رفته بودند که از آن طرف راجه
 فرابین داس مسلح و مکمل رسیده آتش حرب در گرفت و قیر و شمشیر
 نیزه در هوا پراکن شد و میرزا محمد مقیم که در هر اول پیش از
 همه بود در چشیدن شربت شهادت هم پیش دستی نمود شهادت
 بر کفار افتاد و هر کدام گریخته چون رویاهی دور و رخی خزیدند
 چون عرض داشت آصف خان رسید فرمان مقتوی بر نوازش
 سرداران آن لشکر صدور یافت و درین حال میر سید محمد میر
 عدل که بحکومت بکر نامزد شده بود میر سید ابوالفضل و دیگر
 پسران خود را بر سر سبوی فرستاد تا در اندک فرصت آن قلعه را
 فتح گردند و میر سید ابوالقاسم ولد میر سید صفائی که اعظم
 الکبر بکر است و خود هم بمقامت پادشاه رسید به منصب اهدیه
 سرنواز گشته بود این مصرع تاریخ یافت

فتح سبوی شد باولاد نبی

و در همان ایام میر عدل نیز برحمت حق پیوست و این تاریخ شد

که - سید فاضل - عامه الله بالفصل *

و از جمله سوانح آن ایام آمدن شریف آملی است و دیدن
 او شاهنشاهی را در منزل دیپال پور مجمل آنکه این مرد در مطرب

بعد از مراجعت از آن سفر چنانچه فرموده بودند آن اسباب هم
بجانب از بیلداران پدا گشت و حید عبد اللہ خان در فتح پور بنظر
در آورد و در همان منزل نقیر را باز مجددا حکم امامت شد و
خواجہ دولت ناظر محصل بود کہ بدستور سابق از هفته یک روز
و شب خواهی نخواهی بچوکی حاضر می ساخت و همان مثل
راست آمد کہ لحمدک بمکتب نمیرود و برودش

گرمیزی و گرنه برزد اختیار نیست

و بجهت اتمام مہام آن ملک چند روزی در دیپالپور توقف واقع شد
و بعضی امرای کبار مثل شہاب الدین احمد خان را بی جاگیر
دران مالوہ بر سر راجہ علیخان بجانب اسیر برہانپور و تحسیر آن
ولایت روانہ گردانیدہ شدہ داغ و محالی آن لشکر بہہاز خان بخشی
تغویض نمودند از ان منزل راجہ تودرسل را با عثمک خان گجراتی
برای تحقیق جمع ولایت گجرات و سرانجام آن ملک نامزد
ساختند *

و درین اثنا خبر شکست راجہ نراین داس و فتح ایدر بر
دست آصفخان و دیگر امرای نامزد انجا رسید و شرح این مجمل
انکہ چون ملک خان از ایدر با اتمام علی مراد اوزبک کہ بطلب
او آمدہ بود متوجہ درگاہ شد و آصفخان سرداری متعین گشت
راجہ ایدر کہ در بدر میگذشت با سداد رانا کیکا و سایر زمینداران
جمعیتی بہم رسانیدہ شدہ گروهی تہانہ ایدر آمدہ داعیہ شیعہ
داشت آصف خان و میرزا محمد مقیم و تیمور بدخشی و میر
ابوالغیث بخاری و میر محمد معصوم بکوی و غیر ان کنکاش

در مجلس خویش طلبیده در مسجدی طوافی از پایچه که هر پنج
وقت نماز جماعت در آن میگذارند با او خلوت ساختند اول با صورتی
مضحک و هیئتی ناقبول و گریه گز کورتش کرده نادبیری دست
بسته و چشم ازرق که علامت دشمنی پیغمبر علیه السلام میگویند
پوشیده بطریقهای که کذب و ریا و نفاق از آن می بارید ایستاده ماند
و بعد از مدتی چون حکم نشستن فرمودند سجده بجای آورده پدر زانو
مانند اشتر لوبک نشست و دو بند صحبت خلوت داشتند و
پرسشها واقع شد و غیر از حکیم الملک کسی دیگر در مجال ایستادن
در آن پایه نبود و از دور کاهگهی که آواز بلند میکرد لفظ غلم می
شنودم خرافات خدایی می چارید و آنرا حقیقة الشقاق و اصل
الاصول نامید

تومی نه ز ظاهر نه ز باطن آگاه * انکه ز جهالت بیطالت گمراه
مستغرق کفوند و حقیقت گویند * لحول ولا قوة الا بالله
و تمام مدار او بر روش محمود یسخوانی که در زمان امیر تیمور صاحب
قران در یسخوان که نام دیهی است از توابع گیلان ظهور کرده و میزند
و سایل نفس نفس نوشته هر از تزییق که به هیچ مذهب و ملت
راست نیاید و غیر از تیتال که آن را علم لفظ و حال نامیده حاصلی
ندارد خاصه تصانیف آن اشقی الاشقیاء کذاب البحر و کوزه است
و فضلتی که در آنجا خورده گوش از شنیدن آن می کند و معلم
ملکوت اگر آنرا بشنود چه خندها که بر ریش او نزنند و چه رقصها
که نکند و این شریف کذیف نیز جنگ المهماتی نوشته و آنرا
ترشح ظهور نام مانده و تقلید جمع میر عبد الاول نموده همان هر

مانند یکی سوخته پای از دیاری بدیاری گشته و از مذهبی
بمذهبی انتقال نموده خیلی جدل زن تا کارش بر ایجاد قرار یاست
و چندگاه برورش متصونه مدظل بدصفا در پنج بخاقاق مولانا محمد
زاهد که نمیره مخدومی انظم شلیخ حسین خوارزمی قدس الله سره
است آمده با درویشان بر سر می برد و چون مقامات ذاتی بدرویشی
نداشت و هرزه گوئی نراخ و شطاحی بی مزه بنیاد کرده بریشان
میگفت از اینجا اخراج کردند و مولوی بینی چند درشان او فرموده
و از آن جمله است اینکه

هست یک ملحدی شریف بنام * ناتمامی بطور خویش تمام
تا میرکدان بدکهن رسید و اینجا نیز از نامقیددی جوهر خبث
خویش را ظاهر ساخت و حکام دکن * میخواستند که لوح همتی
او را از نقش حیات پاک سازند عاقبت بر سواروی خرقه قرار یافته
بر سوانی تشبیرش نمودند و چون هندوستان رسید است و میدان
ایاحت در آن سرحد نراخ و کسی را با کسی کاری نه تا هر کس
بهر طور بکه باشد بلند درینوا خود را افتاد و خیزان در مالور رسانیده
و در پنج کوهی اولی منزل گرفته هر مهمل و قلغاش که از
دهانش بر می آمد بجای آتش زهر مار میکرد و مجلس عامیانه
میگرفت و عوام کالانعام خصوصا ملحدان عترتی که از حقیقت ایمان
چون موی از خمیر برآمده اند و نبطی عبارت از ایشان است و
نخست از همه پرمندان دجال ایشان خواهند بود گرد می جمع آمده
بموجب اشارت او چنان شهرت دادند که هجده مایه عاشره اوست
و غوغای عظیم افتاد و خیر بخلیفه صاحب زمان رسید تا او را شبی

چون راجه تودرمل درین مرتبه گجرات رخت مظفر حسین ابن
 ابراهیم حسین میرزا که دختر زاده میرزا کلبران باشد از ولایت
 دکن که والده اش گلرخ بیگم در وقت محاصره صورت پان جانب
 بدر برده بود در سن پانزده شانزده سالگی باغواهی مهربانی نام
 سفیدی از تربیت کردگان میرزا ابراهیم حسین اوباشی چند جمع
 آورده خلل در گجرات انداخت و باز بهادر پسر شریف محمد
 خان اتکه و بابا بیگ دیوان گجرات با مظفر حسین میرزا در پیرگه
 پتلان بجنگ پیش آمده شکست یافتند و میرزا به کنیاپت رفته
 و در سه هزار سوار داشت و وزیر خان حاکم گجرات با اتکه سه هزار
 سوار داشت بقایا بر واقعه طلبی سپاهیان که میل اعتماد نیستند
 قرار بر تحصن داده صورت واقعه پیراجه تودرمل که در پتن بود نوشت
 و راجه بجانب احمد آباد رفت و میرزا از نثار احمد آباد برخاسته
 بجانب دولاہ روان شد وزیر خان و راجه تعاقب او نمودند و دران
 نواحی محاربه صعب روی نمود و شکست هر مخالفان واقع شد و
 به چونا گته رفتند و درین هنگام راجه بفتح پور شدت و میرزا
 مظفر حسین از چونا گته باز آمده وزیر خان را که بی جدک بهمان
 سبب که مذکور شد باز متحصن گشته بود در احمد آباد قتل کرده
 و نزدیکانها بر دیوار قلعه ساقطه و قصد بر آمدن نموده نزدیک بود
 که یسکنند درین وقت هندوئی بر سینه مهربانی که صندوق راز
 میرزا و وکیل مطلق او بود میبرد و او را به صندوق عمل می برد
 الموت پائی بخت * و القبر صندوق العمل

و چون نفس لاطفه میرزا را آن حال میبرد بهیکبار راه مرز پیش گرفته

نقره نامربوط عام غریب را مصدر بلفظ میفرمودند ساخته که
کشتگاه عجیبی است و منزلی طرفه مشحونی غریب و دارجود این
جهل بموجب آن لله ملکا بموق الهل الي الهل کرازی پیش برده
چنان تصرف در مزاج روزگار و اهل آن کرده که حالا داخل امرای
هزاری است و از جمله داعیان مذهب حق در ولایت یفک است
و صاحب مراتب اخلاص چهارگانه و مریدان معتقدان را به نیابت
آن مراتب میخواهد و بیان مراتب مذکور عنقریب مسموع میشود

از پی رد و قبول عام خود را خرمساز

ز آنکه کار عام نبود جز خری یاخر خری

کار را دارند باور در خدائی عامیان

نوح را باور نمیدارند در پیغمبری

والی الله المشتکی من الدهر اذا احسن ندم من عاتقه و اذا اساء

امر علی اسائه و زبان حال او همه این میگوید که

بار بودم قطبکگ اسمال قطب الدین شدم

گر بمانم حال دیگر قطب دین حیدر شوم

و چون خاطر از مهمات آن ولایت برداشتند از آنجا بکوچهایی متواتر

حیرگان و صید انگدان براه رفته بود در صفر بیست و دوم سنه

خمس و ثمانین و تسعمایه (۹۸۵) بفتح پور رسیدند و شایخ فیضی

که حالا بخطاب ملک الشعرانی مخاطب است غزلی گفته که

مطلعش این است

تسبیح خوش دلی از قنچ پور می آید • که پادشاه من از راه دور می آید

بعد از دوسه ماه خبر فقرات گجرات رسید و مشاهده آن این بود که

این چنین سخت که من دارم داین خوگه تراست
 و در ماه رجب سال نهصد و هشتاد و پنج که ایام عرس حضرت
 خواجه اجمیری است قدس الله سره العزیز متوجه اجمیر شدند و
 در منزل توده شاه ابو تراب از اکابر سعادت شیراز و مرجع سلاطین
 گجرات و راجه تودرمل که بعد از فتح میرزا مظفر حسین روانه
 درگاه شده بودند رحیدند و از نزدیکی میرقه شاه ابو تراب را بر تافته
 حاجیان مبرحاج ساخته و اعتماد خان گجراتی را نیز زرهایی فراوان
 داده رخصت منه معظمه فرمودند و حکم عام کردند که هر کس
 که خواهد بیورد و چون از شیخ عبد القی صدار القماس نمودم که
 برای من هم رخصتی حاصل بکنید پرسید که والده در تید حیات
 داری گفتم بلی گفت از برادران کسی هست که از تعهد خدمت
 وی بر آید گفتم نی همین من و میلۀ رزق ایشانم فرمود اگر رخصت
 والده حاصل شود بهتر باشد و آن سعادت میسر نشد و حالا بدندان
 حضرت پشت دست ندانست میگزود

تکون لطف تو کاری و وقت کار گذشت

نشد وصال تو روزی و روزگار گذشت

در نواحی قصبه انبیر^{۲۱} در موضع سولتان که شهری است قدیم و
 ویرانه مطلق بود بنای شهر فرموده قلعه بلند و دیوارها و باغ را
 باصرا تقسیم نموده در اهتمام عمارت همی بلیغ ارزانی داشتند تا
 در هشت روز تمام شد و رعایا را در آن اطراف آبادان ساختند و بنام

بجانب سلطان پور و نذر بار میبرد و اسرای نامدار که پسر داری
 شهاب الدین احمد خان بر راجه علی خان نامزد شده و او را در
 قلعه کشیده کار پروتنگ آمده و مملکت را بتداراج داده بودند نزدیک
 بود که دستگیر سازند درین اثنا قطب الدین محمد خان در داده شده
 و از اسرا جدا گشته بجانب بهروزج و برونه که جایگیر داشت و از سبزلرا
 در انجا هرجی و مرجی تمام راه یافته بود می آید و فتوری و تصویری
 در تشخیص مهم امیر و برهان پور میبرد و اسرا بضرورت پیشکش لایق
 بمقتضای وقت از راجه علیخان گرفته بدرگاه میفرستند و مراجعت
 بجایگیرهای خویش می نمایند و در همین ایام حکیم بن الملک
 شیرازی که در سال نهصد و هشتاد و سه همراه وکیل عادل خان
 حاکم دکن برالت رفته بود باز گشته آمد و فیضان فاسی و تحفهای
 گرمی عادل خان را گذرانید و بعد از تغییر دلبس چند راجه منجهوله
 بقوجداری بانص بریلی در دامن کوه نامزد گشت و از انجا عریضه
 نوشت مشتمل بر چند فصل یکی از ان جمله اینک چون از درگاه
 جدا شده ام و درین صحرا و بیابان هیچ فردی از یاران اهل همراه
 ندارم اگر فانی را و نام مرا برد که از صلح و نصرت این ولایت و
 روشن کار و بار واقفست و مردم با اعتماد از رجوع می نمایند و بدربار
 هم چنانانی خدمت مرجوعه ندارد فرستند هم مرخصی است
 در حق می و هم موجب سر فرازی بنده درگاه است و الحکم اعلی
 خواجه شاه منصور یک فصل را خوانده جواب بموجب حکم نوشت
 و چون باین فصل رسید نه حکم آری شد و نه حکم نی
 مو بر آید بکف و صوی تو ناید بکفم

که مدت هیزده سال ازین وقعه گذشته و هیزده هزار عالم رفته همان
وهر بخدمت نامحیرا مواته است که نه روی قرار و نه رای قرار دارد

بخشی نه که با دوست در آمیزم من

صبری نه که از عشق به پرهیزم من

دستی نه که با قضا در آمیزم من

پائی نه که از میانه بگریزم من

و در منزل هائسی زمانی که متوجه پنجاب بودند عرضداشت شیر
بیگ توچی بدرگاه رسید که مظفر حسین میرزا از گجرات قرار
نموده بدکهن میرفت راجه علی خان او را گرفته عقید دارد و در
غره فی حجه سند خدمت و ثمانین و تسعمایه (۹۸۵) فرمانی بفرام
راجه علی خان مصحوب مقصود جوهری فرستادند تا میرزا
را روانه درگاه ناک بارگاه گردانند

۹۸۶

۹۸۶

و در غره محرم الحرام سند است و ثمانین و تسعمایه (۹۸۶) تحویل

نوروز جلالی شد که سال بیست و چهارم از جلوس باشد

صفر تخت و سلطان فلکبر دارد * لاجرم بر فلکش نا برآید عمل
و در بدن زیارت حضرت گلچ شکر قدس الله روحه العزیز مشرف
شده در نواحی نلدند شکار قمرغه خیال کرده در عرض چهار روز
نخچیر می حساب انگذند چون نزدیک بآن رسید که هر دو طرف
قمرغه بهم رسد ناگاه بیکبار حالتی عجیب و جذبه عظیم بر شاهنشاهی
وارد گشت و تغیر فاحش در وضع ظاهر شد به مقابله که تعبیر ازین
مشن نبود و هر کدام بر چیزی حمل میکردند الغیب عند الله
و در همان وقت حکم فرمودند که شکار بر طرف سازند

رومی منوهر ولد زای لولکرن حاکم حاکمیر صوموم گردانیده منوهر پور
 نامیدند و این منوهر که او را چندگاه میرزا منوهر میگفتند در
 خدمت شاهزاده بزرگ نشو و نما یافته برتبه کمال رسیده امروز
 شعر میگوید و توسنی تخلص دارد و جوانی قابل است و ذکر او
 در ذیل تذکرات شعرا مذکور میشود و از اینجا براه نارفول متوجه
 دهلی گشته شایع نظام نارفولی که از کبار مشایخ وقت بود ملاقات
 کردند و در دهلی بعد از فراغ از زیارت اولیای کبار آن بقعه شریفه
 در نواحی پام بشکار مشغول شدند و در غره [عشره] اخیر ماه مبارک
 رمضان این سال در نواحی قصبه ریواری خبر از بیمار و فقیر
 رسید که پسری از خدمتگاری بعد از انتظار شدید و در عمر مدید
 متولد شده و اشرفی نثار برده التماس نام نمودم فاتحه خوانده
 پرسیدند که نام پدرت و جدت چیست عرض داشتم که ملوک شاه
 ولد حامد فرمودند نام این پسر عبد الهادی باشد و این اسم هادی
 در آن ایام شب و روز در زبان شاهنشاهی بود هر چند حافظ
 محمد امین خطیب از جمله هفت امام بمبالغه تمام می گفت که
 این نصرولی مکن و حفظ را در منزل خود جمع حاکم تا ختمی برای
 درازی عمر این نوپاوه بکنند بسخن او کار نکردم عاقبت آن مولود
 شش ماهه شده بعالم بقا خرامید انشاء الله اجری و ذخری شایع
 و مشفع در یوم الحساب گردد و از آن منزل رخصت پنج ماهه گزیده
 به بیمار آمدیم بحسب بعضی ضرورات بلکه فضولها تخلف در
 آمده نموده یک حال ماندم و این کم خدمتیا و آن مخالفها
 عاقبت رفته رفته باعث افتادن از نظر و بی توجهی تمام شد و تا حال

لمود و کذاب الاحاد پش را که چهل حدیث است در میان فضیلت عزرا
و ثواب تیر اندازی و فام آن مشتمل بر تاریخ است گذرانید و داخل
کذاب خانه شد و تقصیر تخلف وعده هیچ مذکور نگشت و آخر آن
روز بفتح مهر رسیدند و بیشتر اوقات در عبادت خانه بصحبت علما
و مشایخ میگذرانیدند خصوصا ایالتی جمعه که تمام شب به احیا
میگذشت و پیوسته کار تحقیق مسایل دینی بود چه اصول و چه
فروع و علما یا یکدیگر تیغ زبان کشیده در مقام تذاقی و تقابل بودند
و اختلاف مذاهب بجائی رسید که تکفیر و تضلیل همدیگر می نمودند
و کار بحث از سنی و شیعی و حلیفی و شامعی و نقیبه و حکیم
گذشته در اصل اصول خلل انداختند و مخدوم الملک رساله نوشت
که شیخ عبد النبی خضر خان مروانی را که متهم به سب نبی علیه
السلام بود و میر حبش را که بجهت رخص گرفته بودند بفاحش گشته
و نماز گذاردن عقب او روا نداشت چرا که پدرش عاق ~~مستحقه~~ و خود
علت بواسطه خونی دارد و شیخ عبد النبی نیز تجلیل و تضلیل او
می نمود و سلطان دو جامعه دو روزه پاره بآن جانب و پاره باین جانب
رفته سبطی و قبطی گشتند و اهل بدع و اهوا بمقتضای آرای مانده
و شبهات باطله از کتب برآمده باطل را بصورت حق و خطا را ببلبل
مواب جلوه داده پادشاهی را که جوهری نفیس و طالب حق بود
اما عامی محض و مستأنف و مستأنص بقره دار اذل در شک
انداخته حیرت بر حیرت انزود و مقصود از میان رفت و سد صدیک
شرح مبین دین مبتدین شکست و بعد از پنج شش سال خود انبری
از اسلام نوالد و قضیه منعکس شد

هشی دار که بعضی حق بنادگاه رسد * ناگاه رسد بر دل آگاه رسد
 و در پای درختی که این حال ثمره آن بود زر بسیار بفقرا و مساکین
 داده طرح عمارت عالی و باغی وسیع در اینجا انداختند و سویی مر
 را قصر کردند و بیشتری از مقربان موانقت نمودند و این خبر در
 شرق رویه هند شهرت یافتند از اجیغ عجیب و اکاذیب غریب در
 انواء عوام افتاد و خلایا در میان رعایا پدید آمد باز در اندک زمانی
 فرو نشست و در منزل بهیره بیگم پادشاه از تخت گاه رسید و
 حکومت پنجاب را به سعید خان مغول تفویض نموده و قاضی علی
 بغدادی را که نبیره مبر قاضی حسین میبذنی است برای تداخل
 زمین مدد معاش ایام در پنجاب و غیره تعیین کردند تا حال
 قدیم را گذاشته و رفته پیغموده در یک دیبه همه را شریک سازند و
 تفرقه تمام بحال ایام ممالک محروسه راه یافت و این همه برزخم
 شیخ ~~عفی الله عنہ~~ و بی دینان و کلمی او بود و از اینجا بجانب فتح پور
 مراجعت واقع شد و قریب بخضر آباد سادهوره بتاریخ سوم جمادی
 الثانی سده مذکوره بکشتی در آمدند و امرا و اعیان ملک نیز به
 مرافقت در کشتی نشستند و اردو از راه خشکی روان گشت و بیست
 و نهم این ماه در حضرت دہلی رسید و در غره ماه رجب از کشتی
 بحر بر آمده و بر کشتی بر که عبارت از یاد پای هاسون نورد باشد
 موار گشته در ششم این ماه خود را در اجمیر بمجلس عرس رسانیدند
 و روزی دیگر بهمان ساعت متوجه دار الخلافت شدند و هر روز پنجاه
 کره راه طی میکردند و بتاریخ نهم روز جمعه هنگام تباشیر صبح بمغزل
 تود رسیدند و جامع اوراق از به اور با استقبال رفته بود در آن وقت ملازمت

و جاوالت در ادراک شرف ملازمت و ذرات صحبت بر همه سابق
و در کتب فضایل و علوم رسمی و حقیقی و حالات و مقامات و
کمالات انسانی بجمیع وجوه باعتبار معتبر بر مایه دانایان و مرتضیان
فایق اند دلائل عقیده و شواهد نقلیه بر صدق دین خویش و بطلان
غیر گذرانیده و بمذاهب ثبات قدم و رسوخ در اعتقاد بخشیده نظریات
را حکم بدیهیات میدادند که به تشکیک مشکک زایل نمود

لویست الیهال از انشآت الصدا

و حشر و نشر و دیگر شعبات و نقلیات که ملاحظ آن مشکوة نبوی
است همه را بگوشه نهادند و آن قواعد و مطامع در ملت مهله
بیضا و حلیفه قرار که در نبوات کتب کلامیه بعضی ازان معطور
است حریفان پیوسته گوش زد می ساختند و تحریر و ترغیب
بر سلوک مسلک خویش بزیان قال و حال می نمودند

میداد و قیاب آن صهی قد را پند * کند رخ هر کس چو گل از یاد میخند
از حد چو بید نصیحت آتشوخ گره * برگوشه البروزه و سر پیش انگند
پیش ازین گفتگو چند گاهی پر کپوتم نام بره منی را که معبر نامه
خرید و افر بود در خلوت برده اسامی هندوی از برای موجودات
اشیا یزدانی خاص پیدا اختراع میخواستند و چند گاهی دیوی برهمن
را که از جمله معبران مهابهارت بود بر چارپائی نشاند و بالا کشیده
نزدیک بقصری که آن را خواب گاه ساخته بودند معلق داشتند و
از وی احرار و انسانهای هندی و طریق عبادت اعظام و آتش و
آفتاب و تعظیم گواکب و احترام اساطین کفره از برهما و مهادیو و
بشن و کشن و رام و مهابمائی که یونان ایشان از بنی نوع انسان

تضییع من و تو او فدا شد است بعکس

تو بیع میکنی آنرا که عیب میدانم

این را بواسطه رد و اعسای بهیار بود و بموجب القلیل بدل علی الکثیر و الحقیقة بدل علی الغدیر انمودگی ازان در حاکم تقریر و تحریر می آورد و الله المستعان حاصل آنکه اصناف دانایان از هر دیار و ارباب ادیان و مذاهب بدر بار جمع شده بشرف همزیانی مخصوص بودند بعد از تحقیق و تغشیش که شب و روز شیوه و پیشه غیر ازان نداشتند غوامض علوم و دقائق حکم و عجایب اخبار و غرایب آثار که داناتر مطلق محمل و مفصل آنرا بر نقاب نشان میدادند و بمقتضای ذلت مهلکت شیخ مطاع و هوی مشبع و احجاب المرء بلفظه هر چه خوش می آمد از هر کس غیر از معلمانان التغطاء و التخاب نموده از آنچه نامرئی طبع و خلاف خواهرش بود احتراز و اجتناب لازم میدادند و از زمانهایی تا عهد تنفوان شباب و ازان هنگام تا من انحطاط چندین حالت متنوعه از کل معاملات متنوعه و مشارب مختلفه بهم رسید و بخود داشتنی خاص و معرفتی جداگانه سوای متعارف از آنچه در کتب دیده و خوانده می شود حاصل گردیده و اعتقادی همواتی دیگر در سر آه ضمیر و گنجینه خیال اقسام یافت و از هیات مجموعی این نظر کائناتش فی الحاضر مقرر شد که عقده در همه ادیان موجود و پیدا اند و ارباب ریاضات و کشف و کرامات در کل طوایف انام پیدا و حق همه جا دایر پس انحصار آن در یکه دین و یکا ملت که نو پیدا شده و هزار حال بروز نگذاشته باشد چه لازم و اثبات یکی و نفی دیگری و ترجیح بلا مرجح از کجا و سنده و برهمنه که اختلافات

اخبار نبوی علیه السلام آوردند و انسان کامل را عبارت از خلیفه
 الزمان داشته و تعبیر از آن بذات اقدس نموده اکثر عین واجب نه
 لا اقل یکس فهمانیده خرافات درین باب میگفتند و پیچیده برای او
 تجویز کرده آنرا زمین بوس نامیدند و رعایت ادب پادشاه را فرض
 عین شمرده روی او را کعبه مرادات و قبله حاجات دانانیدند و بعضی
 روایات مرجوحه و عمل سریدان بعضی مشایخ هند را درین باب
 متمدنک آوردند و بعد از آن که فرد مطلق انسان کامل بر پادشاه مادل
 ذی شوکت ذی شان قرار یافت و همچنین بعضی از مشایخ عظام
 مثل شیخ یعقوب کشمیری که صاحب تصانیف مشهوره و مرشد و
 مقتدای عصر بود بعضی مخزن تمهیدات عین القضات همدانی
 را نقل کرد مذل آنکه چنانچه محمد رسول الله صلی الله علیه وآله
 و علم مظهر اسم الهادی است ابلیس مظهر اسم المضل است و
 درین کار خانه هر دو اسم در تجلی آمد و مرد مظهر در کار برین
 قبلیس و علام محمد یزدی نیز بران صورت که گذشت بالا رفته طعن
 صریح و ناموزنی قبیح بر خلفای ذلله گفته و تکفیر و تفسیق عامه
 صحابه کبار و تابعین و تبع تابعین و سلف و خلف صالحین از
 متقدمین و متأخرین رضي الله عنهم کرده اهل حدت و جماعت را
 مستحق و مهان در نظر نمودن گرفت و خیر از مذهب شیعه همه را
 ضال و مضل دانانید و اختلاف علما که یکی فعلی را حرام میگفت
 و دیگری بحیثیه همان را حلال می ساخت عقوه انکار گشت و چون
 از علمای عهد خویش هر کدام را باعتبار جاه و عظمت بهتر از امام
 غزالی و رازی تصور نموده بودند رکاکتهای ایشان را دیده قیاس غایب

معلوم است و نبودن متیقن هر چند در زعم باطل بعضی را اله و بعضی را ملائکه میدانند و اعتبار رسوم و عادات این دیار شایده بآن جانب گرانیدند و در مذهب تفاسخیه رسوم قدیم حاصل شد و قبول ما من مذهب الا و للتفاسخ فیه قدم واضح درست دانستند و خوش آمدیان کلمه گویی در رسایل اقامت بیذات و دلائل بدین مدعا نمودند و تحقیق مذاهب کفار هتد که طوائف نا محصور نا معدودند و کتب بی شمار دارند و باوجود این اهل کذاب نیستند فرموده خلوت آن در مذاق ابتداء و روز بروز نمره آن شهره خبیثه به ظهور می آمد و ایامی چند شیخ تاج الدین ولد شیخ زکریا اجودهنی دهلوی را که اکثر از اعیان اوزا تاج العارنین میگفتند و از شاگردان رشید شیخ زمان پانی پتی صاحب شرح لوائج و سایر مصنفات لایق و فایق در علم تصوف و در علم توحید دانی شیخ ابن عربی بود و برگذات نزهة الارواح شرح مبسوط نوشته شبها برنمطی که بالا گذشت بالا طلبیده تمام شب شطریات و ترهات اهل تصوف از وی شنیدند و او چون چندی از مقلد بشرعیات نبود مقدمات وحدت وجود که متصوفه مبطله دارند و عاقبت منجبر ببلاحت و الحاح میبود در میان آورد و مسئله ایمان فرعون لعنة الله علیه که در کذاب نصوص احکم مذکور است و ترجیح رجا بر خوف و استمال آنرا که مردم بالطبع قطع نظر از زاجر تعللی و مانع شرعی مایل آنست خاطر نشان ساخته باعث تعظیم بر غرور و ذهن در اعتقاد با حکام شریعت شد و خلوت کفار را در نار محقق اما دوام عذاب را مشق و نا مشخص گردانیده ذلالت بعیده در نصوص قرآنی و

میداشتند و لباس را موافق رنگ یکی از سیارات سبعة که هر روزی
 یکوکی می منسوب است ساختند و دعای تسخیر آفتاب که هندوان
 تعلیم داده بودند بطریق روز در نیم شب و وقت طلوع خواندن
 گرفتند و کشتن کار را که هندوان تعظیم عظیم میکنند و سرگین آنرا
 پاک میدانند و خوردن گوشت آنرا حرام ساختند و مردم خوب را
 عوض آن میکشند و حکما تائید می آوردند که در طب مقرر
 شده که گوشت گاو امراض گوناگون آورد و ردی الهضم است و آتش
 پرستان که از شهر نوساری از ولایت گجرات آمده بودند دین
 زردشت را حق نمودند و تعظیم آتش را عبادت عظیم گفتند و
 بیاض خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیدانان واقف ساختند
 تا فرمودند که آتش را باهتنام شیخ ابو الفضل بهوش ملوک عجم
 که آتشکده ایشان همیشه بر پای بود دایم الاوقات چه در شب چه
 در روز در محل نگاه میداشتند باشند که آتشی است از آیات خدا
 و نور است از انوار ربی و هم که عبادت است از آتش پرستی
 بموافقت دختران راجه های هند خود از عنفوان شباب درون حرم
 معمول بود و در ایام نوروز سال بیست و پنجم از جلوس مجدد
 آفتاب و هم مجدد آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت
 انروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند و در روز عید هشتم سنبله
 برسم اهل هند دهقه کشیده بدولت خانه برآمدند و ریشانی جواهر
 دران کشیده از دست برافتنده به تبرک بردست بستند و امرا
 فراخور حالت سروازند و جواهر دران روز پیشکش ساخته مراقبت
 دران باب نمودند و راجهی که عبارت است از لنگ پهنیده بر دست

بر شاهد کرده حلف را نیز منکر شدند و دانایان سرافراز ملک افرنجیه که ایشان را پادشاهی و هیچکند کامل ایشان را که تغیر احکام بجایه و عیایه مصلحت وقت تواند کرد و پادشاه هم از حکم او عدول نتواند و وزیران را میگویند انجیل آورده و دلائل برتالت ارائه گذرانیده و حقیقت نصرانیت اثبات کرده ملت عیسوی را ترویج دادند و شاهزاده مراد را فرمودند که تا بقی چند تیسماً لال را بخواند و شیخ ابوالفضل به ترجمه آن مامور گشت و بجایي بهم الله این مقرر بود که ای نامی روی زَر و کرمبو

یعنی ای آنکه نام تو مهربان و بسیار بخش است و شیخ فیضی مصرع دوم چنین گفت

بیجانک لا هواک یا هو

و تعریف دجال ملعون را این ملعون و اوصاف آن را در باب حضرت خیر المبین صلی الله علیه و آله و سلم علی (رضم النجالبین) مرقود آورده و بپیر ملعون خاطر نشان ساخت که چون آفتاب مظهر تام است و بخشن غله زراعت و میوه و حبزه از قالیبر او امت و روشنی عالم و حیات عالمیان وابسته باو پس ایق عبادت و تعظیم او باشد و روی بجانب طلوع او باید کرد نه بجانب غروب که روی در قوب دارد و همچنین آتش و آب و خاک و درخت و سایر مظاهر تا کار و هرگیز آن نیز و تشقه و زنا را جلوه داد و حکما و فضیلتی مقرب مقهور مقوس آوردند که آفتاب نیر اعظم و عطیه بخش تمام عالم و سرری پادشاهان و پادشاهان مروج اویند و این معنی باعفا تعظیم نور روز جلالی شد که از زمان جلوس هر سال دوران روز جشن

بر داشت غلّ شروع بتأیید ایزدی

از گردن زمانه علی ذکره المقام

خفته کرد و گذشت و چون باشارت صاحب معامله

که یک عداوت قاضی به از هزار گواه

در اعتقادات دلیرانه باین پیران خرف که صدر و قاضی و حکیم

الملک و مخدوم الملک باشند در افتاده بحث میکرد و هیچ تامل

در کسر عرص ایشان روا نمیداشت و پادشاه را خوش می آمد خفیه

بدست آصفخان میر بخشی پیغام فرستادند که چرا با ما در می

افتی جواب میداد که ما نوکر مردی ایم همان حکایتست که نوکر

پادشاهان نیستیم و در اندک فرصت یگان یگان را بقوت مصارعه خود

و معاونت پدر و مظاہرت خلیفه زمان و مساعدت بخت بر زمین

دل و روان انداخت چنانچه گذشت و هیچ یکی از اهل اسلام جز

حکیم ابو الفتح و امام محمد یزدی در بعضی صحایل با او مشافهه نمیکرد

چون مقاصد و مطالب دیگر پیش آمد نقیر خود را بگوشه عزلت کشیدیم

اذا عظم المطلوب قل المصاب

و آیه فرار خواندم تا از نظر افتادم و آن همه آشنائی به بیگانگی

کشید و الحمد لله که بدین خوش حالم

دل در بخت رهو نشد نیکو شد که نشد

جز در تو فرو نشد نیکو شد که نشد

گفتی که بر فجم از نیکو شد بارت

دیدنی که نیکو نشد نیکو شد که نشد

و بخود و اقابل رعایت و ده ایشانرا لایق خدمت دانستم و مر بر راضی شدم

ممکن در گرد شد و بر رزم اسلام هر حکمی که از باب ادب و دیگر
 بیان کردند آنرا نص قاطع شمرند بخلاف این ملت که همه احکام
 آن نامعقول و حادث و واضح آن فقرای عربان جمله مفسد و فطام
 الطريق و اهل اسلام مطعون قرار یفتند و بنمادی در باطن استقرار
 گرفت بر بندون لِيُظْفَرُوا نُورُ اللَّهِ بِأَنْوَارِهِمْ وَاللَّهُ مَعَكُمْ نُورُهُ وَكَوْنُهُ
 الْكَافِرُونَ و بتدریج کار و بار بجائی کشید که هیچ احتیاج بدلیل
 ابطال آنها نماند یاد دارم که در ابتدای گفت و گو شبی در دیوان
 خانه خاص فتح پور یا شیخ ابو الفضل مرا مجالست رومی داد
 میگفت که ما را از جمیع مصنفین گله است از دور گذریگی
 آنکه چرا احوال پیغمبران سابق را بتفصیل نلوشند چنانچه احوال
 پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم در ضمن رباع منوای
 نوشته اند جواب دادم که قصص الانبیا متعدد خود هست گفت
 فی آن بسیار مجمل است بتفصیل بایستی نوشت گفتیم بتقریب
 تقادم مبد همین قدر نزد مفسرین و ارباب تاریخ و غیر محقق شده
 باشد و باقی به ثبوت نرسیده جواب داد که این جواب نمیشود دوم
 آنکه هیچ اهل حرره نماند که در تذکرة الاولیا و نفحات الانس و
 غیر آن اسم آن مذکور نشده اهل بیست چه گفته کرده بودند که در آنجا
 داخل نداشتند و این معنی بغایه محمل تعجب است در آنجا هم
 آنچه در وقت گلچید گفته شد اما که قبول میکند بعد از آن پرسیدم
 که حیل شما ازین مذاهب مشهوره یکدام بیشتر باشد گفت
 میخواهم که روزی چند در وادی الجاد سیر می کنم بمطایبه گفتیم
 اگر قصد نکاح از میان بر میدارید بدلیصت چنانچه گفته اند

بر حقیقت آن متاعه بلند بنا کردند و از هر چهار طرف آن حجره
پلها گذاشتند و معمولی حکیم چون قراپاد بقات دروغ برآمد و گریخته
بجایی رفت اما حکیم علی گیلانی بعد از هفده سال در لاهور آن
چنان حوض ساخت و میر حیدر معنائی حوض حکیم علی * تاریخ
یافت و آن حوض را تمام را از زر سیاه که به مبلغ بیست کرور رسید
بر ساختند و روزی با شیخ بلجیو نام قوالی خوش خوانی صوفی
رضعی از مریدان شیخ ادهن چونپوری که نامش تاریخ وفات میشود
صحبت داشته و خوش وقت شده و میدان تان سبن و دیگر مغنیان
ببقرینه هند را طلبیده او را بر آنها ترجیح داده فرمودند که مجموع
زر این حوض را شیخ بلجیو ببرد چون از حمل آن عاجز ماند اندک
زری القماس کرد تا قریب هزار روپیه عوض آن بار اتمام فرمودند
و باقی آنرا در مدت سه سال کم و بیش بمصرف و غیر مصرف رسانیدند
و همدین ایام از شیخ مبارک تعلیم صرف هوائی گرفتند و پیش
از آن روزی در وقت نمودن شیخ فیضی گفته بود که شیخ ما تکلف
ندارند فرمودند آری ایشان همه تکلفها را بشما گذاشته اند و شیخ
بلجیو و میان تان سبن و همه از باب غذا را نزد شیخ فرستادند تا
تشخیص نماید از بعد آن تان سبن گفت شنیده ایم که تو هم چیزی
می توانی گفت تا آخر مردد او را باصوات حیوانات تشبیه داده
بهیچ بر آورد و درین حال معصوم خان کوکه میرزا حکیم که جوان
مردانه و کله های عظیم از بظهور پیوسته بود از میرزا رنجیده به
مازمت رسید و مقصوب * هندی یافته در ولایت بهار نامزد شد
و اینجا با کلا بهار که سرداری از افغانان بقوت و شوکت ممتاز بود

بدا تا تکلف ننمویم • نه از توقیام و نه از ماعلام
و از دور گاه گاهی در صف جمال کورنقش میکردم و نظارگی بودم
که صحبت بر نیاید تا موافق نیست مشربها
تا بعد ازین چه مقدار باشد

دیدم که دیدن رخت از دور خوشتر است
صحبت گذاشتم ز تماشاگران شدم

چون تفصیل آن جزئیات و خصوصیات و انتظام این وقایع بترتیب
سنوات در سلک تحریر از تبدیل محالات بود باین قدر اکتفا نموده
شد و پناه باطاف ایند تعالی که در همه حال حافظ و معین بنده
ارست بر انبیا و عده الا ان حزب الله هم الغالبون الیسی الله
بکف عبده دلیری بر نوشتن این قضایا که از وادی حزم و احتیاط
بغایت دور بود کردم و خدای عز و جل گواه است و کفی با الله
شهیدا که مقصود ازین نوشتن غیر از درد دین و دلسوزی بر ملت
مرحومه اسلام که عنقاوار روی بقاف غربت کشیده و سایه بال خود از
خاک نشینان حضیض گیتی باز گرفته چپویی دیگر نبود و نیست
و از تعنت و حقد و حسد و تعصب بخدا پناه منجوبم

رضیت بما قسم الله لی • و توفیت امری الی خالق

لقد احسن الله بما مضی • كذلك یحسن فیما بقی

و درین سال حکیمی در نتیجه پور آمده گفت که خانه میتوان ساخت
که در هر چهار طرف آن آب باشد و دران غوطه زده بخانه در آید
و آب نفاذ نکند باین تقرب حوضی بیست گز در بیست گز و عمق
آن سه گز در محسن دولت خانه ساختند و درون آن حجره سنگین و

بدر زنت و بکوهستان دیگر پناه برد و درین سال سلطان خواجه از
 مکه معظمه معارفت نموده ایمان سوری نژاد و غلامی حبشی و
 هدایای دیگر نفیس آورده بمنصب آرادت و صدارت رسید و میر
 حاجی سال فصد و هشتاد و شش بنام خواجه محمد یحیی از فدایر
 حضرت خواجه احرار قدس الله روحه قرار یافته چهار لک رزیده
 خواجه ایشان نموده بذاریج ماه شوال این سال از اجمیر روانه مکه
 معظمه ساختند و شیخ عبد الغنی و مخدوم الملک را که با بمذنبگر
 در افتاده باعث بی اعتقادی از سلف و خلف و موجب انحراف
 از دین قویم شده بودند بحکم اذا تعارضا تساقطا بجانب مکه همراه
 این قائله اخراج کردند تا در حال آینده بمقصد رسیده در ختم کار
 که اعتبار آراست از آلبش عارضی پاک گشته ایمان سلامت
 بردند و علم کار خود آخر کرد • هومرز قوم دلاوا • تاریخ یافته شد •
 و در اوایل سده سبع و ثمانین و تسعمایه (۹۸۷) خبر رسید که خان
 جهان حاکم بنگاله فوت کرد فرمائی مشتمل بر نوازش اسمعیل قلیخان
 برادرش نوشته مظفر خان را که عرف دیوانی یافته بود حاکم آن
 ولایت و رضویخان را بخشی حکیم ابو الفتح را صدور و رای پدر داس و
 میر ادهم را بشرکت او دیوان اعتبار کرده از فتح پور نامزد گردانیدند •
 و در نوزدهم صفر این سال نقیر را حق سبحانه تعالی بدین چهل
 سالگی فرزند پی دلپندی مستی الدین نام طول الله عمره و رزقه
 علما نافعاً و عملاً متقیه کرامت فرمود و مولد او در بهار است •
 و در این سال مکه که عشقی که خطاب خانی داشت و دیوانی و
 «مذنبی دارد» مضحک با قاضی صدر الدین لاهوری بجانب کشمیر بوکالت

جنگ کرده غالب آمد و از فتح پور قومان هزاری و اسب و خلعت
خاصه برای او فرستادند چنین میگویند که او حضرت مرتضی علی
کرم الله وجهه را در خواب دید که گویا پنجه مبارک خود بر پشت
او زده اند و از برکت آن در هیچ جنگی پشت نداده و نشان
پنجه بر پشت او هنوز ظاهر است

چه باک از سوچ بحر آنرا که باشد نوح کشایدان
و در ماه شوال سال مذکور ملا طیب را که سقه رذل بود از کینهل طلبیده
تربیت نموده و اکثر تربیتها ازین قبیل است دیوان صوبه بهار و
حاجی پور درای پرگوتم بشرح ایضا بخشی و ملا مجیدی - رهنمی
را که سابقا پیرانه قویس اسلام شاهی بود امین و شمشیرخان خواجه
سرا را صاحب اهتمام خالصه ساختند و ایشان بمقتضای تعقل
که لزوم ابدال است آنجا رفته نه خدا را بدیده بودند و نه پادشاه را
رعیت و تحکیمات و بدعتها بدید آورده و وقتهای نامعقول ناهنگام
را کفایت خیال کرده پادشاهی را رنجانیدند و معصوم خانرا بزور
باغی ساختند چنانچه عمقریب مذکور شود انشاء الله تعالی و هم
درین ماه مقصود جوهری میرزا مظفر حسین پیدکشهای را که
علی خان را از خاندیس آورده گذرانید تا بعد از چند کاهی
گناه میرزا را بخشیدند و درین ایام بشرف و امانی مشرف ساخته
او را رعایت فرمودند و درین سال شبهه از خان بخشی را با غازی
خان بدخشی و شریف خان آنکه و غیر آن بر سر اناالیکا نامزد
گردانیدند و رانا در گونه پل صبر که قلعه مستحکم است در آمد و این
ابواب فتح نمودند و آن ولایت را بغارت دادند و رانا عینی از قلعه

و درین ایام چون طعن در عقاید اسلامی و مضایل ترمیمه شایع بود و بدیخنی چند از هندوان و محملیان هندو مزاج قدح صریح در نبوت میکردند علمای سویدین در تصنیفات از خطبه تبراهمی آوردند و آنرا بتوحید کرده انقاب پادشاهی می نوشتند و مجال نداشتند که نام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم علی رغم الکذابین ببرند و این معنی با معنی بدنامی عام گشت و تضم نصاد و متقه در ولایت هر کشیدن گرفت و باوجود این مردم ارذل و سفله از خواص و عوام قلاده ازادت بر گردن انداخته خود را سرید می نامیدند و از امید و ترس سرید میشدند و کلمه الحق بر زبان جاری شدن ممکن نبود •

و درین ایام مظفرخان حاکم بنگاله مع پنج لک روپیه نقد و دیگر تحفههای نامی از فیل و پارچه که از حد حصر امزون باشد پیشکش فرستاد و سی و نه فیل از محمد معصوم کابلی نیز بنظر گذشت و در جمعه دیگر این ماه فقرا و مستحقین را در میدان چوگان جمع ساختند و خود بدافیا رفتند و قریب یک لک کس از زن و مرد داخل آن محاربه گشتند و سلطان خواجه صدر و قلیچ خان بیک را زر انعام میدادند و هشتاد کس از عورات و اطفال دران روز محشر ته دست و پای هلاک شدند و از کمر بعضی عورات که شوهران ایشان در بنگاله مرده بودند جیبانهای پر از اشرفی و روپیه برآمد و این معنی با معنی بی اعتقادی از جمیع فقرا شد و حکم کردند که من بعد اندک مردم را می آورده باشند و بعد از اندک زمانی آن رسم را هر روز بر طرف ساختند و همدین ایام قطب

رفته بود آمد و به دست خوب محمد قاسم نام ایلچی علیخان حاکم کشمیر
 و عفران بسیار و مشک و قسطاس و شال و دیگر تنسوقات کشمیر و
 تبت پیشکش آورد و درینوقت حکیم علی خویش حکیم الملک
 گیلانی را که امروز در حکمت و طب و سایر علوم غریبه عظیم العقل
 است همراه و کفیل عادل خان دکنی به بیجانگر فرستادند و درین
 ایام میر نظام یزنه میرزا شاهرخ بر سر رسالت از بدخشان آمد و
 امپان بدخشی و املهای آبدار و قطارهای شتر پیشکش گذرانید
 و درین ایام از بس که طالب جمع ریاست دینی یا ریاست دنیوی
 بودند و تبعیت دیگری را تکلیف مالا یطاق میدانستند شنیدند که
 حضرت ختمی پناه علی الله علیه و سلم و خلفای راشدین و بعضی
 از سلاطین دینی اقتدار مثل امیر تیمور صاحبقران و میرزا الغ بیگ
 کورکان و غیرهم خود خطبه میخواندند بنابراین ظاهر متابعت اظهار
 نموده و حقیقت استعان در اجتهاد منظور داشته در جمعه غره جمادی
 الاول از سال نهم و هشتاد و هفت در مسجد جامع فتح پور که
 نزدیک محل پادشاهی ساخته بودند مباشر امر خطیر خطابت گشتند
 و یکبارگی حاضر شده بلرزه افتادند و تشویش تمام این سه
 بیت علیهم فیضی را بعد دیگران نیم تمام خوانده از مقبره فرود
 آمدند و امامت را احافظ محمد امین خطیب حکم فرمودند و
 ایضات این است که

خداوندی که ما را خسروی داد * دل دانا و بازوی قوی داد
 یمنل و داد ما را و همنون کرد * بجز عدل از خیال ما برون کرد
 بود و صفش ز حد فهم برتر * تعالی شأنه الی العزیز

محضر

مقصود از تشوید این مبانی و تمهید این معانی آنکه چون هندوستان
صیانت من الحداث بمقام معدلات سلطانی و تربیت جهانپانی
مرکز امن و امن و دایره عدل و احسان شد بطوایف انام از خواص و عوام
خصوصا علمای عرفان شعار و فضایی دقایق آثار که هادیان یادی نجات
و سالکان معالک اوتوا العلم درجات اند از عرب و بحیم رو بدین
دیار نهاده توطن اختیار نمودند چهره علمای تحول که جامع شروع
و اصول و جاری معقول و منقول اند و بدین و دیانت و صیانت
انصاف دارند بعد از تدبیر وانی و تامل کافی در غوامض معانی
آیه کریمه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ و احادیث
صحیح ان احب الناس الی الله يوم القیمة امام عادل من یطع
الامیر فقد اطاعنی و من یعصی الامیر فقد عصانی و غیر ذلک
من الشواهد العقلیة والدلیل النقلیة قرار داده حکم نمودند که مرتبه
سلطان عادل عند الله زیاده از مرتبه مجتهد است و حضرت سلطان
السلام کشف الانام امیر المومنین ظل الله علی العالمین ابو القاسم
جلال الدین محمد اکبر پادشاه شازی خلد الله ملکه ابد اعدل و
اعقل و اعلم بالله اند یقاین اگر در مسائل دین که بین المجتهدین
مختلف قیما است بدین ذات و فکر صایب خود یک جانب را
از اختلاف بجهة تسهیل معیشت بنی آدم و مصلحت انتظام عالم
اختیار نموده بآن جانب حکم فرماید متفق علیه میشود و اتباع
آن بر عموم ایرانی و کافه رعایا لازم و مستحکم است و ایضا اگر بموجب

الدین محمد خان اتمه را اتالیق شاهزاده بزرگ گردانیده مجلس
عظیم نهادند او قیام نامدار و دیگر پیشکش لایق منصب خود
گذرانیده چنانچه رسم و عادت می باشد شاهزاده را بردوش برداشته
طبقهائی زر و جواهر تدار فرمود *

و درین حال ابلیح عبد الله خان اوزک بمصوب مکتوبی
محببت انگیز از ملوذا الفهر آمد و میرزا تولد برلاس را با خواجه
خطیب که از آدمی زادهائی بخارا بود با تحف و هدایا همراه او
فرستاد و ختم نامه برین بود که

چوما دوست باشیم با یکدیگر * بود بحر و بر این از شور و شر
و درین ایام محضری لخط و مهر مخدوم الملک و شیخ عبد النبی
صدر الصدور و قاضی جلال الدین ملتانی که قاضی القضاة بود
و صدر جهان مغربی کل و شیخ مبارک که اعلم العلماء زمان بود
و غازی خان بدخشی که در علم معقول بی نظیر بود در باب
تفضیل امام عادل مطلقا بر معتقد و تپیوئر ترجیح او روایت
مربوحه را در مسئله مختلف فیها درست کردند تا هیچکس را
از ایشان مجال انکار بر احکام چه شرعی چه ملکی نباشد و بخودی
خود ملزم شوند و سخن دران باب باطناب کشید مبحث این بود
که اطلاق لفظ اجتهاد و معتقد بر که توان نمود و امام عادل دانای
مصلح ملکی را که بمراتب بهتر از مجتهدین است میرسد که
بموجب مصلحت وقت و اقتضای زمان مسئله مختلف فیها را
امضا نماید تا بالاخره بعضی بطوح و بعضی بکفر بران تذکره مهترها
کردند و صورت آن بچشم نقل نموده میشود *

قدس الله حرمه العزيز از گوشه دامن او برخاسته افتد و آن همه انکار
 هری نهفته رخ و دیو در کمرش و ناز
 بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است
 درین چمن گل بیخار کس لپید آری
 پیراغ مصطفوی با شرار بولهبی است

و بعد از روان شدن مخدوم الملک و شیخ عبد البقی خلق را بخلق
 قرآن و توکل در استعجاله وحی و تشکیک در نبوت و اعمات امتحان
 کردند و بود جن و ملک و سایر منجیات و معجزات و کرامات انکار
 مزیح آوردند و تواتر قرآن و ثبوت کلامیت آن و بقای روح بعد از
 استعجال بدن و ثواب و عقاب را بغیر از طریق تلاحیح محال شمردند
 و استدال این ابیات را متمسک می آوردند

از حقیقت بدعت گوری چند • مصحفی ماند و کهنه گوری چند
 گور با کس سخن نمی گوید • سر قرآن کسی نمی جوید
 عید آمد و کفرها نکو خواهد کرد • چون روی عروس
 ساتی می ناب در سبو خواهد کرد • چون خون خروس
 انبار نماز و هوز بند روزه • بگ بار دگر
 از گردن این خزان فرو خواهد کرد • انسون انسون

قرار دادند که بکلمه لا اله الا الله اکبر خلیفه الله علانیه تکلیف
 نمایند غایتش از ظهور خلل ملاحظه نموده در اندرون حرم بگفتن
 چند کسی اکتفا نمودند و • نتهای است • تاریخ پانته شد و
 در باب ترک تقلید دین مبین قطب الدین محمد خان و شهباز
 خان و امثال ایشانرا ترغیب کردند و ایشان استغاث آوردند و

رای موافقهای خود حکمی را از احکام قرار دهند که مخالف
نصی نباشد و حبيب ترين عالميان بوده باشد عمل بران نمودن بر
همه کس لازم و ملزوم است و مخالفت آن موجب خط اخروي
و خسران ديني و دنياي است و اين مسطور مدق و نور حصيد الله
و اظهار اجراء حقوق اسلام بمحض علمای دين و نقهای مهتدين
تخبر يافت و بکل ذلك في شهر رجب سنة سبع و ثمانين و تسعة مائة
(۹۸۷) • و مسود آن محضر بخط شيخ مبارک بود و ديگران بکوه
نوشتند و شيخ مبارک بطوع در ذيل آن نوشت که اين امر مست
که من بجان و دل خواهان و از سالها باز منتظر آن بودم و بعد از آن
که بتوی بدست آوردند راه اجتهاد مفتوح گشت و اعتقليت اعمام
متحقق شد و معارضي نماند و تحليل و تحریم موقوف گشت
و اعتقليت اعمام بر حکم شرح باشد اسلام را تقليد ناميدند و حال شيخ
ابو الفضل بعينه چون حال حيرتي شاعر سمرقندی بود که از بس ايذا
که از حار و راه القهر يان بار و مزاج کشيد بر رخم ايشان بدگناه مومنان عراق
بار شده راه بيراهه اختيار کرد و اخذت الغار علی العار در باب
در دست نشست *

و در شانزدهم ماه رجب اين سال ايجتاب اجمير روان شدند
و بعد آن تا اليوم چهارده سال باشد که عطفه عناني بآن طرف
واقع نشده و بيست و پنجم شعبان از پنج گروهی اجمير پياده شده
شرف زيارت در يافتند و عطف خنده زبان ميگفتند که عجب کل
المعجب انکه با خواجه اجميري اين همه اعتقاد و باصل اصول که
در هر گوشه همه هزاران هزار دلي کامل و مکمل همچون خواجه

برند تختۀ لوح ادیب از پی نرد

کنند مصحف قاری گرو بوجه قمار

و در شکی بسیار بحکیم الملک از جهت مخالفت او با شیخ ابو الفضل که او را فضل میگفت نموده عاقبت الامر حکم اخراج بجانب مکه فرمودند و در ماه مبارک رمضان این سال قاضی علی مذکور فقیر را نیز که از خدمت بازمانده خود را بزم خود از جمله مستبیلان ساخته بودم در بلدۀ اجمیر از نظر گذرانید و هزار بیگه مدد معاش را که ضایع کنندۀ روزگار است شنواید

بسرگاه حکام درگاه و بیگه • روی تا کنی بیگه بچند حاصل فرمودند که بندگانم در فرمان او قیدی هم شده بود عرض کرد که بلی بشرط خدمت فرمودند که بپذیرید که مگر ضعفی داشت که از خدمت مراد نوازخان بدخشی در بدیهه گفت که ضعف طالع داشت و هر کدام از مقریان بیعت حق امامت سابق که در آن ایام با نماز بر طرف شده بود سفارش ها نمودند و شهبازخان بدخشی گفت که او همیشه در خدمت می باشد جواب دادند که ما کسی را خدمت بزرور نمیفرمائیم اگر داعیه خدمت ندانند زمین او مدافعه باشد فی الحال تسلیم کردم و این معنی بسیار گران آمد و روی بر تافتند و چون قاضی علی مکرراً بعرض رسانید که در حق او چه حکم میشود بعد از مجالسه فرمودند که شیخ عبد النبی را که هنوز در اردو بود بپرسند که او بی شرط خدمت استحقاق چه قدر زمین داشت شیخ بدست مولانا الهدایه امرویه مرحوم بیغام فرستاد که چون عیالند است و خرج هم شنیده میشود که دارد ماه

قطب الدین خان گفت پادشاهان ولایت چون خوند کار روم و غیر
ایشان که این سخنان شنوند چه گویند همه همین دین دارند خواه
تقلیدی باشد خواه نه و از روی تعرض فرمودند که تو برای
خاطر خوند کار روم غایبانه از جانب او این درستی میکنی و جای
از برای خود وقتی که از اینجا بروی پیدا کرده تا بمقار با بی همای
برو و شهادت خان نیز تیز و تند درین راهی فرآمده بپیر بر سنگ
جهنمی را که طعن صریح در دین میکند بشنام صریح داده گفت
که ای کافر ملعون حالا تو هم این چنین سخنان میگوئی ما از عهد
تو میتوانیم برآمد و کار به بدمزگی کشید و بشهادت خان مخصوص و
بدیگران بطریق اجمال فرمودند که میفرمائیم که نقش پر نیامست
بر دهتهای شما بزنند و در همین ایام ترمون محمد خان حاتم پاشا
از گجرات رسید و درین سال قاضی علی بغدادی که برای تحقیق
و ضبط اراضی مدد معاش و تداخل بر رسم شمع عهد لغبی منصوب
گردانیده بودند هزاریان و پانصدیان ایام را تا صدی از نظر می
گذرانید و انفرزملین آنها را می بردند و از کلا غنای (۲) گفته اند
میگذاشتند و باین تقریب اعتبار خاندان اکبر و اعیان و معارف
و مشاییر از شهرها بر افتاد و فرزندان هیچ طایفه چون آدمی
زادگان هند فاقابل نماتند خلف من بعدهم خلف ائمه الصلوة
و اتبعوا الشهوات و مدارس و مساجد مدرّوس و اکثری جایی وطن
شدند و اولاد فاقابل ایشان که مانند پیروز بجا می گری نام بر آوردند

مدارس از علما آن چنان بود خالی

که ماه روزه در سلوازه خانه خمار

هرزده کزهی آگره است رسیدند حکمی فرستادند که مواران را
 از ایشان جدا ساخته و هر دو را بدشتی نشاند و از آب چون گذرانیده
 بجانب گوالیار برند و متعاقب حکمی دیگر میرسد که اینها را ضایع
 سازند و موکلان در کشتی دیگر می نشینند و ایشان را در کشتی
 دیگر کهنه می نشانند آخر در تعرب آب بمقحان میگویند تا کشتی
 عمر این هر دو را در گرداب فنا شرق میسازند و بعد از چند روزی
 قاضی یعقوب از جنگه میرسد و او را هم متعاقب ایشان میفرستند
 و یگان بگان را از ملایان که از توهم بی اخلاصی داشتند در نهانخانه
 عدم میفرستادند و علمای آهوز را جلای وطن ساخته هر کدام را
 چون ملک منظور از هم گسستند از آن جمله قاضی صدر الدین لاهوری را
 که تحقیق از زیاده از مخدوم الملک بود بقضای بهروج از گجرات و
 ملا عبد الشکور گول دار را بقضای جوناپور و ملا محمد معصوم را به
 بهار نامزد گردانیدند و شیخ مأمور را به مالوه جلای وطن کردند و صادرات
 آن صوبه بدو تفویض یافت برین قیاس هر کدام در غریب مقضی
 الحرام شدند اما شیخ معین ندیره مولانای معین واعظ مشهور را بجهة
 کبر سن و اطلاق اسم شیخی بر او از ملایان که مقلد محض و دشمن
 دین و نا دولت خواه و فقیر کهنه فلاکتی قرار یافته اند مستثنی
 ساخته و متعرض نشده در لاهور ماندند تا آنکه در سنه نهصد و نود
 و پنج در گذشت و حاجی ابراهیم سرهنگانی را صدر گجرات ساخته
 فرستادند و او ذخیره و زر بسیار بدشت از ایمه گرفت و زر مواران
 جمع کرد و اگر نمیدادند مدد معاش را باز یافت می نمود و این
 معنی بعرض رسید که داعیه رفتن بدکهن هم داشت تا بجهت

این قدر که فرموده اند هشت صد یا هفتصد بیگانه تجویز میکردیم
و مقریان این عرض را مناسب ندیدند و مرا مبالغه بر التزام خدمت
کردند خواهی خواهی باز بدام افتادم

مرغ زبرک چون بدام افتد تحمل بایندش

و این همه به تقریب قبول نا نمودن داغ بود که بارها مکرر حکم
بآن فرمودند و بزبان حال و مقال همین میگفتم
شادم که یکسوار ندارم پیداده هم * فارغ ز قید شایم و از شاهزاده هم
و درین حال هم تمنا و هم جزیه که حاصل آن بیچند کزور میرسد
بر طرف ساختند و فرامیمن در تاکید این امر صادر شد و همدرین
حال محمد معصوم خان پسر معین الدین احمد خان فرخودی که
حکومت جوئیوری داشت بدرگاه آمده باز رخصت جوئیوری یافت و ملا
محمد یزدی را بقاضی القضاة انجا مقرر ساختند و حکومت دهلی
بمحب علی خان پسر میر خلیفه تفویض یافت و ملا محمد یزدی
در صوبه جوئیوری رفته نقوی بوجوب خروج وینگی بر پادشاه دان تا
محمد معصوم کابلی و محمد معصوم خان فرخودی و میر معز الملک
و نواب خان و عرب بهادر و دیگران تیغها کشیده هر جا
چنانکه مذکور شود جنگهای عظیم کردند و آمده میگفتند که پادشاه
در زمین مدد معاش ما و خدای عز و جل در ملک او تداخل
نمود ارحم ترحم عاقبت بهتر سعادت که پیشرو خانی خطاب
دارد و قبی که نزد معصوم خان جوئیوری رفته باز گشت حقیقت
نقوی ملا محمد یزدی را بعرض رسانید تا میر معز الملک و ملا
محمد یزدی را بتقریبی از جوئیوری طلبیدند چون بغیر از آباد که

بمقتضای راعی خویش قدری زمین مقرر میداشتند و هر کسی را که میدانستند که مرید میگردد یا مجلس شماع یا نوع قلابی دارد آن را دکان نامیده یا در قلاع می کشیدند یا اخراج بجانب بنگانه و بگری می نمودند و این معرکه پیوسته در گود بود پیران معصوم شیخان فانی مرحوم تر از دیگران بودند و تفصیل این تطویل دارد بنابراین فرامین صوفیه صاحب شماع و اهل ذوق عقید باطنی مقتضایان هندو شد و از بد حالی حال فراموش کردند و جلای وطن یافته در موشخانهها خزیدند و رضع منقلب گشت

چنان فیض عالی شد اندر دمشق • که یازان فراموش کردند عشق چنان آسمان بر زمین شد بخیل • که لب تر نکردند زرع و انجیل و الحق آن محاسن خدک و آن حالتهای افسرد و آن جرکت زشت و آن تکلفات پیراهان صوفیان سررائی نابینا خود را از انشوی قابل هدیی بودند که بر افتند

آن نه صوفی گری و آزاد بیست • بلکه کید می گری و قواد بیست دزدی و راهزنی بهتر ازین • کفن از سرده کفی بهتر ازین هر چند می خواهم که این عجلاله پاره معالی تاربخ می هم داشته باشد قلم از دست بی اختیار بجانب دیگر و طرح وضع جدید زمانه و حشمان مذهب و ملت نو که سوخته آنم میروند

و الحاق بنور اذا غلت ملحه • و ان لم اشأ تملي علی و اکتب کش میکنی بخانه خازن میروند

نعمی الزین خلاص می یافتم اما چکنم که
ذهب اللذین بعاش فی الدنایهم • و یقیمت فی خلاف کجشد الاجرب

یعنی از آنجا طلبیده بحکیم عین الملک سپردند و در مجالس شعبه
می طلبیدند او رساله مشتمل بر نفل و رزق از بزرگان دین خوش آمد
خیال کرده گذرانید و آن جعل و اباس ظاهر شد حاصل آنکه
عبارتی جعلی از شیخ ابن عربی قدس الله سره در کتابی که
گرم خورده بخط صحیحی نوشت که صاحب زمان زمان بسیار خواهد
داشت و ریش تراش خواهد بود و صفتی چندی که در خلیفه الزمان
بود درج کرد و با وی بسر عقابت آمده در ملک بار یافتگان پایه
قرب در آوردند و موافق نقل حاجی ابراهیم در رساله که از کتب
ملا ابو سعید بود در زاده میان مان پانی یقی حدیثی موصوفه گذرانیده
بودند که پسر صحابی مقرب در نظر آن حضرت صلی الله علیه و
آله و سلم آمد فرمودند که اهل بهشت باین هیات خواهند بود
چون بشاه فتح الله و شیخ ابو الفضل و حکیم ابو الفتح بحثهای
دلبرانه میکرد و ملامتها می نمود بقلعه رنجه بدور فرستادند تا بمرور
و رجعت او را بعد از انداختن پایان قلعه یافتند که با پارچهای
طولانی بسته بود و شهرت چنان یافت که خود را از بالای قلعه
می انداخت و این واقعه در سنه نهصد و نود و چهار روی نمود
فانصبتنا من الدنيا ليجزات كفرهوس

و اصحابنا به دار کل لم تغن بالامس

و علمی که مردم خوانده بودند و بال و سبب زوال ایشان شد و علما
و مشایخ مقتدای اطراف را فرامین فرستاده بدوگاه می طلبیدند
و مدد معاش و اوقات را خود تحقیق می نمودند و همه را موافق
توره تعلیم و تعظیم فرموده و صحبت یار در خلوت یا جلوت داشته

قدیم آموخته بودی می گفتند جمع شده اسوال مظفر خان را
هرجا که یافتند بغارت بردند و مظفر خان کشتیهای بسیار جمع کرده
حکیم ابوالفتح و تهر داس را مرشد تا بانواج خویش در برابر
قائمالان رفتند و معلوم است که از حکیم ابوالفتح که باز هم بود
نه رزم و از تهر داس هندوی نویسنده برین قبایل چه آثار جلالت
بظهور رسیده باشد و بمظفر خان نریمان استقامت اشتغال جماعه
قائمالان و تقرر جایگیر ایشان که در آن ایام رفته بود بقائمالان فرستاده
پیغام دادند که رضوی خان و تهر داس را مرشد تا خاطر جمعند آرند
و نام بردار را سیر ابو اسحاق پسر میر سید رفیع الدین محدث
روان گردانید ایشان همه را در بند کشیده بازار صحابه گرمتر ساختند
در همین اثناء طیب وزای برگه پشم بخشی که جایگیر معصوم خان
کلبی و عرب بهادر و سایر امرای بهار را بیک قلم تغیر داده و بنیاد
بند سلوکی کرده و تاجر و تکبر بیش از اندازه بیش آورده ایشان را
بمروز بختی ساخته بودند تا جمعیت خویش از آب جوسا گذر شده
بجنگ معصوم خان رفتند و عرب بهادر غافل بر سر رسید و رای
برگه پشم را بقتل رسانید و عقیمت بسیار یافته بعد از ارسال رسل و
رمایل بعزم اتفاق بابا خان قائمال بکرهی شناسند و از جانب
مظفر خان خواجه شمس الدین محمد خوانی که حال دیوان گل
است در کمرهی سواره بر ایشان گریست و معصوم خان بجنگ
غالب آمده و بقائمالان پنی شده و از آب گنگ گذشته بر سر مظفر
خان آمد مظفر خان در قلعه نمانده که چار دیواری کهنه بیش نمانده
بود متحصن شد و وزیر خان جمیل بیک که از امرای قدیم الخدمت

خطایی یا ملک کردم که از تیغ جفا کشتی
 جهان مجلس آرای و جوان مردان بیرون را
 زمام حل و عقد خود نهادی در کف قومی
 که از روی کرم باشد بر ایشان شرف مگرا (۶)
 همان در گوش جاتم گفت فارغ باش خوش میزی
 که سبست بر گزد ایام هنر و روز یکدیگر را

و درین حال مظفر خان به هنگام رفقه در معاملات سخت گیری
 بنیان کرده و امرای آن حدود را متذقی و متضرر داشتن گرفت
 و جایگیری را باز یافت نموده و رسم داغ و محلی بطرز دربار
 و محاسبات برسم گفته در میان آورد

مشور در حساب جهان سخت گیر * که هر سخت گیری شود سخت گیر
 بآسان گذاری نمی میگذازد * که آسان زید مرد آسان گذار
 و بابا خان قاتشال و خالسی خان که از اعیان و اساطین بودند هر چند
 استعقای داغ و التماس مقرر داشتن جایگیر نمودند طرایی نه بست
 و بجهت باز یافت زو جایگیری که بی داغ و محلی گرفته بود خالسی
 خان را عقید ساخت و کف پائی فرمود اتفاقا در همان ایام فرمانی
 بنام او رفت باین مضمون که روشن بیگ نامی نوکر میرزا محمد حکیم
 را که از کابل به هنگام رفت بسلطنت برساند مظفر خان او را از
 میان قاتشال بر آورد و بابا خان را سخنان درشت گفته و فرمان
 نموده بر سردیوان گردن روشن بیگ زدن فرمود و همه سپاهیان آنجا
 از معاینه این حال بر خود لرزیده با اتفاق سرها تراشیده و طاقیهایی
 سفولی پوشیده اظهار قلعه نصیب نمودند و در شهر گور که بر زبان

و راجه از سر ناعتمادی لشکر که همه واقعه طلب بودند مصالحت
 جنگ میدان ندیده در قلعه متکبر تحصن چفته هر روز جدل داشت
 و درین لشکر محنت بسیار روی نمود درین حین زین الدین گنبر
 خوش شهباز خان يك لك روپيه بدانچوگي از راه آب برده راجه
 رسانید تا مدد خرجی چند روز شد و همین طور يك لك روپيه
 در هر چند روزی گاهی بدست دریا خان آبدار و گاهی
 سرمدی و گاهی پسر سیده بهگوان داس خزانچی میفرستادند و
 غیر بقوالی میبردند و از جمله داکچوکیان قاضی زاده صاحب حسن
 فاقص عقل عبد الحی خواص پسر قاضی صدر الدین سنبلی که
 او نیز از خط مشنان در مذهب و ملت میگفت جوان سرگشته
 گشتی عمر او بفرقاب بگذشت درین هنگام همایون فرمائی پسر شاه
 فرمائی مشهور که او را همایون قلی خان خطاب داده بودند و در
 وقت گفت و گوی مسلمانیهایی جدید و تکلیف و امتحان مردم
 در اجمیر آن معاملات هول انگیز را دیده بود باتفاق ترخان دیوانه
 از لشکر راجه گریخته بمخالفان پیوست اتفاقاً در امتداد ایام
 محاصره بابا خان قاتشال از بیماری ضعف مشرف بر موت گشت
 و جباری پسر سینون خان قاتشال که رکن و کین آن جماعه بود
 و الحال در خدمت است و حمایت یافته بتقریب ضعف بابا خان
 ازاده رفتن نمود و جمعیت آن جماعت از هم گسست و معصوم
 خان بکلی بضرورت بجانب بهار شتافت و مرید بهادر از آن جا
 بایلمار رفت تا پهنه را متصرف شود و خزانه پادشاهی را بدست
 آورد بهار خان خاص خیل که پسند عارف مشهور بود در قلعه پهنه

بود با اتفاق جان محمد خان بیهودی و دیگر سپاهیان بمخالفتان هر
آمدند و حکیم ابوالفتح و خواجه شمس الدین و اکثر اغیان را دستگیر
ساختند و این هر دو سردار را رای تهمید اس بنوعی از حبس
خاص یافته بمدد زمین داران خود را بساجی پور رسانیدند و حکیم
نور الدین قراری دران فقرات از عالم در گذشت و قاضیان و معصوم
خان مظفر خان را بقول و عهد از قلعه نمانده برآورده بعد از انواع
مقربیت بآن عالم فرستادند و اموال و اشیای او را حرمیانه استظهار
ساخته جمعیت گرفتند و تمام ولایت بنگاله و بهار را منصرف شده
جمعیت حوار و پیدای بسیار بهم رسانیدند و میرزا شرف الدین حسین
را که از یزد قاسم علی خان بقال حاکم کابلی به بنگاله فرستاده بودند
از قید بر آورده بسرداری برداشتند و مفتی عظیم قایم شد و راجه
تورجیل با صادق محمد خان و قریب محمد خان و سایر امرای
عظام برای قلع ماند این فساد از فتح پور نامزد گشتند و محاسب
علی خان حاکم راه قاس و محمد معصوم خان فرخودین حاکم بونپور
و دیگر جایگزینان نواحی بکوسک راجه تعیین یافته و هنوز در راه
بودند که شاهم خان جالبه با سعید خان بدخشانی جنگ کرده او را
بقتل رسانید محمد معصوم جوانپوری سه هزار حوار گرد آورده مسلح
و مکمل بنظر راجه در آورد اما آثار خروج از حرکت و سکونت او ظاهر
بود و راجه اینهمه غنی را عهدیده او را بانواع تسلی میداد و حقیقت حال
نوشته بدرگاه فرستاد و محمد معصوم خان کابلی و قاضیان و میرزا
شرف الدین حسین باسی هزار و هزار جزایر و پانصد غریل بدخشانی فراوان
و توپخانه آراسته در نواحی قصبه مدلیبر قصد بخارند و مقابله نمودند

داد که بایا بل خبرات تراقا اخل بر آورد ما قساختماند بعد ازین راتعه
شریف خان انکه را بمالو بجای او نامزد کرده و بمقزل او رفتند و
مهمانی عظیم گرفته بدان صوب روانه ساختند *

درین سال خان اعظم را که از مدتی باز نظر بند بود از اگره
طلبیده و نوازش نموده بایلم هزارهوار حکومت بنگاله نامزد گردانیدند
و شهیدار خان را از ولایت رانا طلبیده بانواج آراسته بکوسک خان
اعظم تعین کردند تا بصرحد حاجی پور رسیده و جنگل کچیئی را
بزمیده عرب بهادر را از آن جا برآورد *

درین سال حکیم الملک گیلانی را از جمله ناصوافغان
در مذهب و مشرب شمرده با مبلغ پنج لک روپیه دروجه انعام
مستحقان از شونا و ضعفا بجانب مکه معظمه چنانچه گذشت
روانه گردانیدند و تا آخر عمر همانجا ماند

از سرکوبی تو نمي جنم * آسمان نیتتم زمیتتم من
و هر چند فرمان طلب رفت نیامد و خود را بحق سپرد و درین
سال مشایخ نامدار را از اطراف و انظار طلبیده با هر کدام صحبت
خاص داشته تحقیق چیزها می نمودند و اندری خوش آمدی و
طالب بیگه چند نه خاک بر سر آن بود و چاهلوسی و متملق و
لعنه ظاهر شدند و مقصود اصلی اظهار خارق بود آن خود نصیب
اعداست ماند اخلاق از ترک و تجرید و توکل و استغنا و علو هست
و آن هم بوجه کمال از همه محبوب دیدند ازین سر بدگفتاری
بجای دیگر سرایت کرد

پوشیده سر تعند این خامی چند * بگرفته بطامات الف امی چند

متحصصی شد و راجه تودرمل معصوم خان توفخودی را با جمعی
 بنومک بهارخان فرستاد. حرب چون تاب مقاومت آن جماعه نه
 داشت خود را بجانب کجیائی که زمین دار مشهور است کشید و
 راجه و صادق خان با یقین امرای بقصد امتیصال معصوم خان کابلی
 متوجه بهار شدند. او شایعین آورد اتفاقا بر سر منزل صادق خان
 ریخت و در آن شب تارماه بیک نام سردازی بزرگ که با آغ خان
 حبشی ترکیب یافته بقراولی تعیین شده بود گشته شد و بالغ خان
 بدر وقت و صادق خان ثبات قدم ورزید و معصوم خان حسب الامکان
 جنگ مرده کرد و چون دید که تازی نشوده مانده و روان شد
 و در آن اولکاء و منع قزاق میگشت تا آخر پناه بعیمی خان زمین دار
 اقباض برد که در زبولا دود و پنجاه غیل و سایر تحف نفیس به
 مقدار چهارلک روبیده و طلا آلات و اگر و قماش و پارچه غیر مکرر
 بدست سعید خان مغول بدرگاه فرستاد و تا الحال همانجاست و
 آن صوبه تا گاهی بتصرف انواع پادشاهی در آمد و درین ایام
 شجاعت خان و پسرش قایم خان را که از اهل نعمه مقرری بود و
 جوان ظریف و نازک و پدر و پسر هر دو بحسب طلب از سارنگپور
 متوجه فتح پور شده بودند نوکران ایشان بجهت بد سلوکی و بد
 معاملگی و بد عهدی و ردالت که از مرادار عهده داده بقتل رسانیده
 متفرق شدند میگویند که روزی سایدی از شجاعت خان و دیگر خوانین
 که بدربار نشسته بودند چیزی طلبید او بعد از الحاح بسیار جواب

باطل نموده برین آوردند که حالا صاحب زمانی که رافع خلاف و اختلاف هفتاد و دو ملت از مقام و اندو باشد حضرت اند و شریف از رسایل محمود بسخوانی مستشهد آورد که او تصریح نموده باین که در حال نهصد و نود بر دارند باطل شخصی خواهد بود و همه تعبیر از صاحب دین حق تشخیص کرده که بحساب جمل نهصد و نود است و خواجه مولانای شیرازی ملحد جفردان که از مکه معظه رساله بعضی از شرقا آورد درین باب که بموجب احادیث صحیح هفت هزار سال که مدت ایام دنیا است چیری شد و حالا وقت ظهور مهدی موعود است و خود هم رساله ترتیب داده گذرانید و امثال این خرافات شیعه نیز از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده بعضی این رباعی می خواندند که به حکیم ناصر خسرو و غیره منسوب است

در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا • آید گواکب از جوانب یکجا
در سال آمد ماه آمد روز آمد • از پرده برون خرامد آن شیر خدا
و این همه باعث دعوی نبوت شد اما نه با لفظ نبوت بلکه بعبارت آخر
و درینوقت عرض داشت راجع بود در صل رسید که تا این زمان
بأنواع مدارا و دلسا معصوم خان غرضی را همراه دارد اما خواجه
شاه منصور دیوان زر باقی بسیار از و از ترسون محمد خان طلب
داشته و تهدید و وعید فوق الحدوث فرستاده ایضا را بی ها گردانیده
درین وقت نازک این اداها باعث تفرقه لشکر میشود چون سخت
گیری شاه منصور بارها بعرض رسیده بود او را بدخول ساخته چند
روزی از برای مصلحت پشاه قلی خان محرم میزدند و بجای او

تا رفته و صدق و مفاکمی چند • بد نام گفتند نکو نامی چند
ازان جمله شیخ چائیلده خلیفه اعظم شیخ عبد العزیز سائن قصه
میوهه بحسب حکم در عبادت خانه نروان آمد و نماز معکوس
نمودن و نروختن گرفت و حکم کرد که فلان حرم پسر خواهد نروخت
اتفاقا دختر زاک و حرکت یارد ظاهر ساخت و همچنین سید هاشم
نیز از آبادی بصد طرفگی آن در کتبی دا کرد و باعث بی اعتقادی
از مشایخ حلف شدند اما چون شیخ صدیقی افغان گسی را از پنجاب
طلب کردند بمقتضای امتثال پداده همراه قاصدان از خانقاه روان شد
تا محققه او را از دنبال آوردند و در فتح پور بخانه شیخ جمال بختیار
نروان آمده پیغام داد که دیدن من بر هیچ پادشاهی مبارک نیامده
و او را نادیده زود رخصت دادند و همچنین شیخ الهدیه خیر آبادی
که بادیه فقر بقدم توکل و تجربت پلموده از پادشاه هیچ زمین
قبول نکرده بود و سلسله عظیم داشت با پسر خویش شیخ ابوالفتح
که فقیر در آخر عهد اسلام شاه در سبیل بر حصص فرموده مولوی
عقیمی اومقادی میان حاتم سبیلی رحمه الله پیش ایشان ارشاد
قاضی و حاشیه میتواند و حالا قایم مقام پدر است و هم در علم و
هم در معامله و هم در حال مشارالیه است بدرگاه بر حسب طلب
آمد و او را ایستاده با عجز دیدند و چون پرسشی رفت اشاره پسامعه
خود کرد که سخن بلند می شنوم و معذور داشتم در غور و دماغ
نمودند و درین سال اسفل و اراذل عالم نمایی جاهل تعاضد دلایل

گذرانیدند و معصوم جان نرنخودی که دلی برداشت بی رخصت
 امرا در جونیپور آمده بغی ورزید و پیشرو خان محرف مهتر سعادت
 که داروغه نراشخانه باشد فرمانی مشتمل بر دلاهای او ببرد و
 جونیپور بقرون محمد خان و اوده بمعصوم خان نرنخودی مقرر
 شد و از سخنان پیرشان مخاطبانه گفته و اوده را گذار و ولایت دانسته
 بانجا رفت و در پی اعتماد جنگ بود و دران و لا که مهتر سعادت
 بدربار آمد و احوال خوانین آن صوبه را گفت قصه فتوی دادن م
 محمد یزدی بر خروچ و بغی نیز عرض کرد آن بود باعث طلب م
 محمد یزدی و مدیر معز الملک چنانچه گذشت و همدربین ایام
 نیابت خان پسر هاشم خان نیشاپوری که وقت توجه پتفه نیابت
 یافته در جومی و پیاک که جایگیر از بود خروج کرد و بر سر کوه
 که از جانب اسمعیل قلیخان الیاس خان نام افغانی که در آنجا
 حاکم بود رفته الیاس خان را در جنگ کشت و قلعه را محصور
 داشته شروع در تهللب و تاراج ولایت نمود و اسمعیل قلیخان وزیر
 خان و مطلب خان و شمع جمال بخندار و دیگر امرا را بر سر نیابت
 خان نامزد کرد و شاه قلی خان محرم و ببربر یاک فروش را برای
 دلاهای معصوم خان نرنخودی روانه اوده گردانیدند و بعد از رخصت
 وزیر خان خواجه شاه مقصور را از قید بر آورده باز بدیوانی منصوب
 ساختند و نیابت خان از اجتماع خبر این لشکر از کوه بیابان قصه
 گشت از توابع ولایت پتفه روانه گردید و امرا از آب گذشته خود را
 بسرعت باز رسانیدند و او باز گشته بحرب پیش آمد و تنها با
 چندین امرا انچنان جنگ و تروید کرد که فوق آن متصور نباشد

وزیر خان برادر آصف خان هروی را دیوان کل ساختند و قاضی علی
بغدادی دلازار مخصوص منکوس بیوم شکل مردود الرب و الخلق را
معین او اختیار کردند تا با اتفاق مهمات را میصل دهند بحال الله
این چه ترکیب مناسب است *

و درین ایام آدمی بیگوش بدرگاه آوردند که سوزخ گوش اصاب
نداشت و باوجود آن هرچه میگفتند می شنید و جای گوشهای
او قاع صف صف بود و درین سال در پی تحقیق این امر
شدند که طفلی شیر خواره چند را در گوشه دور از آبادانی
در محلی نگاهداشته چنانچه هیچ آوازی نشنوند دایه‌های موجب
باید برایشان گذاشت و هیچ تعلیم سخن نباید داد تا به بینم
که بمقتضای این حدیث مشهور که کل مولود یولد علی
الفطرة ایضا بکدام دین و مذهب ملحق میشوند و شخصت از
همه چه کلمه میگویند بذا بران قضیهنا بیست طفلی رضیع را از
والدین جدا کرده و بزرگتری داده و در محلی خالی داشته آنرا
گنگ محل نامیدند و بعد از سه چار سال همه گنگ برآمدند و
وجه تصدیق راحت آمد و انقوری در آنجا رضیع مادر خاک شدند
مادرم خاکست و من طفل رضیع * حیل طفلان بیست بر مادر بدیع
زود باشد کرمیده ز اضطراب * در کنار مادر انتم معیت خواب
و درین سال شاهزاده دانیال را با شیخ فیضی که نسبت آخوندی
داشت و شیخ جمال بختیار و جمعی از نزدیکان بلخیمبر فرستادند
و مبلغ بیست و پنج هزار روبه بجهت نقوای آن دیار دادند و درین
حال راجه تودرمل و سایر امرای پادشاهی بشکل در حاجی پور

بزرگ بقدر آدمی بود و فرنگی اندرون نشسته تارهای آن را می نواخت
و درمی دیگر از بیرون پنج هر طائوس و غیر اینر انگشت میزدند و
شعبه های مختلف از آن برمی خاست و از بسکه محظوظ بودند فرنگیان
هر دم بزرگ مرح و زرد بر می آمدند و از حالی بحالی می رفتند
و اهل مجلس از آن مجبویه خیران ماندند و تعریفش بوصف راست
نمی آید و درین مجلس فرمودند که هر کس بگوید که درین جزو
زمان اقل ناس بزم او کیست و نام پادشاهان بفرزد که پادشاهان
مستثنی اند هر کدام معتقد خویش را می گفتند حکیم همام گفت
اقل ناس خود را میدانم و شیخ ابوالفضل پدر خود را گفت بزمین قیاس *
و درین ایام اخلاص با صاحب بر چهار مرتبه قرار یافته که
ترک مال و جان و ناموس و دین باشد هر کس که هر چهار دارد هر
چهار دارد و هر کس که یکی دارد یکی دارد و همه خود را مرید صاحب
درگاه گرفتند *

و در محرم سنه تسع و ثمانین و تسعمایه خبر رسید که میرزا
محمد حکیم از روی طلب معصومین بانگوی مریدان خان که حال
وی بود اما حال سفید متوجه تسخیر هندوستان گردیده شانمان
نام نوکر را از آب قیلاب گذرانیده مان مکه ولد بهگون داس برحر
شانمان رفته او را بقتل رسانید و از استماع این خبر میرزا از آب
گذاشته در حوائط حید پور آمد پادشاهان هشت ماه پس از این از
خزانة داده و شاهزاده دانیال را با سلطان خواجه صدر و شیخ ابراهیم
چشتی به نیابت گذاشته از فتح پور متوجه پنجاب شدند و در
درای باد که بانزد گروهی فتح پور است خبر فتح شهباز خان رسید

و انواع را زیر و زیر ساخته شیخ جمال را در میدان از احب بر زمین
آورد و باز خلص بخشید و بالاخره هزیمت یافته در آورده پیش
معصوم خان رفت و عرب بهادر نیز درین وقت از شهیدار خان
شکست یافته پناه باز آورد و شهیدار خان بقاعب عرب اوله یجونیپور و
از انجا بارده آمد و معصوم خان که سامان جنگ بنقابه داشت که
که بطریق مبالغه یک مرتبه پیداشاه ایران و توران هم مقابله می
توانست نمود و سی چهل تلم و طوغ و نقاره در لشکر او بود و
براق دیگر برین قیاس بحاربه شهیدار خان شتافته در طرفه العین
برو غاب آمد و شهیدار خان یک روز چهل کوره راه فرار طی کرده
یجونیپور رفت بحسب اتفاق ترسون محمد خان که بربر انغار لشکر
شهیدار خان بود در جنگلی مخفی مانده وقتی که انواع معصوم خان
در پی غارت پریشان شده بودند او را با کم کس دیده و قابو یافته
حمله برو آورده شکست داد چون این خبر بشهیدار خان رسید بهمان
پای که رفته بود بصرعت تمام روز دیگر خود را بفوج ترسون محمد
خان رسانید و جمعیت کرده باز بر سر معصوم خان رفت و در
موک شهر لوده جنگی عظیم زد و معصوم خان درین مرتبه
هزیمت یافته معدوم گشت و مادر و خواهر و کوچ و پسر و مال
و اسباب شوکت و مملکت او همه غنیمت شد و خود فرار نمود و
پاردم از لجام نشناخته بجانب کوه سوانک بدر رفت و این واقعه در
ذی حجه سنه ثمان و ثمانین و تسمایه (۹۸۸) دست داد *

و درین ایام از ارغنون را که از عجایب مخلوقات است رحاجی
حبیب الله از نرنگستان آورده بود پسر دم نمودند و آن مانند مالدوتی

داشتند و آن گمان یقین شد و انگری بلكه تمامی امرا كه از شاه
منصور آزار بسیار یافته زوال وی می خواستند باتفاق جمعی در
قتل او کردند و صباح دیگر بخداست رای فرمودند كه او را در منزل
نجد كوت از حلق آریخته بردار كشند و مقامه چندین خلیق داده
گردن او شد و تا روز قیامت معلق ماند ایاك و خدمة الملوك
مانهم بمنعظون عند السلام رد الجواب و بمنعظون عند العقاب
ضرب الرقاب

خوش باش كه ظالم نبود ره بسلامت

و از راه سر رفت بگلانور و رهناس رسیده به دیلب رفتند و میرزا
این اخبار شنیده و از آب لهور گذشته تا كابل عدان باز نكشید و سر
يوم یَعْرِ الْمَوْتُ مِنْ أَخِيهِ ظاهر شد و در ماه ربیع الثاني این حال بر
گذار دیلب كه بمندساگر مشهور است قلعه آنك بذارس در مقابله
ننگ بنارس تعمیر فرمودند و از آنجا شاه زاده سلطان مراد را باقلیچ
خان و دیگر امرا روانه كابل گردانیده و مان سنگه را پیشتر از آن با
جمعی از خوانین بجانب پشاور فرستادند درین هنگام خواجه
ابو الفضل نقشبندی و محمد علی دیوانه را میرزا با ایلیچی گری
فرستاده استعفاى تقصیرات خود نمود و حاجی حبیب الله را از درگاه
همراه ایشان فرستاده پیغام فرمودند كه عفو مشروط است بنداست
بر گذشته و سوگند بر آورده و فرستادن همشیره خود كه در نكاح خواجه
حصن است بدركه میرزا بحاجی گفت كه بفرستادن همشیره خواجه
حسن راضی نیست كه او را به بدخششان برده و من از كرده بسیار بشیمانم
كرده ام توبه و از كرده پشیمان شده ام

و مان سنگه مه فرمان میرزا محمد حکیم را از جزو دان شادمان که
 بنام حکیم الملک گیلانی و شاه منصور دیوان و محمد قاسم خان
 میر بکر نوشته بودند باعث و بچشم فرستاد آن فرامین را خوانده
 محضی داشتند و در دهلی خبر یافتند که میرزا در لاهور آمده بهای
 مهدی قاسم خان نزل نموده و راجه بهگوان داس و مان سنگه و
 سعید خان در قلعه متحصن اند و در پانی پت ملک دانی کابلی
 وزیر میرزا محمد حکیم که وزیر خان خطاب داشت از رنجیده در
 منزل شاه منصور نرود آمده او را و حیلۀ ملازمت ساخت و چون
 در میان این دو کس از باطنی ظاهر و مناسبی چندان نبود درین
 وقت جدائی دانی خان را از میرزا محمود بر تدبیر میرزائی کرده
 خالی از مصلحتی ندانستند و مقوی بدگمانی سابق بر شاه منصور
 هم شد و او را مقید ساخته فرامین نمودند و هر چند سوگند خورد
 بودند لیکن چه مقرر شد که برهان قسمی حجت نمی تواند
 بود و در نواحی شاه آباک ملک علی برادر قاضی علی که حالا کوتوال
 لاهور است در خطی مجهول یکی بنام شاه منصور از زبان مشرف
 بیگ نام شخصی که نوکر شاه منصور بود و دیگری از موهومی
 مشتمل بر کیفیت دیدن او فریدون خان را از او و میرزا را تائید و
 مقرر داشتن میرزا برگنه را که آن هم موهوم یا مداوم بود در بیگ
 خریطه از نظر گذرانید و چنان بقیاس و قرینه معلوم شد که مشرف
 بیگ نوکر شاه منصور که از جانب وی شقدار برگنه فرستاد بود
 در سی کروهی لاهور با قاضی خود نوشته که من بوسیله فریدونخان
 میرزا را دیدم و همه جا عمال خود فرستادند اما برگنه مارا معاف

شهر می گذرانند و چون از مردم معتبر میرزا محمد حکیم نصیه
فرمان شاه منصور را پرسیده تفحص بهیار می نمایند چنان معلوم
می شود که آن جعل و لباس را کرم الله برادر شهناز خان به اتفاق
بعض امرا کرده و آن خط اخیر نیز که موجب قتل او شده ساختگی
امرا بوده و نداشت و تاسف بسیار بر قتل شاه منصور می خوردند

قتل شریفست که ملما بود * شد باعث آن امداد مردم
و آن بهیمانی حکم نوش داروی بهرب داشت و لطیف خواجه
میر شکر را نزد میرزا مرشدان و مرشدان غفو تقصیرات داده از وقت
او در اولکه از یکجه مانع می آیند و میرزا محمد حکیم مهد و قتل
در خواهی بحضور او می گذد و علی محمد اسپ را همراه
ساخته بدوگاه می فرستد و کابل را بمیرزا بخشیده و اردو را
گذاشته بایلغار بیچال آباد که اردوی بزرگ در آنجا بود معاودت
می نمایند درین وقت خواجگی محمد حسین برادر محمد قاسم
خان میربحر که از امرای معتبر میرزا بود بملازمت می پیوندد
و از جلال آباد فوجی برای تاخت و باخت دامن کوه کتور
مشهور ملک کفار نامزد گردانیده منزل بمقول در دوازدهم شعبان
بکفار سندسگر میروند و در آنجا از پل پیکروز گذشته و تمام
اردو را گذرانیده بکوچهایی پیاپی در سطح رمضان ظهور شانند و
حکومت پنجاب را باز سعید خان و راجه بهگوان داس و سان حلقه
گذاشتند و در میدان هر دو آب در پنجاب برای تسخیر مدامت
ایمه آن صوبه مدرسی معین ساختند که مل الهیاد امروزه و مل
الهداد نموی سلطان پوری و مل شاه محمد شاه بادی و مل شیر

مقدم یازدگونی که مسلمان شده ام

و در یازدهم جمادی الثانی از آب نقلاب گذشته خواجه نظام الدین احمد را در حلال آباد بایلغار نزد شاهزاده شاه مراد و امرا فرستادند و فرمودند که گفتش را بما گفته فرستد عرض کرد که آملی بایلغار عین مصلحتی است و از اینجا هم نظام الدین احمد و هم حاجی حبیب الله بتفاق آمده در پشاور بیفایدهای خویش آوردند نظام الدین احمد گفت اگرچه امرا بزبان قال میگویند که ما کافی ایم اما به زمان حال همه این می گویند که فتح دو قدم حضرت است و شاه زاده سلطان سلیم را بازجه بهگونگیه داس و قاضی علی میربخشی در اردو گذشته و هر روز بیست بیست کرده راه طی کرده جریده در موضع سرخاب پیدافزده گروهی اردویی شاهزاده مراد رسیده بود که میرزا محمد حکیم در هفت گروهی کابل بموضع خرد کابل نام با برادر زاده که حکم شاه بیجه شطرنج کبیر داشت جنگ مردهانه کرده آخر راه قرار پیش گرفته داعیه داشت که پناه بهید الله خان او زد که بر شاهزاده بکابل در آمد و پیش از جنگ یک روز فریدون خان بر چنداول لشکر شاهزاده ریخته و مردم بسیار بقتل رسانید خزینه قلج خان و دیگر امرا غارت کرده غنیمت و امربرده بود و حاجی محمد نام احدی که از ملازمت بدآچوکی رفته بود در وقت تاراج بدان جا میرسد و این حال را می بیند و باز گشته در سرخاب این قضیه را نا مشخص بعرض میرساند و باعث پریشانی خاطر میگردد و روز دیگر که از اینجا کوچ می کنند خبر فتح می آید و دهم ماه رجب بدقعه کابل در می آیند و هفده بهیر باغهای آن

درین لشکر هم‌رکب است و آنانکه حاضر نمی‌توانند همه را نوشته بدار
چون نوشت بی‌فقیه رسید خواجه نظام الدین احمد مرحوم مغفور
صاحب تازیخ نظامی که پیش ازان یک سال بارآشدا شده رابطه قوی
که گویا صد ساله است پیدا کرده بودند از نهایت دل‌سوزی و صبریانی
جدلی که بر همه احباب عموماً و بر فقیر خصوصاً داشت مریض
نویسانید و گذرانید و الحق می‌فرست مخلوق و طمع از وی و خوف
از مرض شدیدتر است و درین مدت مغافرت پیوسته خط بالایی
خط می‌فرستاد که چون در آمدن مصاعله واقع شده در استقبال خود
لا اقل تا ظهور و دهلی و منتهی بدانچه مقدور باشد سعی باید نمود
که کار عالم است و احتیاط شرط صرا که یک سلامت ازان حالت
بهتر از عمر جاودانی می نمود فرصت برداختن به عقبت اندیشی
و نفع و ضرر دیگر کجا بود زَقَّوْصَ اَعْرَبِ اَیُّ اِلله عانت کل خود کرد
تو یا خدای خود انداز کار و خوشدل بای

که رحم اگر نکند مدعی خدا نکند

و دران عالم گاهی در خواب از من ادبای سر بر می‌زد و ازان جمله
شبی این بیت در مقام گفته و بعد از بیداری تا صبحی بربان آن
زاری و بقراری داشته ام که

آئینه ما روی ترا عکس پذیر است

گر توبه‌نمایی گفته از جانب ما نیست

بعزت الله و جلاله که ازان مدت تا حالت تحریر هفده سال رفته
باشد و هنوز لذت آن فوق از دل نمی‌برد و هرگاه که آن را بد می
کنم زار می‌گیرم که کاشکی همدران هنگام سرور با برهنگی از عالم می

شاهر باشند و اول در رابع به نیک نفسی و ثانی و ثالث بدن نقسی
 شهرت یافتند و مع شاه محمد به شیخ اسحاق کاکوی عالم متورع متقی
 بآن عظمت پروانه توشه که یا قومنا اجیبوا داعی الله و در میان
 دو آب شیخ بعضی را صدر ساختند و آن طرف کنگ حکیم حمام و صدر
 پای تخت حکیم ابوالفتح را گردانیدند و چون به پانی پست رسیدند
 درین منزل شهناز خان که در مدت غیبت از گریهی راحت تافتهجاب
 ممالک محروسه را بطور خود جایگیر مردم ساخته و هر کرا هر منصبی
 که خواسته داده بود با طعنه طراک و کز و فر آمده ملازمت کرد و چون
 از وی سبب این جرأت پرسیده اند جواب داده که اگر این چنین
 دلاسی سپاهی ندیدم همه بیک قلم برگشته بودند حالا ملک از
 شما و سپاهی از شما بهر که هر چه دانید بدهید و از هر که خواهید
 منصب و جایگیر باز گیرید

و هر که خواهی بمدان بهر که خواهی ده

و در بیعت و بیجم سوال بدیعی تشریف آوردند و شاهزاده خورد
 و بیگمان به استقبال آمدند و در بیجم ذی قعدة بمستقر خلعت
 رسیدند و درین سفر چون از من بقریب تعلق خاطری عظیم
 بمظہری نام از مظاهر الہی و آزادی و دوستگی که تا بیک حال
 درست در بساط ماند و احوال غریب و صعب در آن ولای گذرانیده
 تخلف واقع شده بود بفتح پور رفته در تاریخ ششم این ماه ملازمت
 کردم از شیخ ابوالفضل پرسیدند که ازین سفر چون مانده بود بمرض
 رسانید که از جمله مدد معالیشان است و گذشت و پس از آن قریب
 کابل نیز روزی بصدر جهان فرسوده بودند که از اهل سعادت هر که

و نیاپست نیز یوسیده بیگم پادشاه روزی که معصوم ملازمت کرده
بود بخدشت رسید و او را برای خاطر عیش شهاب الدین احمد
خان حاکم مالوه چند روزی جان بخشی کرده بقلعه رستمپور فرستادند
و آنجا محبوس بود و کارها کرد که نتوان گفت و به اتفاق محبوسان
آنجا داعیه فتنه عظیم داشت تا در سده نهصد و نود و هفت فرمان
فرستاده کوش تمام ساختند و درین ایام حاجی بیگم که والده دیگر
پادشاهی است و در دهلی مجاورت روضه جنت آشیانی داشت
محمده بصلح و عفت و همت و خیر و برکت بود بعالم آخرت شناخت
و تفرقه عظیم بحال مجاوران روضه و سکنه آن مقام راه و است و دران
ایام شیخ قطب جلیسری را که محبوس خرابی بود از دست شیخ جمال
بختیار طلبیده با احدی فرنگیان در بحث انداختند و از باب عقل
و اجتهاد زمان را حاضر ساختند شیخ گفت آتشی بلند امروزند
تا من بمعارض خود در آمم و هر که سلامت بآید صحتی است همچنان
کردند و او دست در کمر فرنگی زده گفت هان بسم الله و هیچ کدام
از فرنگیان جرات نکردند و او را از غیرت همراه فقیری چند دیگر
در بکر فرستاده تا همان جا در گذشتند و همچنین خیلی از مشایخ
نقرا را بجایها فرستادند و اکثری را بقندهار مرستهاده اسپان طلبیدند
و درین ایام جماعه را که مرید میگرفتند و الهیان مشهور بودند و
تزییقات و حشویات می گفتند گرفته آوردند چون رسیدند که ازین
خرافات توبه کنید می گفتند توبه ناه ماست و همچنین شریعت
و دین اسلام و روزه را جدا جدا باختراع نام مانده بودند فرمودند تا
به بحر و قندهار برده سوداگران گروهای تروکی نزد بعضی آنها

زنتم و خلص از تفرقه سی باقم

خوش آنکه دین زنی ترا و مهر دل

آنگه نشد که هجر کدام و وصال چیست

و چندی معلوم شد و قبضی بدل رسید که اگر مهرها بقدر آن

پردازم و شکر آن گذارم از عهده عشر مشیر آن نتوان برآمد

در گوش دلم بخواند یک زمزمه عشق

زان زمزمه ام ز پای نا سر همه عشق

حقا که به عهد ها ندایم بیرون

از عهده حق گذاری یک دمه عشق

و در آن ایام توجه بکابل بهادر ولد سعید بدخشی در ولایت ترهت

خطبه و سکه بلام خود ساخته خطاب بهادر شاهي بامت و سکه گویند

که این سجع برای مهر خود یافته بود و الله عالم

بهادر الدین سلطان اسفند شه سلطان (۹۰)

بدر سلطان و خون سلطان زهی سلطان بن سلطان

و برایت بدست نوکران اعظم شان بقتل رسید

سقه چو جاه آمد و سیم و زرش • سیدی خواهد به ضرورت سرش

آن نشیدنی که قاطون چه گفت • مور همان به که نه زبند پرش

و چون معصوم خان فرزند خودی در کوه بوالک حیران و سر گردان

می گشت بوسیده اعظم خان گداهان خود را در خواست و فرمان

استقامت بقام او رفت و در فتح پور آمده گویش کرد و بعد از ایامی

پند نیم شبی از دربار بهنگاه سن سوار مراجعت بمنزل نموده بود

که جمعی مصالح بیرون دروازه شهر پور میوزیدند و پاره یاره می سازند

و آئین یزدنی هر دو دیوان خاقان خاص و عام با انواع تماشاهای لطیف
فرموده آشیای قیمتی گوناگون ترتیب نموده و پرده‌های فرنگی و
تصویرهای بی نظیر گرفتند و سرا پرده‌های عالی انرا کشیدند و بازار
آلوده و نجس پور را نیز باین منور آراستند تا هرگاه روز درست جشن
مالی داشتند و اقسام طوائف اهل نغمه و ساز یزدنی و فارسی و
آزاد طرب از سر درون هزاران هزار طلبیده هر روز در ایوان یکی از
امرای نامدار آمده و صحبت داشته پیشکش معتبر و اسباب بهمانی
آورد میگردیدند و چون در زعم خویش مقرر ساختند که هزار سال از
زمان بعثت پیغمبر علیه السلام که مدت بقای این دین بود تمام
شد و هیچ مانعی برای اظهار انواعی خفیه که در دل داشتند
نیالند و بساط از مشایخ و علما که صلابت و مهارت داشتند و ملاحظه
تمام از آنها بایستی نمود خدائی ماند بفراغ بال در صدد ابطال احکام
و ارکان اسلام و بر بخت ضوابط و قواعد قوی مهمل و مختل و ترونج
بازار انصاف اعتقاد در آمده اول حکمی که فرمودند این بود که در
مسک تاریخ الف نویسند و تاریخ الفی از رحلت نویسانند و اختراعات
دیگر عجیب و غریب بجهت مصالح و حکم بر روی کار آمد و حکمهای
ایمانی کردند که عقل دران حیران بود از ان جمله ایفک سجده به
عبادت زمین موس برای پادشاهان لازم است دیگر شراب اگر بجهت
روابط بدنی بطریق اهل حکمت بخورند و قنقه و انسادی از ان
نژاد مباح باشد بخلاف مستی مفرط و اجتماع و غوغا که اگر این
چنین می یافتند عداست بلیغ میفرمودند و از برای رعایت عدالت
دوکان شراب مروتی بر دربار باهتمام خاتون دربان که در اصل از فضل

آوردند و تغییرهای شیخ اصفهانی را از گیاره مشایخ جوانپور باهلی و عیال
 طلبیده باجسیر فرستاده وظیفه مقرر ساختند و یک دوره از آنها
 در گذشتند و بعضی تا الحال بعسرت می گذرانند و همچنین شیخ
 حسین تبریز حضرت خواجه معین الدین قدس الله سره را که
 تعلیم خاطرخواه نمیی کرد و بعد از اخراج بمکه معظمه و آمدن او از آنجا
 در فتح پور و بهمان دستور سابق کورنش باستغنا نمودن و ادای بی
 اخلاصی از و نهیدن در بکر فرستادند تا در سال هزار و دو نظام
 الدین احمد بقرب طلب انتماس قاضی فتح پوری از بکر و شیخ
 کمال پیدایی نام او را هم مذکور ساخت و همه را طلبیده از آن روی
 که زمین بوس نجا آوردند حاضر زمان طلب داشته حکم خلاص
 فرمودند اما کمال پیدایی که قلابی او را در حبس خانه بکر
 حبس با خانخانان بر آوردند و در رتبه پور فرستادند و شیخ حسین را
 با حکم مدد معاش در بکر فرموده نامزد همانجا ساختند چنانچه
 ازین پیشتر مذکور شود انشاء الله تعالی *

در نهم محرم سنه تسعین و تسعمایه (۹۹۰) انظم خان از بلال آمد
 و شبی در اندامی محاوره باو گفتند که ما دلائل قطعی بر حقیقت تخاصم
 یافته ایم شیخ ابوالفضل خاطر نشان شما خواهد کرد از هم قبول نمود
 و چندی از امرای نامدار را که در لشکر کابل نبودند همراه ساخته
 برای دفع معصوم کابللی نامزد گردانیدند *

و یازدهم شهر صفر این سال تحویل نو روز و شروع در حال
 بیست و هشتم از جلوس روی داد

قلم عامل نیکان چو در آید بعمل * در تحویل صدق کرد از تاریخ حمل

نمودند که بکارت آنها را که برده باشد و بعد از نام گرفتن اسرائیلی
 نامدار معتمد را تعذیب و تنبیه بلیغ نموده روزگاری دراز محبوس
 میداشتند و ازین جماعه یکی نام راجه پسر پسر که خون را سرید با خاص
 میگردست و در مراتب چهار گانه پیش پیش رفقه با مهمات قضایل
 ازین مکتف ظاهر می ساخت و از بدات خود هم نمیکشست بود و
 او آن زمان در هر گده کوره ایجاد می نمود چون این خبر برده
 در پی بوی رسیده خواست که جوگی شود فرمان طلب مستعمل
 بر استقامت او رفت بدرگاه آمد دیگر تحریم گوشت گاو و تغلیط
 داران باب و منشایی آن این بود که چون از خوردن سالی باز
 صحبت با هم نمود رنود داشته تعظیم کار که باعث ثواب عالم است
 بزم ایشان در خاطر مرکوز بود و دختران راجه پسر عظیم هند که
 خیلی بتصرف در آورده بودند تصرف در مزاج کرده از خوردن
 گوشت گاو و سبزی و پیاز و صحبت پادشاه دار و امثال آن کمال
 احترام داشتند و دارند و رسم و بدعت اهل هند را در مجلس
 بطور خود میکردند و می گفتند بنابر دلجوئی و بی روی خاطر ایشان
 و تقابل ایشان از آنچه مکره طبیعی آنجماعه بود بالکل باز ماندند و
 نهایت مراقبت و موافقت مردم در تراشیدن ریش دانستند و این
 عمل شایع شد در سقایل و تغافل ریش تراش دو بل گذرانیدند
 که ریش از خصیتین آب میخورند و لهذا هیچ خواجه سراسی را چون
 ریش نه بینند در نگاهداشتن آن چه ثواب و چه عطر باشد و بعد
 پیشینیان سرتراش نگاهداشتن ریش را نوعی از ریاضت دانسته
 ملائمتی بودند و حال ملامت و ریاضت در تراشیدن ریش است

خسار است بر پا کرده نوحی معین نهادند تا هر کسی که برای
 علاج بیماری ابتداء خمیر نماید نام خود را از پدر و جد از مشرف
 بنویسند نگاه ببرد و مردم باین حیل به لباس اسامی می نویساندند
 و می بردند که تحقیق میکرد و دو کتبی برای صندان و اشد می
 گفتند که لحم خنزیر نیز از اجزای ترکیب آن خمیر بود و الله اعلم و
 با وجود آن احتیاط متفها و فسادها سر بر میزد و هر چند جمعی را
 هر روز عقوبت و پندامی کردند نتیجه بران حذرتب نمی شد و از
 قیول کجدار و سر میز بود دیگر مواخیش عمالک محرومه که در پای
 تخت جمع شده از حد جسر و عدا افزون بودند از شهر بیرون آبادان
 ساختند و آن را شیطان پوره نامیدند و انجا نیز صحنای نظی و داروغه
 و مشرفی نصب کردند تا هر که بآن جماعه صحبت دارد یا بخانه به
 برد اول نام و نسب خود بنویسند نگاه باتفاق تمغایان جماع
 هر چه خواهد کند و بی این صورت نگذارند که اهل طرب را مردم
 شب بخانه خود برند تا تصرفی تمام کنند و اگر کسی خواهد که بکارت
 آنها ببرد اگر خواستگار از مقربان نامی است داروغه بعرض رسانیده
 رخصت از درگاه بگیرد و الا نه درین صورت هم لوندان کارها بلباس
 میکردند و از سر مستی و سفاهت خونریزیها می شد و هر چند
 بقصاص می رسیدند طائفه دیگر بغیر و میاهات مباشر آن
 امر می گشتند

حسن بی پایان لوجندان که عاشق میکردند

زمره دیگری به عشق از غیب سر بر میگرداندند

و از مواخیش چندی را که مشهور بودند پنهانی طلبیده تحفه عشق می

نبود بمقتضی شرح جدید سپرده با محنت اعتماد و تربیت ایشان میشد
یکاد السموات يتفطرن منه وتشق الارض و بخر الجمال هذا و
بروزم اعلام خفیز و کلب از نجس بودن باز مانده درون حرم
وزیر نصر نگاهداشته هر صباح نظر بران عبادت می شمردند و هفتادون
که حلولی اند خاطر نشان ساختند که خوک ازان ده مظهر است که
حق سبحانه عز شانه در انجا حلول کرده

تعالی شانه عما بقولون

و آنچه از بعضی عرفا منقول است که در سگ ده صفت حمیده
است که اگر یکی ازان در آدمی باشد ولی میگردد منممک ساحقند
و بعضی مقربان که بخوش طبعی در همه وادی و بملک اشعرانی
ضرب المثل اند چند سگ را در سفره همراه گرفته طعام بآنها میخورند
و جمعی از مرددان شاعران عراقی و هندی تبعیت نموده و ابایی
ازان نداشته بفخر و مباحات زبان آنها در دهان میگزینند

بگویند میگزیند پوست سگ داری و حقیقه هم

سگ از بیرون در گردد توهم کلمه مگردانن

دیگر فریفت فعل جفاست مطلقا ساقط شد و دلیل می آوردند که
خلاف انسان نطفه حلی است که تخم آفرینش نیکن و پاک است
و این چه معنی دارد که بخروج بول و غایط غسل واجب نشود و
خروج این طور شیخی لطیف مستوجب غسل گردد بلکه مقام
آنست که اول غسل کنند بعد ازان جعاع و همچنین طعام روح میوت
که از جمادات است بخان چه یعنی که هیچ حظی ندارد بلکه لایمی
که این کهن متولد شده باشد دران روز جشن عالی میازند و این را

نه در گذاشتن آن چه اکنون ریش تراشی را قهپای نادان عیب
می کنند و اگر بنظر اصناف بنگرند این معنی خلاف مدعاست و
مغایبان را چون محضال نیزروایتی مجهول آوردند که کما یفعله
بعض القصات و لفظ عصات را تحریف گفتند که عمل بعضی
قاصدان عراق خلق لایحه بود روزی حکیم ابو الفتح در ابتدای ملازمت
میان فقیه را از مقدار معهود اندکی کم دید بحضور میر ابو الفتح
بخاری مغزوری میرزوی رحمة الله علیه گفت که از شما قصر
خوب نبود گفتیم تقصیر از حجام است نه از فقیر گفت بعد از آن
همچنین نگفید که بد نما و نازیدا است بعد از چند گاهی خود از
حیدریان و جولقیان بلکه از همدان گذرانیده دق لوق زده پاک و
صاف شد چنانچه محمود امارد الح گشته در موی تراشی موی
شکلی میکرد

من میر اخاه بدتپ لم یمت حتی ابتلاه الله به

و نولختن نافوس فزاری و تماشای صورت ثالث ثلثه و بابان که
خوش گاه ایشان است و سایر امور لعب و طبیعه شد و کفر شایع شد و
تاریخ بافتند تا کار بعد از ده درآزده سال بجائی رسید که اکثر
مخادیل چون میرزا جانی حاکم تله و دیگر اهل ارشاد خط خود
نوشته دادند باین مضمون * هذه صورة * منکة فلان بن فلان
باشم بطوع و رغیب و شوق قلبی از دین اسلام مجازی و تقلیدی
که از پدران دیده و شنیده بودم ایما و تمییز نمودم و در دین الهی
اکبر شاهی در آمدم و مراتب چار گانه اخلاص که ترک مال و جان
و ناموس و دین باشد قبول کردم * در این خطوط که لغت نامه پیش

و حدیث و خواننده آن مطعون و مورد و نجوم و حکمت و طب
و حساب و شعر و تاریخ و الفسانه و رایج و محقرض و حروف خامه
زبان عرب مثل فار و حا و عین و صاد و ضاد و ظا از تلفظ برطرف
ماخذ و مبدأ و الله را اید الله و احدی را اهدی و امثال آن اگر می
گفتند خوش میداشتند و آن دو بیت شاهنامه را که فردوسی طوسی
بطریق نقل آورده متمسک می ماخذند که

ز شیر شکر خوردن و حوسمار * عرب را بیچاقی رسیده است مگر
که ملک عجم را کنند آرزو * نفو پاک بر چرخ گردان تقو
و هرجا بیشی شده آمیزی که سوانق مشرب خویش از اسانده می
شدند انرا مقوی میدانستند مثل ابیات حجه راک (۹) که در
باب شهید شدن دندان مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
واقع شده برین قیاس در هر کفنی از ارکان دین و در هر عقیده از
تقاید اسلامیه چه اصل چه فروع مثل نبوت و کلام و رویت و تکلیف
و تکوین و حشر و نشر و جهات گوناگون بتمسخر و استهزا آورده اگر
کسی در معرض جواب مودد جواب همه منع بود و معلوم است که
مسئله یا مانع چگونه می تواند آمد خصوصاً وقتی که توجه نماید
الامرئ القاهری بجانب مقابل باشد چه در مباحثه مساوات شرط است

آن کس که بقرآن و خیر او نرهد

آنست جویش که جویش ندهی

و خائمانها بر سر این مباحثه زلفت و عاشا که این مباحثه باشد
بلکه منکبره و مشافیه بود و دین قزویشان برای خوش آمد شکوک
متروک را از هرجا پیدا کرده بتمسخر می آورند مثل آنکه لطاف

آتش حیات ناسیدند و همچنین می باید که گوشت گراز و شتر
 مباح باشد که صفت شجاعت درین گس خرابیت کند و همچنین
 دختر عم و خال و خرابیت قریبه را نکاح نکنند که میل نمیشود و
 همچنین پسر را پیشتر از شانزده سالگی و دختر را پیش از چهارده
 سالگی نکاح روا نباشد که فرزند ضعیف میشود و طه و ابریشم پوشی
 خود بدین فریضه گشت روزی هفتی ممالک محروسه را دیدم که
 جامه حریر خالص پوشیده بود پرسیدم که مگر روایتی درین باب
 بنظر آمده گفت بلی در هر شهری که لباس ابریشمی شایع باشد
 پوشیدن حریر نیز مباح است گفتیم ظاهرا نظر بر آن روایت باشد که میبرد
 حکم سلطان کرده است گفت نی غیر این هم والله اعلم نماز و روزه
 و حج خود پیش از آن ساقط شده بود و بعضی اولاد الزنا چون پسر
 ملام مبارک شاگرد رشید شیخ ابو الفضل رسایل در باب قدح و تمسخر
 این عبادات بدلائل نوشته و مقبول افتاده باعث تربیت گشت و
 تاریخ هجری عربی را تدبیر داده ابتدای آن از حال جلوس
 گرفتند که نصد و شصت و سه بود و ماهها را برحم ملوک عجم که
 در کتاب نصاب مذکور است اعتبار کردند و عیدها نیز موافق اعیاد
 زرتشتیان در حالی چهارده قرار داده شد و عیدهای مسلمانان و
 رونق آن شکست مگر برای خاطر خطبه جمعه که پیران مفلوک
 نلفاس میزدند و آن را حال و ماه الهی نامیدند و در تنگها
 و صبرها تاریخ الف نوشته باین اعتبار که مشعر باشد از انقراض
 دین مبین محمدی صلی الله علیه و سلم که بیش از هزار سال
 نخواهد بود و عربی خواندن و دانستن آن عیب شد و تفسیر

در آن وقت قطعه گفته عشتقل برده بخت و این ازان جمله است

تا بزیاد هر زمان کشور برانداز آفتی

مقتله در کوی حوادث کد خدا خواهد شدن

با عقاب قرص خواه تیغ در ارباب شرک

باز بر از ذمه گریستن ادا خواهد شدن

فیالمصوف کذب را خواهد گریبان پاره شد

خرقه پوش زهد را تقوی روا خواهد شدن

شورش صغراست اگر در خاطر آرد جاهلی

کز خلیق مهر پیغمبر جدا خواهد شدن

خلده می آید مرا ازین بیست پس کز طردگی

نقل بزم منعم و ورد گدا خواهد شدن

پادشاه اعمال دعوای قیوت کرده است

گور خدا خواهد پس از سالی خدا خواهد شدن

و در مجالس نوروزی اکثری از علما و صلحا بلکه قاضی و مفتی

را نیز در ولای قدح نوشی آوردند

عشتقل خبر ز عالم بیهوشی آورد

اهل صلح را بقدح نوشی آورد

پادشاهی نگار چه معیون حکمت است

کز هر چه خوانده ایم فراموشی آورد

و آخر میبایدان خصوصاً ملک الشعرا می گفتند که این پیداله را

یکوزی نقیبا می خوریم و نوزدهم درجه حمل را که شرف الشرف و

روز آخرین جشن نوروز است بیشتر از ایام دیگر تعظیم داشته امرا

خواجیه که از بزرگان و بزرگ زادگان مایور القوی بود در شعیل قرطبی
 در آن حدیث که گفته جید دمیة شبیه آورد که گردن پیغمبر علیه
 السلام را بگردن بتی تشبیه دادند چون باشد و همچنین حدیث
 نافله نصبی را که در غیر مشهور است و زدن نافله قریش در
 لویال صورت و همچنین چهار ده زن خواستگاری و تحریم نما بر ازواج
 در وقت خوش کردن رسول علیه السلام و امثال آن و تفاسیل آن
 را روزگاری دراز می باید

غم زلف و رخسار را شرح دادن • تبی باید دراز و ماهتابی
 و شبها در مجالس انس حکم میکردند که از مقربان چهل کس
 بعد از چهل تن بنشینند و هر کس هر چه داند بگوید و هر چه خواهد
 پرسد و اگر کسی از مسئله علمی می پرسید می گفتند که این را
 از ملایان باید پرسید و چیزی که تعلق بمقل و حکمت دارد از ما
 و آنچه در حق صحابه رضی الله عنهم در وقت خواندن کتب غیر
 مذکور می ساختند خصوصا در خلعت خلقهای ذلله و قضیه نذک
 و جنگ صفین و غیر آن که گوش از اجتماع آن کربان خود بیایان
 نتوان آورد و شیعیان غالب و سنیان مغلوب و اخبار همه جا
 خایف و اشرار ابدن بودند هر روز حکمی تازه و قصه جدید و
 شبیه نو بروی کار می آمد و ادبای خود در نقی دیگران دیدند
 و ازین نکته که هر نانی منقی می باشد ذاهل بذابران مقبول
 مردود و مردودان مقبول و نزدیکان عزیز و دوران نزدیک بودند سبحان
 من تصرف فی ملکه کیف یشاء و هر زبان عام کالانعام جز زرد الله
 اگر چیزی دیگر نبود و غوغای عظیم بر خاست و ما شیری

برداشته چفت قدم راه پیروز و باین دستور پشهر رسانیدند .

در نوزدهم ماه شعبان دین شاهزاده بزرگ شد و درین سال یا در سال آینده شیخ عبد القبی و مخدوم الملک که اخراج نمید یافتند بودند اخبار میرزا محمد حکیم و یاقی گریهای امرا شنیده از مکه به گجرات آمدند و طبع در ریاست سابق بسینه از سر الزایل قیوم عامل بودند دنیا فراموشست ای پسر تو گوشه ما گوشه

همچون سلخ از گشت شه توخوشه ماخوشه

و مخدوم الملک در احمد آباد در گذشت در سینه نهصد و نود و قاضی علی از فقیر به جهت تحقیق اسوال او باعز شد بقهر آمد و چندان خرابی و دنا بین او بدید گشت که قفل آنرا بکلید و هم نتوان کشاد از این جمله چند صندوق خشت طلا از گور خانه مخدوم الملک که به بهانه اموات دمی کرده بود ظاهر شد و آنچه پیش مردم ماند عدد آن را جز آبریدگار عز شانه دیگر کسی نداشت و این همه خشتها با کتب وی که نیز حکم خشت داشت داخل خزانه عامه گردید و پسران از چندگا در شکجه رنجه بون بقان گریه محتاج شدند و شیخ عبد القبی در فقیر رسید و سخی چند درشت گفت و مستقی مضبوط بنفس خود بر روی او زدند گفت بکار چیرا نمیزنی و برای حساب و کتاب هفتاد هزار روپیه که در وقت رخصت مکه معظمه باو داده بودند حواله راجه تودرمل نموده و عدتی چیرا گروزیان در کچهری دفتر خانه محبوس ساختند و سخی جماعه او را خفه کردند و بحق واصل شد و روز دیگر در میدان منارها تا نماز دیگر افتاده بود آنرا آنجا تعبیر

و ابزیداتی منصب و جایگزین امپ و خلعت فراخور بهائی و
پیشکش ممتاز گردانیدند *

و درین محل شاهنشان جلایراز بدگاه و راجه بهگونانته داس
از لاهور آمدند و در مدت غیبت اعظم خان و سایر امرا که از
حاجی پور بدای تخت آمده بودند خدیوه بهادر نام نوکری از
معصوم خان کابلی با ترخان دیوانه و سرخ بدخشی در بهار خلل
انداخت و محمد صادق خان باتفاق صاحب علی خان در جنگ
برایشان غالب شد و خدیوه بقتل رسید *

و درین سال شاهزاده سلطان سلیم باسحقبال گلبند بیگم و سلیمه
سلطان بیگم که از حج مراجعت نموده بودند باجمیر رفت و درین وقت
نطفه زیارت روضه مطهره نیز واقع شد و نذرها موقوف ماند و در همین
ایام محمد صادق خان از بهار آمد و بزودی باتفاق اعظم خان بدفع
معصوم کابلی سامور شد و رفتند و شاه قلی خان محرم و شیخ
ابراهیم چشتی و دیگر امرا که در لشکر کابل فرستاده بودند بکوسه
صادق خان نامزد گشتند و درین هنگام شاه ابو تراب و اعتماد خان
گجراتی که باهم و سفر حجاز رفته بودند رسیدند و ملکی گران
دزنی که قبلی قوی هیکلی می بایست تا آنرا بردارد و نقش
پای بران ظاهر بود همراه آوردند و شاه ابو تراب می گفت که این

نقش قدم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم است

بر لوح سرتیست خود نقش تو گذاریم

تا روز قیامت سر ما و قدم تست

و تا چهار کوزه راه باسحقبال رفتند و امرا را بنوبت فرمودند تا

یابند که اراده خاطر بمرور زمان و تدبیری شمشیر ظهور آید فی الواقع باین دعاوی و شواعی اگر اندک بذلی می بود اکثری از خواص را تا به مواج چه رسد بدام شیطانی میگردانند و از حکیم ناصر خسرو این رباعی میخوانند

در نهصد و تسعین دو قرآن می بینم

در صدی و دجّال ایشان می بینم

یا ملک بدل گردد یا گردد دین

حرفی که نهان است میان می بینم

و چون کنکاش احداث دین کرده اند راجه به گونه دامن گرفته اند خوش قبول کردیم که هم هندوان بدند و هم مسلمانان اما طایفه دیگر درای ایشان کدست بغرمائید تا آن را قبول نمائیم اندکی معقول شده از شدت گذشتند اما تغییر احکام حالت زهر و قوع و غیور پاست و احداث بدعت • تاریخ یافتند و درین ایام قاضی جلال ملتانی را بتقریب لباس در فرمان پنج لک تلکه برات که برای خود از خزانه گرفته بود همراه خواجگی فتح الله بخشی که شیعی بد مذهب متعصب است بدکهن فرستادند باین گمان که چون حکام (افواج) است تعصب در رخص دارند قاضی را بانواع محققت و رسوائی هکله خواهند ساخت ایشان خود اخبار رسوخ قدم او را در دین اسلام و اظهار کلمه الحق یا کذابان شلیده غایبانه معتقد شده و مقدم او را غایبست دانسته موای مواضع مدد معاش خدمات دیگر نموده خائباتی او را بجای توتیا می شمردند و از سعادت نظری آخر عمر باعزاز و احترام بوده هر چند رخصت حج می طلبید دل از نمی

قوای البصار و این قضیه در سال مبعوث و نوح و در زوی نمود * شیخ
کلبی * تاریخ یامندک و بموجب آنکه

گرچه الشیخ کلبی گفتند * کلبی نیست شیخ مالک کلبی است
فلک را حراند اخن شد سرشت * شاید کشیدن حر از حر نوشت
نه پرورد کس را که آخر نکشت * که در حر و فرم است و در کین درشت
درین سال بویه ریاضت و عبادت و صورت طاعت و محافدت
و بیکر روحانی و مظهر لطف ربانی قدره اهل کشف و حال شیخ
جلال نهان صری روح الله و رحمه مقیم روضه رضوان گشت و * شیخ الزلیا *
تاریخ وی یامندک و همدین سال آصف خان میر بخشی ثانی که
میرزا غیاث الدین علی نام داشت جایی خود را بمیرزا جعفر برادر
زاده خویش که بعد از آن آصف خان خطاب یافته گذاشته سفر آخرین
گزید و خدا یاروش باده تاریخ یامندک همدین ایام حاجی ابراهیم
مرهندی را چنانچه گذشت از صدارت گجرات معزول ساخته چون
شدند که او رشوت بسیار گرفته و زنان بسیار نگاهداشته و میخواست
که بدین روز گرفته آوردند و چندگاهی بحکم عین الملک میزدند
و بعد از مدتی بقلعه رنتمور فرستادند تا از اوچ رفعت بحضرت
مذلت انداخته کام خویش ازو هم حاصل کردند و درین سال شیخ
مبارک در خلوت بحضور پادشاه با بیدر گرفت و قرار داد که چنانچه
در کتب شما تحریقات است درین ما نیز تحریقات بسیار رفته
و اعتمادی نمائند درین سال مخدومان بی عفت و بی عافیت
گفتند که مدت هزار سال از هجرت تمام شد چرا چون شاه اسماعیل
اول برهان قاطع در میان کسی آرید آخر قرار بران یاست که بی

که خان و شان اکبر و اصغر از آن سوخت و اکثر کار آتش در گور
آتش زدن نیز افتاد خلفای الله

تو ای مرد - من پادشاه که بهر چند مشتی دوز
ز دین حق بماندستی به نیروی - من دانی
چه معنی دینی از عادت که رفتی سوی بی دینان
چه تقصیر آمد از قرآن که گردی گرد آلانی

و در ربیع الثانی سال نهصد و نود حیات پناه میر فتح الله
شیرازی که در وادی الهیات و ریاضیات و طبعیات و سایر اقسام
علوم عقلی و نقلی و طلسمات و نیروجات و جراثقال نظیر خود
در عصرنداشت بر حسب فرمان طلب از پیش عادل خان دکنی
بفتح پور رسید و حسب احکم خان خانان و حکیم ابوالفتح
بامقیدال رفقه بملازمت آوردند و به منصب صدارت که حیا توپسی
بیش نبود امتیاز یافت تا زمین تقریر بدو نه افکند بدهد و برگرد
پساور بدماغ و محلی بجا بگیرد و مقرر شد و چون شفیده بودند که
او شاکرد بیواسطه میر غیاث الدین منصور شیرازی است که بمقام
و عبادات دیگر چندانی مفید نبود گمان داشتند که مگر در سخنان
مذهب و دین با ایشان مماشاء خواهد کرد او در وادی مذهب
خود استقامت تمام روزیده با کمال حب جاه و دنیا داری و اسرار پرستی
دقیقه از دقایق تعصب در دین مرور نگذاشت و در عین دیوان خانه
خاص که هیچکس یارای آن نداشت که عاقبت ادای صلوة کند
نماز بفراموشی و جمعیست خاطر مذهب امامیه میگذارد و برون
معنی مطلع شده او را از زمره ارباب تقلید شمرده از آن وادی اغماص

توانستند کنند تا آخر آن سعادت نایز شد و در اطعام و یثربه زند و
الله شرف او تعظیما رفته و عز قبول ابدی یافته ازین خاکدان کهنه
همانجا در گذشت

عیشی که ز پیش گشتی آگاه * زو خرسی که پایدار است مظهر
عسری که در درگرمی ابد راه * گوخواه در از باش خواهی کوتاه
و بجای او قاضی عبدالصبع صادره الذمیری میان کالی را که قائم خان
موجبی شاعر این بیت که

بدری ز قبیلتم معزز * ریشی چو گل سفید بگ گز
مگر در حق وی گفته باشد و شطرنج بگرو می باز و اکثری میبهد
بر پدیده گشتی اخوند علانیه آفریده است و رشوت نظر بدو بدهد از
فرض وقت است تا خود را در قبالات فرض و محلات بموجب حکم
وضع نموده می نویسد قاضی القضاة ساختند و الحق چون رجوع
بشرح و دین نمالده از برای رفع بدنامی این قدر هم پس بود و
دارین ایام نماز بجماعت و آذان که هر یک وقت برای خاطر جداحت
در دربار می گفتند بر طرف شد و نام احمد و محمد و مصطفی و
احمال آن بجهت رعایت خاطر کفران بیرونی و دشمنان اهل حرم
اندرونی گران می آمد تا امروز ایام اسامی چندمی را از مقربان
که باین نام مصمی بودند تغییر داده مثلا باز محمد را و محمد خان
را رحمت میخوانند و می نوشتند برین قیاس اگرچه بر اکثری
ازین مخالف اشقیاء اطلاق این نام شریف حیف هم بود و تغییر
گلچایش داشت بلکه واجب بود از آنکه بستن جوهر نفیس بر
گردن شوک خدایان هم است و این همه آتش از آگوه برخاسته

همه می نمودند و می گفتند که ممکن نیست که تا بای دیگر
 بر جا نماند استفاده توانم بود اینها چه حکایت است و آن بدلیخت
 و بد بختان دیگر گم نام است و حقیقتا میزدند و معقوب می چاریدند
 اما شاه فتح الله بافکده لحظه بحال او می نگریستند و مقصود
 از خطاب او را داشتند که نو آمده بود و جذب او بجانب خود می
 خواستند سر پائین انداخته حرفی نمی زد و سر را برگوش بود و در
 همین ایام ماه احمد فته رافضی متعصب که خود را یزوری
 حیاتی حکیم هم گرفته بود از دکن آمده بملازمت بیوست و پدران
 او در سده فاروقی حنیفی المذهب بودند آن ناپاک بران تا
 مردان لعنت می فرستاد بموجب قول نهی علیه السلام که لعن
 الله من لعن والده لعن او جزیره عاید نمی شد و چون در عهد شاه
 ظهیر علی بوالایت عرق در صحبت تبرائیان کهنه موهم افتاده بود
 از ایشان هم گذرانید و چون شاه اسماعیل ثانی در وادی تملک بر
 عکس بدر غلو نموده در مقام قتل و اذیای رافضیان شد او به
 صحبت میرزا مخدوم که شریقی حنبی متعصب بود و کتاب الفوائض
 فی ذم الروافض که مشتمل بر تاریخ تصنیف است بمکه رفت و
 از آنجا بدکن و از آنجا به هندوستان رسیده و میدان حالی یافته
 شروح در مهمل گفتن و مردم را بجانب آن مذهب تشویش نمود
 و در اندک فرصت بجزای اعمال شایسته خود رسید و هنوز که در
 صحبت شیخ فیضی نه پیوسته و دلیر نشده بود روزی در بازار او
 را دیدم و بعضی عراقیان نام فقیر را گرفته تعریفی کردند در اول
 ملاقات میگویند که نور تروض در جبین ایشان عیان می نماید

فرموده بجهت رعایت علم و حکمت و تدبیر و مصلحت در تربیت او دقیقاً فرد گذاشت نرمت و دختر خود مظفر خان را در حباله او در آورده و باجه خود گردانیده در منصب وزارت پادشاه تونرمل شریک ساختند اما او دلیرانه در کار و بار با راجه در آمده دار و مدار می نمود و به تعلیم اطفال امرا مقید بوده و هر روز بنمازل مقربان رفته نخست از همه غلام حکیم ابوالفتح را و وقتی پسر شیخ ابوالفضل و امرا زاده های دیگر هفت هشت ساله بلکه خرد تر آن را معلم صبیانی میکرد و تعلیم نقط و خط و دایره بلکه الحدهم میداد

مشت اطفال تو تعلم را • لوح ادبار در بغل ملهید

سرکشی را که زاده تربیت • داغ یونانش بر کفل ملهید

و تنگ بر دوش و کینه دارو بر میدان بسته چون قاصدان بصیر
در رکاب می دوید و شان علمی که نمانده بود از بالکل بر خاک
زد و بارجود این همه بی شای در ذای و خسی می در رموز
اعتقاد پهلوانی کرد که هیچ رستم نکند و تاریخ قدوم او این مصراع
یافته شد که

شاه فتح الله امام اولیا

عربی بحضور وی با بدو بر خطب کرده می گفتند که این معنی را
عقل چگونه قبول کند که شخصی در یک لحظه بآن گرانی جسم
از خواب گاه با آسمان رود و نود هزار سخن گوی و مگوی با خدا
تعالی بکند و بسترش هنوز گرم باشد تا باز بپایند و مردم بآن دعوی
بکروند همچنین شقی قمر و امثال آن و یک پای را برداشته به

ام ایراد کرده ام و مستخرج نیستیم همان وقت کتاب روضه الاحباب
و دیگر کتب میرزا خزانة طلبیده به عقیب خان فرمودند که تحقیق
نمایند او مطابق نفس الامر تصحیح نقل نموده ازان گرفت و کتبهای
بیشتر بعنايت الهی عز و جل رهائی یافتند و از سال سی و ششم
حکم شد که من بعد ملا احمد تهذه بکتابت تاریخ الفی مشغول و
مخصوص بوده میباشند باشد و اینمعنی بسقاوش حکیم ابوالفتح
بود او از نهایت تعصب که داشت موافق اعتقاد خویش هرچه
خواست نوشت چنانچه عیان است و تا زمان چنگیز خان آن وقایع
را در دو جلد تمام کرد تا آنکه میرزا فولاد برلاس شعی او را بدعانه طلب
پادشاهی از خانه بر آورده در کوچه لاهور بقرب غلویی که در
مذهب داشت و ازاری که از ویامته بود بقتل رسانید و بقصاص
رشد و یقین احوال را حسب الامر آصف خان تا سال نهصد و نود
و هفت نوشت و در سده الف مقبر را در لاهور حکم فرمودند که آن
تاریخ را از سر مقابله و تصحیح نماید و حوات را که بتقدیم و تأخیر
نوشته شده است ترتیب دهد و تا یکسال باین خدمات اشتغال
داشتند در جلد اول را مقابل نمودند و جلد دوم را باصف خان گذاشتند
و از جمله وقایع این سال ترجمه مهابهارت که معظم کتب هند
است و مشتمل بر انواع قصص و مواظ و مصالح و اخلاق
و اداب و معارف و اعتقادات و بیان مذاهب و طریق عبادات
ایشان در ضمن جنگ طایفه گوزان و هندوان که فرمانروایان هند
بودند و بعضی میگویند که چهار هزار سال رکسری و بقول
جمعی هشتاد و چند هزار سال گذشته و ظاهرا از زمان آدم

در پادشاه گفتیم چنانچه نور تعالی در چهره شما یاران حاضر
خفایند و خوش وقت شدند و تدمه احوال او بجای خود می آید
انشاء الله تعالی *

و در این سال حکم فرمودند که چون هزار سال از هجرت تمام
شد و همه جا تاریخ هجری می نویسند حال می باید که تاریخی
تالیف یابد که جامع جمیع احوال پادشاهان اسلام تا امروز که در
معنی نامخ تاریخ های دیگر باشد و نام آن را الفی نهاد و در ذکر
سنوات بجای هجرت لغز رحلت نویسند و از روز وفات حضرت
ختمی پناه صلوات الله علیه و سلم نوشتن و تاریخ عالم را تا اليوم به
هفت کس اسر کردند چنانچه حال اول را نقیب خان نویسد و دوم
را شاه فتح الله علی هذه القیاس حکیم همام و حکیم علی حاجی
ابراهیم سرهندی که در این ایام از گجرات آمده بود و میرزا نظام الدین
احمد و نقیر باز هفته دیگر همچنین ترتیب سی و پنجم سال مرتب
شد شمی بر سال هفتم که نقیر در احوال خلیفه خاقانی ثانی رضی
الله عنه نوشته بودم چون بقیصه تعمیر گونه و بنا و هدم قصر الامارة
که بواسطی مذکور بود و هب و هب تخریب آن و فضیله نکاح ام کلثوم
بقت امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما و تعیین اوقات صلوات
خمس و فتح شهر نصیبین و بر آمدن عقارب از انجا مثل خروسان
بزرگ رسیدند مناقشه و مواخذه الملحد آورده بلیجیدند و آصف خان
ثالث که میرزا جمفر باشد بد مدد بها کرد بخلاف شیخ ابو الفضل
و عزیزی خان بدخشی که هر کدام توجیهات صحیح میکردند و چون
از نقیر پرسیدند که ایضا را چون نوشتی گفتیم هر چه در کتب دیده

بالتمام رسانید بعد ازان شیخ فیضی مامور شد که نظم و تقریری بنویسد
و آن هم بیشتر از دو من صورت نداشت باز حاجی مذکور در باره
نوشت و مرور گذاشتی که بار اول واقع شده بود تصور آن را راست
کرده حقیر العمل بالفعل مرتب ساخته صد جز مقروط شد و سخن
در نقطه مکس بود که از اصل متروک نماند عاقبت بتقریبی حکم
باجزای وی کرده در بکر فرستادند و حال در شهر خود است و
التقریری ازان معبران و مترجمان درین ایام با کوزان و پندوان محسوسند
و باقی ماندگان را خدا بتهائی نجات بخشد و توبه گراست فرماید
و عنبر من اکبر و قلبه اعظمین بالایمان مسموح دارد اند هو الکواب
الروحیم و آنرا رزم نامه نامیده مصور و مکتوب نویسانیده بامرا حکم
انتصاب تیمار و تجربه صادر شد و شیخ ابو الفضل بر عکس تفسیر
آیه المرحی که تالیف داده بود خطبه نیز بمقدار دو جزو بران نوشت
نعمون بالله من التقریات و الحشویات جامع لوزق عقی الله عنه
معروف میدارد که در وقایع این سال که بذاهر غرضی بطریق استطراد
و اجمال رقم زده کنگ صریح الحیر شده اگر ضبط تاریخ و ملاحظه
تقدیم و تاخیر نموده باشد مواخذه نفرمایند *

چون حال بیست و هشتم جلوس درآمد تو روز بیست و نهم موافق
بیست و پنجم ماه صفر سنه احدى و تسعین و تسعمایه (۹۹۱) بقیان
شد و بدعتور سابق در کتبا را برامرا تقسیم نموده و آئین بیست انواع
جشن و سرور و عیش بظهور آمد و شاه فتح الله در منزل خود انواع
هلرمندی نمود ازان جمله جزائفال و غرابی دیگر بود و بعضی از
احکام اختراعی درین ایام نیز فرمودند ازان جمله ذبح جانور مطلقا

علیه السلام پیش آمد و کفرافند خواندن و نوشتن آنرا عبادت عظیم
 میدانند و از مسلمانان پنهان میدارند و باعث برآن این بود که چون
 شاه نامه و قصه امیر حمزه را به پند و جلد در مدت پانزده سال
 نویساندند و زر بسیار در تصویر آن خرج شده همچنین قصه ابو
 مسلم و جامع الحکایات و غیر آن را مکرر شنیدند بخاطر رسانیدن
 که اکثر اینها شاعری و ساختگی است اما چون در ساعت خواب
 گفته شده و اختر در گذر بوده شهرت تمام گرفته اکنون کتاب های
 هندی را که دانا یان سر قاض مابن نوشته اند و همه صحیح و نص
 قاطع است و مدار دین و اعتقادات و عبادات این طایفه برانست
 ترجمه از هندی بزبان فارسی فرموده چرا بنام خود نساژیم که غیر
 مکرر و تازه است و همه مقرر عبادات دنیوی و دینی و عفت
 حشمت و شوکت بی زوال و مستوجب کثرت اولاد و اموال چنانچه
 در خطب آن کذب نوشته اند بنابراین خود مقید شده و دانا یان
 هند را جمع کرده حکم فرمودند که کتاب مهابهارت را تعبیر میکنند
 باشند و چند شب بنفس نفیس معانی آنرا به نقیب خان خاطر
 نشان ساختند تا ماحصل را بفارسی آموخته میکرد و شب سوم مقیر
 را طلب فرموده حکم کردند که با اتفاق نقیب خان ترجمه میکنند
 باشم و در مدت سه چار ماه از هر ده فن آن مخرافات لطایل که هر ده
 هزار عالم در آن متبحر است دو فن نوشته شد و چه اعتراضات که
 نشنیدند و حرام خورد و شلغم خورد این معنی داشت گویند نصیب نقیب
 ازین کتابها همین بود انصیب نصیب بعد از آن باره را مع شیری
 و نقیب خان تمام ساختند و باره را سلطان حاجی تهازی سر میفرستد

قلوب حکام دکن باعث شد خان تفویض نموده و شاه ابو تراب را
 امین و خواجه نظام الدین احمد را میر بخش و ابو القاسم تبریزی
 برادر مولانا عبد القادر آخوند پادشاهی را دیوان ساخته جمعی کثیر
 چون محمد حسین و میر ابو المظفر ولد اشرف خان و میر هاشم
 و میر صالح داعی و حیدر ابو اسحاق و دیگران را بجایگزین داری آن
 ولایت حکم فرمودند و درین حال از شهباز خان که بتقریب دایرینها
 او را چنگد لاهی محبوس گردانیده بودند حساب و کتاب داد و ستد
 بی موقع و بی مصرف گرفته از در گذشت و از جنگ راجه خالص
 بخشیده بوسیله شیخ ابو الفضل و حمایت او از بند برآوردند و در
 هفدهم ربیع الثانی بخصت بنگ ازانی داشتند تا تمامی آن
 سرکار را بجایگزین داران تن داده معصوم کبلی را که پیغام ده در
 آمده بود از صوبه عیسی آواره سازد که اذا جاء نهر الله بطل نهر
 عیسی و بقریه مقام اگر بجای نهر الله شهر الله بخوانند خالی از
 تملیحی و تملیحی نیست درین اثنا خبر رسید که خان اعظم شیخ فرید
 بخاری را بجهت مصاحبه نزد قتلوی افغان نوهانی حاکم ازیسه فرستاده
 بود و قتلوی بجهت اعتماد پسرزادگی باستقبال شیخ فرید برآمده در
 مقام خدمت گزاری بود و بعد از انعقاد صحبت بهادر کوزلر از
 زمین داران بنگاله که حمده لشکر قتلوی بود ملاقات بی ادبانه نموده
 خواست که با شیخ مصاحبه ملوک نماید و شیخ او را بنظر زمینداری
 می دید درین اثنا شاهر ولد شیخ راجو بخاری سرهقدی که خالی

در روز یکشنبه بجهت آنروز آفتاب خصوصا درین هفت روز در
 تمامی ماه آبان که ماه میلاد است و بعضی ایام معهود بجهت
 رعایت خاطر هئود در جمیع ممالک مجبوره منع کردند و هر کسی
 که درین ایام مباشر این جریمه میشد بمیاست میرسد و خان
 مان او بتاراج میرفت و خود مدت هر هفت را از مطلق گوشت در
 تمام حال بتقرب زیادت و ایام متفرقه بشش ماه بلکه زیاده
 رسانیدند و داعیه چنان است که بتدریج بالکل ترک کنند و عبادت
 آفتاب را روزی چهار وقت که صبح و شام و نیم روز و نیم شب باشد
 قزم گرفتند و هزار و یک نام هندی آفتاب را وظیفه ساخته نیم روز
 متوجه آن شده بحضور دل میخواندند و هر دو گوش گرفته و چرخ
 زده مشتبه بر بنا گوش نموده حرکتی دیگر نیز ازین قبیل بعیار بود
 و تشقه کشیدند و نوبت نقاره یکی در نیم شب و یکی در وقت طلوع
 قرار یافت و معاجد و صوامع فراش خانه و چوکی خانه هندوان شد
 و بجای جماعت جماعت و بجای حی علی یله تلابود و گوزدان درون
 شهر یورانی حکم فرمودند مبلغ یک لک روپیه نقد و چند نعل و اقمشه
 و طه آلات و مرصع آلات بوالده بزرگوار و بهمین دستور بعضی خود
 گلبدن بیگم و سایر بیگمان انعام دادند و حکم تمام کردند و هر کس
 از اعلی تا ادانی بدشکش گذراند و درین حال اعظم خان و سایر
 امرای کبار نامزد نموده را متصرف شدند و خالدخان چهارمی و
 میرزا بیگ قاضیال از معصوم خان بجای جدا شده اعظم خان را
 دیدند و معصوم خان بقاء به بعضی زمین داران برد و ولایت بفالتمام
 یکروزه گشت و درین سال حکومت ولایت کجرات را بتقرب تالیف

اکناف دوران شب میشود و آنرا سیورات میگویند یا بزرگترین ایشان
هم فواله و هم بداله عده بشارت عمر دراز که سه چهار هزار از عمر
طبیعی زیاده باشد شنیده متیقن شدند و آن مقدمات را یا سایر
قراین منظم گردانیده کشف فی السجبر ساختند و حکمای دالزنین
پیش بین ثانی می آوردند که چون نقصان اعمار بتقویب دور
قمری بود و آن خود منقرض شد حال نبوت دور زحل رسیده که
مجرد اطوار ادوار و صورت طول اعمار است چنانچه در کتب سماوی
هم مذکور شده که بعضی تا هزار حال زندگانی کرده اند و در کتب
هلندی خود عمر آدمیان ده هزار سال نوشته اند و بالفعل در کوه
تبت طایفه ای که از نساک خطاییان و زهاد و مجاهد ایشانند در
حد ساله و زیاده هم دیده شده اند بنا برین نتیجه موافقت آن طایفه
تقلیل در مباشرت و اکل و شرب خصوصا لحم نمودند و موی تارک
سر را حلق کرده اطراف را نگاه داشتند بگمان اینکه روح کاملان مکمل
از راه هاله که منفذ دهم است خروج میکند و در آن وقت آوازی
چون رعد صاعقه میکند و آن دلیل سعادت و نجات میت است از
گداهان و علامت حلول روح است بمذهب تمامخ در بدن پادشاهی
ذی شوکتی صاحب اقتداری نانو الامری و روش خود را بتوحید
الهی موسوم ساختند

دنیا بمراد خواهی و دین درست

این هر دو نباشد نه ملک بقدر است

و جماعه خاص خیلان سرید را موافق اصطلاح جوگیان چیله نامیدند
و طایفه دیگر اردال شیان میاد زبون که راه اندرون دولخانه داشتند

از بی اعتدالی نبود و دیگر اخباریان در شقی هم نمرده باشند بهادر از روی
 مدینه وقت مراجعت زمانی که قتلود در جلو شیخ روان بود سر راه
 گرفت و بجایک پیش آمد و شاهو با جمعی کذبر کشته شد و شیخ
 فرید سلامت بدر آمد

و درین سال برهان الملک برادر مرتضی نظام الملک حاکم
 دکن از پیش برادر گریخته بود اول در مالوه نزد قطب
 الدین خان آمده از آنجا حسب الحکم در ماه رجب این سال
 بملازمت بنوشت و قبل از آن مجهول کوچی گردید که خود
 را بدروغ برهان الملک نام کرده بدرگاه آمده و درآوده جایگیر
 یافته بود بموجب برهان له گریخته در میان جوگیان مشغی گشت
 و بعد از هفتاد او را از آن جماعه پیدا ساخته محبوس گردانیدند و
 بعد از آن احوال آن مجهول نسبت معلوم نشد که خری زیست و خری
 بود و خری مرد و درین ایام بیرون شهر دو محل از برای اطعام و خورای
 مسلمان و هند بنا فرموده یکی را خیر پوره و دیگری را دهرم پوره
 نامیدند و چندی از کسان شیخ ابو الفضل موکل بود از زودادشاهی
 یغقرا طعام میدادند و چون جوگیان خیل خیل می آمدند برای
 ایشان سرای دیگر آبادان ساخته جوگی پوره نام نهادند و شبها با
 چندی معدود بخلوت رفته بآنجماعه صحبت می داشتند و مجهولات
 حقایق مختلفه و اعتقادات و اشتغال و مراقبه و سلوک اطوار و جلسات
 و حرکات و سکونت و خلع بدن و کیمیا و ریمیا و ریمیا از ایشان
 معلوم شد و کیمیاگری خود آموختند و آن طلا بمرم نمودند و شبی
 معدود که بمالی بیکار می آمد و مجمع عظیم از جوگیان اطراف و

بیشتر از آن دو بر آمد و چون گفتند که عقیان و شیعیان از هم جدا
 شوند هندوستانیان بیک قلم بستی گری و عراقیان به تشیع قایل
 شدند و بارها گفته شده که جزئیات و خصوصیات این دلی را
 نطاق نطق نمیتواند به بیان آورد بنابراین تقاعد از آن نموده در پی
 مقصود میرویم چون اعتماد خان به تفویض حکومت ولایت گجرات
 که معراج مدعی وی بود نامزد شده بسرری رسید انبجارا از مرزا
 انتزاع نموده و حواله حکمال برادر رانا کرده بانفاق امرای نامزد
 در دوازدهم شهر شعبان این سال با احمد آباد رسید و شهاب الدین
 احمد خان که حاکم مستقل انجا و دافع آفات و فتن بود بمنزست
 در خانه بیرون برآمده در محله هفتابور ورود آمد و اعیان نوکران
 از که از این تغیر و تبدیل کار بودند جدا شده باتفاق دیگر واقعه
 طلبان در کتبی دار بطلب مظفر این سلطان محمود گجراتی که از
 درگاه مرار نموده و دران پشته انجا بخویشان مادی برده روزی ده
 شبی می آوردند به ملطنت برداشتند و اعتماد خان هر چند شهاب الدین
 احمد خان را باعث برقمی آن جماعه شد قبول نکرد و گفت اینها
 از خدا این طرز روزی میخواهند و قصد هلاک من داشتند حالا
 کار از صلاح من گذشته است شما دانید و این ملک و بقعه کبری
 که بیعت گروهی احمد آباد است رفت و یک دوکسی از جانب
 اعتماد خان و نظام الدین احمد زنده آن برگشتن را تسکین دادند
 هم صورت نجات و بیست و هفتم شعبان مظفر با کاتبان و مغولان
 سقن بدوایه که دوازده گروهی احمد آباد است رسید و در همین
 حین اعتماد خان و نظام الدین احمد شهر را خالی ساخته باتفاق

هر صباح در وقت عبادت شمس بجهت طلعت مبارک نمی
دیدند مصواک و طعام و آب برایشان حرام بود و در هر شبی
صاحب حاجتی و نیاز مندی از هندو و مسلم و انواع طوایف مرد
و زن صلیح و سقیم را آنجا بار نام بود و کار و باری طرفه و هنگامه
گرمی و آلوده‌های عظیمی و همین که از تصبیح هزار و یک نام
نیر انظم مارغ شده از حجاب برمی آمدند این جمله در حین
می افتادند برهمنان مکار طرار هزار و یک نام دیگر را برای حضرت
نیر کرتیب دادند و ایشان را بطریق حلول چون رام و کرشن و سایر
سلطین کفره مقیده داشته میگفتند که خود صاحب عالم باین
صورت بر آمده بازی میکنند و از برای خوش آمد شعرهای هندی
را از زبان دایان سابق نقل کرده میگذرانیدند باین مضمون که
پادشاه عالم گنجی در هند پیدا شود که برهمنان را احترام کند و
محافظة کار نماید و گیتی را بمدل نگهبانی کند و در کشفهای
کهنه آن خرافات را نوشته می نمودند و همه باین می افتاد

خوش آمد هر کرا گفتی خوش آمد

و یکبار از طوایف مختلف هر که باشد احدی خواندند که در عالم
توحید اخلاص درست دارند و لشکری که در طوفان آب و آتش خود
را بزنند ایشان خواهد بود

ولا جان باختر دعوی مکن چند آنکه یار آید

شود معلوم بگر هر کسی چون وقت بگر آید

و درین سال درون دیوان خانه خاص تبحر پورده اندر ده حلقی و
فلتین شامی و شبی پرمایه آب آنرا بر کشیدند و آب حوض

محمد شریف پسر نظام الدین احمد مع سپاهیان محافظ خل و سان را
تعمیم بیداد داد اما کاری نکرد که پند و تلقین گردد و گریختگان
با جماعت دیگر امرا که از فتحپور کوچک رسیدند و بیست هزار سوار
می کشید قلعه پتن مرمت کرده امتیاض نمودند و مظفر الدینی
مجاهدی خود را خطابهایی عالی داده و امیدوار ولایت ساخته منصب
افزود بنفازم بقدرت خدا که از روزی در ملازمت بادشاهی می
رویده ماهیانه داشت و حالا صاحب سی هزار کس شد و شیرخان مولای
که سابق حکومت پتن داشت از ولایت سورت طلبیده و از فلاکت
برآورده با چهار هزار سوار بر سر پتن فرستاد و سرداران پتن زمین
الدین کذب و برادر شهباز خان را نزد قطب الدین محمدخان فرستادند
تا از آن جانب او از این جانب ایشان متوجه احمد آباد شده مظفر را
در میان بگیرند مظفر پیش دستی نموده و با لشکر جزایر پیشواز
رفته دو پیرونده با قطب الدین محمد خان جنگ کرد و آن گران سنگ
آمال و جنگبار تدبیر که در نظر همت آن دو پیر یگانه روزگار بود
دو اختر سعدند یکی مهر و دیگر ماه

ایام رخ خوب ترا یافته ناله

اندک تردیدی کرده شکست یافته دو قلعه پیرونده تحصن جست
و اعیان لشکر و نوکرانش بیگ قلم بمظفر در آمدند پیش ازین قضیه
شیرخان بیست و چهار هزار در فواحی قصبه میدان پانزده گروهی پتن رسید
و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان بعد از تذبذب و شتر دلی قرار
بر فرار بجانب جالور دادند و یسعی نظام الدین احمد در پتن ماندند
و دیگر سرداران را مع سپاهیان کار آزموده که جمعیت ایشان از دو هزار

برای بازگرداندن شهاب‌الدین احمد خان بکری رقتک و اورا باین
نوع تعلی دادند که پرکفات سابق بدستور قدیم بجایگیردی
بازگذارند و دولک روپیه نقد نیز بمساعدت بدهند و محافظت شهر را
بعهد شیرخان ولد اعتماد خان و میر محمد معصوم بکری و جماعه
گذاشتند تا آنکه از اینجا بیایند و لشکر پریان را سامان دهند مقرر
روز دیگر از اینجا روان شد و بعضی مجاوران سرکچ که سه گروهی
احمد اباد است از منزلات سلطین ماضیه چتوری طیار گرفته بطریق
تغول بر سر او نهاده تهنیت بمسلطنت دادند مرده از غلبه شفیقه
بشهر درآمد چون دو امرای گزیده فعله که این بابت حسب حال
ایشان بود

من و مریمی من آن دو بپر مغلو گیم که هر دو را در مریمی خوبی باید
لجام گصته و پاردم شکسته

نعتن توانا نه دل شکیدا نه بخت یار نه عقل رهبر

شهاب روان شده باجمعی معدود از کبری سید محمدی بمقام پور
رسیدند مقرر بی دهشت و بی صحابا با صفهای آراسته بالمقابل
برآمد و در یک زار دریای احمد اباد ایستاده و درین وقت این دو
پیر بقدیر تقوه انداختن باغیان و آنچه دالاسی نوکران گریخته
در بی قرص گرفتن و برات نوشتن و نامه فرستادن شدند و چون آن
آب از سرگذشت از صرنا اعتمادی نوکر نرست صف آرائی نهانده
حرکه المذبحی کرده و راه فرار پیموده ببلده پتن که شهر و اله باشد
و چهل و پنجم گروه از احمد اباد است بیک روز رسیدند و اسباب و اشیای
اردو همگی بغارت رفت و اهل و عیال چاهیان امیر شدند و

مظفر در وقت دیدن بدمظیم تمام استعجال نموده او را بر نمیدانید
خاصه بجای داده و باستمالت پیش آمده فمیلخواست که متعرض
قتل او شود آخر باغواهی نواری نام زمیندار راج بپهل و دیگر
میدانیان او را چون اسوال قارون مدفونش بزمین هموار ساخت و
از پرواز به هیچ وقت آن قلعه را از زن و متعلقان قطب الدین خان
بصلح گرفت و در اینجا چهارده لک روپیه از خزینه کنایات که عماد
الدین گزری برده بود یا تمام اسوال صامت و ناطق و خزاین مونس
خاصه قطب الدین خان که متجاوز از ده کرور بود یافته جمعیت
بهم رسانیده و احباب و آشنایان دیگر را چه توان گفت و عجب که نورنگ
خان پسر رشید قطب الدین خان همراهی قلیچ خان و شریفخان
و تولک خان و سایر امرای مالوه در آن قلعه جانگاہ از قدریار و سلطان
پور که بغایت نزدیک بود قدم پیش نه نهاده خبر از والدین نتوانست
گرفت

تا بدانی که وقت بلیچ ابلیچ * هیچکس مر ترا نباشد هیچ
و لشکری که عدسی مذکور شد از مغول و افغان و گجراتی بر مظفر
جمع آمد و از اجتماع این خبر نظام الدین احمد و دیگر سرداران
در پتن رفته بآن دو امرای نامدار پیوستند و انتظار آمدن سرزرا خان
و دد بیزم خان خاندانان و سایر امرا که نامزد از دوگاد شده از راه
جالور به پتن متوجه احمد آباد بودند می بردند و میرزا خان بکرور
در پتن قرار گرفته و بیشتر متوجه شده در سرگمچ انزل نموده و

حصار پیش آورد همراه نظام الدین احمد داندک و جنگی عظیم
 میان قریقین روی داده تسلیم فتح و نصرت پر پرچم رفت نظام الدین
 احمد وزیر و شیرخان هزیمت یافته بجانب احمد آباد شتافت و هرچند
 نظام الدین احمد بید شد که بهیچ فتح تعاقب نموده بر سر احمد آباد
 باید رفت امرا قبول نکردند و این خود عین صلاح وقت بود چه
 هنوز آگاهی از مواعده قطب الدین محمد خان نداشتند و درین
 جنگ غفیمت بسیار بدست این امرا افتاد تا گری رسیده مدت
 دوازده روز انتظار سپاهیان که با غنائم اموال به پهن رفته بودند می
 بردند درین حال خبر رسید که مظفر قلعه پیروزه را که دیوار کهنه چون
 بدای عهد او و زامی قطب الدین محمد خان دانست بضرب
 توپ انداخت و قطب الدین محمد خان که اساس صرا و ازان هم
 صحت تربود زمین الدین را برای گرفتن قول و قرار نزد مظفر
 فرستاد مظفر در ساعت زمین الدین را با هزار سالها برابر ساخت
 و خواجگی محمد صالح مدر صافی را که همراه اعتماد خان قاهره
 بود بملاحظه بزرگ زدگی جان بخشی نموده رخصت حج داد و
 قطب الدین محمد خان را که دیده بصیرتش از آسیب اجل کور
 و کتقی او از عظام پر شده بود امان داده از قلعه برآورد و دوازده روز
 مظفر متقطعی نشده بعیز تمام آمده او را دیده و تسلیحات بجا نمود

فضا شخصی است بلج انگشت دارد

چو خواند کنز یکی کامی برآرد

دو پرچمش بهد دیگر دو برگوش

یکی پر آب بهد گوید که خاصوت

مجلسی عالی ترتیب داد و خود در حمامه خانه رفته مقید بامر
اجلاس و الهام گردید و نظام الدین احمد را که وقتی از اوقات بی‌رام
خان خانقاهان همشیره از را در حباله خویش داشت طلبیده این
مصلحت با وی در میان نهاد و اینصحت گفت که این نابینان
شما را بد نفسی بر این دارد اگر بادشاه ایندفعی را شنود چه فرماید
و بر تقدیر تسلیم از شما چه مناسب که شهاب الدین خان را که هم
باعتبار منصب پنجه‌زاری و هم بهمال‌کان تر باشد تسلیم فرمایند و
پروین قیاس از اقدام خان گجراتی که وقتی از اوقات بی‌صحت هزار
سوار داشت تسلیم برای شما چه لطافت دارد و پاینده محمد خاں
مغول خود بر سر این معنی انکار صریح آورده شاید چهل و روز و
دیگران خود در چه حساب اند میرزا خان این رای را پسندیده
از آن داعیه درگذشت و بعد از سه روز ازین فتح قلیچ خان و امیرای دیگر
مالوه با احمد آباد رسیدند و چون شفیقند که مظفر از معمر آباد که
برکنار دریای مهندی است بکنجایت رفته و مقدار دو هزار سوار از
گرجستان باو جمع آمدند میرزا خان با امرا بآنجا بپوشه پیرم تعاقب
رفت و مظفر خود را به برزده و از آنجا بعبه راج پادله و فاقوت
کشید و میرزا خان پیروده آمده لشکری بر سر دولت قام نوکری از
مظفر برد و کنجایت فرستاد آنرا مستخلص گردانیده بفاقوت شدادت
و قلیچ خان و سایر امیری کنار را بکو هستان قلب که مظفر پناه بآن
برده بود ناسزد گردانید و همه جا نظام الدین احمد بامک حرکت
نصری این جماعت شده که باعث اعمال و اثقال محتاج بجز ثقیل
بسیار بودند توده های سردانه خارج از انداز منصب محقر خود

مظفر از بروده باز گشته و قلعه بهروج را بنده برپوش خود نصیر ناسی
و جبرکس رومی که نوکری بود از درگاه پادشاهی گریخته سپرده در
نواحی مزار شاه بهیمن قدس الله سره العزیز بمقاصد دو گروه چادر
زده لشکرگاه ساخت روز دیگر محاربه صعب روی نمود و مظفر
شکست یافته بمعمر آباد رخت و سید هاشم بازوه و خضر اقا وکیل
میرزا خان کل فتح شدند و مردم بسیار زخمی شدند و از جانب غنیم
مقتولان را که میشمارد و این رتبه در سیزدهم شهر محرم الحرام سنه
احدی و تسعین و تسعمایه (۹۹۱) بود و چون میرزا خان پیش از فتح
نیز کرده بودند که بعد از آنکه عروس ظفر از بردا غیب روی نماید هر مقام
و رخت که در راه و بار داشته باشد بشکرانه آن رو نما بفقرا و ضریا
بخشد بنابر ایفاء و عده چندی را از نوکران خویش فرستد که همه
اقمشه و اسب و غنل و اقمعه او را قیمت دهند تا زر آن را بمصارف
صرف کند این مقومین را امین حیلہ گری می دین هر شی را چنان
قیمت نهادند که ربع و خمس و عشر نرخ هم بمقتضای آن رسید و
یکان چیزی بجهت ادخال سوار در صندوق و تسلی دل خود دادند و
گذشت و تلقیاتی که نوکران میرزا خان بودند چون دولت خان
الغان لودی و مه محمودی و دیگران مرصا کردند که ازین که ما مقام
شما شدیم گفاهی فکرتیم چه لازم که چندین مغلوب و منکوب نوکران
پادشاهی باشیم و ایشان همه تقدم و تفوق در مجالس بر ما نمایند
چرا در تسلیم و توره و توزک با ما محاربه نباشد میرزا خان را این
مقدمت واهی دلفریب مقبول و معقول افتاده سرو پا و اسب بسیار
از برای هر فردی از اعیان امرا طیار ساخته در نام نویسی گردانیده

و ارشاد که مانده بود منقطع گشت و بعد از رسیدن به اله آباد مدت
چهار ماه در آنجا توقف شد و زین خان کوکه و بدر پور را که اول نوکر
راجه رام چند بهقه بود بطریق ایلچی گری در چووا گته فرستادند
و رام چند اطاعت قبول نموده زین خان را بعد از گذراندن اسباب
مهمانی نگاهداشت تا به همراهی او در قشقرق آمده ملازمت نمود
صد بیست اعل و جواهر دیگر به همین قیاس پیشکش تبق گرامی
گذرانید از آن جمله اعلی بود که قیمت آن پنجاه هزار روپیه بر آمد
بصر خود با جوفامی را در خدمت گذاشته پس از چند کاهی
رخصت وطن حاصل کرد و عاقبت به مستقر اصلی که جحیم پور
حمیم باشد رفت و این را بهیچند در لفاق خاصه در همت بیان بود
که عدیل وی حالا نیست و از جمله بخششهای او اینکه یک کرور
زر بمیان تانمین کلوقت در یک روز بخشیده بالا گذشت که ابراهیم
مور را چه سان اسباب ماطمت داده بود و میان تانمین نمیتوانست
که ازو جدا شود آخر جلال خان قورچی رفته بمیمان آورد و درین
ایام اعظم خان از حاجی پور بایمبار در اله آباد آمده ملازمت نمود
و مریض شده زود باز گشت تا لشکر خود را بیار و اسرا دران شهر
طرح عمارات عالی انداختند و قرار دشت که پانی تخت بدو ایوم
همان باشد و سکه نوزند و شریف سرحدی چوکی افوس که کسی
در حق او گفته که

در چوکی فوسند هر دو کتیف * یکی با افیس و دیگر با شریف
جمع سکه این بیست یاست

همیشه چوکی زور خور سید و ماه رانی

بلکه از طوق بهر چه نمود تا سعی او جنگ عظیم مانند جنگ اول
 سرکنج با مظفر کرده غالب آمدند و مظفر آواره بهر جانب میگشت
 و میرزا خان با چند آید آمده و امرای مالوه و غیر آنرا با حصاره
 قلعه دروچ تعین گردانید تا بعد از هفت ماه جبرکس رومی که از
 جانب مظفر حکومت آن قلعه داشت بقتل رسید و نصیرا خسرو
 مظفر پدر روم *

و درین سال بعد از تعین میرزا خان و لشکر مالوه جانب
 کجرات از اگره درگشتی نشسته پس راه آید که معموره جدید بجای
 شهر پیداک و معبد قدیم هندوان است و در آنجا قلعه چند طرح
 انداخته اند متوجه شدند و در روز توجه خبر وفات شیخ بدر الدین ولد
 شیخ اسام چشتی از مکه معظه آوردند که روزه طی هفت روزه داشته
 در هوای گرم برهنه پای بطواف مشغول بود تا پایش آبله کرد و تب
 محبوق عارض شد و در عید قربان سال فهد و خود شریعت شهادت
 قتل فی سبیل الله از دست مافی لطف ازل تو شد

دی شب ز سر صدق و صفای دل من

در میخده آن روح نزاری دل من

جامی بن آورد که بستان و بنوش

گفتم نخورم گفت برای دل من

و این خبر را بجای حسین خادم خانقاه شیخ گفته فرستادند
 و حشمتی و مصیبتی عظیم بآن خاندان راه یافت و سلسله هدایت

آن را محاسب و هم نداند جمع کرده بلی بعرض چهار صد و نوزده
دریای شور بسته و بعضی میمونان را میگویند که همان طور بسته
اند و بعضی دیگر بلی خویش گذشته و مثل این خرافات متناقضه
بصبار است که عقل در رد و قبول آن متوقف است و بهتر تقدیر را بچند
میمون حواری پل گذشته و قافله گذشته جذب عظیم کرده و آن را با تمام
اولاد و احفادش گشته و خاندان هزار ساله از را بیداد داده و لشکرا به
برادر و آن پسرده پشهر خویش آمد و بزعم هندوان ده هزار سال
حکومت جمیع هندوستان رانده بمستقر اصلی خویش رسید و زعم
این طایفه آنست که عالم قدیم است و هیچگاه از نوع بشر خالی
نیست و ازین واقعه صد هزاران هزار سال گذشته و بوجود این آدم
ابوالشرکه از خلقت او هفت هزار سال گذشته قائل نیستند و
ظاهر این است که این واقعات یا راست نیست و انصاف مجرب
است و خیال محض چون شاهنامه و قصه امیر حمزه یا در زمان
تسلط بهائم و جذیان بوده والله اعلم بحقیقه الحال *

و از جمله غرایبی که درین ایام روی داد آن بود که در
دیوان خانقچه ظهور زن حال خوری را آورده میگفته اند که مرد
گشته و یکی از معبران را مابین هم از مجلس کتابت رفته او را دیده
آمده چنان تقریر کرد که زنی بود که از شرمندگی پرده بر روی
کشیده حرفی نمی زد و حکما سوید این معنی دلائل میگویند و آنرا
و میگفتند که مثل این واقعه بسیار ظهور آمده و بعضی من یتمصرف
فی حاله کما یشاء *

و درین سال ۱۰۰۰ عالم کبابی که بسیار عالم شیرین ادا و خوش

بشرق و غرب جهان سکه الہ آباد

و درین ایام مہ الہ آباد شروع و مہ شیرجی شجہت خوش آمد کہ
بصدارت میان در آب پنجاب متعین بودند آمدہ معزمت کردند
و مہ شیرجی شجہت خوش آمد منظوم ہزار شعاع نام در تعریف
آفتاب مشتمل بر ہزار قطعہ گفرانید و بسیار مستحسن افتاد .

و در ماہ ذی حجہ این سال از انجا مراجعت نمودہ بقصد
اصلاح خلل گجرات عازم فتح پور شدند و در نواحی اتادہ خبر فتح
میرزا خان رسید .

و در شہر مغربہ افغانی و تمہین و تسعایہ (۹۹۲) چون بہ پای تخت
آمدند ترمین عنایت آمیز بہ نام امرای گجرات صادر شدہ میرزا خان
را خطاب خانخانانی و اسب و خلعت و کم خنجر مرصع و تمن طوغ
و منصب پنچہزاری کہ نہایت ہراج امر است بخشیدند و نظام الدین
احمد را نیز کہ باعث تردد فتح آن ولایت او بود با اسب و خلعت و
زیادتی منصب سر امرار ساختند و مناصب دیگران نیز دہ بدست
و دہ سی فراخور احوال ہر یک افزودند .

و درین ایام فقیر را ترجمہ کتاب راماین فرمودند کہ در
تصنیف بر مہابہارت سبقت دارد و بدست و پنچہزار شلوک است
و ہر شلوک فقرہ ایست شصت و پنج حرفی و آن افسانہ ایست در
ذکر رام چند راجہ شہزادہ کہ او را رام ہم میگویند و ہندو آن بطریق حلول
بخدائی می پرستند و مجمل آن ایست کہ سیتا زن از را دیوی دہ
مرادین نام حاکم جزیرہ انکا فریختہ برد و رام چند با لچہن برادر
خوبش بآن جزیرہ رفتہ و لشکری بدستار از دیوتیان و خردان دہ

علیه السلام و لوریا و امثال این و هر گرا که بیرون افتاد خویش
می یابند کشتنی و مردود و مطرود ابدی میدانستند و نام وی
نقیه مالدند و عدد دولت و بر حکم

آنچه بکارند همان بدویند

خود هم در آفاق بقتل دین اکثر مشهور شدند و صحبت مرشد
بابوچیل شهرت یافت آری جارا امیر و خان الوزیور ریاست دنیوی
تبع ریاست دینی آمد و از همه مهمات اینها را اعم دانستند و باقی
طفیلی و از برای شکستن دیوار ناموس دین حکم فرمودند که
دکانهای نوروزی را که گاهی برای تماشای بیگمان و اهل حرم
و مقامات مخدرات خاص و عام خالی سازند و انجا از می بخشدند
و مهم سازی بفرستادند و نسبت مذاکحت و مواملت اینها و بذات
دران مجلس فرار یافت و غیر از منصب و جبهه اخلاص کفایت
دیگر منظور نبود و هر چند برفع این قید مقید شدند با کفار غلظت
که ناگزیرند و نصف لشکر و رقیب از ایشان خواهد بود و الوس
صاحب شوکت دیگری در مثل ده در هندوستانی مثل ایشان است
پس نتوانستند آمد و اقوام دیگر را هر نوع که خواستند مالش و
کوشش دادند و ناموس و غیرت و اتفاق از ایشان باطل معلوم بود
درین ایام انظم خان از حاجی پور پلته بموجب وعده با یلغار آمد
و حمایض میرزا محمد حکیم رسیدند بدخشان بتمام بقصر عباد الله
خان اوزبک در آمد و میرزا سلیمان که از منته معظه آمده بر
بدخشان انقیه یافته بود و میرزا شاه رخ جفک با اوزبک کرده
شکست یافته هر دو بطریق التیاج بهند می آیند *

تکلم و مجموعه انبساط بود و ملت یافت و * اشعث طماع * تاراج
شد و فواتح الولاية تصنیف اوست *

درین وقت حال می ام از جلوس و نوروز سلطانی که در برابر
نوروز جلایی است رسید و در هشتم ماه ربیع الاول سنه نهصد و
نود و دو تحویل حمل واقع شد و درین آئین پندگی و جشن
انعقاد یافت و صحبت گرم و طرح و طرز جدید در گرد آمدن
ریشها بران شد و ناقوس گلزار و تبلی چون گویا ساله صامری نوازش
یافته بفریاد آمد و بیلان که چادر است بصورت گنبد و اختراع
فرنگیان است بر پا گشت و مال و جان و ناموس و دین را فدای
اخلاص ساختند و چندان ارواح مقدس در عرایین استحل شد که
در عصر نباید و هر دروازه بفر نوبت بدویت و مثل مثل مرید شده
صافقت در مشرب و مذهب می نمودند و بجای شجره شبیهی داده
آفرینا سلامت اخلاص و مقدس رشد و دولت میدادستند و در غلافی
مرصع بخواهر پیچیده بالای دستار میگذاشتند و الله الامر در عنوان
نامها قرار یافت و قمار و ربا حلال شد و دیگر مصرمات برین فیس
و قمار خانه در دربار بقا کرده زری و سون بمقاسران از خزانه میدادند
و سون و شقل داخل کفایت میشد و دختر پیش از چهارده سالگی
و پسر را بشانزده سالگی نکاح بستن منع نموده و قصه زلف
حضرت ختمی بپا علی الله علیه و آله و سلم یا صدیق عرضی الله
تعالی را مطابقا منکر بودند و مطاعین دیگر را چه گوید که این اصحاب
بیزار لایق بان تا چها که نشود و زلفت جمیع رسل را صلوات الله
و سلامه علیهم لجمعین مطلقا و سببه انکار ساختند خصوصا قصه دلاوند

او که با اختراع خاص بود شبکه مقابل پدر اعظم گذاشتند تا فروغ آن که پاک کنند گداهان است هر صباح در روشن افتد و میگویند که بر دهانش زبانه آتش نیز رسانیده بودند و الله اعلم بحقیقه الحال و مع احمد تته • سلطان الخوارج • بگمی یکصد قاریخ یافت • و در مفتاح سه ثلث و تسعین و تسعمایه (۹۹۳) که او آخر سال حتی ام است میرزا شاهرخ و راجه بهگون داس قریب فتحپور رسیدند و شاهزاده دالایل را تا شیخ ابراهیم چشتی و چندمی از امرا با استقبال او فرستاده بدرگاه آوردند و یک اک زوبینه نقد و اسباب مراض خانه و سه اسب عراقی و پنج قیل و چند قطار اشتر و اسب و خدمت کاران بخشیدند •

و درین اثناء شاهزاده سلطان سلیم را در سه شانزده سالگی موافق ضابطه مقرری با صبیله راجه بهگونته داس در سالک از درواچ آوردند و خود بمنزل او رفته مجلس عقد بحضور قضات و اشراف منعقد ساختند مبلغ دو کروز نذره کابین مقرر شد و جمیع رموسی که در هند معروف است از انروختن آتش و غیر آن بجای آورده از آن خانه تا بدواست خانه زر بر صحنه دخترنظار فرمودند

زین گوهر و زر که انشایه شد • زیر چیدنش دستها مانده شد و راجه بهگونته داس چند طویله اسب و یکصد قیل و عقلمان و گنیزه حبشی و هندی و چرمی و اقسام طلا آلات مرمع و جواهر و لوازم زر و ظروف نقره و انواع اشیاء که عدد آن خارج از حد احصا باشد چهار گذرانید و بهر کدام از امرای حاضر مواخور حالت و مقدار اسبان عراقی و ترکی و قازبی با زمین طلا و غیر آن داد •

و در اوایل ذی قعدة این حال عریضه مانده که از بطور آب نیلاب
رسید که میرزا شاه رخ به نیلاب آمد و از پیشواز رفته شش هزار
روپیة نقد و اقمشة بمیدار و پنج نیل برجم پیشکش گذرانید و از
آب سند عبور واقع شد این خدمت او بسیار مستحسن افتاد .
درین سال چندنی از اعیان امرا بمستقر اصلی شتافتند
ازان جمله محمد باقی خان برادر ادهم خان در ولایت کرمان
کفالتی که جایگیر او بود و غازی خان بدخشی که از آل آباد بجانب
اوده مرخص شده بود و همان جا دانی حق را لایک اجابت
فرمود او در آخر عمر چنان ضعیف شده بود که بر قالیچه بر داشته
بدولت خانه می آوردند چون کسی پرسید که چه حال دارید
گفت الحمد لله که بقوت حرص برپایم و بر هر کس از نوکران
میرم خود که دعا میکند میگفت الهی تو هم هزاری شوی
که تو تندرست و مرا بدانی شبی در پیش خانۀ دلچ خان که جمعی عظیم
بجهة انظار رفته بودند تفسیر حوراء انا فتناء میگفت خیلی گزاف
او توجیه نموده درین انداز در شفی کون گفتم سبحان الله اخلاق بزرگان
ولایت هم معلوم شد گفت بخاطرت می رسیده باشد که این شدت
از جهة منصب هزارنی است گفتم ظاهر همین است خیلی درهم
شد آخر بمطاعت آصف خان بدخشی آیه الصالح خیر خواندیم و آن
تکلف بر طرف گشت و روزی که از آل آباد کوچ شد فقیر را با غازی
خان تا خیلی راه مذاکره علمی و نقل سخنان مشایخ کبار بود و
بعد بکر را وداع کردیم و آن آخرین ملاقات بود دیگر سلطان خواجه
که او نیز از جمله مریدان خاص انصاف بود و بعد از دین در قبر

مرتضی و خداوند خان امراء دکن که از ولایت برار برادر احمد نگر
 که پای تخت نظام الملک است رفته در جنگ ملاقات خان وزیر
 نظام الملک شکست یافته نزد راجه علی خان به پرهان پور آمده و
 راجه علی خان نیکان ایشان را بتمام بغاوت گرفته ازان جمله صد
 و پنجاه فیل بدست پسر خود ابراهیم خان بدرگاه فرستاده بود در
 مجلس نوروزی آمده بعد از صلوات بقیه امیدانی که مانده بود
 پیشکش کردند و مرغیب بر تسخیر دکن نمودند بذا بران شاه فتح الله
 را که بعد ازان در امیر فتح الله می نامیدند بخطاب غصه الدوله
 مخاطب گردانیده باینچیزار رویه و اسب و خلعت بخشیده و صدر کل
 بلاد هندوستان ساخته بجانب دکن مقرر ساختند تا خان اعظم و
 شهاب الدین احمد خان و دیگر امرا را اهتمام نموده لشکر بدانجا
 برده واسطه عقد امرا گردد و کمالات شیرازی نوکر اندرا برای
 گذرانیدن ایامه مقطوع الاراضی که خال خال مانده بودند در خانه
 به نبات نگاه داشتند و مدارات بکمال رسید و آخر رفته رفته کار
 بجائی کشید که شاه فتح الله بآن عزت و جاه قدرت دادن بفتح بیگانه
 زمین نداشت اما اراضی کلی کلی باز یافت نموده کفایت خیال
 میکرد و آن زمین همان طور مسکن و خوش و هوام و حوام شد
 نه از ایامه نه از رعیت و الحال آن مظالم در نامه اعمال صدر که
 نامی از ایشان باقی نمانده باقی ماند

از صدر و عظام باقی نیست * در دل خال جز عظام صدر
 و در ماه رجب این حال خبر از کابل رسید که میرزا سلیمان که
 بعد از شکست از بدخشان نزد میرزا محمد حکیم آمده قناعت

روز بیست و نهم روز دهم ماه ربیع الاول سال نهصد و نود و سه طلعه لشکر
 بهار و مقدسه نوروز سلطانی رسید و بموجب نوشته میرزا نظام الدین
 احمد که ضبط سنوات در تاریخ خود نموده سال سی ام از جلوس ابتدا
 یافت و حال آنکه ابتدای قرن ثانی از جلوس از تاریخ بیست و پنج
 ربیع الاول سنه نهصد و نود و چهار در آنکه بنارس واقع شده چنانچه بعد
 ازین مذکور شود انشاء الله تعالی و همانجا مشاء این و هم ذلول
 میرزا است از فیض علی که بقرب ایام کبیده که در هر سه سال تفاوت
 یکماه قمریست در هر قرنی یکمال تفاوت در میان حالهای شمسی
 و قمری می باشد و تغییر چون هیچ تقویم با خود نداشتم بضرورت
 خود را بمقتابت میرزا گذاشتم و عهده بر او بستم و الله اعلم با عاقرة آنکه
 میرزا درین سنوات در گجرات بود نه در اردو القصه آئین یقینی بدستور
 حایق بسته و جشن عالی داده هر روز مهمانی هر دو یکان داری از
 امرا و پیشکش لایق میکردند تا طعام و عطریات و انعام اهل طرب
 نیز داخل خزانه میشد و از پنجهزاری تا احدى بموجب حکم
 همه پیشکش و نفرو نیاز میکردند تا آنکه این ذوق بمقدار نیز
 که در هیچ شمار داخل نبود مگر آنکه باعتبار هزار بیگانه زمین
 هزاری نام داشتم قصه پیر زال بوحف علیه السلام را ضرب المثل
 ساخته چهل رویه پیش کشیدم و بدرجه قبول افتاد

خدمت پسند نیست و گز خدستی بیار

و درین جشن شاهزاده بزرگ را منصب درازده هزاری داده و
 دیگری را ده هزاری و میمور را هفت هزاری داده فراش خانه و اعیان
 سلطنت و تمن طوغ و فقاره جدا ساختند و در اقتداج این سال معمر

گجرات مرخص گشت و او را در کابل نیز در میان درآمد و آن داعیه
 که مفتوح فجرات و سرمایه فتوحات خیال کرده بودم در پرده خفا
 ماند و ما تشارون الا ان يشاء الله و خائنانه بده گروهی سرزهی
 رسیده قصد گرفتن سرزهی و جالور نمود و نظام الدین احمد و سید
 قاسم یارده اینجا با متقیال شکرانده با جمعیت تمام رسیدند و راجه
 سرزهی پیشکش بیدار آورده ملازمت نمود غزنوی خان جالوری
 اگرچه درین مرتبه آمده بود اما چون وقت رفتن خان خانان
 بدربار حرکت نامایم از بظهور رسیده آثار بلی ظاهر شده بود مقید
 ساخته او را با حمد آباد برد و جالور را از انقزاج نموده موج
 خود دران جا گذاشت و بعد از چند گاهی غزنوی خان و سید
 جمال الدین نبیره سید محمود یارده را که از مدت چند سال باز
 تقریب عشق بازی با یکی از اهل طرب خانه سیاه بمین نامی که
 حالا او را اهرمزی توان گفت از درگاه گریخته در دامن کوه رفته
 و جمعیت بهمرسانیده برگشت نواحی را می تلخت و راهها میزد
 عاقبت از دامن کوه در پهن گجرات پناه بعمومی خویش سید قاسم
 برد حسب فرمان از پهن که جایگزین سید قاسم است طلبیده مقید
 بظهور فرستاد آخر غزنوی خان را بصید میان محمد و قاضی خراسانی
 مرحوم کشته ساختند برای خاطر میان فتح الله شریقی خضر پور
 از رعایت و تربیب نموده در ملازمت نگاهداشته و سید جمال الدین
 را در نخلس بر سر در کشیده تیر باران کردند سر عاقبت بلغزی او
 از عشق این بود .

و درین ایام عرضداشت مانعک و خواجه شمس الدین از اذک

بیک موضع احوال کلام نموده بود با اتفاق ایمانات با اوزبکان در سرحد
 بدخشان جنگ کرده غالب آمد و بسیاری را ازان طایفه از تبع
 گذرانیده بقیه السیف را غلبت بخشیده رخصت داد و آن ولایت را
 چون عمر دربارده یافتند هُوَالَّذِي يُنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قُلْنَاهُ وَدَر
 ماه شعبان این سال خان خاندان حسب الحکم از گجرات در فتحپور
 بایلغار آمده و مظفر در گجرات بار دیگر سری بقتله کشید و از
 نهایت آزرده گی که از جام و امین خان ضوری حاکم جوناگروه داشت
 و از ایشان بازی خورده بود رفته قلعه جوناگروه را محاصره کرد و تلجیح
 خان در احمدآباد ماند و نظام الدین احمد امرای آن حدود را
 بر حرم مظفر برد و او تاب نیاورده و از آب زن که از دریای شور بعرض
 ده کوزه تا حی کوه راه جدا شده بر بگسنان جیسل میگرد آمده غایب
 گشته گذشته بولایت کچه رفت و درین ایام نظام الدین احمد خطی
 از گجرات بفقیر نوشت که چون خان خاندان در وقت روانه شدن وعده
 کرده که درین مرتبه ماله الهدایه اسرویه و ملانی را التماس نموده از
 درگاه همراه می آرم مناسب چنانست که ایشان را بمرام آدابی
 که مقرر است دیده در رخصت از درگاه گرفته بکجا حیر این ولایت
 نمایند که عالمی دارد

بعد ازان هر چه مصلحت باشد

و خان خاندان را در وقت رسیدن بسکند خان که دیوان خان
 فتحپور برای توجیه گری معین بود بکماری دید و او نیز وی بجانب

بخوردان مقرمائی کار درست • که سندان نشاید شکستن بهشت
 رعیت نوازی و سر لشکری • نه کار بست بازیچه و سرسری
 بقایران خائنان را بهرعت بجانب گجرات قمران نوشته نامزد
 گردانیده و عصفه الدوله را بجبهت اهتمام مهم دکن از درگاه نون خان
 اعظم و شهاب الدین احمد خان که مامور تسخیر دکن بودند در
 حاله و رایسین فرستادند و خود دهم این حاله عازم پنجاب گشته
 هلال غوال در دهلی دیدند و از منزل پانی پت میر ابو القیث
 بخاری را درخواهی لکهنو جایگیر داده رخصت فرستادند و در نزد
 این شاه پادشاه سلج رسیدند و درین ایام بقرب پیکه گاه کم و بیش
 شمع خیال بظواهر و خواجه اسمعیل تدبیر شیخ اسلام که حسن و جمال
 تمام داشت درین ماه بجبهت شرب صدام و مداخلت بر دمام از عالم
 وانی بصرای بخاردانی رخت کشیدند یکی در لوهیدانه دگر در
 تهنیسرو این تاریخ تعمیریه پامته شد • ع •

وقت زیبا گلی ز باغ جهان

و در سه گروهی سبالکوت مالهه داد اسروحه که دانی بر حیفه مانده
 و حرارتش بدال رسیده بود مسهلای از حکیم حسن خورد و در زور
 بسحق و اصل شد مرگ هوش است شویست به او نیکو یاری بود رحمه الله
 ای دل تو که گفت بدفیا قرار گیر
 این جان نازنی را اندر حصار گیر
 باگر که تا تو آمدی چاند کس بیرونست
 آخر یکی ز رفتن شان اعتبار گیر
 و حائق خان را از نواحی لهور حکومت بکر نامزد گردانیدند و در

یغاس رحید باین مضمون که میرزا محمد حکیم بر یسخر ناتوانی افتاده
و فریدون از پشاور کاروانی را همراه گرفته متوجه بابل شده در قوتل
خیدر بهر روشنی ملحد که هفتد و سقایی بود با ازک دانشی و عا
به پیر تاریکی اشتهار یافته جفک واقع شد و معجزه به پشاور رسید
الغافل آتشی در قلعه افتاد و هزار شتر بار سوداگران سوخت و فریدون
از آن آتش چون دود گریخته از راه دیگر بکابل متوجه شد و هفتاد
کس از صومرتشنگی و بی آبی در راه هلاک شدند و در خلال این احوال
خبر رسید که عبد اللہ خان بر سر میرزا سلیمان از شمار بهشتی لشکر
نامزد گردانیده او را بعد از استیلا که حکم خانه روشن کردن چراغ
داشت از بدخشان بدر آورده تمام آنرا متصرف گشت و میرزا
تاب مقاومت بآن لشکر نیاورد و متوجه بابل گردیده و هم درین
آیام خبر از بابل رسید که میرزا محمد حکیم بجهت امان شراب
امراض متضاد بهر رسانیده بر یسخر ناتوانی افتاده ریشه پیدا
کرد و در دوازدهم شعبان سنه ثلث و تسعین و تسعمایه (۳۹۹)
از سرای وحشت و غرور به عالم بهجت و سرور و رحلت نمود
تکراتاً چنداگر در آنک * که یک لوبایه بیرون آورد از خاک
چو گشت آن سرزمین در زبور و زبیب * خاک اندازدش بال از یک آسیب
و در سوم ماه رمضان مبارک این خبر وحشت البرز اعلیایان بعرض
رسانیدند و مکر محاذات بابل و غزنین نمودند اول مشغول استند که
آن ولایت را بفرزدان میرزا محمد حکیم مقرر دارند و چون امرا
بعرض رسانیدند که پسران میرزا هنوز خرد اند از عهد ملک
نمی توانند بدر آمد

خان و رای سگه درازبی را بر سر بلوچان و زمین خان کوکله را با
نوبی آورسته بر سر افغانان سواد و لیجور روان ساختند .

و در بار دهم محرم مکرّم سنه اربع و تسعین و تسعمایه (۱۹۹۴) آنک
پنارس مشیم شد و چون پیش ازین به بیست و پنج سال هفت و سه آنی
میاهی خود را بر روشنائی نام کرده چنانچه گذشت در طایفه افغانان
در آمده و اکثر احقان را مزید ساخته مذهب الحاد و زندقه را رواج
و رونق داده و تصنیفی را خیر البیان نام نهاده در آن بیان عقاید نامده
خود نموده و بمقر اصلی سر تگون رفته بحر او جلالت نام که در سن
چهارده سالگی در سنه تسع و ثمانین و تسعمایه (۱۸۸۹) در وقت
مراجعت زیات غایبات از کابل بملازمت رسیده و مورد مرام
شاهنشاهی گشته و از شقاوت جباری موزونی و مکشبی قرار نموده
و باز در میان افغانان رفته و قطع طریق بلیک کرده و خلقی کثیر را
بخود متفق گردانیده راه هندوستان و کابل را مسدود ساخته بود

اگر بیضه زاف ظلمت سرشت . نهی زیر طائوس باغ بهشت
بهنگام آن بیضه پروردنش . ز انجیر جنت دهی ارزنش
دهی آبش از چشمه اسبیل . در آن بیضه گروم دم جبرئیل
شود عادت بیضه زاف زاف . کشد رنج بیبده طائوس باغ
بنابران جهت دفع و رفع طایفه روشنائی روشنائی که در حقیقت
عین تاریکی است و با آن زمین تاریکی تعمید خواهد یافت کابل را
بجایگزین ماسک که تعبیر کردند تا استیصال آن متهمردان نماید .
و در ماه صفر این سال سعید خان کهکتر و ببربر ملعون و شمش
نیضی و فتح الله شریقی و دیگرانرا بکومک زیر خان رخصت کردند

سبزدهم قبی قعله بدلاز آب چذاب منزل ساختند و درین منزل شیخ عبد الرحیم لکهنوی مصاحب میر ابو العیث و شیخ محمد بخاری که از پیش خان زمان آمده بدرجه امرائی رسیده بودند پنهان در دامن کوه جایگیر داشتند و درین آیام سوزدای گذرا پیدا کرده بود در حقیقت حکیم ابو الفتح خود را بختجراز و بدست خود زخم ادرا بسته حکم نگاهداشتن در دیالکوت فرمودند و بعد از چنان گاه محنت یافت اما از جهة خط احوال وی از ضبط بدر رفته بود آن کما کان

خوی بد در طبیعتی که نشست • نرو تا بوقت مرگ از دست و در بیست و هفتم این ماه از آب بهت عبور واقع شد و درین منزل محمد علی خزانچی که بکابل تبعین بود آمده معروفی داشت که بعد از واقعه میرزا محمد حکیم فریدون خان و کبکباز و امیر اسباب بهران میرزا را که بجهة صفر من دخی در مهملات ملکی نداشتند با اهتمام امرا بدیدن مانده آمدند و مانده به سر خود را با خواجه شمس الدین خوانی در ایلی گذاشته و جمیع آن مردم را دلا داده بمقامت می آید •

و پنجم ماه ذی حجه رول پانچی که قصه ایست مابین الگ بدروس و رهقاس منزل شد و مانده به سران و نوکران میرزا محمد حکیم را همراه آورد و بهر کدام ایشان عیال و امدادات خرجی و علوفه لایق فرمودند و از قواچی الگ بدروس میرزا شاهرخ و راجه بهگرفته داس و شاه علی خان محرم را با پنج هزار موار بختجیر ولایت کشید و بختجیر فرمودند و همدرین روز اسمعیل قلی

همچون بدربر مصاحبی غائب را بقتل بک داده انده بودند و نفاقها
 مشخص و معین گردید چنگ روز از نظر سردود و از کورنش معبروم
 مانده باز بهمان درجه که داشتند بلکه برتر از آن رسیدند و از موت
 هیچکدام از امرا آن قدر کلفت نکشیدند که از مردن بدربر می گفتند
 که خیف که چنگ او را قتل و کشتن از آن تنگی بدر آورد تا بآنش
 میرسد باز تسای بابن میدادند که چون از جمیع قیود آزاد و وارسته
 و مجرد بود همین تابش غیر اعظم پاک سازند او پس است
 هر چند احتیاج بقطعه نداشت و چون غلغله چنان برخاست که
 افغانان برادر انگ می آید بدانبران روز دیگر شاهزاده سلطان مراد را
 آنطرف آب حله ساگر گذرانیده راجه تودومل را همراه او بدفع آن
 متعمران نامزد ساختند و باآخر شاهزاده را طلبیده راجه بان خدمت
 مقیم شد و در آن کوهستان قلاع متعدد ساخت و از آن طرف
 مانسنگه که بر سر قاریکیان ناسزد شده بود خاکی کثیر را از ایشان
 معقول و بعد ساخت و درین وقت خیر رحیم که ممبر قریش ایلچی
 بود الله خاں بمصوب نامه و نظریه نزدیک خاتم بلخ واسه معمر
 خود از خان راجد به اعزامت می آید بدانبران شیخ نور بخش و
 جمعی را از اعدایان باستعداد آن کاروان فرستادند و این جماعه
 بمعاونت ایشان را از کوشل خیر گذرانیدند و قاریکیان سررا گرفته
 و چنگ کرده شکست یافتند .

و در بیست و پنجم ربیع الاول سده مذکور تحویل نوروز و شروع در
 سالخی و عزم بطور نظامی می و در آن از جلوس واقع شده دیوان خانه
 انگ را آئین اسفه ممبر قریش را در آن روز کورنش دادند و مانسنگه

و بعد از چنان روز حکیم ابو الفتح و جمعی دیگر را نیز از بی این جماعت
روان ساختند و این مسافر به زمین خان ملحق شده انانقه را بتاراج
داده در اسیر ساختن زن و مردان ایشان تفصیری نمودند و چون
بکوتل گراکر راه فرود آوردند شخصی خبر نزد پیرفر آورد که افغانان
امشب دافنگ شب خون دارند اگر ازین دره ننگ که فرود آمده اید
و عرض آن زیاده از سه چهار گروه راه نیست عبور شود خاطر از
دغدغه جمع گردد روز نزدیک زوال بود که پیرفر از خود سری و
خیره گردی و خود نمائی بی آنکه با زمین خان مشورت نماید کوچ
بیمحل کرد و از آن گذشتن از دره نموده و تمامی لشکری سر از
عقب وی روان گشت و چون وقت شام متوجه ننگی شدند افغانان
از اطراف کوه چوبه سوز و ملخ در شور شده از باه تیر و سنگ را چون
باران میرفتند و دران گریه بهاد مغاره اجل از تنگی راه و تاریکی
شب خلیق راه گم کرده در مغارها پادی خاک پیش گرفتند و سر
و پا گم بینی دیگری نه بدوست و شکست عظیم افتاد و قریب
بهشت هزار کس و زیاده بقدر وقت و پیرفر که از ترس جان راه فرار
پیش گرفته بود بقتل رسیده در سنگ سنگان جیلم داخل شد و باره
از جزای اعمال شایعه خود یاست و خیلی از امرا و اعیان چون
حسن خان پللی و خواجه عرب بخشی خان جهانی و ملا شیرینی
شاعر و جماعتی دیگر دران غیب خاک شدند و امیران را که میتوانست
در قید شمار آورد و تاریخ این شد که * از خواجه عرب حیف * بکسی
نکند و حکیم ابو الفتح و زمین خان در بلخ ربیع الاول این سال
تکست یافته بمحضت بسیار خود را بقلعه آنگ رسانیدند و چون

نموده سید حامد بخاری را در پشاور بموضع اسمعیل قلی خان و
 ساختن راه نگه داشتند و در هفدهم ماه جمادی الثانی در شهر نزل
 واقع شد و مقارن این حال سرپر شرعرب بهادر را که در لواحق
 بهرامچ بفرکران حکیم ابوالفتح جنگ کرده کشته شد و انقراض
 میگویند که باجل طبیعی در گذشته بود سرش بریده آوردند
 و غلطان غلطان از کوه کمون آمده بنگرا قلعه اهریز قرار گرفت
 و آن فتنه و شور تمکین یافت و در نوزدهم شهر رجب دختر
 رای سنگه بهته را بشاهزاده سلطان سلیم عقد بستند و در اوائل
 شعبان محمد قاسم خان حیر البحر و فتح خان قلیلیل موجود از جمعی
 از امرا بتسخیر کشمیر مرخص شدند و چون قبل ازین یوسفخان
 کشمیری را که بعد وقول راجه بهگوان داس آمده بود در زند کشیده
 میخواستند که متعرض قتل او شوند بهگوان داس بجهت رعایت
 حمایت و حمایت خود را بجمده هر زد و برای شیخ عبد الرحیم
 شریکی غالب بهم رسید و رعایت در صحبت هم شرکت بوی نمود
 و چون امرا در کوتل کتریل رسیدند یعقوب ولد یوسف که بدریار داخل
 خواصان بوده مانند مظفر گجراتی سی و چهل روزه ماهانه داشته و
 گریخته بکشمیر رفته و قاضی سخی آلیار بجهت تعصب در رخص
 بدست خود کشته و بزیاد اساک نموده نوکران پدر را بخود متفق
 ساخته بود پدر را سرده انگاشته بمقابله آمده تنگی کوه را محکم کرده
 بجمیعت تمام نشست چون بدسلوک و بد معاشر بود باره از مردم
 او جدا شده بمحمد قاسم خان در آمدند و باره در سری نگر که شهر
 حاکم کشمیر است لوای مخالفت بر امرا نهادند یعقوب تمکین

دران جشن بمقدمت رسید و ششم میضی قصیده تهنیت گفت
که مطلعش این است

فرخنده باد یارب بر مملکت حقانی * از عهد خلافت آغاز قرن ثانی
میضی نماید که درین محل خیده از معر تعین ابتدای سال جلوس
بخاطر میگذرد و عذر آن بالا سبق ذکر یافته ظاهر بصر میرزا که
محمد شریف نام دارد و تلفیح سنوات تاریخ نظامی بعد از وفات
پدر کرده اجا باید دید که رفع تناقض شود و درین ایام میرزا
شاهرخ و راجه پیکوان داس و شاهقلی خان محرم که بصر حد کشمیر
در کوتل پبولداس رسیده بجهت رسیدن خبر شکست ازین خان
مصلحت در مصالحه دیده بودند بابومفت خان حاکم کشمیر آشتی
نموده و رفیقان زار حاصل مال و دارا ضرب را بخالصه مغرب حاکمه
و محل تعین نموده ولایت بنام بابوسفشان باز گذاشته اذرا که باین
معنی اشد رضا داشت همراه بملازمت آوردند و چون این صلح
پسندیده نیلذات جمیع امرا ممنوع و محسوب گشتند آخر روز شرف
انقلاب همه را طلبیده کوروش دادند و هم در روز تحویل ایلچی
عبدالله خان و نظری با فرزندان ملازمت نمودند و چهار کتا تنگه
بقظاری که بانصد توسان براق داشت اندام شد و قتل خط عید اللهقان
این است که اسمعیل قلی خان و رایسنگه سرداران بلو چار را بدرگاه
آوردند و مانسنگه بشومک راجه تودرمل تعین بانست و خاطر ازان صوبه
جمع ساختند و در دوست چهار ربیع الثانی سال قصد و نود و
چهار از انک عازم لهور شدند و از گذار آینه بهت اسمعیل قلیخان را
یحیی مانسنگه بدفع انصافه و مانسنگه را بحکومت کابل تعین

اطراف جنگ می انداختند درین وقت برادرش مادیو سنگه که همراه اسمعیل قلی خان در تپاته اوهند می بود با فوجی آراسته بمدن ماسنگه رسید و امانه راه فرار پیش گرفتند و قریب دوهزار کس از ایشان بقتل رسید و در همین ایام میرزا سلیمان در بدخشان با اوزبک جنگ کرده تا هی غالب گشتی مغلوب از کابل آمده ماسنگه را در خیبر دید و از اینجا متوجه هندوستان شد و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمایه (۹۹۵) در لهور بملازمست رسید *

و از غریب ابدا محمد زمان میرزا ولد شاد رخ میرزا که در سن درازده سالگی بعد از شکست پدر در جنگ اوزبک اسیر شده و عبدالله خان او را به پسر و مرتد خود خواجه کتان بیگ نقشبندی از نمایر خواجه احرار قدس الله سره العزیز سپرده بود تادو سلک سایر اسیران کشیده بقتل رساند میگویند که خواجه مذکور عوفی آن پسر اسیری دیگر واجب القتل را حیاست نمود و ادرا خلاص بخشیده رخصت داد و درین ایام که سلیمان میرزا بدرگاه رحیده بود بلیاس نا شامی یا گدایان ماور النهر بملازمست رسید و یک هزار عدد اشرفی هم از امام یافت و از اینجا بحج رفته باز بدخشان رحیده و جمعیت بسیار بهم رسانیده با اوزبک بمرات جنگهای سردانه کرده شکست داده عاقبت کوهستان آبه دیار را متصرف شد و غنیم را برآورد و از لهور دوهزار اشرفی و کمان و تفنگ بسیار موفات دیگر بدست میر طوغان عیدی برای او فرستادند و چند سال حراکله خواب با اوزبک زد و شکست یافته بکابل آمد و مآل حال او مذکور شود انشاء الله *

در یازدهم شهر ربیع الثانی سنه فیه و بود و پنج بنیان نوروز

فتنه درون خانه را اهم دانسته برگشته متوجه شهر شد و انواع بی
 شمععی بولایت کشمیر درآمدند یعقوب تاب زیاده غبار نموده
 بکوهستان پناه برده ولایت کشمیر یکسر بضبط و عدل درآمد و یعقوب
 باز بجمعیت کرده بیچنگ قاسم خان آمده مغرور شد و باز شب خون
 آورده طرخی نیست و میرزاده علی خان درین جنگ کشته شد و
 چون او را در دره‌های تنگ برده نزدیک بود که دستگیر سازند
 از روی محض آمده قاسم خان را دید و همراه او بمقامت بقومست و
 عاقبت او را در بهار نزد راجه مانسنگه پیش پدر فرستادند و
 یوسف و یعقوب هر دو محبوس در قلعه احزان بدلت الخوالیا و
 جودا از حبس تن رفتند و در نوزدهم رمضان میر قریش ایلچی
 به مصحوب حکیم تمام برادر حکیم ابوالفتح و میر صدر جهان مقتدی
 ممالک محروسه ماکن قصه بهائی از ولایت قفوج بجهت عزا پرستی
 سگندرخان پدر عبداللہ خان جانب ماوراءالنہر روانه گردانیده و قریب
 یک و نیم لک روپیه و احباب تحف از هدایای هندوستان بدست
 محمد علی خراسانی سوغات فرستادند و درین ایام تاریکیان بایست
 هزار پداه و پنج هزار سوار تخمینا بر سر سید حامد بخاری از اسرای
 کبار سلاطین گجرات را بختند از با جمعی معدود که داشت برآمده
 در پشاور جنگ کرده کشته شد و زمین خان کوکه و شاه قلی خان محرم
 و شیخ فرید بخشی بجهت تدارک این امر بآنجا بصرحش شدند
 و مان سنگ از نبل بیجماعت تمام بکوتل خیبر آمده جنگ عظیم
 با تاریکیان نموده شکست داد و همان جا قراو گرفت تاریکیان روز
 دیگر هجوم عام آورده تمام شب و روز چون شغال فریاد زده از

دفعن کنند و خواب رفتن خود را نیز به همین هیئت قرار دادند و درین سال عہد المطلب خان را با جمعی بجهت استیصال جلالت تاریکی به جنگش فرستادند و او را با سرداران قبایل افغانان شکست داد و خلائق نامحسوس را بقتل رسانید و بعضی هراسین از لشکر زین خان مرد و زن ایشان را با ضعاف مضاعفه بند گرفتند و قهر خداوندی که بلی غل باشد عاوه قتل و امر آن جماعه گردید و درین حال که نهد و نمود و بفتح باشد ولادت سلطان خسرو ولد شاهزاده سلطان حلیم از صبیحه راجه به گوان داس روی نمود و طوی عظیم دادند و از جمله اکاذیب از اجیف که از محالات یکسندم بیشتر است درین حال انتشار خیر زندگی بریر معلومست بعد از آنکه او در درگاه هفتم از نار قرار گرفته بود محمل آنکه چون هندوان خیره میل خاطر پادشاهی را بآن تا پاک دانسته و از سفارتش در اضطراب و تهاک دیده بودند هر روز آواز از در می انداختند که او را در نگار گوت به کوهستان شمالی همراه جوگیان و ساقیان دیده آمده اند که خیر میگردد و حضرت هم بار میگردد که بلی چون او از خانه دنیا مجرد بود دور نیست که لباس فقر اختیار کرده بجهت شرمندگی و اتعه یوسف زلی اینجا نمی آمده باشد و سفیان در خانه این خیر بار داشته در امور او داستانها میگفتند و بعد از آن که احدی بنگار گوت رفته تحقیق حال کرده چنان معلوم شده که آن مقوله حرف و موتی پیش نبوده و بعد از آن شنیدند که او در قلعه کالجار که بجایگزیر آن حک بوده افتد و عمال کالجار عرض داشت باین مضمون نوشتند که در وقت ذیل مالیدن او حوالی مجرم امور و مقامات بدقی او را

سلطانیه و آغاز حال سی و دوم و بقول مبارز-ا-جوم از جلوس شد و به بدبالی
 که گذشت جملها منعقد گشت و ضوابط دیگر باضافه انضمام یافت
 از آن جمله اینکه بیشتر از یکسازن نکاح نکنند مگر آنکه لازمان باشد و گرنه
 خدا یکی و زن یکی و زن چون بمرحله نایمیدی رسد و حدیض او
 منقطع گردد شوهر نخواهد و بیهوا اگر خواهند که شوهر کنند مانعی
 نباشد چنانچه اهل هند منع نمی نمایند و هندو زنی خورد سال که
 تمتع از شوهر نگرفته باشد نسوزد و اگر هندوان این را دشوار
 دانند و متمتع نشوند پس از هندوان زن کسی که مرده باشد دختر
 را بگیرد و بهمین مکتبه عقد بدهد دیگر چون مردان یا هم دیگر
 ملاقات نمایند یکی الله اکبر و دیگر جل جلاله بگویند و این بمنزله
 سلام و جواب سلام باشد و دیگر ابتدائی حساب ماه هندی از تاریخ
 بیست و هشتم باشد نه میزد هم که اختراع راجه بکرماجیت و بدعت
 ویست و عیدهای مشهور هندوان برین قاعده راج دهفتر منمشی
 شد هر چند فرامین درین باب از قیصر در سده نهم و نوزدهم
 هم تکررات و هم بهنگام صادر شده بود دیگر اراذل را از خواندن علم در
 شهرها مانع آید که فسادها ازین قوم می خیزد دیگر حدامنه
 هندوان را بزمینی دانا بقطع رساند نه قاضی مسلمانان و اگر احتیاج
 بسوگند آید با آهن گرم دانه بدست منکر نهک تا اگر سوخت
 دروغ گوشت و الا راست گو یا آنکه دست در روشن گرم جوشانده
 بگذارد یا آنکه تا مدت کثیر انداختن و آوردن غوطه در آب خورن که
 اگر پیش از آن سر از آب بردارد مدعی علیه را حق مدعی باید
 داد دیگر آنکه سر مرده بجانب مشرق و پای آن بجانب مغرب

خان غوری حاکم - سورت داده بخود متعلق ساخت و همین قدر مبلغ
انجام که دامیه تحسین احمد آباد در متخلیه او قرار گرفته طامعه اش
بحرکت در آمد و امین خان از روی بختن کاری او را بقرب
نزد جام مقربال نام فرستاد و پیغام داد که جام را همراه گرفته روان شوید
که من نیز از عقب میروم و جام نیز چون اصناف گنجینه او را از
سر و آورده آمدن خود را ببانه سرانجام لشکر بتسویف و تعمیق
انداخت و مظفر در موضعی شصت گروهی احمد آباد رسیده انتظار
و بعد امین خان غوری و جام می برد که خاندانان بحرکت تمام
با جمعیت انبوه رانده آمد و مظفر از کومک امین خان نا امین
و جام تا درست مایوس شده سراسیده و حیران گشته مراجعت
بکوهستان نموده بدوار کا که عبارت است از شهر ولایت سورت بنام
برد و جام وکیل خود و امین خان پسر خود را بوسیله شاه ابو تراب
نزد خاندانان فرستادند و مردم جام خاندانان را سر گروه بکوهستان برده
غذیمت بسیار بدست آوردند و مظفر با هزار سوار از مغول و کتبی
که خویشان مادر می لریدند بجانب گجرات رفته در آندیه نام جایی که
بنکار درایم مابرمی شکستگهای عظیم دارد و از ولایت کولیان
مسترد است بنده برد و امرای که خاندانان بجهت احتیاط در وقت رفتن
درین محال خطرناک برای همین روز گذاشته بود پسر درازی مید
قلم ناره جنگی عظیم کردند و مظفر با مظفر شد و فیضان و آنداب گیر
او بدست است آنداب آمد و مردم خویش کشته شدند و از خود فرار
نموده بجانب کتبی راه از توابع سورت بدرخت و خاندانان از
برده بازگشته بر سر جام آمد و جام نیز مقدار هشت هزار سوار جمع

شذاخته و توپهایان می باشد و فرستادن و کوروی هندو خود
 بجعل یک محاصره می غربی خون گرفته پیر بر اعتبار کرده پنهان می
 داشت و حجام را نه فرستاد اما آن غریب را بجهت حقو حال از هم
 گذرانیده نوشت که پیر بر خودش بود و لیکن اجلش در رسیدن و
 سعادت های بوم نداشت و عاقبت از او دریاوه داشته کوروی و دیگران
 را طلبیده چند گاهی در شکجه داشتند که چرا ما را بیشتر خیر
 نکردی و زور بسیاری باین پنهان از و گرفتند و درین سال صادق خان
 بر سر ولایت تده روان شده قلعه سیوان را محاصره نمود و میرزا جانی
 بدک ندیر محمد باقی ترخان که حاکم آنجا بود بدستور آبا می
 خودش ایلچیان با تحف و هدایای نفیس بدرگاه فرستاد تا بتاریخ
 یوست و پنجم ذی قعدة سال مذکور حکیم عین الملک را مصحوب
 ایلچیان بجانب میرزا جانی روان گردانیده و آن ولایت را برو
 مقبره داشته فرمان منع تعرض بصاق خان صادر شد *

در اوایل ربیع الثانی زمین خان کوکله را بحکومت کابل فاضل گردانیده
 ماندنگ را از آنجا طایب داشته و در آخر این ماه خان خاندان میرزا
 خان باطلعت الزمانی شاه فتح الله بتبرازی مخاطب بمعد الدوله از
 گجرات در قهور بابلغاز و بتاریخ یوست و هفتم ماه رجب صادق خان
 از بکر آمدند *

و محمل احوال مظفر و خان خاندان اینکه چون مظفر بعد از
 شکست دلی در ولایت ابراه جفانیر بولایت صورت فرار نموده
 در کونسل پانزده گروهی قلعه چوناکو قرار گرفته سه هزار سوار متفرق
 بر جمع آمدند و دلاک محمودی و کمر خنجر مرصع به امین

جایگزین داشت آمد و اعظم خان بر سر او رفته نزدیک بود که
 شکستگی عظام به اموس دولت رساند و خواجگی فتح الله بخشی
 و دیگر نو دولتان محروک ماندند و فساد بودند اما یسعی
 ضد الدوله آخر بخیر انجامید درین میان راجه علی خان حاکم
 آمیر و برهان پور مخالفت لشکر پادشاهی را تقویت دادند و لشکر
 دکن را با خود یکی ساخته بمقابل آمد و ضد الدوله نزد او
 رفته مقدمات عقد آمیز در میان آورد و در دل سندان او جایگزین شد
 نبرد ملین آملی در سنگ

و از اینجا مراجعت کرده بکجرات آمد تا خانخانان را ترغیب بر
 تحسین دکن نموده ببرد

ثو کار زمین را نگو ساختی * که بر آسمان نیز پراختی
 و راجه علی خان با لشکر دکن بر سر اعظم خان آمد اوتاب مقاومت
 نیاورده بیجاقت بر او رفته اینجا هم استقامت نوزیده شهرالچپور را
 غارت و خراب ساخته و اینجا هم قرار نگرفته بادر بار غنیمت و
 دکنیان منزل بمنزل بتعاقب او می آمدند اعظم خان لشکر را
 بادر بار گذاشته جریده با معدودی چفت بجهت استمداد از
 خان خانان که بزرگ اوست متوجه احمد آباد شد و خان خانان
 باستقبالش آمده و در محمود آباد بمنزل نظام الدین احمد بیدگو
 را دیده و صحبت باتفاق یا بغافل داشته قرار دادند که خان اعظم
 باتفاق خانخانان در احمد آباد بجهت دیدن هدیه را خواهد برد و
 از اینجا متوجه دکن دکنیان شوند و نظام الدین احمد را با جماعت
 از امرای نامزد آن حدود بجمعهم ده برده مرستادند و این هر دو

کرده تا ده هزار نوکر او میگویند که ترک طعام نموده خود را بیچل بر
 مردن قرار داده با استقبال آمده اند و چون معامله هفت کرده راه
 ماند جام بر خود را باده نیدل و هزده اسب کچی که مشابه عربی
 است با تحف دیگر پیش خان خاتان فرستاده ابل شد و درین
 هنگام بود که خاتخان مریمه اول بایلغار بر حسب فرمان طلب در
 فتحپور آمد و مظفر دو مدت غیبت او بامداد کتبیان و دیگر
 زمین داران قلعه چونا گره را بپسید و نظام الدین احمد و حید
 قاسم باره و جماعه یفرموده تلج خان از احمد آباد متوجه سورت
 شدند و مظفر تاب نیارده بجانب گجرات رست چنانچه سابق سمت
 گذارش یافت و بعد از رسیدن خاتخان براه سروهی و جالور در
 احمد آباد شاه فتح الله ضد الدوله را با اتفاق میر مرتضی و خداوند
 خان حاکم ولایت برار بدو تکی اعظم خان و شهاب الدین احمد
 خان و حایر ابراهیم مالوه و زلی سین نامزد گردانیده فرمانی بلام
 جایگزین داران آن حدود که تعداد اسامی ایشان متعذر است باین
 مضمون نوشتند که بمردارچی اعظم خان اوله برار را از تصرف دکنیان
 برارند بعد از آن با اتفاق متوجه احمد نگر شوند و این افواج در هندیه
 که سرحد دکن است اجتماع نموده بایکدیگر در نفاق بودند و اعظم
 خان کینه دیرینه بدو کتکی را با شهاب الدین احمد خان که آن
 مقصد باغولی او بود ظاهر ساخته هم او را و هم ضد الدوله را که
 مصالح امور بود از خود رنجانیده در هر مجلسی ایندای لسانی و
 غیران میگرد و با ضد الدوله با وجود حق استقامتی استقامتی غیر
 مکرر می نمود تا شهاب الدین خان با خاطری آزاده بر اینچنین که

ازین مورثه الهی و ز آئین آمده بکس
 که از وی حال پرسم یا نشان باشد از ایشان
 در آن شهر خدمتشان از زبانی دانا من جمعی
 ز شاعران گیتی رفته و گردیده مهربانش
 از آن جمله امیری پاک طبعت یوتراپ آئین
 ابو الغیث آمده گردون غوث خواند قطب گیبانش
 زهی شایسته سیرت سیدی فرخنده طلعت هم
 که خلق مصطفی بودند بدان در زوی خلدانش
 بخار ای که دلی قبه الامام بود از وی
 چه شد آن قبه و آن اسلام و یارب کو معلانش
 چو درویش سپاهی بود خاک پایش از یابم
 ششم در چشم بخت خویش چو کحل صفایش
 بداییش ز قدیل دل خود سوختم اشعی
 اگر چه مشعل ربانی آمد نور ایمانش
 بساط مرقد او ساختم نمناک از اشکی
 اگر چه ابر رحمت شست از باران فقرانش

درین سال حکم شد که هر قوم ترک علوم عربیه نموده غیر از علوم
 غریبه از نجوم و حساب و طب و فلسفه نتوانند و • کساک فضل • تاریخ
 یافته شد و در شعبان سال مذکور مان سده بدرگاه آمد و درین سال
 خبر رسید که عبد الله خان هری را فتح نموده علی قلیخان حاکم
 آنجا را با جمعی بیشمار از ترکمانان و اهل شهر یقتل آورد و
 • شکست هری • تاریخ یافتند و در محرم سنه ست و تسعین و

سردار نیز از عقب آمدند و اعظم خان از آنجا بعزمت برای جمع
 لشکر خویش بکوه پارس رفت و خانانان در بهرج آمد و اعظم خان باو
 نوشت که چون موسم باران نزدیک رسیده لشکر را احوال متوقف
 باید داشت و اعظم خان از ندر بار متوجه مالوه و خانانان از
 بهرج تا زم احمد آباد گشت و راجه علی خان و دکنیلان باو طان
 خویش مراجعت نمودند و پنج ماه ازین قضیه گذشته بود که
 خانانان در آنک بفارس که آن را آنک کنگ نیز میگویند عرض
 داشتی باین مضمون فرستاد که چون داعیه تحذیر پندختان مضم
 فرموده اند شوق پلای بوس مرا ببردین میدارد که درین سفر همکلب
 باشم و بعد از رسیدن اردو از آنک باهوز فرمان بزام او رفت که
 قلنج خان و نظام الدین احمد در گجرات باشند و خانانان بدرگاه
 بیاید این بود باعث آمدن خان خانان بار دیگر باینگار در لاهور
 و آوردن عضد الدوله چنانچه گذشت و درین مدت غیبت خانانان
 از نظام الدین احمد در گجرات ترددات شایسته پسنجیده بظهور رسید
 که در تاریخ نظامی خود بتفصیل نوشته و درین حال میر ابو الغیث
 بخاری که تعریف او حد زبان قلم نیست

شرح و وصفش گپا تواند کرد • خامه گزیده شکسته ترست
 در لکنو بمعارضه رحمت توانج بر هست حق بیست و نشر مطهر
 او را در دهلی آورده در روضه آبای کرام او مدفون ساختند • میر
 ستوده میر • تاریخ یافته شد (اموالقه)

یگورستان او رزوی سموری کردم از عبرت

جهانی دیدم از آسودگان بکسر امیدش

جواب داده که اگر تعصب میداشتیم بایستی که بتلافی از وی
مقعرض میشدیم حکیم همین سخن را بعرض رسانیده گفت که این
بد حرام زاده ایست نباید زنده گذاشت بنابراین سیاستش فرمودند
وگرنه بتقریب مردانگی و شجاعت اهل حرم می خواستند که
جان او را به بخشدند و مقتول بعد از قاتل به چهار روز بمقرر اصلی
شدانت و شیعیان در وقت غل بنا بر قائده مذهب خویش می
گرفتند که میخی در مقعد او کزده در میدان دریای فوطه ها دادند و
بعد از دین او شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل بر قبرش محافظان
گماشتند و باوجود آن حالی که بسیر کشمیر رفتند اهل لاهور شبی
جنگه کثیف او را بر آورده سوختند *

در بیست و دوم ربیع الثانی سال نهصد و نود و شش تحویل نوروز
و ابتدای سال حبی و سوم یا چهارم از جلوس واقع شد و در لنگخانه
مام را که صد و چهارده ایوانست در تماشایی لطیف و پرده های مصور
گرفته اقسام زیلت و زیب عوام فروب دادند و انواع احکام مخالف
شرع رواج یافت و مشیوع معصیت تازیخ شد و همدرین ایام قلیچ خان
از گجرات آمده بملازمت رسید و تمام پیشکش گذرانید و خدمت شد که باتفاق
راجه تودرمل که بسیار خرف و مبهوت شده درین ایام شبی او را
حریفی از کابین بزخم شمشیر محروح ساخته و پوست سال گذشته بود
در دیوان خانه سیمات سلطنتی در حالی که پر از د و درین حال راجه
کمارون از کوه سولک که دین پادشاهان را متخیله نو آبا و جداه او
نعت الله علیه تخیل نکرد بود در لاهور بملازمت رسید و اقسام
عرایب پیشکش آورد از آن جمله کاه قطاس و آهوی مشکین که از

تسعمایه (۹۹۹) مان سنگه ای حکومت ولایت بهار و حاجی پور و پتله
 نامزد شد و در شب عاشورا او را در خلوت با خان خانان جام درختکائی
 داده حرف و حکایت آرد و در میان آورده در مقام امتحان شدند
 او بی تکلفانه بعرض رسانید که اگر مریدی عبارت از خان پور
 است آن خود در کف دست نهاده ایم چه احتیاج با امتحان دیگر
 و اگر غیر این است و سخن در دین دارید هندو خود هاتم و اگر
 فرمائید مسلمان میشوم و راه دیگر خود ننیدانم که کدام است
 بهمین گذشت و پیشتر گفتند تا بجانب بلگ روان شد و در همین
 ایام حکومت کشمیر پیرزا یوسف خان رضوی مشهومی مقرر فرموده
 محمد قاسم خان را از اینجا طلب داشتند و در دوازدهم صفر سنه
 ح ۱۲۰۱ و تسعین و تسعمایه (۹۹۹) محمد صادق خان را بدفع یوسف
 زئی بمواد بجزو رخصت داده جایگیر مانسنگه از سیالکوٹ و غیره
 به او محایرت شد و اسمعیل قلی خان را از حواله بجزو طلبیده در
 گجرات قائم مقام قلیچ خان ساختند و قلیچ خان را بدرگاه طلبیدند •
 و در این ماه میوزا مولد بیگ برلاس نیم شبی ملا احمد
 رضوی را که سبب محابله و عافیه میکرد پنهان از خانه بر آورده کشت و
 تاراج آن • زهی خنجر فداک • یافته شد و دیگری • خوک سقری •
 کشت و اسبق آن سگ زحافی که نوح داشت تقیر روی او را بهینه چون
 روی خوک دید و دیگران نیز همین می دیدند نمود باله من
 شروز القضا حارر و مولد را بیای میلا بخت در شهر ظهور گردانید
 تلمذ بیجا شهادت رسانید و چون سفارت حکیم ابو الفتح از وی پرسیده
 اند که ترا تمصب در مذهب نبافت بر قتل ملا احمد شده باشد

گزار آب را بی آورده تعریف کردند که در عین حرق و حکایت
 هر طرفه العین ازان طرف آب رفته نریک می زند که فلانی بخانه
 خود رسید او را در خلوت در گزار آب برده گفتند که ما طالب این
 طور چیز هائیم اگر این خارق عادت یمامی نعمانی هر چه از حال
 و صیلت داریم ازان تحت و معلوم ازان توایم چون از وحدانی و
 فدائی ظاهر نشد فرمودند پس دست و پا بسته ترا از بالای قلعه
 می اندازیم اگر از آب سلامت بدر آمدی فجا و الا بجهنم رفته
 باشی عاجز شده اشارت بشکم کرده گفت که آن همه برای پراسخان
 این دروغ میگوئیم او خود یک مقرنس پسر بی شعوری داشت که
 در وقت حرق زدن آن قلاب نماز شام ان طرف آب رفته و نام
 مخاطب گرفته پادشاه مشابه پدر نریک میزد که فلانی پسر و این
 قلاب بپایان وضو در گزاره آب میان جری پنهان میشد و فانی الحال
 او را چون در بکر فرستادند و اینجا نیز آب کرامات زده با خالخانان
 و دولت خان وکیل او صد مثل این طرفگی میکرد شب جمعه پلباس
 یازمگران دستی و سر و پائی جدا جدا می نمود و دولت خان
 افغان را که وکیل کل و نفس ناطقه خان خانان بود مرید خود ساخت
 عامی اگر بمرتبه ز افلاک برتر است

عامی خواست معتقدش کمتر از خراسان است

و خالخانان نیز معتقد او شده فریب خورد و آن مقرنس گوی زرین
 از خان خانان برای شمع قلاب خون گرفته گفت که خضر علیه السلام
 بشما دعا رسانیده و این گوی را در آب طلبیده و بجعل و تلبیس
 گوی روئین بحضور خان خانان در آب سفد انداخت و گوی زر را

گرمی هوا در راه مرده بود مقیر دیدیم که بصورت روبراه بود و در دندان خود
از پیش برآمد و بجای شاخ برآمدگی داشت و چون نصف اسفل پلچیده
بودند بنظر درنیامد و می گفتند که آدمی نیز در آن کوه بحال و پرمی
باشد و می برد و در آن ملک درخت انبه که همه سال برده
نشان دهند و الله اعلم و درین ایام حکیم عین السلک با ایلیان
میرزا جانی رسیده انواع پیشکش گذرانیده مورد مزاحم خسروان
گشت و در ماه جمادی الاول - هجری ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲
ترجمه کذاب را مابین را در عرض چهار سال نوشته و مثنی تمام
ساخته گذرانیدم و چون در آخر آن نوشته بودم که

ما قصه نوشتیم به سلطان که رساند

جان سوخته کردیم به جانان که رساند

بسیار مستحسن افتاد پرمیدند که چند جزو شده بعرض رسانیدم
که بار اول جمعه قریب هفتاد جزو و مفصله در مرتبه ثانی
صد و بیست جزو شده حکم فرمودند که دیباچه چنانچه رحم مصنفین
می باشد نیز بلویس و چون انقیاش چندان نداشت و نیز خطبه بی
نعت بایستی نوشت اعضاء نمودم و از آن نامگذاری که چون نامه عمر بن
تیمار است بنده بخدا می جویم نقل کفر کفر ندمت و کلمه رد کفر میخوانم
چه می ترسم که مبادا این نسخه که همه بکوه و حسب الامر نوشته
شده نفرین بار آورد اللهم الهی اعوذ بک من ان اشرك بک شیفا
و اما اعلم و استغفرک لما لا اعلم به و تبعت هذه و اقول لا اله الا الله محمد
رسول الله این توبه من که نه توبه باس است بدوگاه توبه
وهاب متجول گردد و درین ایام قلابی شیخ کمال بیابانی نام از

از آن بعلت حال در شبی که بمقوت بر سر محمد قاجار خان شبخون
آورد کشته شده بود

درینا ز یاران صاحب نظر * که بودیم یک چند یا یک دیگر
درینا ز یاران خاکی نهاد * که رفتند زمین خاندان همچو یان
درینا که این دبد بخون نشان * نمی بیند اکتون از ایشان نشان
دمی چلد گفتند خامش شدند * زیاد خریفان فراموش شدند
یکی نیست زان غمگساران همه * من و غم که رفتند یاران همه
بیالین چندان مرید خواب خاک * خریفان همه کرده بالین خاک
کند قنچ تفهیم دل هوس * ندارم سر صحبت هیچکس
درینا که پرده نشینان راز * نرفتند جانی که آیند باز
ز آشتنگی چون بران فرش دره * فقامد چو خاک و نشستم چو گره
بران خاک نمیدادم کسی * بگوشت نیامد جواب از کسی
و بداریج بیست و دوم جمادی الثانی حال نهصد و نود و هفت
بعزم سیر کشمیر که آن را یاغ خاصه نامیدند از کابل روان شدند و
اهل محل را با شاهزاده سلطان مراد در بهیمبر که از آن جا راه کشمیر
تسویع در کوهستان میکند گذاشته بطریق ایلغار رفتند و تماشای
ولایت بلجمل کرده فرمان شاهزاده آمد که اهل محل را برهتاس
برده انتظار ندوم می برده باشد و درین ایام علامه تنصیر شاه
فتح الله شیرازی در کشمیر تسبیح محرق پیدا کرد چون خود طلبید
حائق بود معانجه بخوردن هریسه نمود و هر چند حکیم علی در
آن ایام منع میکرد منع شد و مقداضی اجل گریبان گیر او گشته
کشان کشان بداریقا برد و در تخت حلیجان که کوهیست در نزد

از آن میان بازمی باز می بود و درین ایام جنگ کتاب فقیر را که ترجمه می نوشتیم بخاطر رسانیده روزی بحکم ابو القتیح می فرمودند که بالغفل این شال خاصه بغلانی بدهید و اسپ و خرچن نیز عفاست میشود و بشاه فتح الله بن عبدالدره حکم شد که بصادق دوز بهست جایگزیر شما باشد و ایمنه آنچه اراضی دارند آن همه را بشما بخشیده شد و قام مرا بده فرمودند که این جوان بدان می است بدین معائن از او بصادق تغیر داده بی تصور دیده و دانسته در بداون دادیم شاه فتح الله مقدار هزار روبیه که عقدارش بعزت تغلبا و تهمت غایب از بیهامی ایمنه و بقدیمان ناسراک برگذره بساور بظلم و تعدی باز یافت نموده بود در خریطه انداخته بنظر گذرانید که شمال من این را از ایمنه کفایت نموده اند فرمودن بشما بخشیدیم و سه شاه ازین معامله بگذشت که شاه در گذشت و چون فرمان فقیر درست شد رخصت یکساله گرفته اول در بساور بعد از آن در بداون رسیده شد و از آنجا داعیه سیر گجرات و ملاقات سیرزا نظام الدین احمد بخاطر داشت اما بقرب سواج و عواقب میسر نشد

نیم ملول که کلام فکوتندید شد • شوند شود نشود کوشو چه خواهد شد درین حال سید عبد الله خان چونان بیگی و سیرزان علی خان که از اصرای معتبر بودند در کشمیر و دیامت حیات سپردند باین طریق که سید عبد الله خان در دوازدهم ماه ربیع الاول طعمای پر روح حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بخت و زرها بفقر داد و از مناهی توبه تصویح نمود و همراه سیرزا بوسف خان بشکار رفت و تب کرده حاکم بحق سید و سیرزان علی خان پیش

سکندر را شکست و تحت ظلمات و غلظت

و در تاریخ بیست و هفتم شهر رمضان المبارک این حال عازم حیر
کابل شده از راه پهلوی بجانب قلعه اژدها عیان نامند و درین
قطعه حکیم ابو الفتح در منزل دستور عیان تو حسن زندگی بجانب
آخرت قامت و در حسن ابدال مدفن گشت

کازوان شهید روست از پیش * وان ما رفته گیر و می اندیش
دو حساب دو چشم یک تن کم * در شمار خود هزاران پیش
و * خدایش سزاده * تاریخ یافته شد و در ظاهر اژدها که معمر
بود شاهزاده با محل ملازمت آمد و از آن منزل شاهزاد خان بیجهت
دفع بقیه اعیان یوسف زنی تعیین یافت و بیست و دوم ذی قعدة
سال قیصر و نود و هفت بکابل رسیدند و درین هنگام حکیم حمام
و صدر جهان از پیش عید الله خان باز گشته کتاب عید الله خان
را شعر بر یگانگی و اتحاد رسانیدند و در سفره نمان و تسعین
و تسعمایه (۹۹۸) راجه تودرمل و راجه بهگوان داس امیر الاعرا که
در قهور مانده بودند بهستقر حجیم و سفر شامته در درک اسفل
طعمه حیات و عقارب گشتند سقرهما الله

بگفتا تو درو بهگوان سر دند

تاریخ یافند دیگری میگوید که

تو درمل آمده ظلمش برگزیده بود عالم
چون رست منوی دروغ خلقی شد در حرم
تاریخ رفتش را از پیر عقل جستم
خوش گفتم پیر دانا وی رست در جهنم

یکی شهر کشمیر به لوی قبر سید عبد الله خان چوگان بدینی مدفون
شد و ملک الشعراء شیخ فیضی در مرثیه او ترکیب بدینی گفته
و این ابیات از آنست که

دگر هنگام آن آمد که عالم از نظام افتد
جهان مثل را در زیم روز علم شام افتد
همه گنجینه اقبال در دست پیام آید
همه ظرفایه ادبار در کاس گرام افتد
حقیقت کم کند سر رشته تحقیق مقصود را
معانی از بیان ماند روابط از کلام افتد
زین چهل چابدهی صاحبان در سخن رانی
طالب نادرست آید دلایل ناتمام افتد
دل مستکمل در هر درخت ابد ماند
چو باران میوه کوشاخ باگه نیم خام افتد
گرامی امهات فضل را مرید روحانی
ابو آدنی معنی شاه فتح الله شیرازی
در صد بونه مرز و بوم علی تالق دید آمد
بسی دارد نضاد در ده دکان زمین گونه بزاری
گاهی با محمل مشائیان گرد زمین گرامی
گاهی بنوعیب لشارقیان کرد ملک تازی
مباهات از وجود کامل او بود دوران را
بدوران جلال الدین محمد اکبر تازی
شاه جهان را از وفتش دیده پران شد

ملاقات کرد و درین سال اعظم خان از کجرات متوجه تسخیر ولایت سورت
و جونا گره شد و جام مهر سال و دولت خان پسر امین خان غوری که
بعد از پدر قائم مقام گشته مغرور بر دلیری و حشم خود بود با جمعیتی
قریب بیست هزار کس باساقبال برآمده جنگی صعب کردند
گرچه چو مور و ملخ است آن پناه • مور بشود کشته چوانقد برآه
و اعظم خان لشکر خود را هفت توپ ساخته محاربه نمود که درین
نزدیکی آن طور نشان نمیدهند و خواجه ربیع بدخشی مردار
جوانان که جوانی بشجاعت و شجاعت ممتاز بود و محمد حسین
شیخ که از امرای قدیم بود بشهادت پیوستند و از نوچ هرادل شاه
شرف الدین برادر زاده ابوقرباب نیز شهید شد و از کفار چهار هزار
کس همراہ پسر جام که جانشین پدر بود بجهنم رفتند

تذکره نژاد در جام بودی مست • بنگر اکنون خراب و جام شکست
شاه آفاق مست عیش عدام • زانکه شه را بدست آمد جام
این مفتح در یکشنبه ششم شوال سده ثمان و تسعمین و تسعمایه (۱۹۹۸)
روی نمود و شیخ فیضی • فتوحات عزیز • تاریخ یاقوت و درین
سال قدوة العلماء الراشدین المتبحرین صاحب التصانیف
الشاملة العالم بالله شیخ وجیه الدین در احمد آباد داعی حق را
لبیک اجابت فرموده و • شیخ وجیه دین • تاریخ یافته شد
رحمة الله علیه رحمة واسعة و همدین سال شیخ جانیلکده (۱۹)
خانیقہ شیخ عبد العزیز دهلوی در قصه سیله بر مسند ارشاد

و در بیستم محرم حقه ثمان و تسعین و تسعمایه (۹۹۸) حکومت
 کبیر به محمد قاسم خان میر بحره بر تفویض نموده عطف عنان
 بجانب هندوستان نمودند و حکومت گجرات را باعظم خان معین
 ساخته فرمان فرستاده از مالوه بدان جانب نامزد گردانیده
 نظام الدین احمد را بملازمت طلب داشتند و چون پور را بموضع گجرات
 بخان خانان دادند و مالوه بر شهاب خان قرار یافت و اعظم خان
 بر رستم شهاب خان مالوه را ویران گردانیده بخاک میاه بکمان
 ساخت و درین ایام خداوند خان دکهنی را مضمی که همشیره شیخ
 ابو الفضل در عقد نکاح بی محبت الحکم در آمده بود و قصیده
 کرمی از ولایت گجرات یافته بود بمستقر دوزخ شفاقت و این تاریخ
 یافته شد که * خداوند دکهنی مرده * و در چهاردهم جمادی الاول
 سنه مذکور تصویر نوروز آغاز حال می و پنجم جلوس شد و حکم
 بد تزیین و آئین دیوان خانه لاهور فرستادند و روز دوم نوروز آن
 یلده محکم دولت شد و روز سوم نظام الدین احمد یا جمعی شکر
 سوار شکر مد کرده راه را در دوازده روز طی کرده بملازمت رسید
 و فرمان شد که بهمان هدایات که آمده اند همه جمازه سواران درون
 محصور در آیند و تماشایی عجیب بود و مشتمل بر عوطف بلند
 گردید و درین ایام بعد از فوت بهکوان داس مان سنگه را خطاب
 راجگی داده فرمانی مشتمل بر عزایری اور الطاف و اعطاف
 فوق النایه نوشته مصحوب خلعت خاصه و اسپ آهنی فرستادند
 و در روز شرف آفتاب جامع این انتخاب از بدآور آمده
 ملازمت نموده بمیرزا نظام الدین احمد بعد از هفت سال

و شیخ لثیم قاریج از شد و درین سال چندی از اعیان لاهور سفر
ملک بقا اختیار کردند از آن جمله خنجرى ترک بخدمت بولسیر و
شیخ احمد برادر خورن شیخ عبد الرحیم بآیین بیل و ما عرفی
شیرازی شاعر مشهور بخدمت و جود عرفی در مقام سفر و آمدن
این رباعی گفت که

عرفی دم نزع است و هبل مثنی تو
آخر بچه | مایه بار بر بستی تو
بود است که درست نقد فردوس بکف
جویای متاع است و نهی دینی تو

و چون باستانان متقدمین و متاخرین خیلی حشاش بی ادبانه
دریگفت این تاریخ یافته شد که

گفت عرفی جوانه مرک شادی

و دیگر * دشمن خدا * و درین ایام حکیم همام تعرف کذاب معجم البلدان
را که بضایح است در حد جزو باشد نموده بعرض رسانید که اگر مترجم
شود و از عربی بفارسی آید خیلی حکایات غریبه و نواید عجیبه دارند
بفایران و درازند کس فاضل را جفع نموده چه عرفی و چه هندی آمو
میزی ساخته تقسیم فرمودند و مقدار ده جزو حصه فقیر رسید و
در عرض یکماه ترجمه کرده و بیشتر از همه گذرانیده و سینه القلم
رخصت بجانب بد او * ما حاتم و درجه قبول بدوست و در بیعت
چهارم جمادی الاول نه صد و نود و نه مجلس نو روزی باقیین
سالهای دیگر ترتیب و ترتیب یافت و آغاز سال سی و ششم از
جلوس شده و از جمله احکمی که درین سال قرار یافت تحریم

اعتقاد داشت رخت از عالم هست و یکی از سریدانش * حقیقت
فقره تاریخ پاست و درین ایام جوینیور از خالخال تغیر داده و
حکومت صفیان و بکر باو مفوض داشته بود تسخیر ولایت سغد و
بلوچستان و رفع و دفع سوزا جاتی نامزد گردانیدند و در ماه ربیع
الثانی سنه تسع و تسعين و اعمامیه (۹۹۹) خان خالخال را
باجمعی از امرای نامدار مثل شاه بیگ خان و عید بهاد الدین
بجاری و میر محمد معصوم بکری و دیگران بدان جانب رخصت
کردند و من قیل همراه ساختند و ملک الشعرا شیخ بیضی * قصد تنه
تاریخ یافت درین سال خبر موت شهاب الدین خان از ملوک
رحید و شهاب خانم * تاریخ یافتند و دیگره ذمیم الارضات * و درین ایام
بوده بر حکم فرمودند که تاریخ کشمیر را که ملکشاه محمد شاه آادی
که فاضلی است جامع مقول و منقول حسب الحکم یفاریسی
ترجمه کرده آنرا به هارت سلیس ملقب بفویس و در عرض دو ماه
القطاب نموده این بیت در آخر نوشت

در عرض یک در ماه بتقریب حکم شاه

این نامه شد چو خط پری پیکران حیا

و گذرانید و داخل کتابخانه شد و بمقتل خوانده میشد و درین حال
شیخ ابراهیم چشلی در فتح یوز بلبل طایفی در گذشت و جهان
جهان لرزا و دایم کرده حسب اجماع آفرین داد ازین جمله بدست و
پنج گزوه مبلغ نقد سوای فیان و ایمان و سایر اجناس داخل
خزانه پادشاهی شد باقی همه نصیب ابدال گشت که فرزندان او
و بیکان باشند و چون بخت و بوم موسوم و معلوم بود ذمیم الارضات *

شد و به بدوئی آمده و متعلقان آورده هم بمعارف مرهم و معالجه
 اشتغال نموده میرزا بلاهور شقانت و بتقریب نامه خورد انرا که از
 کتلب خانه گم شده بود و محصلی حلیه سلطان بدگم مرا چند مرتبه
 یاد فرمودند و هر چند قاصدان از یاران بدوئی رفتند بتقریب موانع
 آمدن نشد آخر حکم کردند که مدد معاش او را سقوف دارند و
 خواهی نخواهی طلبند و میرزای مذکور که غریق رحمت باد
 خایبانه یار فرستیدها بسیار کرد و شیخ ابو الفضل مکرر عرض داشت
 که تا صانعی کلی پیش نیامده باشد آنجا نماند و در حوال این
 سال چهار کس را از مخصوصان درگاه برصالت چهار حاکم دکن
 نامزد ساختند شیخ فیضی را نزد راجه علیخان حاکم آسیر و برهان
 پور و امین الدین را که اول محمد امین نام داشت و بالتعاس
 امین الدین از برای خود نامی حاصل کرد و نزد برهان الملک که
 از درگاه رفقه بمدد امرای دولت خواه به لطافت رسیده دم از استقلال
 میزد در احمد نگر که جای آباواجداد او بود و میر محمد امین نامی
 که سابق نوکر صادق خان بود نزد عادل خان حاکم بلجاپور و میر ملیدرا
 بجانب قطب الملک حاکم گول گنده فرستادند حکم شد که شیخ فیضی
 رسالت راجه علی خان را بجای آورده نزد برهان الملک نزد برون
 و آنجا در میان شیخ و امین الدین صحبتها شد و کار بلجای کشید
 و درین حال مزاج پادشاهی از صحت اندکی انحراف یافته بود
 عثمی و تلقی طاری شد که تعبیر از ان مهیج بقوان کرد و در آن
 بی شعوری سخنها که ناشی از بد گمانی بر شاهزاده بزرگ بود
 حمل به زهر دانی نموده بزبان میگذاشت و میگذاشت که بابا شیخو

گوشت گاو و گاو میش و میش و اسب و شتر بود دیگر زنی هندو
 که همراه شوهر بصورت مانع نیامد و بجز واکراه نیز تصور نداشت و خفته
 پیش از درازده سالگی نکاح به مذاق آن اختیاری بود خواه بکند و خواه نکند
 دیگر اگر کسی یا شخصی که ذبح جانور پیش او شده باشد طعام بخورد
 دست او ببرند و اگر از اهل خانه او باشد انگشت اقل قطع نمایند و
 درین حال حاجی میرزا بیگ کابلی که نزد علی رانی حاکم تبت
 خرد رفته بود دختر او را آورده در حاکم نکاح شاهزاده بزرگ کشیدند
 در رساله مشتمل بر احوال و اوضاع و مذاهب آن مردم از روی
 تقریر میرزا بیگ و مستطاب اصفهانی که مرتبه نانی پالچی گری
 رفته بود نوشته شده اگر استیقا خواهد آنجا نظر فرمایند و الا اکبر نامه
 که احوال بلاد هندوستان و کل و تبت و کشمیر شرح مذکور است
 و در آخر شعبان این سال میرزا نظام الدین احمد را بجانب برگه شمس
 آباد که در جایگیر وی مقرر شده رخصت نمودند و پسر خاله اش
 محمد جعفر نام جوانی رشید بغایت رسیده و بهادر در جنگ مواسی
 آنجا بدرجه شهادت رسید و این تاریم وی بامته شده بود که
 چون مشهور شهادت یافت جعفر از در داور
 بود تاریم حال او شهید پاک شد جعفر
 رخصت پنج ماه دادند و چون میرزای مشار الیه بعرض رسانید
 که والدۀ فانی از جهان در گذشته و برای تسکین خواطر برادران و
 خویشان التماس رخصت میکند رخصت بکره دادند چون صدر
 رجهان مقرر گفت که حجه بکن و وقع نشد فرمودند بگذار و رنجیده
 هیچ ندادند بهر تقدیر همراه میرزا در شمس آباد رفته آنجا بیمار

ازین روشی او پیریشان شده مایوس و مغلوب بهر جانبی سر
 زدند و در میان ایام مدح و تکریم بلبل طبعی بمستقر جنم شدافت و
 بحرش بایشکشی لایق آمده شاهزاده را دیدن او را با یار محمد
 ولد صادق خان که شهرت بیاز یافته دارد در لاهور بمقامت فرستاده
 بنده اجین را قرار گاه ساخت و مردمی که ناسرد بخدمت او شده
 بودند اکثری از جهت بد سلوکی وی که در داد و ستد و نشت
 و خامت و قور و قوزک و تکبر و تجبر تقلید پدر بزرگوار نموده و
 از هم گذرانیده و غورنا شده هم از انگوری میزد برخاست و بی
 رخصت آمدند و معلوم شد که آن حشمت و وقار ناپایدار از سرینی
 و قوی بود نه از سرداشی و درین ایام دولت خان پسر امین
 خان غوری حاکم جوانگزه که در جنگ جام زخمی رفته بود وفات
 یافت و اعظم خان به تسخیر آن قلعه متوجه شده و وزیر امین
 خان بحرفاری پسر دولت خان چند روزی مدافعه نموده آخر امان
 طلبیده کلید قلعه را در پنجم ثانی قلعه حال مذکور سپردند و
 در بیست و ششم محرم سنه الف موافق سال سی و ششم جلوس
 خان خاندان با جانی بیگ یک شب و روز متصل جنگ عظیم کرده
 و از جانبین آثار جلدت و شهادت بظهور آمده و در بیست و یکم
 جانی بیگ را بقتل رسانیده شکت داده و جانی بیگ بعد ازین
 فتح در جزیره کرد لشکر خود قلعه ساخته و خان خاندان مدت دو ماه
 او را محاصره داشت و درین ایام یک لک و پنجاه هزار روپیه بیگ
 دفع و یک لک روپیه و یک لک من غله با صد توپ بزرگ در
 قلعه دیگر برآورد و توپچی بیدار و آبی سنگ را که از امرای

چون این سلطنت همه از تو بود چرا این قصد بمن کردی

هر دل بر من ما خلعت بپوشان

می - پردیم اگر می طاییدی از ما

و بحکم همام که معتمد علیه خلق بود نیز تهست به چندان این
میگردند و شاهزاده بزرگ دران حالت یقیناً او معتمدان خویش
برای محافظت شاهزاده مراد تعیین کرده باشد و در اندک فرصت
زخمت بصحت مبدل شد و هم اهل حرم و هم شاهزاده مراد این
تضییع بعرض رسانیدند بنابراین بتاریخ بیستم ذی حجه این حال
شاهزاده سلطان مراد را که به بهاری ملقب است حکومت مالوه
و آن نواحی تفویض نموده علم و وفایه و قنوت و قنوت و توغ و لوازم
دولت و اسباب سلطنت و چهار قب شاهی که مخصوص شاهزاده
است عذایت کرده و اسمعیل قلی خان را بولایت نامزد گردانیده
و امرای نظام دیگر را بمنامت او نوشته رخصت فرمودند تا
درمیان بعد المستوفین افتد و از آنات الملک عظیم عالم مایند
و امید کشور کشائی مردم بسیار گرد و پیش شاهزاده که او را به تمکین
و شان از دیگران زیادت پنداشده خیر الامور اوساطها میدانستند از
اطراف جمع آمدند و عساکر به شمار از نواحی آگره و قنوج و گوالیار
گرفته بر سر مذهبکر زمیندار اوند چیده که بکثرت حشم و جمعیت از
راجهای هند ممتاز و اسناد داران بلاد بپایان نهاده بود در نواحی
ترور باوی جنگها کرده و شکست داد و او را به فرار علی نموده در
کوهستان و جنگلستان در آمده قطع طریق پیش گرفته مردم بسیار
را بقتل رسانید و قافله را از قسطنطنیه عظیم افتاد و جمعیت شاهزاده

احمد را بمنصب بخشی گری کل متعین ساختند و در آخر شعبان
زین خان کوکله را در بزم کوچک آصف خان و استیصال بایه السیف
تاریکیان و تعمیر دولت سواد و بجور که مطلق خراب شده بودند
نازرد گردانیدند و در اواسط ماه شوال این سال حافظ سلطان رخنه
هروی که صاحب خیرالذات بود آثار پمندیده از خلیلی مانده
خصوصا باغ و عمارات سر هفت که در هفت دایره دارد در سه تود
مالکی از مرای غرور بدار السرور انتقال نمود و این تاریخ بعمل
تعمید یافتند که

رخنه در باغ شد و آب همانند

و فیضی سر هفتی در تاریخ یافته یکی • باغ بی آب شد • دیگر
چو او در گوشه باغ است مدفون • بجو تاریخ از گوشه باغ
و دیگری • یا حافظ •

و در تاریخ بیست و چهارم شوال یادگار کل برادر زاده میرزا
یوسف خان رضوی که او را در کشمیر قایم مقام ساخته بمقارنت
آمده بود رسید و قلیچ خان را بجهت سرانجام مهمات در لاهور
گذاشته در عین باران از آب راوی گذشته و اردو را همراه شاهزاده
بزرگ ساخته خود پیش پیش شکار امکنه بآب چناب رسیدند و
الجا خیر شیوخ بانست که یادگار با حسین بدگاشخ عمری بخشی
که تحصیلدار خراج کشمیر بود جنگ کرده غالب آمد و قاضی علی
یغدادی دشمن اید را که منصب دیوانی کشمیر داشت و حساب
های دور از کار و دقت های ناممقول در مدخل آورده هم بیاهی و
هم رعیت را بجان آورده بود گوش و بینی بریده و قلم بر بقالقوس

چهار هزار می است کومک خان خانان از راه جعل سبیر فرستادند و جانی بیک بعد از محاربات معب مردانه مغلوب و مضطر شده از در مصالحه آمده دسترخویش به پسر خانخانان داد و بعد از فتح کشمیر همراه خانخانان چنانچه بپایند بهلازمیت آمد و در پنجم جمادی الثانی سنه الف تحویل نوروز آغاز سال سی و هفتم از جلوس شده و ریش تراشی بتلاش میکردند و این مصراع تاریخ بافتند که

بگفته ریشها برباد داده مقصدی چندی

و رحم همان و آئین همان بود و احکام همان یا زیادتی حکمی چند دیگر بر قیاس سابق ازان جمله اینکه دراهم و دنانیر مسکوکه بسته پادشاهان سابق را گذاخته بیهی طه و نقره فروختند و ازانها اثر در عالم نگذارند و انواع اشرفی و روپیه را که دران سکه پادشاهی باشد خواه کهنه بود خواه نو بیک طور رایج گردانند و تفاوت سنوات لاه منظر نباشد و قلعج خان مقید شده هر روز هزاران را طلبیده از ایشان میچاکه میگرفت و مصادره می نمود و بقصد تمام چندیرا بکشت و باوجود آن از قلابی باز نمی آمدند و ترامین مشتمل بر تاکد و اهتمام درین باب در اتصالی محالک نوشته فرستادند و نباید نداشت آخر باهتمام خواجه شمس الدین خوافی دیوان کل آن حکم نفاذ یافت و در روز شرف آفتاب که درجه نوزدهم حمل باشد جمعفر بیک به لقب باصف خان بخشی را بر سر جلاله تاریکی که از پیش عبدالله خان آمده راه کابل قطع می نمود نامزد گردانیدند تا باتفاق محمد قاسم خان حاکم کابل امتیصال آن مقصدان نمید و نظام الدین

امرای توبوالفضل همه • امرا زاده تا قبول همه
 برالغها موار کرده برهوانی تمام از کشمیر اخراج نمود و میرزا
 یوسف خان را در اردو مقدم ساخته چند روزی بشیخ ابوالفضل
 سپردند و درینوقت شیخ فرید بخشی را با شیخ عبد الرحیم لکنوی و
 جمعی دیگر پیشتر فرستادند و خود تا رسیدن شاهزاده در کنار آب
 چناب توقف نمودند و در بعضی که ابتدای کوتل و کوهستان است خبر
 آمد یادگار را از شهر کشمیر بر آمده با جمعیت عظیم روی بمقاتله
 و مقابله آورده در هیراپور نام کوتلی فرود آمده شب بخاطر جمع
 درون سرپرده بفسق و مجور مشغول بود و نیم شبی بعضی از
 نوکران میرزا یوسف خان باتفاق جمعی افغانان بر سر یادگار ریخته
 او را بقتل رسانیدند و سر بر فتنه او را بعد از سه روز بدرگاه آوردند
 و این فتح باین روزی موجب عبرت عالمیان شد و حساب کردند
 که از ابتدای جلوس در روز چهارم سر یادگار در لشکر آمده چون گوی
 در عیذاب بود بعد از آن در گنگره قلعه لقور سر امرازی یافت و
 چون در راه ذی حجه این سال جامع این منتخب از بدلاون
 حسب الحکم آمده باره ملحق شد در منزل بهابیر حکیم همای
 بعرض رسانید که فانی می خواهد که کونش بکشد پرسیدند که
 چند گاه از وعده تخلف نموده جواب داد که پنج ماه پرسیدند ایچه
 تفریب مانت گفتند بتقریب بیماری و محضر اکبر بدلاون و عروضا
 حکیم بین الملک بهمین مضمون از دهلی آورده چون همه را
 خواندند فرمودند بیماری تا پنج ماه نمی باشد و کونش ندادند
 و همان طور معجوب و معنوم و محزون در اردو که همراه

نهادن گردانیدند و این تاریخ باقیه شد

چون که قاضی علی بغدادی * حضرت یادگار با خود بود
خامنه منشی قضا بنوعت * حال تاریخ او که مؤیدی مرد
بعد از آن یادگار با اتفاق کهنه فعلیهی آنجا تاج مکتل بر سر گل نهاده
نام خلطت عاریقی بر خود گذاشت

کلاه سروری و تاج شاهی * بهر گل کی رسد حاشا و کلاه
میگوید که چون رسم ولایت کشمیر این است که در روز جلوس
تبعیهایی برهنه گرفته بر سر پادشاه نواز در درجه صف بسته می
ایستند یادگار را در وقت خواندن خطبه لرزه بر اندام او افتاده بی
شعور گشته بود بعد از دیر بی حال آمد و از اتفاقات اینکه همانروز
که جمعی برای مهر خود یافته نگین بحضور خود کردن فرمود
زیر از آن جدا شده بچشم او اندک و تا دیر می مالید و می مالید
و ازین تقاضا دانستند که دولت او دیر بقاء نخواهد بود

دولت تند را بقائی نیست * دولت آنست که است و خیر بود
و حسین بیگ شیع عمری عزیزت یافته و نیم جانی را غلبت
تمام دانسته از کوتلهایی کشمیر بتنگ پابر آمد و بر اجوزی که
مابین کشمیر و سر راه است رسیده منتظر حکم بود و یادگار مفاص
و جایگیرها را بمردم و داده بخطابها مخاطب گردانیده خزینه
و طویله و صالح خانه میرزا یوسف خان را بتصرف در آورد و اهل
و عیال او را بعد از گرفتن زر و زیور و جواربی کار آمدنی بهمراهی
پسران نامتقول جعل خوی و بوی میرزا یوسف خان که مگر این
بیت حسب حال ایشان است

و حرراه بکلهی است شدند و در راه بحوضی که بزین النکا مشهور
 است رخنه حیدر کردند و این حوضی است که در میل دو کوه شرقی
 و غربی واقع شده و سی گروه دور اوست بغایت عمیق است و دریای
 بهشت از میانه این میگذرد و سلطان زین العابدین که مجملی
 احوال او در نسخه منقح کشمیری مذکور شده است مقدار یکجریب
 در آب سنگ انداخته و بران کرسی سنگین عالی عمارات رفیع چنان
 تعمیر نموده که نظیر آن را در بلاد هند نشان نمیدهند و از جمله
 امور عجیب که مردم لشکر دزدانیت کشمیر دیده آمده اند درختی
 لرزان بود در موضع حال بود که عرض تنه وی بمقدار دوازده و ارتفاع
 وی از یک گز انداز بالا تر و شاخهای وی چون پیکر مجنون سرنگون
 و با وجود این اگر کودکی بگسار شاخ او را گرفته بجفتاند تمام آن
 درخت حرکت و لرزه در می آید و بعضی از غریب آن دیوار را
 شاه فتح الله شیرازی مرحوم در رساله نوشته داخل اکبرنامه تصنیف
 عسقی شیخ ابوالفضل گردید بتاریخ غراریع الاول این سال رهتاس محل
 نزول اجمال شد و تاریخ پانزدهم این ماه مراجعت بجانب دارالسرور
 بشانر نموده بتاریخ ششم شهر ربیع الذانی عمت برکنه میانه آن شهر
 واکه مدینه الحرف است مستقر ساختند و درین ایام خبر رسید که بهادر
 کوهه که شمره از مذکور شده بعد از وفات نقلیه نوحانی حاکم اودیده
 باسکت سنگه ولد مانسنگه اول جفگی عظیم نموده شکست داد
 و چون مان سنگه بر سر او رفت قلب مقاومت نیابوده در بیابان
 ها و کوهستان پنهان شد و ملک بنگاله تانکار دریا بتمام بنصرف
 مان سنگه در آمد و بتاریخ یکشنبه هجدهم جمادی الذانی سنه

شاهزاده دانیال در رهناس گذاشته بودند می بودم و ختم حصن
 حصین از کلام حضرت خیر النبیین صلی الله علیه و سلم و علیهم
 اجمعین و روز قصیده یوده را حصار خود ساخت و مجیب دعوت
 مضطرب آن دعای درد آلود نیاز آمیز را بشرف اجابت قرین
 گردانید تا آنکه بعد از پنج ماه هنگام وصول مواب از کشمیر
 بظاهر پادشاه را مهربان ساخت و بتقریب ترجمه ساختن کتاب
 جامع رشیدی که مجلسی عظیم است بازار صادق مشفق چون
 میر نظام الدین احمد و غیره نام فقیر را غایبانه در مجلس
 خلوت مذکور ساختند و حکم ملازمت صادر شد و بعد از مراجعت از
 کشمیر روز بهمن خورماه بعد بهمن ماه آلهی موافق هجدهم ربیع
 الآخر این سال کورس دادند و یک استوفی گذرانیده و یالتفات
 تمام پیش آمده رفع آن حجاب و توارس بعد از نشوای باحسانی
 میسر گردید و الحمد لله علی ذلک و حکم انتصاب کتاب جامع
 رشیدی باستصواب علمی شایع ابوالفضل صادر شد از آن جمله
 شجره خلفای عباسیه و مصریه بنی امیه را که بحضرت ختمی پناه
 صلی الله علیه و آله و سلم ملقب میباشند و از انجا بآدم علیه السلام
 میرسد و همچنین نسبت سایر ابتدای الوالعزم بتفصیل ترجمه از
 عربی بفارسی کرده بنظر در آورد و داخل خزانه عامره شد اندیم بر سر احوال
 شاهنشاهی در تاریخ ششم محرم سنه احدى و الف در کشمیر رسید
 و دو روز کم یکماه بسیر آن باغ خاصه گذرانیده و حکومت آن را باز
 بمیرزا یوسف خان بخشیده بتاریخ ششم شهر صفر سال هزار و یکم
 مراجعت نموده بکشتی نشسته متوجه باره مواب که مرحد کشمیر

در مدت شش سال از ملازمت جدا بود رفت و جواناگره زاده نعلنج نموده
بود ازو التزاج نموده ابراهه رای سنگه دادند و او چون در مرتبه
اخیره از بنگاه به قشور آمده سخنان در وقت دروادی مذهب و ملت
گفته متعصبانه شیخ ابوالفضل و پیروان را بحضور پادشاه پیش کشیده
و سخنان بجایه عجب رسانیده مخاطب خاص و خطاب عام بود
غالباً ازین رهگذار خیلی ملاحظه داشت و بتقریب گذاشتن ریش
نیز که در جنگ جام نذر کرده و درین باب فرمائی باو نوشته فرستاده
بودند که مگر ریش تو گرانی میکنند که نمی آئی و او عریضه درشتی
طویل الذیل در جواب ارسال نموده بود و همی بخاطرش راه
یاست و بعضی از اهل نفاق نیز از پادشاه نسبت بدو سخنان گفته از
جا بردند بقیان برزندان و اهل و عیال و خزانه خود را در کشتی
انداخته در غره رجب سال مذکور از جواناگره به بندر دیورقه
مزمزم سفر حجاز نمود و این تاریخ بزیادتی یک عدد گفته شده
بجایی راستان شد خان اعظم * ولی در زعم شاهنشاه کج رفت
چو بر عیدم ز دل تاریخ این سال * بگفتا میرزا کوکه بیخ رفت
و این کار او را که از کار سلطان اتاترکین این ادهم می شمردند آخر
رفته و فاش شده صوابی بود از رسیدن این خبر فرمان پشاهزاده
سلطان مراد بماتود رفت تا بدلائی گجرات منصوب گردد و محمد
صادق خان را بجای اسمعیل قلی خان بوکالت او نامزد گردانیده
از درگاه رخصت دادند و حرکت صورت و بهروج از تغیر قلیخ خان در
وجه جایگیر او مقرر شد و درین سال زین خان کوکه و آصف خان
که انچه تعبیه افغانه سواد و اجور و استیصال جلالت تاریکی تعیین

احمدی و الف (۱۰۰۱) تحویل نیر اعظم از حوت الحمل و آغاز سال
سی و هشتم از جلوس واقع شد و ضوابط دیگر احداث یافت و بتاریخ
بیست و چهارم جمادی الثانی خانخانان و میرزا جانی آمده مشمول
مراحم گشتند امرائی را که درین خدمت همراه خان خانان بودند و لفظ
حال بنیادتی منصب و جایگیر ممتاز ساختند اول ملتان را
نجاگیر میرزا جانی مقرر کردند بعد از چند گاه او را تنه و میرزا
رستم را ملتان دادند چنانچه بعد ازین مذکور شود انشاءالله تعالی
درین وقت خبر رسید که چون خان اعظم ولایت سورت را متصرف
شد مظفر گجراتی درین نواحی بود مزار نموده نجاگیر کنکار
زمین دار ولایت کچه و مته در پناه او میبود اعظم خان بر هر کنکار
رفت و از نجاگیر حفظ ناموس و نام خود آمده خان اعظم را دید و
پسر خان اعظم خان را نجاگیر که مظفر بود اسیر کرده او را خانان
گرفتار ساخته نجاگیر خان اعظم روان کرده بود و مظفر در اندای راه
بدبانه قضای حاجت نشسته با حقیر که با سایر دست افروز پیوسته
با خوب شدن میداشت گنوی خود را بریده هلاک شد و بتیجار سر او را
نزد خان اعظم بردند او در لهور بدرگاه فرستاد

گردنش بر نه است گردون هر که زر گردن بخت است

بخت نداشت پیش ازین تا بر نداشت پیش ازین

و درین ایام صد و بیست و نیک که در فتح اودیه بدست راجه
مان حقه افتاده بود از بنگ ارسال داشت و درین سال بمقتضای
ضابطه که امرای سرحدی را در سر هر چند گاه بدرگاه باید آمده که
درین ضمن حکمتها و مصالحتها است فرمان طلب بلام اعظم خان که

در دین ابرام متعاقب ملک الشعرا شیخ فیضی بعد از چهار ماه دیگر
 ابلجیان از نزد حکام دکن مقضی المرام مراجعت نموده بملازمت
 رسیدند و چون برهان الملک پیشکش خاطر خواہ فرموده بود
 بتاریخ بیست و یکم محرم شاهرزاده دانیال را بوکالت خانخانان
 و رایجنگه که او را رایج نگه توان گفت و دیگر امرا را با هفتاد هزار
 رقمی باین خدمت نامزد ساخته و حبیب خانخانان را در حبالت
 شاهرزاده دانیال کشیده جشلی مظہر دادند و زر نقد و اجناس و
 انواع غرایب و اشیای نفیس چندان یافت کہ سامان لشکری از
 توان کرد و اسباب سلطنت و علامات شوکت و تجمل بشاهرزاده
 داد و رخصت فرموده خود ہم متعاقب بعزیمت شکار بیرون آمد
 تا گذار آب سلطان پور بیست و پنج گروہی لاهور رحیدہ رای متقلب
 شد و شاهرزاده دانیال را حکم مراجعت و خانخانان را کہ بسرعتند
 رسیده بود بجهة بعضی کنکاش طلبیده و بانسفال سرداران لشکر
 گردانیده امر بانصرام آن مہم فرموده و مجددا مرخص ساخته
 بازگشته در لاهور آمدند و در روز جمعہ ہزدم جمادی الثانی این
 سال میان شیخ عبد اللہ خلع مدق حضرت میان شیخ داؤد
 قدس اللہ روحہ انتقال بملک ابدی فرمود و جان پاک شیخ داؤد
 تاریخ شد و هو اعلم بالصواب و الیہ المرجع و العآب * بر رای از کیا
 مخفی نماند کہ تا این زمان آنچه از رانعات در ملک تحریر کشیده
 آمد ماخذ اکثر آن طبقات اکبر شاہی است کہ فقیر کذیر التفصیل

عده بودند اکثر آنها را نابود ساخته اهل و عیال جلاله و وحدت
علی برادر او را با خویشان و برادران قریب بچهارده هزار کس
اسیر گردانیده بدرگاه فرستادند و از سایر اسیران که مصاب گیره و
در بیست و نهم ذی القعدة این سال حکومت بلاد مالوه را میسرزا
شاه رخ بخشیده و شهباز خان کنبورا که مع حال در بلاد داشته و مبلغ
هفت لک روپیه نقد ازو گرفته از قلعه کنگره طلبیده از قید برآورده
بودند بجهت خراج تمام مهمات مالوه و ولایت میسرزا شاه رخ تعیین
نمودند و هفتادم ذی قعدة این سال شیخ مبارک دانشمند از
عالم درگشت و پسرانش در تعزیت سروریش و بیروت و ابرو را
در خلق موافق ریش ساختند و ملک الشعرا شیخ فیضی این
تاریخ یافست که «تغیر العمل» و «تقدیر» شیخ کامل «یافتم» و شریعت تجدید
قاریخ چار ضرب شدن این جماعه شد و در هشتم شهر محرم حقه
اقلی و الف (۱۰۰۴) میسرزا رستم بن سلطان حسین میسرزا ابن
بهرام میسرزا بن شاه اسمعیل صفوی که خود حکومت زمینی داور
و نواحی آن و برادر بزرگش میسرزا مظفر حسین حکومت قلندهار
و گرم حیر داشت از برادر و سجیده با فرزندان و اهل و عیال و برادر
اعیانی بملازمت رحید و حکیم عین الملک و دیگران را باستقبال
فرستاده سرایده و بارگاه و قالیه و دیگر اصحاب فراش خانه و گمر
و خلجی مرصع روانه داشتند و در چهار گروهی لشکر خان خانان و
زیر خان کوک و سایر امرای عظام را بدشوار رفتن فرمودند و بعد از
ملازمت مبلغ یک گروه تنه سرادی فوج اعلام بخشیده در ساک
امرای پنج هزاری داخل ساخته بجایگزیر او سلطان نامزد گردانیدند

دارد بعد از تحقیق اگر قرض پادشاهی بر ذمه او نباشد یا کرده‌ای
و عمل دارد فوطه دار نفوذ مال نباشد تعلق بوی گیرد و الا داخل
بیت المال شود و تا خط بیت المال پی بدست نیارند مرده را دنی
نگفتند و بجانب شرق رفته شهر بجهت تعظیم آفتاب در گورستان
نگاه دارند و اگر یکی از مردمان در سینه نام میبرد خواه مرد خواه زن
بار از غله خام و خشت بخته برگردنش بسته در آب می‌ریزند و
بجائی که آب نباشد می‌روند و یا بطور خطائیان بدرختی می‌ریزند و این
حکم میانی بر امای است که قرار داده اند و جای ذکر آن نیست
و پسر و دختر عوام الناس تا بیپوشه کوتوالی نظر گماشته‌ای
کوتوال گذرند و تحقیق سال هر دو نمایند کدخدایان شوند باین
تقریب خیلی منافع و فواید بعیده داران خصوصا کسان کوتوال و
خاتومی کلال و سایر عوانان ارذل بیرون از شمار و هم و خیال عاید
میگردید دیگر زنی که دوازده سال از شوهر بزرگتر باشد شوهر یاری
جماع نکند و زنی جوانی که در کوچه و بازار شهر می‌گردد باشد
و در آن حال با مرد بیوه یا زنی تشاده گردد و همچنین زنی
نامازکار حمله گیر که با شوهر ستیزه کند در سینه فواحش برود
و آن بکره گردد دیگر وقت مخصوصه و نظائر سایر و پدر را
میرسد که فرزندان خود را بفروشد و چون دست یابند زوداده
از رتبه رتبت خاص سازند دیگر هندی را که در زمان طفولیت یا
غیر آن باکره مسلمان کرده باشد اگر خواهد باز دین آبائی را
اختیار نماید و هر چه پس تکالیف نماید و هر کس از هر دینی
که خواهد انتقال بدیگری کند و زن هندی اگر بر مسلمانی مریخته

متعطل شده نام و تاریخ آنرا نظامی یافته و مصلف مرتوم نیز
خوش کرده جزو کتاب خود ساخته و بعد از آن سوانحی که در
مدت دو سال واقع شده بطریق اجمال ایران می یابد .

در دوشنبه تاریخ ریست و هشتم جمادی الثانی سنه اثنی و
الف (۱۰۰۲) تحویل آفتاب از آخر درجه حوت باول درجه حمل روی
نمود و شروع در حال سی و نهم از جلوس واقع شد و این هژده روز بمثل
ایام سابق در جشن و عیش و طرب و بهجت گذشت و احکام میبد
مردور یافت از آن جمله اینکه کوتوال از محلات و بیوتات شهر جدا
جدا خبردار بوده از رؤسا و اعیان هر محله میپلکه بگیرد که از احوال
مادر و وارث هر صنف مردم خواه قاجار خواه پادشاهی خواه غیر
آن شب و روز متفحص باشند و مفسدی و متمدنی و دزدی را
نگذارند که سکونت در شهر گیرند و اگر خرج کسی را بیشتر از دخل
به بقیه ببرد روی نموده بوسیله کوتوال بعرض رسانند که این همه
نصرتی از غالبان از زر بی وجه خواهد بود و بر سر و سرور و ماتم و
شبنم خصوصا نکاح و ولادت و خون و اسفال آن هر چه واقع شود
کوتوال را مطلع سازند و یکا کس معتمد از جانب او در هر محله
و کوچه و بازار و راهگذر آب پیوسته بوده باشد و از حلق و فساد
و آفت گرداند و راهها را چندان ضبط نمایند که گم شده و گریخته
تواند بدرست و سوداگر بی حکم اسب نتواند برد و بندی از
هندوستان نتواند آورد و طایفه و نقبه و قماش را فرخ معین نداند
بیهایی پادشاهی بخزند و فایده مقرری بخزانه نایب گردد و مشرفی
و دالروغه هر سوال مدت و غیبت نامزد گردانند تا اگر مدت واروی

خود متعرض بمصناف الا ماشاء الله بجهة ربط حروف نشده و اصل
را تغییر نداده علت را بطبیعت و گذاشتم که • بادا باعث برخاستن
دیگر کردن حال من درین کتابها بیان می مانند که یکی خرمارا یا خسته
می شود و دیگری گفت که خسته چرا نمی اندازی گفت بر من
هیچکسین پیموده اند •

و درین ایام شیخ فیضی ملک الشعرا تفسیر سواطع الالهام را
که همه غیر منقوط است و مخاطبت هفتاد و پنج جزو دارد تمام
ملفده نوک و نه فقره غیر منقوط تاریخ اتمام آن یافت و چند جزو
برای انتشار در عراق فرستاد و حال به • اصرار ثانی • که نیز تاریخ
تصحیح و مقابله میشود مشغول است و فضایی مختصر توفیعات بیان
نوشته از آن جمله شیخ یعقوب کشمیری رحمه الله توفیع عربی نوشت
و میان اسم الله مرشدی • و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین •
و میر محمد خیدر معملی سرور اخلاص را بتمام بی تمسید و فقیر
• من احسن التفسیر بحسب الله الرحمن الرحیم علم القرآن • ذکرین
یافت و توقیع نوشت انشاء الله بقربی در محل خود مکتوب
گردد و بعضی از فقرات می گاه تاریخ مصنف که به فقیر از شکل
گاه در ظهور نوشته بود این است • الحمد لله محصل المرام

(۲) واضح باد که اعداد جمله اقرب الی هزار و نود و نه است
و اعداد فقره الحمد الله تا سواطع الالهام نهصد و هفتاد و سه و
اعداد فقره اللهم المجد الی یک هزار و سی و یک است برینقیاس
اعداد هر یک فقرات تاریخ مختلف است •

عده در دین مسلمانان در آید چنانچه قهرا گرفته با اهل او بدارند از
از احداث بعه و کنیسه و بتخانه و دهنه هیچ یک را از کفار مانع
نمایند و این احکام تعلق بامور دینی دارند که شمع ازان هست
گذارش یافت و احتیاج آن از حیث قدرت جامع ادراک بیرون است
اما احکام ملکی و مالی و بیوثات و دار الضرب و سپاهی و رحمت
و موداگر و چوکی و راقعه نویسی و کزیری و داغ و صلی و جنگ
نبیل و آه و چینه و شیر و مرغ و بز و مگ و خوک و دیدن معتاد
ضوابط خیل خانه داری و توضع اوقات در خوردن و آشامیدن و
خواب و بیداری و اوضاع و احوال را چگونه باید قلم توان ساخت
که عقل از ادراک آن عاجز است و حصر آنرا عمری دراز باید
غیر طبیعی

هر روز فلک حادثه نو زاید • کاندیشه بجهت مدل آن نماید
روشن تر از آفتاب راهی باید • تا مشکل این زمانه را بشاید
و بعضی ازان در دفتر دم اکبر نامه که علامی شیخ ابوالفضل
تصنیف کرده و مجلدی عظیم ساخته باز توان یافت در روز
شرف آفتاب صاحب این انتخاب دفتر اول تاریخ الغی را از جمله
مه دفتر که دو ازان ملا احمد تخته را نضی علیه ما علیه و ثلاث
آصفیان با تمام رسانیده و حکم بمقابله و تصحیح آن عذر یافته بود
باتفاق ملا مصطفی کاتب قهوری که باری اهل امت و در سلک
احدیان داخل است گذرانیده بدرجه تحمید پیوست و فرمودند
که او چون بیدار متعصبانه نوشته است تصحیح دفتر دوم نیز بنمای
و در مدت یک سال اتفاق بمقابله نموده از جهت تهمت تعصب

قولی کابل رسید و باغواهی بعضی مردم ازین داعیه پشیمان شد
 و دغدغه نامد در هر داشت و بدست کسان محمد قاسم خان حاکم
 کابل گرفتار گشت و محمد قاسم خان یاریند عظیم و تکریم ملوک
 نموده بهر کدام از مردم او اسب و خرجی و خلعت داده و حد و
 پنجاه سوار بهمراهی او نامزد گردانیده میخواست که رخصت بجانب
 لاهور نماید درین اثنا بعضی از نوکران معتبر محمد قاسم خان که
 بدخشی بودند و کابلی با میرزا یگانه شده نیم روزی در حویلی را
 شکسته و بزور در آمده و بخوانگاه محمد قاسم خان رفته او را زهر
 تیغ کشیده بخوانگاه دیگر فرستادند و محمد قاسم خان و
 خان که در بیرون ازک کابل منزل داشت جمعی از نوچیان و
 شاکر و پیشک بدر را با خود متفق ساخته میرزا محمد زمان را
 محاصره نموده یکشب و روز آتش جنگ بر سر خانه میرزا را بمقتل
 رسانید و سر او را بدرگاه فرستاد محمد قلیج خان را که پادشاه جملة
 الملکی بود بحکومت کابل نامزد گردانیده رخصت دادند و خواجه
 شمس الدین محمد خونی بعد از انتظام مهمات ملکی و مالی
 سوار از شده دیوان مطلق العنان گردید و درین ایام آصفخان بدخشی
 را بجانب کشمیر بجهة تحقیق معاملات و مهمات مدای و رعیت
 آنجا رخصت دادند و درین سال مقبر را چون تنایق قوارع مصائب
 و تازیانهایی نوایب گوش زد شد حق میخانه از بعضی ملای و
 مذهبی که بآن مبتلا بود توبه کرامت فرموده آگاهی بر زشتی اعمال
 و قبایح اعمال بخشید

آه گر من چنین بمقام آه

اکمل سواطع الالهام • اللهم المحرر وهد قطران الکلام •
 عدد اصرار کلام الله المرحل دُرُ السر • سمو السرور الدرر محلو •
 باقی برین قبلی و در صفر سال هزار و دو خواجه ابراهیم حسین
 إحدى که از جمله مخصوصان مقبر بوده از عالم دوگذشت و • خواجه
 ابراهیم حسین • تاریخ یافته شد رحمه الله و همدین سال حق بیخانه
 عزرائیله کتاب را توفیق کتابت کلام مجید رفیق گردانید تا بخط
 نسخ و روشن و خوانا نوشته و با تمام رسانیده بلوچ و جدول مکمل
 وقت روضه مدوره حضرت غوث الانامی مرشدی مثنوی میدان
 شیخ دلور جنتی زال قدس سره ساخت امید که کفارت کذابیهای
 گذشته که چون نامه اعمال بنده حیا است گردیده مرقس ایام
 حیات و شغیع بعد موات گردد و مَا ذَلِك عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ •
 و در هفدهم ذیقعد این سال محمد قاسم خان میر میرزا
 محمد زمان که مذکور بفرانندی شاه رخ میرزا بود در کابل کشته
 شدند • چنانچه چون محمد زمان میرزا بعد از بازگشتن از حج
 بدخشان آمد آن مردم بدخشان از تعدی اوزبکان بجان آمده بودند
 او را برادران برداشته تیردهایی مردانه بجای آورده بامید کمک
 از هندوستان پیوسته سرکله بقیه می زدند و چون از ادا ایشان
 بظهور نه پیوست و طایفه اوزبکیده

شکری پیشتر از مور و صلح

بر سر محمد زمان میرزا آوردند او حسب تصور و مقدور چند سال
 بداده و مساعده برخاست و دست آخر هزیمت یافته و تاب
 مقاومت نیاورده با چهارده هزاره آفریده هزار سوار بفرست همدوستان در

پادشاهی پیدا کرده و چست و چابک و در مهلت در آمده بود مورو
 انواع مراحم پادشاهی و محل اعتماد تمام در حسن کفایت و
 تدبیر و اخلاص و دیانت و تردد شد چنانکه قلیچ خان و دیگر ارباب
 دخل را که جدائی از درگاه نداشتند باطلرانب نامزد گردانیده این
 معنی را مقدم ترتیب و سنشاه رعایت او تصور نموده عقایات گونا
 گون در باب او در خزینة خاطر معنون داشته میخواستند که جوهر
 عالی او را که قابل نشو و نما بود در صحرائی ظهور آورند ناگاه در
 عین ترقی و اوج کار و بار برخلاف چشم داشت آشنا و بیگانه چشم
 زخمی عظیم از زمانه رسید و بترحمت تب مسروق در جن چهل و
 پنج سالگی از عالم بیوفا در گذشت و جز نام نیک با خون نهر
 و خیلی از احباب و اصحاب که از و حسن اخلاق دیده اسبوارها
 داشتند خصصا این حقیر که جهة یگانگی دینی و اخلاص مجرا
 از اغراض دنیوی باو داشت اشک حسرت از دیده ریخته و سنگ
 نومیدی بر خیفه زده محاقبت جز صبر و شکیبائی که شیوه اصفا
 و شبیه انقیاست چاره ندیدند و این واقعه را اعظم مصائب و
 نوایب دانسته عبرت گئی از آن گرفته دیگر دم محبت یا افراد انسانی
 نردم و زلوفه خمول نزم گرفتیم

مجلس وعظ رفتند هوس است و سرگ همسایع و اقارب
 و این واقعه در بیست و سوم صفر این سال روی داد و بعضی او
 را از اردو به قهقور آورده در بلغ او مدحون ساختند و کم کسی از خاص
 و عام شهر بود که بر جنازه او نگرست و از مکارم اخلاق او یاد نکرد
 و پشت دعوت حسرت بدندان نگزید

و بطریق تغافل لفظ استقامت تاریخ یافته شد و ملک الشعرا این
بیت یافت

لقد تاب شلخی من الحوبة • و تاریخه سابق التوبة

برفت از سرم اندیشه می و معشوق

بشد ز خاطر من آواز هر پست و طنبور

و در اوایل محرم مکرّم سنه ثلث و الف (۱۰۰۳) شیخ فرید بخاری
را که در بخشی گری شریک آصفخان بود حکم شد که تادر کوهستان
عمالی رفته راجهائی منمردان آنحدود را برقه اطاعت کشیده
و جمعبندهی ازاضی نموده فراخور آن پیشکش آورد و در اوایل صفر
این سال از آب زادی عبور نموده دران نواحی به بیست و پنج روز
سیر و شکار اشتغال فرموده باز گشتند و درین ایام ملک الشعرا حکم
تصنیف پنج گنج فرمودند تا در مدت پنج ماه کم و بیش کتب ذیل
درین را که عاشق و معشوق بودند و آن قصه در اهل هند مشهور است
مشتمل بر چهار هزار و هشتصد بیت و کسری مرقب ساخته در
نظریا چند اشرفی نظر گذرانید و بسیار مستحسن افتاد و حکم بتألیف
و تصویر آن و خواندن در مقل به نقیب خان فرمودند و مطلع آن
کتابه این است

ای در تک و پوی تو را آغاز • علقای نظر بلند پرواز

و الحق مثنوی هست که درین مبحث مال مقل آن بعد از سیر خسرو
شاید در هند کسی دیگر نگفته باشد •

و درین ایام میرزا نظام الدین احمد که با قلیچ خان
در افتاد و همیشه معارفت یار داشته و تصرف در مزاج

و سال چهل و جلوس رسید و مجلس آئین بندگی بدستور
 منوات سابق گذشت و پیش از تحویل بدو روز در دیوان
 خانه عام و خاص از بالای چهارمکه مقبره را پیش طلبیدند و خطاب
 بشیخ ابو الفضل فرمودند که ما فغانی را که عبارت از مقبره باشد
 جوانی فانی صوفی مشربی خیال میکردیم اما او خود چنان فقیه
 متعصب ظاهر شد که هیچ شمشیری رگ گردن تعصب او را نتواند
 ببرد شیخ پرسید که صاحب در کدام کتاب نوشته که حضرت این
 چنین میفرمایند فرمودند که در همین رزم نامه که عبارت از
 مهابات باشد و دوش برین صلی نقیب خان را گواه گرفته ام
 شیخ بعرض رسانید که تقصیر کرده است بصورت پیش رفته معروض
 داشتم که بنده مترجمی پیش نیستم هرچه دانایان هندی تعبیر
 کرده اند بی تفاوت ترجمه نموده ام و اگر از خود نوشته باشم تقصیر
 من خواهد بود و بد کرده باشم شیخ همین مدعا عرض کرد
 تا خاموش ماندند و بانصت برین اعتراض آن بود که نقل حکایتی
 در رزم نامه کرده بودم باین مضمون که استادان از اهل هند در
 وقت لزوم به نصیحت با حاضران میگفت که آدمی را لازم است
 که نعم از حد چهل و شغلست بیرون نهاده اول از همه صانع بیچون
 را بشناسد و راه دانش پیماید و تنها بر علم بعمل اتقانه نماید
 که نتیجه نمیدهد و طریقه حسنه را اختیار نموده از سبقات حسب
 امکان صمت کشیده دارد و به یقین داند که هرنوعی را باز بررسی
 خواهد بود و در اینجا این مصرع نوشته بودم

هر عمل اجزایی و هر کرده جزائی دارد

بر هیچ آدمی اجل ابقا نمی کند
 سلطان مهر هیچ محابا نمی کند
 و است حکم میر اجل بر جهانیان
 این حکم بر من و تو بقا نمی کند

و این خطبه در تاریخ ارگفته شد

رفت میرزا نظام الدین احمد * موی عقبنی و چست و زیبارفت
 جوهر او ز بس که عالی بود * در جوار ملک تعالی رفت
 قادری یافت سال تاربخش * گوهر بی بها از دنیا رفت
 و درین ایام شیخ فرید بخاری را که بجهت ضبط کوهستان سواک
 فرستاده بودند برای خدمت بخشی گری که متعین و منحصر
 بر او شده بود طلب داشتند و قاضی حسین قزوینی را بجای او
 نامزد گردانیدند *

و درین ایام اعظم خان که از شرفایی مکه معظمه آواز بسیار
 کشیده و آن استغنا بیاد داده بود از حج بازگشته داخل سلسله
 مریدان گشت هم سجده و هم سایر لوازم ارادت و اخلاص بجا آورده
 و ادعای محاسن گفت و در صحبتها و هم زبانها همه جا پیش بود
 و صوبه غازی پور و حاجی پور جایگزین یافت و احکام مذهب نو
 از خدمت علایی پاک میگرفت

درین تعلیم شد عمر و هنوز ایجاد همیخوانم

ندانم کی رقوم آموز خواهم شد بدیوانش

و دفع مالی راست آمد *

و در نیم ماه و جب این سال تحویل نو روزی واقع شد

رخصت بگردد و مفادنی غیب این میگفت که

گودمت در کاری زنی زنجیر در دستت گفتم

در خم می قمرت گفتم گر نام هشیاری ببری

و در شب سلخ رمضان مزارک این سال چون صدر جهان بعرض
رسانید که در باب رخصت فلانی چه حکم می شود فرمودند اینجا
کارها دارد و گاه گاهی باو خدمتی میفرمائیم دیگری را پیدا سازید
و علم حق سبحانه تعالی و ارادت او عزشانه باین معنی تعلق
نگرفت نمیدانم که مصلحت درین در بدری و سنگ مگهی
نمودن چه باشد

از در خویش مرا بر در غیری ببری

باز گویی که چرا بر در غیری گذری

مالها در طلب روی نکو در بدوم

روی بقما و خقام کن ازین در بدوری

مقارن این احوال روزی شیخ ابو الفضل را بحضور نقیر فرمودند که
اگرچه از ملانی خدمت اجمبر هم خوب می آید اما چون چیزها
را باو ترجمه میفرمائیم بسیار خوب و خاطر خواه ما می نویسد
نمی خواهیم که از ما جدا باشد شیخ و دیگران تصدیق نمودند و
همان روز حکم شد که بقایه امانه هندی را که یفرموده سلطان
زین العابدین پادشاه کشمیر بعضی از آن ترجمه شده و بحر الامبار
نام نهاده است و اکثری مانده ترجمه کرده تمام سازد و جلد اخیر
آن کتاب را که بضاعت صفت جز است در مدت پنج ماه
بتمام رساند و مقارن این حال شعی در خوابگاه خادم نزدیک پدایه

این معنی را حمل بر حوال منکرو تکبر و حشر و نشر و حساب و میزان و غیر آن نموده مخالف قرار داد خویش که بغیر تفاخخ بهیچ چیز قابل نیستند نموده مرا متهم به نقامت و تعصب داشتند تا کی سلامت مزه اشکیار من • یکبار هم نصیحت چشم میاه خویش آخر خاطر نشان مقربان نمودم که همه اهل هند قابل به جزا و عزای حسدات و حقیقات اند و اعتقاد ایشان این است که چون شخصی می میرد مستحری که نامه اعمال بنده کن را از مدت عمر می نویسد پیش فرشته که قابض ارواح است و پادشاه عدل نام دارد می برد او بعد از ملاحظه نیکی و بدی و غلبه یکی بر دیگری حکم میکند که این شخص محقر است ازو می پرسند که اول ترا بعوض نیکبها در بهشت بریم تا اینجا استیفای لذت بر قدر حصوات خویش بکنی بعد از آن در دوزخ مریدم تا تلافی آن گناهان شود یا برعکس و چون آن مدت را بسر می برد افکاه حکم میکند که باز در دنیا رفته و بقالهی مناصب افعال خویش در آمده چند دوره میگردد و همچنین الی منتهای تا زمانی که نجات مطلق یابد و از آمدن و رفتن در دنیا خلع گردد و آن معامله بطریق گذشت و در روز شرف آفتاب خطاب بصدور جهان بی آنکه کسی بعرض رساند کرده فرمودند که اگر مانی را بتولیت روضه منوره حضرت خواجه اجمیری که متولی ندارد منصوب سازیم چونست گفت خوبست و تا مدت دو سه ماه در خدمت دربار بامید خلاصی ازین حر گرداننها تک و در بسیار نمودم و فصلی چند واجب العرض هم نوشتم و موقوف بر جواب مانده بود و همین می بایست که

یافت و صوبه چیتور را بمیرزا رستم و ولایت مغول از شیخ ابوالفضل
گشید. بمیرزا قندهاری جایگیر دادند و ملکان را که از ظلم میرزا
رستم خراب مطلق شده بود خالصه گردانیدند و درین ایام سعید
خان مغول از ینگانه بهرامست رسیده قبل و احوال بسار با سایر
نقائیس آن ملک از جانب عیسی خان زمینی دار پیشکش آورد
و درین سال شیخ یعقوب کشمیری صرعی تخلص از درگاه بوطن
سالم و مخرص شده بود برخاست حق واصل شد **إِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا
إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**

یاران همه رفتند و ره کعبه گرفتند • مامست قدم برد رخسار یماندیم
از ننگه مقصود نشد فهم حدیثی • لا دین ولا دنیا بیکار یماندیم
و در شب بیست و هفتم ذی حجه این سال حکیم عین الملک
که برحالت بجانب راجه علی خان رفته و از آنجا در هندیه که
جایگیر او مقرر بود باز گشته آمد و بعد از دیداری پنج ماه سفر
آخرت گزید سبحان الله یاران و دوستان همه یگان یگان دل از صحبت
برداشتند سبکسار بمنزل باقی شدافتند و سی شنابند و صاحبان
سید ملی و پریشانی عمر به بیهودگی و غافلگی از عاقبت فکر
بسر نمی بریم

ای دل چو آگهی که فلان در پی بقامت

این آرزوی دور و دراز از پی جنامت

با روزگار عهد تو بستی نه روزگار

پس این نقیر چیست که ایام بیوفامت

در سوم ماه محرم سنه اربع و الف (۱۰۰۴) حکیم حسن گیلانی

نخست ظاهر شده تا با اعداد حکایات از هر باب مرصعه حکم فرمودند که
چون در جلد اول بحر الاسمار که سلطان زین العابدین ترجمه فرموده
نارنجی قدیم نیز معارف است آنرا هم تو از سر و بعد از تو صابون
بنویس و مرصعه این کتب را که خود ترجمه کرده نگه دار زمین
بوس نموده بدل و جان قبول نمودم و شروع دران کردم و بعد از
الثقات بحیار ده هزار تکه مرادی انعام و اسب بخشیدند انشاء الله
تعالی این کذاب بنودی و خونی درین در سه ماه مرتبه و پرداخته
آید و رخصت وطن که هلاک آنست حاصل کند و خبر بالاجابة
جدیر و علی ما یشاء عیده قدیر *

و درین سال عریض از حکیم عین الملک و شهباز خان از حدود
هندیه رسید که برهان الملک را بجهت بدسلوکی وی کشته پسر
دوازده ساله را بولی عهدی او برداشتند و فرمانی بشهباز سلطان
صراک و فرمانی دیگر باضافه آن فرستادند که سرعت حرکت نموده
متوجه تسخیر دکن شوند *

و در اوایل ذی حجه این حال شاه بیگ خان بجلی بقندهار رفت
و همراه ظاهر حصین حاکم قندهار همراه قراویگ میر شکر بمقامت
آمده جزایوی گراتمایه با سایر نظامی پدشکش کرد و مورد مراحم
واعطاف پادشاهی گشت و شاه بیگ خان در زمین داور با موجی
عظیم از اوزگه جنگ کرده شکست داد و اکثری از سرداران را
بقتل رسانیده و بقیه السیف را خلعت داده خلص بخشید و جمعی
دیگر در قلعه گراخته متحصن شدند و توبیخی بسیار برده قلعه را
نیز بحدک متصرف شد و پیشتر روانه گردیده بر گرم میر استبداد

مزدک این لقب خود نمردا گفته میشود اما این مصلحانی ها بگردن
ساند احمد صوفی که همانست که خود را مرید شیخ احمد بکری
مصری رحمه الله بلکه خلیفه کامل مکمل شیخ گرفته میگفت که
من باشارت آن مرشد در وقت در دیار هند آمده ام چه بارها می
فرمودند مرا که سلطان هند را زنتی واقع میشود دستگیری نموده
از آن مهلت نجات خواهی بخشد و قصه بر عکس روی داد

لقب زن جولعه میگفت من پس ماهر

شاید از سازند مریدا بهر حورم حله بلب

آن شفیق متنی که باوی جولعه دیگر چه گفت

کلی برادر چلد لقب اول بهاب انکه بلب

و مآل حال گوماله بنارسی که عَجَّ جَسَدًا لَه خَوَار عجین (؟) است
این بود که یوسیفه شیخ ابوالفضل بدرجه تقرب رسیده یزق و حیل
کروری بنارس شده پای خود ازین میان کشید و بر سر فاحشه با
احمد صوفی که رقابت پیدا کرده و یلر زر بسیار داده موکلی پرو
گماشته رفت و چون مستحقان فواحش و اهل طرب این را عرض
رماندند شمی در میاجس نو روزی سر آنها بروی آب آورده
چایگیر دو مدی احمد مغلی و ملا شاه محمد را که شرکت در
دامن گوه بود تغیر دادند و بنارسی را باز طلبیدند .

و در دهم ماه محرم ملک الشعرا شیخ فیضی بعد از استداد امراض
متضاده و اشتداد ضیق نفس و امتناع و وزم دست و پا و قی کردن
خون که بشش ماه کشیده بود از عالم درگذشت و از پس که با سگان
شبه روز بررقم مسلمانان مخلوط و مربوط بود میگویند که در وقت

که بسیار درویش نهاد مهربان و صاحب اخلاق بود مقرر آخرت گردید
 بی خوار اگر کلی میسر بودی • هر دم بجهان اذیت دیگر بودی
 زمین کهنه سرای زندگانی ما را • خوش بودی اگر نمرگ برادر بودی
 و درین ایام شیخ موسی گیلانی قادری ولد مخدوم شیخ حامد
 قدس سره برادر خود شیخ محمد القادر که صاحب عبادت آچه است
 ملازمت اختیار کرده بمنصب بانصدی مرفراز شد و درین ماه
 صدر جهان مفتی ممالک محرومه که بمنصب هزاربی رسیده با دو
 پسر فضول مقام خود بخلق ارادت در آمده شصت ارادت
 قبول یافت چون ماهی بقلب در آمد و منصب هزاربی یافت
 و در عرض رسانید که ریش مرا چه حکم می شود فرمودند که باشد
 و در همین روز عتقی شستری که خود را اعلم العلماء می گزید
 و درین ایام شاهنامه را بموجب حکم نقر می سازد و وقت ذکر
 آفتاب جآت عظمه و عز شانه و امثال آن می نویسد و شیخ زاده
 گویند خام نام بنارسی که لایق فی ایمان و الزاده (۹) و ملا شاه محمد
 شاه آبادی و صوفی احمد مطرب مصلح صد دهلوی که خود را
 مذهب بفرزندی حضرت فوت المقلین رقی الله عنه می ساخت
 شیر را بچه همی ماند بدو • توبه بپیمبر چه می مانی بگو
 مرید شدند و مراتب اخلاص چهار گانه را متولد گشته و منصب
 صدی تا بانصدی یافته بطریق تلاش ترک ریش گشتند و جرد مرد
 گشتند و • مو تراشیدند • تاریخ یافته شد و حال این نو مذهبیان
 بآن می ماند که هندوی مصلحان شد و آن که جامع سوره در بر
 او انداختند بمذاهب اجناس خودشان میدید و ایشان میگفتند

و الف (۱۰۴) هجریه موافق سال چهارم از جلوس پیر مجید اجمال
مرقوم قلم شکسته این کسیرالجمال گردید و بی تخیلف در ملک مبارک
بی تکلف کشیده آمد اما بآنکه نظریه تفصیل مانند حبابی است
از دریای عمان یا قطره از ابر و یاران هر چه نوشته ام بزم خود
عمدا از رقم خلل منصون است الا ماشاء الله در بعضی صفوات
تقدیمی و تلخیصی یا تحریفی و تغییراتی در مآخذ رفته باشد که
آن در عهد جامع نیست و اگر عمر اندکی مساعدت نمود و توفیقی
رفیق گشت و دماغ را از اشغال دیگر فارغ حاصل آمد انشاء الله
الغریز قایع مستقبله نیز انتخاب خواهد ساخت و الا هر کس که
هندی خواهد بود بعد از ما بدسوید و جمع آید خواهد پرداخت نه
سنه الله برین جاری شده

مراد ما نصیحت بود گفتیم • حواله با خدا کردیم و رفتیم

تمام شد

مکرات صیاح الثلب از وی شنیدند و از بس تعصب که در دای
الحداد و انکار دین اسلام داشت بی اختیار در آن وقت هم با اهل
علمی متشرع متورع سخنان عا لا یعنی بدیده حسو و کفر معتاد
خوبش ردین که قبل ازین بران اصرار داشت میگفت تا بمقر
اهلی خوبش رفعت و تاریخ این شد که وی فلسفی و شیعوی و
طبیعی و دهری • و دیگری • قاعده الحداد شکست • و یکی از
آشپایان این تاریخ یافت که

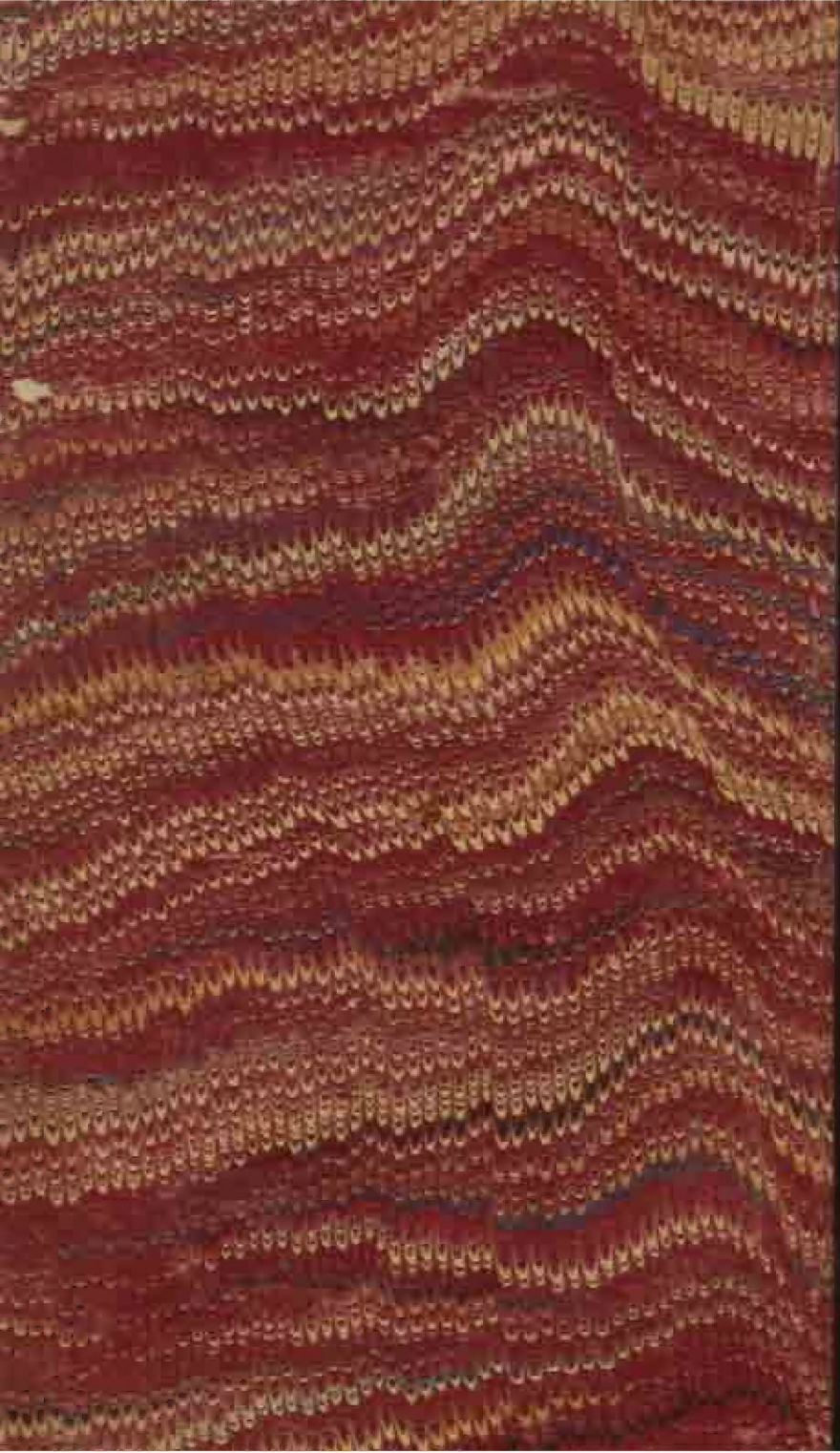
دیدنی که فلک چه مایه نیرنگی کرد

مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد

آن سینه که عالمی درو می گنجید

تا نیم دمی بر آورد تنگی کرد

و هنگام نزع او پادشاه نیم شبی رسیده سر او را بدست نوازش
گرفته و بر داشته چند مرتبه فریاد زده فرمودند که شیخ جلیو حکیم
علی را همراه آوردیم چرا حرف نمی زنی چون از خود رفته
بود از صدائی و ندائی بر آنحضرت چون مکرر پرسیدند دستار خود
را بر زمین زد و آخر شیخ ابو الفضل را تسلی نموده باز گشتند و
مقارن این حال خبر رسید که او خود را سپرد اللهم لیثقی و امننا
و احیینا علی ایمان و العلم و متصل این قضیه بفاصله چند روز
حکیم هنگام در تاریخ ششم ربیع الاول از عالم رفعت و بتاریخ هفتم
کسانی مدور در گذشت و مالهائی این هر دو در ساعت در حجرها
قفل گردید و بتاریخ ثمن محتاج بودند این بود سوانح بعضی از
اجزای زمان که بتاریخ شهر صفر حرم الله بالخیر و الظفر السته اربع



"A book that is shut is but a block"

CENTRAL ARCHAEOLOGICAL LIBRARY

GOVT. OF INDIA
Department of Archaeology
NEW DELHI.

Please help us to keep the book
clean and moving.